

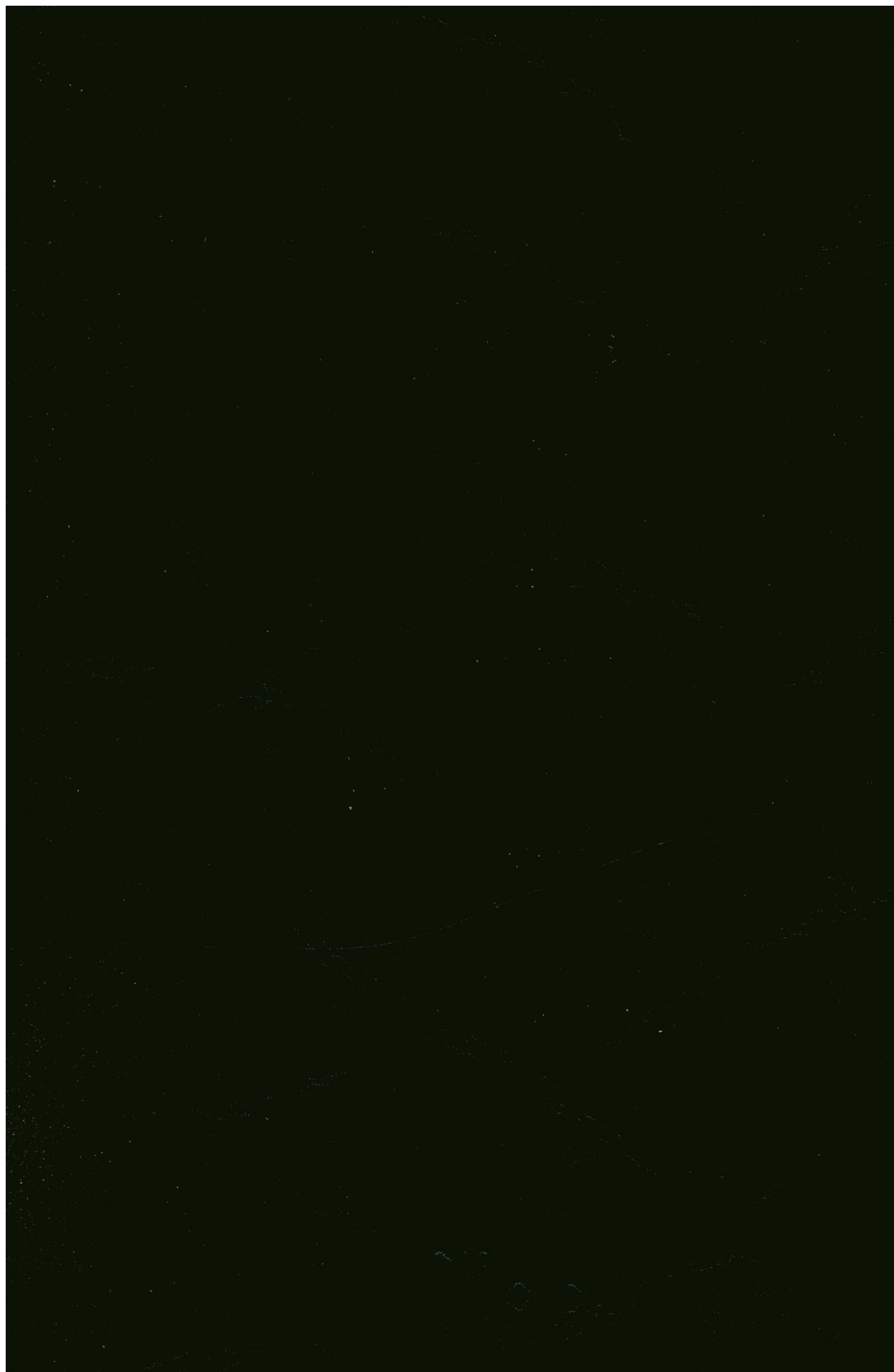
قاموس قرآن

البنف

نيسيد على الكبر قشيب

و-س

دار الكتب العلمية



قانون
قرآن



۳



ذ-س

قاموس قرآن

تالیف

سید علی اکبر قشیری

جلد سوم

د - س

دارالکتب الامتلائیہ

مرقسی آخوندی

«لہران - بازار سلطانی»

از انتشارات :

دارالکتب الاسلامیه

تهران - بازار سلطانی

تلفن ۵۲۰۴۱۰

حق طبع تمامی مجلدات این کتاب برای ناشر
محفوظ است

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۴۵۳ مورخه ۱۳۵۳/۱۱/۲۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ذال

ذال : نهمین حرف از حروف الفبای عربی و یازدهمین حرف الفبای فارسی است و جزء کلمه واقع میشود. بتنهایی معنایی ندارد و در حساب ابجد بجای هفتصد است .

ذا : اسم اشاره است و با آن بمفرد مذکر نزدیک اشاره میشود و چون هاء تنبیه بر آن داخل شود گویند: هذا . مثل « هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ » مرسلات : ۳۵ « هَذَا يَوْمٌ النَّصْلُ جَمْعُنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ » مرسلات : ۳۸. تنبیه آن در حال رفع ذان و در نصب و جر ذین است .

ذا گاهی بمعنی الذی میاید و آن در صورتی است که بعد از ما و من استفهام باشد مثل « مَاذَا قَالَ آتِفًا » محمد : ۱۶ یعنی « مَا الَّذِي قَالَ آتِفًا » و مثل « مَنْ ذَا بِالْدارِ » یعنی کیست آنکه در خانه است و گاهی « مَاذَا » مجموعاً بمعنی استفهام میاید در آیاتی نظیر « يَسْأَلُونَكَ

مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ » بقره : ۲۱۹ « يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلِ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ » مائده : ۴ « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنْزِلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَطُيَّرُوا بِالْأَوَّلِينَ » نحل : ۲۴ .

احتمال دارد که « مَا » موصول و « ذَا » صله آن باشد بمعنی « يَسْأَلُونَكَ أَيْ الَّذِي يُنْفِقُونَ » و احتمال دارد که « مَاذَا » مجموعاً اسم باشد بمعنی آئی شیئی، چنانکه طبرسی در ذیل آیه ۴ مائده گفته است .

در آیاتی که ذا میان من و الذی واقع شده نحو « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ... » بقره : ۲۵۵ « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا » حدید : ۱۱ ظاهراً « ذَا » در معنای اولی خود است طبرسی در ذیل آیه دوم از قراء نقل کرده : ذا صله من است و گفته اند معنی جمله آن است « مَنْ هَذَا

ذالك	ذالكم	۲
اللّٰهِي يُقْرَضُ اللّٰهُ» و ذا مبتدا و الّٰذِي خبر آن و هر دو خبر «من» است . و خلاصه تقدير آن : مَنْ هُوَ اللّٰهِي يَا مَنْ هَذَا اللّٰذِي است . ذاك : اسم اشاره است و با آن بمتوسط در دوری اشاره میشود و كاف آن برای خطاب است (اقرب) . ذلك : اسم اشاره برای بعید است لام آن برای افاده دوری و كاف آن برای خطاب است (اقرب) و خطاب نسبت بکسی است که کلام بر او القا میشود . طبرسی فرموده : لام آن برای تأکید است شاید مراد تأکید دوری است . نحو « ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا » اسراء : ۹۷ . گاهی با آن بشیئی حاضر اشاره میشود و مراد از آن نشان دادن علّو رتبه آن شیئی است مثل « ذَلِكَ الْكِتَابُ لَأَرْيَبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ » بقره : ۱۰ مراد از کتاب قرآن است و بجهة بلندی مقام آن با ذلك اشاره شده . این وجه بهتر از وجوه عذیده ای است که در باره « ذلك » در این آیه گفته اند .	و نیز با این کلمه بمطلب گذشته در کلام ، که چندان هم دور نیست اشاره میشود مثل « لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ » بقره : ۶۸ . ذلكم : همان ذالك است که چون طرف خطاب جماعت باشد بجای كاف « کم » آید مثل « ذَلِكَمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ » غافر : ۶۲ « ذَلِكَمَ بِمَا كُنْتُمْ تَفَرِّحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ » غافر : ۷۵ . ذئب : گرگ . « وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ » يوسف : ۱۳ این لفظ سه بار در کلام الله مجید آمده است : سوره يوسف : آیات ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۷ . ذم : « قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْهُورًا » اعراف : ۱۸ طبرسی فرموده : ذم و ذیم بمعنی عیب شدید است ولی راغب آنرا مذمت گفته است یعنی : فرمود از آن خارج شو در حالیکه مذموم و مطرود هستی . این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است . ذباب : مگس . به پشه و زنبور عسل و بمطلق زنبور نیز اطلاق میشود (اقرب) .	

ذبح

ذبذب

۳

حیوانات باشد در غیر آن بطور مجاز و تشبیه بکار رفته است .

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً»

بقره : ۶۷ « وَ قَدْ بَيَّنَّا هَذَا ذَبْحٌ عَظِيمٌ »

صافات : ۱۰۷ مراد از ذبح مذبح و قربانی است و توضیح این آیه در

« ابراهیم » فصل قربانی گذشت .

« وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ ... »

مائده : ۳ توضیح آن در « نصب »

انشاء الله خواهد آمد .

«يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسَاحِبُونَ نِسَاءَكُمْ»

بقره : ۴۹ یعنی پسران شما

را بطور مدام سر می بریدند و زنانتان

را زنده می گذاشتند ، راغب می گوید

مراد از تذبیح تکثیر است یعنی یکی

را پس از دیگری ذبح میکردند .

این سخن حق است زیرا تکثیر یکی

از معانی باب تفعیل است در اقرب

الموارد آمده « ذَبَحَ الْقَوْمُ : بِالْغَفَى

ذَبَحَهُمْ » .

ذبذب : تذذب بمعنی حرکت است

در مجمع فرموده : «ذبذبه فتذبذب»

یعنی او را حرکت دادم و حرکت

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنْ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوا مِنْهُ ضَعْفُ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبُ» حج : ۷۳ .

آیه خطاب بعموم مردم و نظر

بمشرکین است ، و بتها ، قدرت آفریدن

حتی يك مگس را که از نظر مردم اضعف

موجودات است ندارند و اگر مگس

روی آنها به نشیند و چیزی از آنها بخورد

قدرت باز گرفتن آنها ندارند .

المیزان گوید : مقتضای مقام

آنست که مراد از طالب بتها و از

مطلوب مگس باشد یعنی بتان می خواهند

مگس بیافرینند و گرفته مگس را از

آن باز گیرند و مگس مطلوب است

که آفریده و باز گرفته شود .

ذباب فقط دو بار در قرآن مجید

آمده است که نقل شد .

ذبح : سر بریدن . راغب میگوید :

اصل ذبح پاره کردن گلوی حیوانات

است و بمعنی مذبح نیز آمده است .

ناگفته نماند اگر اصل آن در باره

ذخر	ذره	۴
کرد، و آن مانند حرکت دادن شیء آویزان است خدا فرموده: «مَذْبَذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لِإِلَى هَؤُلَاءِ وَ لِإِلَى هَؤُلَاءِ» نساء: ۱۴۳ آیه در وصف منافقین است که نه از مؤمنان بودند و نه از کفار بلکه هم باین سو و هم بآن سو میرفتند یعنی میان کفر و ایمان مردد داند نه حقیقه بسوی مؤمنان و از آنها اند و نه واقعاً بسوی کفار و در ردیف آنها هستند.	گردیده است و با ذال و دال تلفظ میشود. این کلمه تنها یکبار در قرآن یکبار رفته است. ذره آفریدن. «و هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» مؤمنون: ۷۹ یعنی اوست که شما را در زمین آفرید و بسوی او جمع میشوند. طبرسی در ذیل آیه ۱۳۶ سورة انعام میگوید: ذره آفریدن بر وجه اختراع است و اصل آن بمعنی ظهور است. به نمک سفید برای نمایان بودن سفیدیش گویند: ملح ذرانی و ذرانی و چون ریش کسی سفید شود گویند: ذرئت لحیته. راغب میگوید: ذره آنست که خدا آفریده خود را آشکار کند «ذره الله الخلق» یعنی اشخاص را آشکار فرمود. قاموس آنرا خلقت و تکثیر و غیره گفته، سخن صحاح نیز نظیر آن است. خلاصه آنکه اصل ذره ظهور و اظهار است و در آفریدن یکبار میرود، در کشف ذیل آیه ۱۱ شوری میگوید:	
بنظر میاید مراد تذبذب ظاهری و با هر دو کنار آمدن است نه تذبذب قلبی و شاید مراد تحیر قلبی آنهاست که نه واقعاً ایمان میاورند و نه از روی جهل کافر حقیقی اند. این کلمه فقط یکبار در کلام الله مجید آمده است. ذخر: ذخیره کردن. «وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...» آل عمران: ۴۹ یعنی بشما از آنچه میخورید و آنچه در خانه ها ذخیره میکنید خبر میدهم. اصل ادخار اذتخار است از باب افتعال تاء به ذال قلب شده و ادغام		

ذره

ذره

۵

ذَر، ذرو، ذره نظیر هم اند در اینجا
دو آیه را بررسی میکنیم :

۱- وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ
وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا
وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ
لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ
أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ « اعراف :
۱۷۹.

لام در «لِجَهَنَّمَ» برای اختصاص
است و ظهور آیه در آنست که عده ای
از جن و انسان برای جهنم آفریده
شده اند . جای سؤال است که گفته
شود : خدا چرا آنها را برای جهنم
آفریده است ؟!!

ذیل آیه جواب صدر آن است یعنی
چون آنها قلب فهیم و دیده حق بین
و گوش حق شنو ندارند لذا در اثر
غفلت و عدم توجه خود بالاخره
محکوم به آتش میشوند . علت جهنمی
بودن آنها عدم بکار بردن دل و گوش
و چشم در دانستن حقایق است و این
مطلب در صورت « برای جهنم آفریده
ایم » نقل شده است .

ممکن است بگوئیم لام در «لِجَهَنَّمَ»
برای غایت و عاقبت است مثل لام
در آیه « فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ
عَدُوٌّ وَأَوْحَازًا » قصص : ۸ چنانکه طبرسی
فرموده است : بسیاری از جن و انس
را آفریدیم و عاقبت جهنمی خواهند
شد . این مطلب نظیر همان است که
در بالا گفته شد .

گفته المیزان نظیر مطلب فوق است
و در بیان آن دو مثال از نجار و
زارع آورده که روشن کننده مراد
است .

۲- فَأَظْرُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلُ
لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ مِنْ الْأَنْعَامِ
أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ
هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ «شوری: ۱۱. ضمیر
« فيه » بجعل که از « جعل لكم » استفاده
میشود عاید است . یعنی خدا آفریننده
آسمانها و زمین است برای شما از
خودتان جفتها قرار داده و نیز از چهار
پایان جفتها آفریده شما را در آن نر
و ماده قرار دادن میافریند ، او را
همتائی نیست شنوا و بینا است .

کشاف و المیزان « یَذَرُوكُمْ » را تکثیر گفته‌اند یعنی شما را در آن جعل و بوسیله نسل، زیاد میکنند . طبرسی این معنی را از زجاج و فراء نقل میکند. از قاموس نقل شده که تکثیر یکی از از معانی ذره است .

ذَرِیَّه : فرزند . نسل . در مجمع ذیل آیه ۱۲۴ بقره میگوید : ذَرِیَّه و نسل و ولد نظیر هم‌اند و در اصل آن چهار مذهب است ذره، ذرّ، ذرو، ذری . در اقرب الموارد میگوید : ذریّه که بضم و فتح و کسر ذال خوانده میشود بمعنی نسل است و اصل آن ذریّه بوده همزه را بیاء قلب و در هم ادغام کرده‌اند جمع آن ذریّات و ذراری است . « وَ اَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِیَّتِهِمْ » غافر : ۸ .

در صحاح میگوید : ذره بمعنی آفریدن است و بنسل جن و انس از همین جهت ذریّه گفته‌اند . قاموس نیز آنرا نسل گفته‌اعم از نسل انس یا جن . بعقیده راغب ذریّه در واحد و جمع بکسار می‌رود و اصل آن جمع

است . در اینصورت باید گفت : ذریّات و ذراری جمع بجمع‌اند . ولی از اقرب نقل شده که ذریّه مفرد است . « رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً » آل عمران : ۳۸ پروردگارا از جانب خودت برای من نسل و فرزند پاکسی عطا فرما . « وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ » بقره : ۲۶۶ از ذریّه در اینجا جنس اراده شده لذا وصفش جمع آمده است همچنین در آیه « فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ... » یونس : ۸۳ و در آیات دیگر نیز چنین است . در اینجا لازم است چند آیه را بررسی کنیم :

۱- « وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا اِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ ... وَ هَبْنَا لَهُ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ اَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ... وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَسَّاسَ كُلٌّ مِنْ الصّٰلِحِيْنَ » انعام : ۸۳ - ۸۵ .

ضمیر « ذُرِّيَّتِهِ » در ظاهر به ابراهیم عاید است زیرا جمله « وَ نُوْحًا هَدَيْنَا

ذریه	ذریه	۷
مِنْ قَبْلُ « معترضه میباشد و اگر کسی اصرار کند که بنوح عاید است باز بآنچه خواهیم گفت ضرری ندارد . در این آیات عیسی فرزند ابراهیم خوانده شده با آنکه پدر نداشت و از جانب مادر با ابراهیم متصل است نتیجه آنکه فرزند دختر ذریه شخص است و فرزندان حضرت زهرا علیهم السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و اله اند . بنی امیه و بنی عباس از اینکه به حسنین و سایر ائمه علیهم السلام ابن رسول الله گفته شود ناراحت بودند و اصرار داشتند چنین خطابی بآنان علیهم السلام نشود بلکه ابن علی گفته شود . نقل است که حجاج بن یوسف لعنه الله یحیی بن معمر را خواست گفت شنیده ام میگویید حسن و حسین از ذریه پیغمبر اند و این مطلب را در قرآن پیدا میکنی من کتاب خدا را از اول تا آخر خواندم همچو چیزی نیافتم !؟ یحیی گفت : آیا سوره انعام را نمیخوانی ؟ « وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدُ وَسُلَيْمَانُ »	تا رسید به « وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَى » گفت آیا عیسی از فرزندان ابراهیم نیست با آنکه پدر نداشت ؟ حجاج گفت : راست گفتی . (تفسیر عیاشی ذیل آیه فوق) . معاویه روزی بغلام خودش ذکوان گفت : اگر بحسن و حسین نامه نوشتی ابن رسول الله ننویس زیرا آنها پسران علی هستند . ذکوان اظهار اطاعت کرد . روزی معاویه باو دستور داد نام فرزندان او را نوشته و پیش وی بیاورد ، ذکوان نامهای پسران و دختران و پسر زادگان معاویه را نوشت و حاضر کرد ولی از نواده های دختری او نامی نبرد . معاویه گفت : چرا عده ای از فرزندان مرا نوشته ای ؟ ذکوان گفت : مگر غیر از اینها فرزند دیگری داری ؟ گفت مگر دختر زادگانم فرزندان من نیستند ؟ ذکوان فرصت را مغتنم شمرده گفت : چگونه پسران دختر پیغمبر پسران او نیستند ولی فرزندان دختر تو فرزند تو اند ؟ معاویه در پاسخ و اماند و گفت : در جای	

ذریه

ذریه

۸

عنوان نموده است .

دیگر اظهار نکن (کشف الغمه ص ۱۶۴) .

از این دو مطلب روشن میشود که بنی امیه از این جریان بسیار ناراحت بوده اند .

حسن بن شعبه رحمه الله در تحف العقول ضمن گفتگوی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با هارون عباسی نقل میکند که هارون باحضرت گفت: چرا بعلی نسبت داده نمیشوید با آنکه پدر شماست و بر رسول خدا نسبت داده می شوید با آنکه جد شماست ؟ حضرت فرمود: خدا عیسی بن مریم را بخیل خود ابراهیم نسبت داده بوسیله مادرش مریم که بشری باو دست نزد و آنگاه آیات فوق را قرائت فرمودند ... »

نگارنده این مطلب را بطور مشروح در کتاب شخصیت حضرت مجتبی علیه السلام ص ۱۵۶ - ۱۶۲ نوشته ام طالبن بانجا رجوع کنند و علامه امینی رحمه الله در الغدير ج ۷ ص ۱۲۱-۱۲۹ ط ۲ آنرا بطور مفصل

۲- « فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ ... »

کهف : ۵۰ از این آیه روشن میشود که ابلیس هم نسل و فرزندان دارد ولی

کیفیت این زاد و ولد برای ما مجهول است .

۳- « وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ... ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ » صافات : ۷۵-۸۲ در این آیه ذریه باصحاب نوح نیز شامل است زیرا در سورة شعراء آمده « فَانْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ » : ۱۲۰-۱۱۹

تفصیل این مطلب در « اهل » گذشت .

۴- « وَإِذْ أَخَذْنَا مِنْ بُنَى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ قُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ » اعراف : ۱۷۲-۱۷۳ .

ظاهر آنست که «ذَرَبْتَهُمْ» مفعول «أَخَذَ» است. یعنی یادکن زمانی را که پروردگارت نسل آدمیان را از بنی آدم یعنی از پشت آنها گرفت و آنها را بر خودشان نشان داد و گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند بلی گواهی دادیم این عمل برای آن بود که روز قیامت نگویند ما از این غافل بودیم و یا بگویند پدران ما مشرک بودند و ما نسل آنها بودیم و به پیروی از آنها مشرک شدیم چرا ما را بکار آنها هلاک میگردانی؟ فکر میکنم مراد از این دو آیه آنست که خداوند بشر را از حین گرفته شدن از صلب پدر طوری آفریده که توحید را فطری او کرده است و آن گواه بودن شخص بر خویش و اقرار ذاتی بر توحید است و اشهاد و الست بر بکم و گواهی آنها همه بر سبیل فطرت و تکوین است نه ظاهری و عادی. و ظرف اشهاد این دنیا است از وقت جدا شدن از صلب پدر تا وقت مردن. و در نتیجه شخص روز قیامت نمیتواند

بگوید من توحید را درک نکردم و نمیتواند بگوید، در شرک از پدران پیروی نمودم. زیرا فطرت او را هنمای اوست. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» روم: ۳۰.

در این صورت آیه شریفه راجع بعالم ذر نیست و روایاتی که در باره عالم ذر نقل شده شاید مراد از آنها عالم سلولهاست که در پشت پدران اند و خدا در حین اخذ آنها و در حین وارد کردن بر رحم مادر از آنها گواهی گرفت. و اگر این حقیقت ثابت شود که خداوند تمام بنی آدم را بصورت ذرات ریز از وجود آدم اولی بیرون آورد و از آنها بر توحید گواهی خواست و آنها گواهی دادند، این مطلب از ظاهر آیه فهمیده نمیشود.

سیدمرتضی علم الهدی (ره) در امالی خود مجلس ۳ بر کسانیکه آیه را حمل بر ذر کرده اند سخت حمله کرده و میگوید: بعضی بی بصیرت و نافرزانة پنداشته که تأویل آیه آنست: خداوند

همهٔ اولاد آدم علیه السلام را از پشت او خارج کرد و آنها بصورت ذرات بودند معرفت خود را بر آنها مقرر فرمود و آنها را بر نفس خویش گواه گرفت. این تأویل را عقل باطل و محال میداند ظاهر قرآن نیز برخلاف آن شهادت می دهد زیرا خدا فرموده «مَنْ بَنَى آدَمَ» نه فرمود از آدم و فرمود «مَنْ ظَهَرَ هِمَّ» از پشت آنها نه از پشت آدم و فرمود «ذَرِيَّتَهُمْ» فرزندان آنها را نه فرزندان آدم را بعد فرمود: تا روز قیامت نگویند غافل بودیم و نگویند پدران ما مشرک بودند و ما از آنها پیروی کردیم این دلیل است که آیه شامل فرزندان صلبی آدم علیه السلام نیست بلکه شامل کسانی است که پدران مشرک داشته اند. المیزان پس از نقل اقوال واجوبه بسیار عقیده دارد که نشأ فعلی انسان مسبوق است بنشأ انسانی دیگر که عیناً نظیر این نشأ است ولی در آن افراد انسان از خدای خود پوشیده نیستند و بامشاهدهٔ خویش وحدانیت

خدا را در ربوبیتش می بینند نه از طریق استدلال بلکه از این حیث که از ربوبیت خدا قطع نیستند و آنها را مفقود نمیکنند بر ربوبیت و هر حق دیگر اقرار می نمایند ناپاکی شرك و آلودگیهای گناهان از احکام این نشأ است نه آن نشأ... آنوقت فرموده ایرادهائی که بر قول مثبتین عالم ذر وارد شده بر این قول وارد نیست. ولی اثبات این مطلب مشکل است مخصوصاً با ملاحظه آیه بعدی که غرض از اشهاد را بیان میکند. ناگفته نماند روایات عالم ذر که در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده در نوبت خود زیاد است و خدا بحقیقت امر داناست.

۵- «وَأَيُّهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ» یس: ۴۱ - ۴۳.

در تفسیر المیزان میگوید علت نسبت حمل بر ذریه بر انگیزن شفتت و رحمت است طبری ذریه را در

آیه بر معنای فاعلی و پدران واجداد گرفته زیرا ذره بمعنی خلق است و اولاد از پدران خلق میشوند و فلک مشحون را کشتی نوح فرموده است ولی آیه سوم با آن جور در نیاید و در آن صورت میفرمود «لَوْ نَشَاءُ لَأَغْرِقْنَاهُمْ» یعنی اگر میخواستیم آنها را در کشتی نوح غرق میکردیم.

صاحب کتاب تجسم عمل آقای محمد امین رضوی احتمال داده اند که مراد از فلک مشحون رحم مادر و از ذریه فرزندان است که در آن حمل میشوند در این صورت باید گفت: لام الفلک برای عهد است و اشاره بر رحم، که فلک بخصوصی است. ناگفته نماند اگر فلک در آیه شریفه نکره میامد احتمال ایشان قوی تر میشد زیرا که رحم کشتی مخصوصی است ولی اطلاق الفلک بر رحم در استعمال عرب ظاهر آ یافته نیست.

زمخشری میگوید ذریه مردم را که حملشان بر آنها اهمیت داشت در کشتی حمل کردیم این سخن از اقوال دیگر

قوی بنظر میرسد.

۶- «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» طور: ۲۱.

مراد از ذریه ظاهر آ کودکان

نیستند زیرا اتباع با ایمان در صورتی است که عاقل و مکلف و بزرگ باشند در این صورت ذریه لاحق شده پدران، خودشان نیز ذریه و نسل خواهند داشت ظاهر آ مراد از الحاق ذریه الحاق در مغفرت و در بهشت رفتن است و ظاهر آنست که ذریه از لحاظ مقام و عمل از پدران کمتراند و در درجه دوم قرار گرفته اند ولی خداوند بالطف خود آنها را بمقام پدران میرساند آیات زیر مطلب را روشن میکند که ملائکه درباره مؤمنان واقعی بخدا میگویند: «... فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ... وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ...» مؤمن: ۸، ۷، اینکه اول

ذَرَّ	ذَرَعَ
بمؤمنان دعا شده و سپس آباء و ازواج و ذریات آمده معلوم است که آنها در رتبه اول نیستند . ۷- « رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادِعَ غَيْرِ ذِي ذَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ... » ابراهیم: ۴۰ در این آیه ذریه بطور تغلیب بر زن نیز شامل است زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام فرزندش اسمعیل و زنش هاجر را در بیابان مکه اسکان داد . و این دعا را خواند . ذَرَّ : مورچه های ریز . اجزاء بسیار ریز غبار که در شعاع آفتاب دیده میشوند . مفرد آن ذره است مجمع - البیان ذیل آیه ۴۰ نساء آنرا مورچه قرمز ریز که بزرگست دیده میشود و کوچکترین مورچه هاست گفته و اجزاء غبار را بقول نسبت میدهد . ولی اقرب المصنوع هر دو را نقل کرده است صحاح نیز معنی اولی آنرا مورچه ریز آورده است ، همچنین است قول قاموس . در نهج البلاغه خطبه ۱۷۶ در وصف باری تعالی آمده « لَا يَعْزُبُ عَنْهُ قَطْرٌ	الماء... وَلَا مُقْبِلُ الدَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ » یعنی شماره قطرات آب و محل استراحت مورچگان ریز در شب تاریک بر او مخفی نمی ماند . و در خطبه ۱۶۳ آمده « سُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّةِ وَ الْهَمْجَةَ » یعنی متزه است آنکه دستها و پاهای مورچه ریز و مگس ریز را در جای خود قرار داد . علی هذا معنی ذره همان مورچه ریز است . عرب چیزهای کوچک را بآن قیاس می کند . « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ » زلزله : ۷-۸ مثقال بمعنی سنگینی است یعنی هر که بسنگینی مورچه ریز خیر یا شر انجام دهد آنرا خواهد دید . این کلمه مجموعاً شش بار در قرآن مجید بکار رفته و در همه آنها مقرون بکلمه مثقال است . ذرع : اندازه کردن طول پارچه با ذراع . در قاموس و اقرب آمده « ذرع الثوب ذرعاً : قاسه بالذراع » و ذراع چنانکه در دو کتاب فوق

ذرع

ذرو

۱۳

است از مرفق تا سر انگشت وسط دست میباشد.

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيقَىٰ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا...» هود: ۷۷
معنی تحت اللفظی «ضاق ذرعه» این است که: اندازه گیریش تنگ آمد و از این جمله فروماندن و ناچار ماندن اراده میشود معنی آیه چنین است: چون فرستادگان ما پیش لوط آمدند غمگین شد و در کارشان فروماند زیرا بوضع قومش آشنا بود و میترسید میهمانان را که بصورت جوانها بودند از دست وی بگیرند.

«ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ» حاقه: ۳۲
یعنی سپس در زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است درآریدش.

آیا مراد از هفتاد ذراع بودن بیان طول واقعی زنجیر است و یا مراد کثرت طول است و هفتاد گفتن مثل «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً» است؟
بدرستی معلوم نیست گرچه احتمال اول قوی است و حمل بظاهر بهتر

است. و در آن صورت قهراً میان عمل کافر و اندازه زنجیر تناسبی هست. و میشود گفت که این شخص در زندگی دنیا بر زنجیرهای بسیاری بسته بود و روح و دلش و فکر و عقیده اش در میان زنجیرهای امیال و شهوات و خودپسندی مقید بود و همان زنجیرها در آخرت مجسم شده بلای جانش خواهد گردید، در این صورت احتمال دوم قوی است والله العالم.

«وَكَلَبَهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعُهُ بِالْوَصِيدِ»
کهف: ۱۸.

یعنی: سگشان بازوهای خویش را بر آستانه گشوده است.

ذرو: پراکندن، پاشیدن «فَاصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ» کهف: ۴۵
یعنی خشک و شکسته شد بادهای آنرا پراکنده می کند. ذرو و ذری هر دو بیک معنی است فعل اولی از نصر ینصر و دومی از ضرب ینضرب آمده است (اقرب).

«وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا»

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا . فَالْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا .
إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَإِنَّ الَّذِينَ كُوفِرُوا
ذاریات : ۶-۱ .

ذاریات با واو قسم و جمع های
دیگر با فاء آمده و نشان می دهد که
سه امر بعدی نتیجه اولی و یکی پس
از دیگری است . راجع به این آیات
به «جری» رجوع شود که بطور مشروح
در باره آنها سخن رفته است .

ذعن : طاعت . انقیاد (مفردات :
اقرّب) « وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا
إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ » نور : ۴۹ .

اگر حق بر له ایشان باشد بسوی آن در
حال طاعت و انقیاد می آیند . در نهج
البلاغه خطبه ۱۸۰ هست « نَسْتَعِينُ بِهِ
اسْتِعَانَةً ... مُذْعِنِينَ لَهُ بِالْعَمَلِ وَالْقَوْلِ »
از او یاری میجوئیم یاری جستن
کسیکه با عمل و قول در طاعت و
انقیاد اوست : ناگفته نماند : ذعن و
اذعن هر دو بیک معنی است (قاموس)
و این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده
است .

ذقن : چانه . « إِنَّ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ

مَنْ قَبْلَهُ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يُخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ
سُجْدًا ... » اسراء : ۱۰۷ ، اذقان
جمع ذقن بمعنی چانه هاست . در مجمع
والمیزان گوید : علت اعتبار اذقان
آنست که چانه در وقت سجده نزدیکترین
اجزاء صورت بزمین است . درالمیزان
اضافه کرده : گفته شده مراد از اذقان
صورتهاست و جزء بطور مجاز بر
کُل اطلاق شده است .

در اقرّب الموارد آمده « خَرَّ
لوجهه : وقع » یعنی بر رو افتاد معنی
آیه چنین میشود : آنانکه پیش از نزول
قرآن دانش داده شده اند چون قرآن
بر آنها خوانده شود بر چانه ها بسجده
میافتند مراد از آیه چنانکه المیزان گفته
سجده است بقرینه « سُجْدًا » و ذکر
اذقان بدان جهت است که گفته شد .
ولی فکر میکنم منظور از سجده
تواضع و خم شدن است نه سجده متعارف
یعنی آنگاه که قرآن بر آنها خوانده
شود در اثر تواضع و انقیاد آنقدر
بررو می افتند تا چانه ها بزمین برسد
و در آیه بعدی آمده « وَيَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ

يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا « می بینیم که از سجده خبری نیست .

* « إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ » یس: ۸
اگر بگردن کسی زنجیر بزنند و آنقدر بگردانند تا زیر چانه اش برسد چنین شخصی سر بیالا خواهد ماند و قدرت پائین آوردن سر خود را نخواهد داشت . آیه تشبیه است نسبت باهل فسق و غیره یعنی : ما بگردن آنها زنجیرهایی قرار داده ایم که تا بچانه هایشان رسیده است و آنها سر بیالا گرفتگاند .

اذقان فقط سه بار در قرآن آمده که نقل شد .

ذکر : یاد کردن، خواه با زبان باشد یا با قلب و هر دو خواه بعد از نسیان باشد یا از ادامه ذکر (مفردات) .

در قاموس آمده : ذکر بکسر اول بمعنی حفظ شیئی است در صحاح گفته :

ذکر و ذکرى خلاف نسیان است همچنین است ذکرة . طبرسی در ذیل آیه ۴۰ بقره فرموده : ذکر حفظ شیئی و ضد

آن نسیان است ...

راغب میگوید : گاهی مراد از ذکر هیت نفسانی است که شخص بواسطه آن میتواند آنچه از دانائی بدست آورده حفظ کند و آن مانند حفظ است الا آنکه حفظ باعتبار نگهداشتن و ذکر باعتبار حاضر کردن آن در ذهن است . و گاهی بحضور شیئی در قلب و هکذا بقول اطلاق میشود . تذکره بمعنی پند دادن و چیزی را بیاد کسی آوردن است . تذکر از باب تفعّل بمعنی یاد آوری است . ناگفته نماند معنای جامع همان یاد - آوری بقلب و بزبان است که در ابتدا گفته شد اکنون لازم است ببعضی از آیات اشاره شود :

* « لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا » احزاب : ۲۱ بنظر میاید مراد از ذکر در این آیه اعم از یاد آوری و ذکر بزبان باشد .

* « كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ » مدثر : ۵۵ ، عبس : ۱۲ . یعنی آن یاد آوری است هر که بخواهد آنرا یاد کند

ذکر	ذکر
ذکر متعدی بیک مفعول است و اگر بیاب افعال یا تفعیل بردی متعدی بدو مفعول شود معنی آیه چنین است : اگر یکی از آندوزن فراموش کند دیگری شهادت را بیاد او آورد . « فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِبِدْ » ق : ۴۵ . « وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ » ذاریات : ۵۵ . تذکر در این آیات و نظایر آنها بمعنی یادآوری و پنددادن است . « أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرْ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ » فاطر : ۳۷ تذکر چنانکه گفته شد بمعنی توجه و یادآوری و پند گرفتن است شاید مراد از آن یادآوری پی در پی باشد که یکی از معانی تفعّل است در آیات « وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ » ال عمران ۷ « وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ » ابراهیم : ۵۲ . « قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَذَكَّرُونَ » انعام : ۱۲۶ . کلمات مورد بحث همه از باب تفعّل است و با احتمال نزدیک بیقین یادآوری و پند گرفتن مداوم و پی در پی از آنها مراد است .	بنظر میاید مراد یادآوری است و شاید اعم باشد . صحبت درباره « تذکرة » گذشت و خواهد آمد . « فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ ... » بقره : ۱۵۲ : ظاهراً اعم مراد است و آیه عجیب و نوید بخشی است هر که خدا را یاد کند خدا او را حتماً یاد خواهد فرمود « اِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ » . « فَإِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ... » كهف : ۶۳ . مراد از ذکر در آیه یادآوری است زیرا با نسیان مقابل آمده است . « وَلَا تَاْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ » . انعام : ۱۲۱ ذبیحه ای که وقت ذبح آن نام خدا برده نشود خوردن آن حرام و در این آیه از اکل آن نهی شده است و در « ذکّی » خواهد آمد انشاء الله . « أَنْ تَضِلَّ أَحَدُهُمَا فَتَذْكُرَ أَحَدُهُمَا الْأُخْرَى » بقره : ۲۸۲ . تذکره بمعنی پند دادن و چیزی را یاد کسی انداختن است طبرسی در ذیل آیه فوق گفته :

۱۷	ذکر
« قرآن » رجوع شود . * * * اهل الذکر « وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمُ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » انبیاء : ۷ « وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » نحل : ۴۳ . ظاهر آیات و سیاق آنها نشان میدهد که مراد از اهل ذکر اهل کتاب از یهود و نصاری هستند مشرکین مکه از اینکه بشر عادی پیغمبر شود تعجب میکردند و میگفتند « مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا » فرقان : ۷ . قرآن مجید در آیات مورد بحث میخواهد اثبات کند که سنت خدا بر آن قرار گرفته که پیامبران از جنس مردم باشند و میگویند : پیش از تو مردانی فرستادیم که مثل تو بشر بودند وای مشرکین اگر این مطلب را باور ندارید و نمیدانید از اهل کتاب که به	و تادر آنها روی قاعده اعلال مبدل به ذا و در آن ادغام گردیده است . * « وَقَالَ الَّذِي نَجَّاهُمَا وَ اذْكُرْ بَعْدَآيَةِ أَنَا أَنْبَتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ... » يوسف : ۴۵ « وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ » قمر : ۱۷ ، ۲۲ ، ۳۳ ، ۴۰ ، « ادکر » در اصل « اذکر » است تاء افتعال بدال مبدل شده و اولی در دومی ادغام گردیده است هکذا « مدکر » در اصل « مذکر » است طبری در باره آیه اول فرموده « اذکر » با ذال نیز جایز است . بنظر میاید در « مدکر » قبول ملحوظ است که یکی از معانی افتعال میباشد . یعنی : ما قرآن را برای یادآوری و پند گرفتن آسان کردیم آیا پند قبول کننده ای هست ؟ * « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ » حجر : ۹ مراد از ذکر قرآن مجید است و چون قرآن یاد آور و بیان کننده حقائق دنیا و عقبی است بدانجهت بر آن ذکر اطلاق شده است . در باره تحریف قرآن به

ذکر	ذکر	۱۸
پیامبران گذشته عقیده دارند پیرسید آنها بشما خواهند گفت که رسولان گذشته همه از جنس بشر بوده‌اند در این صورت رسالت رسول ما چیزی خارق عادت نیست بلکه یک امر عادی و معمولی می‌باشد . هر دو آیه چنانکه المیزان گفته بیک اصل عمومی عقلانی دلالت دارند و آن وجوب رجوع جاهل بر عالم است . در بعضی از روایات آمده که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند : اهل ذکر مائیم . مثلاً در تفسیر عیاشی ذیل آیه دوم محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده که با آنحضرت گفتم : در نزد ما کسانی اند گمان میکنند قول خدا « فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » آنها یهود و نصاری اند فرمود : آنوقت شمارا بدین خود دعوت میکنند . میگوید سپس امام علیه السلام بسینه خود اشاره فرمود و گفت : مائیم اهل ذکر مائیم سؤال شدگان و گوید : امام فرمود : ذکر	قرآن است . در تفسیر برهان ذیل آیه فوق از امام باقر علیه السلام درباره « فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود : ذکر منم و ائمه اهل ذکر اند و قول خدا « وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ » امام باقر فرمود : مائیم قوم او و مائیم مسئول . در تفسیر برهان ۲۴ روایت دیگر در این باره نقل شده است . اینکه در روایت آمده که حضرت فرمود : ذکر منم و ائمه اهل ذکر اند مطابق آیه ۱۰ سورة طلاق است که فرموده « قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرَ أَرْسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ ... » و آنگاه که آنحضرت ذکر شد ائمه علیهم السلام نیز اهل و خانواده ذکر اند و روایت اول که فرمود : ذکر قرآن است مطابق آیه « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ » است که گذشت . ناگفته نماند : ظاهر آیات گذشته چنانکه گفته شد خطاب بمشرکین است	

ذکر	ذکر	۱۹
و مشرکان که رسول خدا صلی الله علیه و اله را قبول نمی کردند چطور میشود به آنها خطاب کرد و گفت: از خانواده او برسید و از ائمه سراغ بگیرید؟ ولی اگر قطع نظر از صدر آیه فقط جمله « فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » را در نظر بگیریم و مورد نزول در نظر نباشد چنانکه در قواعد کلی قرآن شأن نزول در نظر نیست در اینصورت این يك مطلب و قاعده کلی میشود و مشول هر چند بحسب مفهوم عام است ولی بحسب مصداق خاص اهل بیت حضرت رسول علیهم السلام میباشد. زیرا اگر مراد از ذکر چنانکه از سوره طلاق نقل شد حضرت رسول صلی الله علیه و اله باشد آنها علیهم السلام اهل و خانواده ذکراند و واگر مراد از ذکر قرآن باشد آن ذکر است برای آنحضرت و قومش چنانکه فرموده « وَإِنَّهُ لَذِكْرُكَ وَلِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تَسْأَلُونَ » زخرف: ۴۴. در اینصورت آنان قوم آنحضرت و یا متیقن از قوم او اند و آنها اند مشول و	آنحضرت آنانرا مقارق قرآن کرده و در حدیث ثقلین امر به تمسک بر آند و فرموده است. از اینکه گفته شد فساد آنچه گفته اند: مشرکین از پیغمبر قبول نمی کردند چطور از اهل بیت او قبول میکنند؟! ظاهر و روشن گردید این اشکال کننده خواسته است بر روایات ایراد کند ولی گفتیم که در روایات اگر جمله « فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ ... » قطع نظر از مورد و شأن نزول بررسی شود مطلب همان است که ائمه علیهم السلام فرموده اند و مراجعه بر روایات نشان میدهد که امامان علیهم السلام فقط بآن جمله نظر داشته اند رجوع شود به تفسیر برهان. (این سخن از المیزان ذیل آیه ۴۳ نحل استفاده شده است). در کافی ج ۱ ص ۲۱۰ بابی منعقد فرموده که مراد از اهل ذکر ائمه علیهم السلام اند و در آن ۹ روایت در این زمینه نقل شده است. * * * * * « فَالْتَّالِيَاتِ ذِكْرًا إِنَّ إِلَهُكُمُ	

ذکر

ذکر

۲۰

موضوع نر و مادگی که در «زوج» خواهد آمد از اسرار عجیب این جهان است .

« ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الصَّانِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْرَاثَيْنِ قُلِ الذَّكْرَيْنِ حَرَمٌ أَمِ الْأُنثَيْنِ أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ » انعام : ۱۴۳ در «الذکرین» همزه استفهام

است که باء الذکرین « با هم خوانده میشود و مراد از «الذکرین» جنس نر از گوسفند و بز است و مراد از «الانثین» ماده آندو است یعنی : هشت جفت بر شما حلال کرده از گوسفند دو جفت نر و ماده و از بز دو جفت نر و ماده بگو آیا دو لنگه نر را حرام کرده یا دو لنگه ماده را یا آنچه را راحمهای دو ماده شامل است . مراد از هشت جفت هشت لنگه است که چهار جفت میشود چهار لنگه در این آیه ذکر شده و چهار لنگه دیگر در آیه بعد که عبارتند نر و ماده از شتر و گاو .

ذکور و ذکران جمع ذکر است مثل « يَهْبِلُ مَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهْبِلُ مَنْ »

لَوَاحِدٌ « صافات : ۳ راجع باین آیه به « تلی » رجوع شود .

« إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلَّذِينَ كَرِهُوا » هود : ۱۱۴
یعنی نیک ها زشت ها را از بین میبرند این تذکری است بر پندگیرندگان « ذکری » مصدر و بمعنی یاد آوری است و ۲۳ بار در قرآن مجید آمده است .
« هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا » دهر : ۱
مواد بدن انسان از اول در عالم بوده و هست ولی روزگارانی گذشت که انسان شیئی معلومی در جهان نبود و چیز یاد شده بشمار نمیرفت .

ذکو : (بر وزن فرس) نر . مقابل ماده « وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى » آل عمران : ۳۶ . یعنی پسر مثل دختر نیست (راجع بنذر زن عمران)

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ » حجرات : ۱۳ « وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى إِلَّا سَعْيَكُمْ لَشَتَى » لیل : ۳ .

ذکو	ذلل	۲۱
يَشَاءُ الذَّكَوْرَ اَوْ يَزُوْجَهُمْ ذُكْرًا اَوْ اُنْثٰى وَيَجْعَلُ مِنْ يَشَاءٍ عَاقِبَةً ۝ شوری : ۴۹ ، ۵۰ یعنی : بآنکه بخواهد دختران و بآنکه بخواهد پسران میدهد یا میان پسران و دختران را جمع میکند و از هر دو میدهد و آنکه را بخواهد نازا میکند نه میزاید و نه برای او فرزندی زائیده میشود . در المیزان آمده : ترویج بمعنی جمع است علیهذا معنای « يَزُوْجُهُمْ » جمع میکند است . قول حضرت لوط که بقوم خویش فرمود « اَتَاْتُوْنَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِيْنَ » شعراء : ۱۶۵ پسران و مردان را شامل است یعنی آیا بجنس مرد تمایل میکنید و زنان را کنار میگذارید !!!	از مردن از درنده گرفته و ذبح شرعی کنند که حلال است . و شاید مراد آن باشد که قبلا ذبح شده باشد . بعد مقداری از آنرا درنده خورده است که بقیه حلال می باشد . ذبح شرعی شرایطی دارد که در کتب فقه مذکور است . از جمله شرایط که در قرآن مجید ذکر شده ذکر نام خدا هنگام سر بریدن است که در « ذکر » گذشت و نیز اگر باخفه شدن یا چوب زدن یا از بلندی افکندن یا بشاخ زدن و یا برای بتها کشته شده باشد حرام است . (مائده : ۳) . ذلل : ذل (بضم اول) و ذلة (بکسر اول) بمعنی خواری و ضد عزت است (صحاح - قاموس) . ذل (بکسر اول) بمعنی رام شدن است چنانکه در صحاح گوید و ذلیل شخصی است که آشکارا خوار باشد و ناقة ذلول شتر رام است . در قاموس گوید : ذل با ضم و گاهی با کسر آید و بمعنی نرمی است راغب میگوید : ذل باضم آنست که از روی قهر باشد و با کسر آنست که بعد از سختی و چموشی باشد .	

ذکو : ذکاة و تذکية هر دو بمعنی ذبح
حيوان است در اقرب الموارد آمده
« ذَكَّى الذَّبِيحَةَ : ذبحها » این کلمه
معانی دیگر هم دارد ولی در قران
فقط یکبار آنها در ذبح حيوان بکار رفته
است « وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ » مائده :
۳ یعنی نیم خورده درنده بر شما حرام است
مگر آنچه پیش از مردنش آنرا ذبح
کنید و آن در صورتی است که قبل

ذلل	ذلل
قوله صحاح با استعمال قرآن بیشتر میسازد. «فَتَتَّبِعْ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزِيَ» طه : ۱۳۴ یعنی پیش از آنکه ذلیل و خوار گردیم از آیات تو پیروی کنیم. «وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ...» آل عمران : ۲۶ «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ» اسراء : ۱۱۱ یعنی در حکومت شریک و از ذلت یاری نداشته است و ذلیل و خوار نبوده که حاجت بولی داشته باشد. «سَيُنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» اعراف : ۱۵۲ بآنها از پروردگارشان غضب و خواری میرسد در زندگی دنیا. کلمه ذلة هفت بار در قرآن آمده است. • «اذلة» جمع ذلیل است بمعنی خواران مثل «وَجْعَلُوا عِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً» نحل : ۳۴ یعنی : عزیزان اهل آنرا ذلیل میکنند و مثل «لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً» نحل : ۳۷ و نیز جمع ذلول آمده بمعنی رام ها و نرم ها نحو «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»	مائده : ۵۴ یعنی : بر مؤمنان نرم و رام و بر کفار عزیز و تنداند. چنانکه ذلل (بر وزن عتق) نیز جمع ذلول است مثل «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا... ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الشَّجَرِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا» نحل : ۶۹ بعقیده مجاهد «ذلا» صفت «سبل» و حال است از آن. یعنی : براههای خدایت وارد شو در حالیکه آسان و رام اند و از دیگری نقل شده که صفت «النحل» است. در این صورت جمع آمدن، ظاهراً برای آن باشد که از نحل جنس مراد است. اذل اسم تفضیل ذلت است نحو «لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذِلَّةَ...» منافقون : ۸ یعنی : عزیز تر حتماً ذلیل تر را از مدینه بیرون میکند. این سخن عبدالله ابی است لعنه الله «إِنَّ الْأَذِلَّةَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذِلَّةِ» مجادله : ۲۰. یعنی آنانکه با خدا و رسول مخالفت میکنند آنها در ردیف ذلیل تر اند. • «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ...» بقره :

ذم	ذلل
این استدلال کاملاً صحیح است زیرا رفتن در شانه‌های زمین در صورتی صحیح است که همه جای آن شانه‌های آن باشد و آن در صورتی است که کروی باشد چنانکه با تأمل روشن خواهد شد. « ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ » یس: ۷۲ یعنی: چهارپایان را بر آنها رام کردیم و ذَلَّلْتُ قُطُوفَهَا تَذَلُّلاً انسان: ۱۴ یعنی چیدن میوه‌های بهشت بر آنها رام و سهل شده است. ذم: نکوهش. خلاف مدح. در اقرب گوید: ذم خلاف مدح و عیب است. و آن مصدر و اسم هردو بکار رفته است « لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً » اسراء: ۲۲ یعنی با خدا معبود دیگری مگیر و گرنه نکوهیده و خوار گردی. « مذموم » سه بار در قرآن آمده است: اسراء: ۲۲، ۱۸، قلم: ۴۹. ذمة: (بکسر اول) عهد و پیمان « لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَاذِمَّةً لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَاذِمَّةً » توبه: ۸ - ۱۰	۶۱، آل عمران: ۱۱۲ درباره این دو آیه در « جبل » بطور تفصیل سخن گفته‌ایم. * * * « هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ » ملك: ۱۵ یعنی او کسی است که زمین را برای شما آرام گردانید پس در شانه‌های آن راه بروید و از روزی خدا بخورید. با آیه فوق بحرکت زمین استدلال کرده‌اند زیرا ذلول بمعنی مرکوب آرام است و دابة ذلول مرکوبی را گویند که چموش نیست و آرام است. زمین نیز مرکوب آرام است و حرکت میکند و در مرکوب حرکت ملحوظ است. این در صورتی است که ذلول فقط بمرکوب گفته شود در نهج البلاغه خطبة ۳۱ آمده « يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ هُوَ الذَّلُولُ » و نیز در قرآن آمده « إِنَّهَا بَقَرَةٌ لِّذُلُولٍ تُشِيرُ الْأَرْضَ » بقره: ۷۱. در کتاب آغاز و انجام جهان از کلمه مناکب که بمعنی شانه‌ها است استدلال شده بکرویت زمین.

ذنب	ذنب
ذنب ذنوب بروزن عقول است نحو «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» زمر : ۵۳ «وَكَفَى بِهِ يَذُنُوبٍ عِبَادَهُ خَيْرًا» فرقان: ۵۸ .	یعنی درباره هیچ مؤمن قرابت و پیمانی را رعایت نمیکنند . در اقرب گوید «الذِّمَّةُ: الْعَهْدُ وَالْأَمَانُ وَالصِّمَانُ» ذمّی از فرق یهود و نصاری آنکس
*** «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا . وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا» فتح : ۱-۳ غرض از «مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» یعنی چه؟! آیا رسول خدا گناهی داشت تا آمرزیده شود؟! و آن گهی فتح مکه چه تناسبی بسا غفران ذنب دارد تا خدا بفرماید برای تو مکه را فتح کردیم تا گناهان تو را بیا مرزیم؟! و ایضاً غفران گناهان گذشته و آینده یعنی چه؟! بخشوده شدن گناهان گذشته طبیعی و عادی است ولی گناهان آینده که هنوز واقع نشده اند چگونه بطور بخشوده میشوند؟! اولاً باید دانست: با احتمال نزدیک	را گویند که در پناه اسلام است و با مسلمانان پیمان و عهد بسته است . در نهج البلاغه نامه ۵۳ که عهد مالک اشتر است آمده «وَمِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيرَةِ وَ الْخُرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَ مُسْلِمَةِ النَّاسِ» این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده که نقل شد .
اولاً باید دانست: با احتمال نزدیک یقین مراد از «مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» گناهان دور و نزدیک است نه	ذنب: (بروزن فلس) گناه. ناگفته نماند: ذنب (بروزن فرس) بمعنی دم حیوان و غیره است و ذنب (بروزن عقل) در اصل بمعنی گرفتن دم حیوان و غیره است. هر فعلی که عاقبتش وخیم است آنرا ذنب گویند زیرا که جزای آن مانند دم حیوان در آخر است و لذاست که بگناه تبعه گویند که جزایش در آخر و تابع آن است (مفردات) «وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَآخِافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» شعراء: ۱۴ برای آنها در عهده من گناهی است میترسم مرا بکشند. جمع

ذنب

ذنب

۲۵

گناهانیکه در گذشته واقع شده و در آینده واقع خواهد شد. و عبارت اخری: گناهانیکه از مدتها قبل واقع شده و گناهانیکه تازه انجام گرفته است. این سخن کاملاً طبیعی است و احتیاج بآن تأویل رکیک ندارد که بگوئیم: یعنی گناهان گذشته را می بخشد و توفیق میدهد که در آینده گناه نکنی. در روایت نیز که این تعبیر آمده باشد بنابر احتمال فوق گناهان دور و نزدیک مراداند. این احتمال را خداوند ببرکت قرآن بر من الهام فرموده و در جای دیگر ندیده‌ام.

ثانیاً در آیات دیگر نیز بحضرت رسول ﷺ نسبت ذنب داده شده که لازم است دقت شود مثل «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ» غافر: ۵۵ بنظر میآید مراد از این ذنب خیالاتی است که درباره توفیق و پیشرفت اسلام بقلب مبارک آنحضرت راه مییافت که آیا این دین پیش میرود؟ لذا خدا فرموده: صبر کن و عده خدا حق است

و برای گناهات که در دل تو رفت و آمد میکند استغفار کن. نظیر این سخن آیه ۲۱۴ بقره است که میگوید «مَسْتَهْمُ الْبَاسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزُلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» میفرماید بهنگام بآساء و ضراء متزلزل شدند تاجائیکه رسول و مؤمنان گفتند: یاری خدا کی خواهد آمد. این گرچه حکایت حال گذشتگان است ولی چون خطاب بمؤمنین است حکایت از حال آنها نیز دارد و آنگهی رسول من حیث هو بتصریح آیه چنین حال را دارد و آن شامل حضرت رسول ﷺ هم میشود. در آیه دیگر آمده «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» محمد: ۱۹ شاید مراد از این ذنب نیز همان تنگی سینه آنحضرت باشد که فرموده «فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضِ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَ ضَائِقُ بِهِ صَدْرُكَ» هود: ۱۲ و نیز فرموده «كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ» اعراف: ۲ در سوره یوسف آیه ۱۰۹

ذنب

ذنب

۲۶

فرموده: پیش از تو مردانی فرستادیم و بآنها وحی میکردیم... آیا در زمین سیر نکردند تا عاقبت پیشینیان را بنگرند... آنگاه فرموده: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْشَسَ الرَّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ».

ظاهر آنست که ضمیر «ظَنُّوا، أَنَّهُمْ، كُذِّبُوا» همه راجع به «الرَّسُلُ» است و معنی چنین میشود: تا آنگاه که پیامبران مأیوس شدند و خیال کردند که وعده عذاب درست نبوده یاری ما بآنها رسید. آیا چنین خیالی در ذهن پیامبران خطور میکند؟! و آیا این عبارت اخراجی آنست که فرموده: «وَزُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ؟»! والله العالم.

در المیزان سه ضمیر گذشته را به مردم برگردانده و فرموده: یعنی چون رسل از ایمان مردم مأیوس شدند و مردم پنداشتند که پیامبران بدروغ وعده عذاب داده اند آنگاه یاری ما آمد. راجع بمرجع سه ضمیر و اینکه

راجع بمردم است با آیه ۲۷ هود که درباره قصه نوح آمده که مردم بنوح گفتند «بَلْ نُنَظِّنُكَ كَاذِبِينَ» و فرعون بموسی گفت «إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا» اسراء: ۱۰۱ استدلال کرده است والله العالم. اینک میرسیم بآیه «وَأَنَّا فَتَحْنَا» بنظر نگارنده حضرت رسول ﷺ درباره توفیق و پیشرفت اسلام ناراحتی ها و تنگی های خاطر داشت چنانکه خداوند بارها فرموده «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» غافر: ۵۵ «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ... وَلَا تَكُ فِي ضَلٰىلٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» نحل: ۱۲۷ «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» روم: ۶۰.

این آیات همه برای رفع دلتنگی آنحضرت و برای تسلیت اوست. و چون مکه فتح شد و بت پرستی متلاشی گردید این وعده ها جای خود را گرفت و آنحضرت خاطرش آرام و مطمئن گردید که دیگر دستی بالای دست اسلام نیست و معبودات باطل ناپدید شدند و کلمه عالمگیر و دلنواز

ذنب	ذنب	۲۷
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مانند کوه استواری سینه بزمین زد لذا خداوند فرمود: برای تو فتحی آشکار پیش آورديم تا گناهان دور و نزدیک را (که همان خیالات بوده باشد) بیاوريم و دیگر آن خیالات بذهن تو نیاید آخرین سوره ای که بآن حضرت نازل شده سوره نصر است که فرموده « إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ».	کننده و دلچسب نیست و بآنچه گفته ام اعتماد دارم . بعضی از بزرگان فتح را صلح حدیبیه گرفته و از آیات سوره که صلح مزبور را یادآوری میکند استمداد کرده است . ناگفته نماند گرچه در آیات این سوره راجع بصلح حدیبیه مطالبی هست ولی بعید بنظر میرسد مراد صلح باشد در روایت امام رضا علیه السلام آمده که فتح مکه فرموده اند . و اگر مراد از فتح ، جریان حدیبیه باشد باز سخن ما بقوت خود باقی است و صلح حدیبیه سبب آرامش خاطر آنحضرت گردید و دید که وعده های خدا بتدریج جای خود را میگیرد والله العالم .	• « فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ » رحمن: ۳۹، بنظر میاید مراد از این سؤال، سؤال استفهام است یعنی از کسی پرسیده نمیشود تو چه کاره بوده ای زیرا خداوند بهمه چیز داناست و آنکه می فرموده « يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ » حاقه:
یعنی چون یاری خدا و فتح آمد و دیدی که مردم فوج فوج بدین خدا داخل میشوند خدا را تسبیح و حمد بگوی و آمرزش بطلب. طلب آمرزش دیگر برای چیست؟! یعنی حالا که با چشم خود دیدی دین جای خود را گرفت و بعوض يك يك، گروه گروه داخل دین میشوند و وعده خدا عملی شد دیگر از آن خیالات که داشتی آمرزش بخواه ؟		
مفسران در تقریب آیه شریفه اقوالی دارند که از نظر نگارنده قانع		

ذنب

ذهاب

۲۸

۱۸. و فرموده «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» طارق: ۹ و مابعد آیه ما نحن فيه این آیه است که «يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ...» یعنی: گناهکاران بـ... علامت خود شناخته میشوند مشروح این سخن در «سئل» خواهد آمد انشاء الله.

ذنب: (بفتح اوّل) «فَيَانَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ» ذاریات: ۵۹ راغب ذنب را اسب دراز دم و دلو دمدار گفته و میگوید بطور استعاره در معنای نصیب بکار میرود یعنی برای ستمگران نصیبی از عذاب هست مانند نصیب ستمگران گذشته پس عجله نکنند.

طبرسی آنرا دلو پر از آب گفته و آنگاه نصیب معنی کرده است. ابن-اثیر در نهاییه آنرا دلو بزرگ گفته و از بعضی نقل میکند که ذنب نمیگویند مگر آنکه آب داشته باشد و گوید در حدیث بول اعرابی آمده که «أَمْرٌ بِذُنُوبٍ مِنْ مَاءٍ فَأَرِيقَ عَلَيْهِ» یعنی دستور داد تا دلو پر از آب بر آن ریخته شد.

صباح آنرا اسب دراز دم، نصیب، دلو پر از آب و غیره گفته است. قاموس: اسب دم کلفت، روز پرشر، دلویکه آب دارد. نصیب و غیره معنی کرده است.

بهر حال مراد از آن در آیه شریفه نصیب است و اعتباریکه در ذنب گذشت در آن نیز جاری و نصیب عذاب را ذنب گفته اند زیرا مثل دم در آخر است.

ذهاب: رفتن. «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ» هود: ۷۴ اگر باباء متعدی شود معنای بردن میدهد مثل «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» بقره: ۱۷. خدا نور آنها را برد با باب افعال نیز متعدی میشود نحو «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» فاطر: ۳۴. ذاهب: رونده «قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» صافات: ۹۹.

ذهب: طلا. «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَفْقَهُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» توبه: ۳۴، سخن ما درباره طلا در کتر خواهد آمد

ذهب

ذهول

۲۹

انشاء الله .

ناگفته نماند بموجب روایات اسلامی و فتوای فقهاء، زینت با طلا و پوشیدن آن برای مردان حرام و برای زنان بلامانع است برای نمونه يك روايت از حضرت صادق عليه السلام نقل میشود «... وَ جَعَلَ الذَّهَبَ فِي الدُّنْيَا زِينَةَ النِّسَاءِ فَحَرَّمَ عَلَى الرِّجَالِ لِبْسَهُ وَالصَّلَاةَ فِيهِ...» (وسائل ابواب لباس المصلى باب ۳۰) .

ولی آیات شریفه صریح اند در اینکه اهل بهشت اعم از زنان و مردان از طلا استفاده میکنند «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ» کهف: ۳۱ همچنین است آیه ۲۳ حج، و ۳۳ فاطر، و ۷۱ زخرف .

ذهول: نسیان و غفلت (صحاح) « يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ » حج : ۲ یعنی روزی آن زلزله را بینی که هر شیرده (اعم از زن و غیره) از بچه شیرخوار غفلت میکند . راغب میگوید: ذهول شغلی

است که موجب نسیان و اندوه باشد. در نهج البلاغه خطبه ۲۱۹ آمده «حَتَّى فُتِرَ مَعْلِلُهُ وَ ذَهَلَ مُمَرِّضُهُ» یعنی نسیان جانی که تسلیت دهنده اش خسته و پرستارش غفلت کند .

در صحیفه سجاده دعای ۲۷ آمده « وَ أَذْهَلُ قُلُوبَهُمْ عَنِ الْإِحْتِيَالِ » یعنی : قلوب و افکار مشرکان را از چاره- جوئی غافل ساز .

این کلمه در کلام الله عظیم فقط یکبار آمده است .

ذو : کلمه ای است بمعنی صاحب مثل « وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ » بقره : ۱۰۵ . یعنی خدا صاحب فضل بزرگی است . و آن دائم الاضافه است و پیوسته باسم ظاهر اضافه میشود و اضافه شدنش بضمیر نادر و شاذ است .

حالت رفع آن با واو است چنانکه گذشت و حالت نصبش با الف مثل « وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ ... » اسراء: ۲۶ . و حالت جرش بایاء نحو « وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنْبِ » نساء: ۳۶ .

ذات	ذو
* * * ناگفته نماند : ذات گاهی بمعنی طرف، حال و نفس الشیء آمده نحو « تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ » كهف: ۱۷. یعنی از كهف آنها بطرف راست میل میکند و نحو « وَأَصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ... » انفال: ۱. یعنی حالیکه در میان خویش دارید اصلاح کنید. در اقرب الموارد پس از شمردن موارد استعمال آن میگوید در اکثر این عبارات راجع آنست که ذات همان ذات بمعنای صاحب باشد. ذو: طرد و دفع « وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ » قصص: ۲۳. یعنی نزدیک آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را از مخلوط شدن با گوسفندان دیگر کنار و دفع میکردند در نهج حکمت ۳۶۸ آمده « إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعُ ... الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ ذِيَادَةَ عِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ » خدای سبحان عقاب را برگناه گذاشته تا بندگان را از نقت خویش کنار و دور کند. در صحیفه سجاده دعای ۴۲ دربارۀ	تثنیۀ آن ذوان است نحو « يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ » مائده: ۹۵ « وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ » طلاق: ۲. جمع آن ذوون است مثل « وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوَى الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ ... » بقره: ۱۷۷. ذات: مؤنث ذو است بمعنی صاحب نحو « إِنْ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » آل عمران: ۱۱۹ موصوف آن جمع است لذا مؤنث آمده یعنی: خدا به چیزهاییکه در سینه هاست و مصاحب سینه هاست داناست. این کلمه ۳۰ بار در قرآن آمده است « وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ » ذاریات: ۷. چون سماء مؤنث است لذا وصف آن ذات آمده. تثنیۀ آن ذواتان و جمعش ذوات است نحو « وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ » رحمن: ۴۹. هر که از مقام پروردگار خویش ترسد و بهشت دارد ... هر دو دارای شاخه هاست. اما جمع آن در کلام مجید بکار نرفته است.

ذوق	ذبح	۳۱
قرآن آمده «حَتَّى يَكُونَ لَنَا ... عَنْ سُخْطِكَ وَتَعَدَّى حُدُودِكَ ذَايِدًا» تا ما را از غضب تو و تجاوز بحدود تو کنارکننده باشد. این کلمه فقط یکبار در قرآن یافته است. ذوق: چشیدن. «فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا» طلاق: ۹ یعنی سنگینی و نتیجه کار خود را چشید. بیشتر استعمال آن در قرآن درباره عذاب است و گاهی در رحمت نیز بکار رفته مثل «وَلَنَنْزِلَنَّهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرْأٍ...» فصلت: ۵۰. «فَكَفَّرْتَ بِأَنعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ...» نحل: ۱۱۲. درباره اضافه لباس بجوع و خوف در المیزان میگوید آن دلالت بر احاطه و شمول دارد یعنی گرسنگی و ترس بهمه آنها رسید و احاطه کرد چنانکه لباس بدن را احاطه میکند. راغب میگوید: استعمال آن در	قلیل است زیرا که بکثیر، خوردن اطلاق میشود نه چشیدن در قرآن درباره عذاب آمده در عرف هر چند در قلیل معروف است ولی صلاحیت دارد که از آن کثرت نیز اراده شود. و نیز آمده «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» آل عمران: ۱۸۵، انبیاء: ۳۵، عنکبوت: ۵۷. ذبح: آشکار شدن. «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ» نساء: ۸۳. چون چیزی از ایمنی و یا ترس بآنها رو آورد آنرا آشکار و منتشر میکنند. در نهج البلاغه نامه ۴۸ بمعایه نوشته «وَإِنَّ الْبَغْيَ وَالزُّورَ يَذْبَعَانِ بِالْمَرْءِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ» یعنی تجاوز و باطل شخص را در دین و دنیایش مشهور و رسوا میکنند. در اقرب آمده «أَذَاعَ سِرَّهُ: أَظْهَرَهُ» والحمد لله وهو خير ختام.	

راء

راء: دهمین حرف از حروف
الفبای عربی و دوازدهمین حرف
الفبای فارسی است، بتنهایی معنایی
ندارد و جزء کلمه واقع میشود و در
حساب ابجد بجای عدد دویست است.

راس: سر. «وَأَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ
بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» اعراف: ۱۵۰.
یعنی الواح را انداخت و سر برادرش
را گرفت بسوی خود میکشید «ثُمَّ
صَبَّوْا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَبِيمِ»
دخان: ۴۸.

جمع آن رؤس است نحو «وَإِنْ
تَبَتَّمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ...» بقره:
۲۷۹.

* «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ
الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ»
صافات: ۶۵.

در این آیه میوه درخت زقوم به

سرهای شیاطین تشبیه شده است بعقیده
المیزان این تشبیه بعنایت آنست که در
او هام مردم شیاطین در اقبیح صورت
مصور است چنانکه ملك در احسن
صورت .

علی هذا معنی آیه آنست که میوه
آن هر چه بیشتر کریه و ناخوش آیند
و نفرت آوراست و نیز بعقیده المیزان
مشبه به درازدهان مردم مصور و موجود
است و این سخن تشبیه بشیئی نامعلوم
نیست. این نظر، سومین وجهی است
که مجمع البیان در توجیه تشبیه فوق
آورده است و نیز در مجمع نقل شده
که رؤوس الشیاطین میوه درختی است
که استن نام دارد و آن شبیه بانسان
است. کشاف نیز همینطور گفته است.
ناگفته نماند: در اشعار عرب هست
که امرء القیس گفته:

رأس	رأفة	۳۳
ایقتلنی والمشرقی مضاجعی ومسنونة زرق کانیاب اغوال یعنی آیا آنمرد مرا میکشد حال آنکه شمشیر مشرفی و نیزه کبودسنان همچون دندان غولها همخوابه من ودر کنار من است . در این شعر سنان نیزه بدنندان غول تشبیه شده حال آنکه کسی غول را ندیده است ولی چون نیش غول در اذهان مجسم است، آن مصحح تشبیه است این شعر در مجمع ذیل آیه فوق و نیز در کتاب مطّول تفتازانی مذکور است . رأفة : « وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ » نور : ۲. صحاح و اقرب الموارد، و طبرسی در ذیل آیه ۱۴۳ بقره رأفة را رحمت شدید گفته اند و آن یکی از دو معنی قاموس است . ولی راغب آنرا رحمت و مهربانی مطلق گفته . در المیزان ذیل آیه ۱۴۳ بقره میگوید : فرق ما بین رأفت و رحمت با آنکه هر دو در معنی شریکند آنست که رأفت مخصوص بکسی است	که مبتلی و گرفتار باشد ولی رحمت اعّم است بمبتلی و غیر آن . ابن اثیر در نهایه رأفت را اخص گرفته و گوید : رحمت هم در شیئی محبوب آید و هم در مکروه ازروای مصلحت ولی رأفت فقط در محبوب است . خلاصه آنکه فرق میان آندو در شدّت و ضعف و یا در گرفتار و غیر گرفتار است. و نسبت میان آندو اعّم و اخص مطلق است. ولی بنظر میاید که فرق دوم بهتر است . و آیه ای که در ابتدا نقل شد مؤید این سخن است زیرا مرد و زن زناکار آنگاه که تازیانه زده میشوند گرفتار و در مصیبت اند لذا فرموده « وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ » . رؤف: از اسماء حسنی است و یازده بار در قرآن مجید آمده است. دوبار تنها و نه بار توأم با رحیم « وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ » آل عمران : ۳۰. همچنین آیه ۲۰۷ بقره. در ده محل از یازده محل فوق صفت	

رؤف

رای

۳۴

هَذَا رَبِّي» انعام: ۷۶. یعنی چون شب او را فرا گرفت ستاره ای دید گفت: این پروردگار من است.

« فَلَمَّا رَأَا قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ » يوسف: ۲۸.

ارباب ادب گفته اند: چون رأی بدو مفعول متعدی شود بمعنی علم آید نحو « وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ » سباء: ۶.

«الَّذِي أُنْزِلَ» مفعول اول و «هُوَ الْحَقُّ» مفعول دوم «يَرَى» است یعنی: آنانکه دانش داده شده اند میدانند آنچه بتو نازل شده حق است و مثل « إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدَاءُ كَهْف: ۳۹. بیا محذوف، مفعول اول و « أَقَلَّ...» مفعول دوم آن است یعنی: اگر مرا از خودت در مال و ولد کمتر میدانی.

و چون با الی متعدی شود معنی نگاه کردن میدهد که موجب عبرت باشد (مفردات) نحو « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أَلُوفٌ » بقره:

خداوند و در يك محل صفت حضرت رسول اکرم ﷺ آمده است و آن آیه ۱۲۸ توبه است که فرموده « لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ».

آیاتیکه رؤف در آنها توأم با رحیم آمده است عبارت اند از « إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ » بقره: ۱۴۳ و توبه: ۱۱۷، نحل: ۴۷ و ۷، حج: ۶۵، نور: ۲۰، حدید: ۹، حشر: ۱۰.

در این آیات با احتمال قوی مراد آنست که خداوند بعموم اعتم از گرفتار و غیر آن مهربان است ناگفته نماند در «رحم» خواهد آمد که رأفت خدا بمعنی تأثر و رقت قلب نیست چنانکه در بشر است و رأفت خدا همان نعمتهای خداست که خوان کرمش برای عموم گسترده است و از رأفت بزرگش هدایت خلق بوسیله فطرت و پیمبران است.

رای: دیدن. دانستن. نگاه کردن « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ »

رای	رای	۳۵
۲۴۳. طبرسی فرموده رؤیت در اینجا بمعنی علم است ولی بهتر است بمعنی نگاه کردن باشد زیرا در آنصورت معنای «إِلَى» درست خواهد بود یعنی: آیا بآنانکه هزاران نفر بودند از دیارشان خارج شدند نگاه نکردی؟ منظور نگاه عبرت است گرچه منظور الیهم در وقت نزول آیه نبودند ولی نگاه عبرت با شنیدن اخبار آنها نیز صحیح است علی هذا هر کجا که رأی با الی متعدی باشد معنی نگاه کردن درست است. مگر در بعضی از آیات * * * «أَرَأَيْتَ» جاری مجرای «اخبرنی» آمده و بآن کاف خطاب برای تأکید ضمیر داخل میشود نحو «أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ» اسراء: ۶۲. یعنی: بمن خبر ده از این که بر من برتری دادی. طبرسی تصریح کرده که این کاف فقط برای تأکید خطاب و نیز حرف خطاب است و اسم نیست که مفعول أَرَأَيْتَ باشد. در اقرب نیز چنین است.	همچنین است «أَرَأَيْتُمْ» و «أَرَأَيْتَكُمْ» بمعنی: خبر دهید است «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنَا كُمْ عَذَابُهُ بَيِّنَاتٌ أَوْ نَهَاراً مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ» یونس: ۵۰. «قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَنَا كُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ» انعام: ۴۷. رأی چون بیاب افعال رو دپیوسته دو مفعول خواهد داشت مثل «وَلَوْ أَرَأَوْهُمْ كَثِيراً لَفُتِحَتْ» انفال: ۴۳. یعنی اگر آنها را بتودر حال کثرت نشان میداد البته سست و متفرق میشدید ظاهر آنست که «کثیراً» حال است از ضمیر «هم». «تَرَأَوْنِي» دیدن یکدیگر است نحو «فَلَمَّا تَرَأَوْا الْجَمْعَانَ قَالُوا لِمَصْحَابِ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» شعراء: ۶۲. چون دو جمع (فرعونیان و یارای موسی) یکدیگر را دیدند اصحاب موسی گفتند: ما گرفتار شدگانیم. «رثاء» بکسر اول بمعنی تظاهر و نشان دادن بغیر است (اقرب) و آن این است که کار خوبی انجام دهد و	

رای	رای
۳۶ را طرد می نماید . • « أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى. أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ. أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّىٰ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ » علق: ۹-۱۳. «أرأيت» در هر سه مورد برای افاده تعجب است و تکرار آن برای تأکید آمده و جواب اذا در آیه اول و جواب هر دو «ان» در آیات بعدی محذوف است و فاعل «كذب و تولى» همان نهی کننده است که در آیه اول مذکور میباشد یعنی: آیا دیدی آنکس را که نمازگزار را از نماز نهی میکند حال چنین کسی در پیش خدا چگونه خواهد بود؟! بمن بگو اگر نهی شده در هدایت باشد یا امر بتقوی کند حال ناهی چگونه خواهد بود؟! بگو به بینم اگر ناهی مکذب و روگردان از حق باشد پیش خدا چه وضعی خواهد داشت!؟ هر سه «أرأيت» معنای خبر بده دارند . • « وَ مَا نُرِيكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ	قصدهش تظاهر و نشان دادن بمردم باشد نه برای تقرب بخدا « لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ » بقره: ۲۶۴. صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت باطل نکنید مثل آنکسکه مال خویش برای تظاهر بمردم خرج میکند که خرج چنین شخص نیز باطل است. « الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ » ماعون: ۶. آنانکه تظاهر و ریا میکنند همچنین است آیه ۱۴۲ نساء و ۴۷ انفال . رثی (بروزن علم): منظر و قیافه « وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِثَاءً » مریم: ۷۴. چه بسیار کسانی پیش از آنها هلاک ساختیم که اثاث و منظرشان از اینها بهتر بود . * * • « أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ » ماعون: ۱. أرأيت در آیه شریفه بمعنی اخبرنی نیست بلکه معنی آن چنین است: آیا دیدی و شناختی آنکه را که جزا را تکذیب میکند او کسی است که یتیم

رای	رای
معنی علم میدهد . اما در بعضی جاها ملاحظه میشود با آنکه يك مفعول دارد بمعنی علم آمده نظیر این آیه « أَوَلَمْ يَرَالَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا » انبیاء : ۳۰ . و آیات دیگر از این قبیل که زیاد است . در اقرب الموارد میگوید رأی و دیدن اعم است از آنکه با چشم باشد یا با قلب . لذا باید در اینگونه آیات بگوئیم : دیدن با قلب مراد است که همان دانستن و درك کردن است و هر جا که مناسب باشد میتوان آنرا علم یعنی دیدن با قلب معنی کرد و لازم نیست در این باره در جستجوی دو مفعول باشیم .	أَرَادْلُنَا بِإِدْيِ الرَّأْيِ هود : ۲۷ . رأی بمعنی دیدن و نیز بمعنی نظریه و آنچه بفکر میرسد آمده است . در این آیه ظاهراً رأی مشهور که جمع آن آراء است مراد می باشد زمخشری گفته : نصب بادی الرأی برای ظرفیت است و اصل آن « وقت حدوث اول رأیهم » یا « وقت حدوث ظاهر رأیهم » است یعنی مردم بنوح گفتند که فقط اشخاص پست بتو گرویده اند آنهم در ابتدای رأی و بدون تدبیر و تفکر . در آیه « لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ » نساء : ۱۰۵ گفته اند مراد همان رأی و نظر است نه تعلیم احکام از جانب خدا .
رؤیا : آنچه شخص در خواب ببیند « لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا » يوسف : ۵ . یعنی آنچه در خواب دیده ای بربرادرانت مگو ، تو را حيله میکنند . رؤیا از مصادیق رأی است و چون شخص چیزی را در خواب می بیند	در گذشته گفتیم : رأی چون بدو مفعول متعدی شود بمعنی علم آید و ارباب ادب بآن تصریح کرده اند مثلاً جوهری در صحاح گوید : رأی با چشم يك مفعول ، و رأی بمعنی علم بدو مفعول متعدی میشود . راغب میگوید : رأی آنگاه که دو مفعول گیرد

رای	رای	۳۸
لذا آنرا رؤیا گفته اند از اینجاست که لغت نویسان عرب رؤیا را آنچه شخص در خواب رؤیت میکند گفته اند. این کلمه شش بار در قرآن مجید آمده است: یوسف: ۴۳، ۵، ۱۰۰ اسراء: ۶۰ - صافات: ۱۰۵ - فتح: ۲۷.	بحضرت یوسف گفتند فرمود: هفت سال بقرار عادت زراعت کنید و آنچه درو کردید جز کمی که میخورید همه را در خوشه ذخیره نمایید پس از آن هفت سال قحطی پیش آید سالهای قحطی، ذخیره شده را میخورند (در عرض هفت سال قحطی انبار شده های قبلی را میخورید) و چون هفت سال قحطی بگذرد سال دیگری که دارای آسایش و فراوانی است میاید. (سوره یوسف: ۴۳-۴۹).	
۱- خواب حضرت یوسف است که دید: یازده ستاره و آفتاب و ماه بلو میسجده میکنند و چون در مصر بمقام بزرگ رسید، پدر و مادر و یازده برادرش وقت ورود بمصر او را تعظیم کردند. تفصیل آن در سوره یوسف است.	تفاوت این خواب با خواب یوسف آنست که او یکدفعه خواب دید ولی پادشاه بارها آن خواب را دیده است جمله «إِنِّي أَرَى...» مفید استمرار است یعنی من پیوسته چنین می بینم بنظر میاید که شاه مصر چندین شب متوالی آن خواب را دیده تا بمقام تعبیر آمده و اگر یکبار دیده بود شاید اهمیت نمیداد.	
۲- خواب پادشاه مصر است که چنین نقل شده «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ...» یعنی: پادشاه مصر گفت: من در خواب می بینم که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر میخورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشك می بینم ای بزرگان قوم اگر علم خواب میدانید مرا از تعبیر آن خبر دهید. گفتند مشتی خوابهای پریشان است و ما به تعبیر چنین خوابها دانائی نداریم... و چون در زندان این خواب را	۳- خواب حضرت ابراهیم عليه السلام است درباره سربردن فرزندش اسمعیل که در «ابراهیم» مفصلا ذکر شد. و	

رای	رای
در آن جمله و اِنْتِ اَرِیْ فِی الْمُنَامِ اَنْتِ اَذْبَحُكَ» صافات: ۱۰۲. روشن میکند که حضرت ابراهیم بارها پشت سرهم آنخواب را دیده و در اثر تکرار خواب متوجه شده که آن دستور خداوندی است. * * * درباره حضرت رسول ﷺ سه خواب در قرآن مجید آمده است. ۱- درباره جنگ بدر که حضرت کفار مکه را در خواب دید کم و ناچیزاند و باصحاب خبر داد لذا در جنگ دلگرم شدند و اَذْبَحُکُمْ اللهُ فِی مَنَامِکَ قَلِيلًا وَلَوْ اَرَاکُمْ کَثِیرًا لَفَشَلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِی الْاَمْرِ وَلَکِنَّ اللهَ سَلَّمَ اِنَّهٗ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» انفال: ۴۳. از این آیه روشن میشود که خداوند کفار را در خواب بآنحضرت ناچیز و کم نشان داده و اگر زیاد نشان میداد و او بیاران خود میفرمود از کثرت آنها می ترسیده و گرفتار تفرق و منازعه میشدند. و در شروع جنگ يك رأى نمیشدند. ملاحظه آیات سوره انفال	۳۹ نشان میدهد که فتح در جنگ بدر بیشترش از مسیر عادی نبوده بلکه خواست خدا بوده است از جمله خوابی که گذشت. ۲- آنحضرت در خواب دید که مسلمانان داخل مسجد الحرام شدند. این خواب را باصحاب خویش باز گفت مسلمانان از آن شاد شدند و گمان کردند که در آنسال داخل خواهند شد و چون از حدیبیه برگشتند منافقان گفتند: کو آنخواب که دیده بود مانه بمسجد الحرام داخل شدیم و نه حلق رأس و نه تقصیر (از اعمال مخصوص حج) کردیم؟ خدا این آیه را نازل فرمود و لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُوْلُهُ الرُّوْیَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللهُ اِمْنِینَ مُحَلِّقِیْنَ رُؤُوسَکُمْ وَ مُقَصِّرِیْنَ لَا تَخَافُوْنَ ... فتح: ۲۷. یعنی البته خدا راستی خواب بر رسول خود را آشکار ساخت که داخل مسجد الحرام میشوید اگر خدا بخواهد در حالیکه از شر مشرکان ایمن هستید و در حالیکه سرمی تراشید

رای	رای
و تقصیر میکنید و ازا هل شرك نمی ترسید سال بعد مسلمانان با ایمنی وارد مسجد الحرام شده و اعمال بجای آوردند . ۳- خوابیکه آنحضرت درباره شجره ملعونه دیدند «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ الْإِفْتِنَةَ لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» اسراء: ۶۰ . ظاهر آنست که «الشَّجَرَةُ» عطف است بر «الرُّؤْيَا» در آنصورت معنی آیه چنین است : رؤیائی را که بر تو نمودار کردیم و همچنین درخت ملعون در قرآن را امتحانی بر مردم قرار دادیم . آنها را میترسانیم ولی تخویف ماجر طغیان نمیافزاید . علی هذا رؤیا و شجره ملعونه هر دو یکی است و آنحضرت در خواب شجره ملعونه را دیده است و خدا فرموده که آن امتحانی است بر مردم . از جمله «مَلْعُونَةٌ فِي الْقُرْآنِ» روشن است که این شجره در قرآن مورد لعن است ولی در قرآن درختی	که مورد لعنت باشد نیست و شجره ز قوم که حال آن در سوره صافات آیه ۶۲ بعد و حم دخان آیه ۴۳ بعد آمده در قرآن مورد لعن نیست . پس لابد مراد از شجره ملعونه يك نسل و خانواده مخصوص از بشر است زیرا اطلاق شجره بر نسل و خانواده شایع و معمول است در لسان العرب گوید: فلانی از شجره مبارکه است یعنی از اصل مبارك است و در زبان رسول خدا ﷺ زیاد آمده که «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ» . اشخاصیکه در قرآن مورد لعنت واقع شده عبارت انداز: کفار «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ...» احزاب: ۶۴ . و شیطان «لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَا تَخَذَنَّ...» نساء: ۱۱۸ . و منافقان «وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ... وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِيمٌ» توبه: ۶۸ . و نیز آنانکه خدا و رسول را اذیت میکنند احزاب: ۵۷ . و نیز مشرکان فتح: ۶ . و کسانی که بیعتات و احکام خدا را کتمان میکنند بقره:

رأى	رأى	۴۱
۱۵۹. و همچنین ستمکاران مورد لعن خدا هستند «الْأَلْعَنَةُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ» هود: ۱۸. خانواده ملعون در قرآن باید یکی از نامبردگان فوق باشد. دقت نشان میدهد که مراد از شجره ملعونه قومی از منافقان هستند که در میان مسلمین ریشه میدوانند یا بنسل و یا بعقیده و مسلک خود و یا با هردو و سبب فتنه و اضلال اهل اسلام میگردند (در تفسیر این آیه از المیزان استفاده شده است). اما از لحاظ روایات، ناگفته نماند در بسیاری از روایات فریقین آمده که آنحضرت بنی امیه را بصورت میمونها دید که در منبر او بالا و پائین میروند برای نمونه بروایات زیر توجه شود. عیاشی در تفسیر آیه ما نحن فیه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» تا در آن فتنه سرگردان باشند «وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ» یعنی بنی امیه.	و نیز از عمران و محمد بن مسلم نقل کرده که از آنحضرت (ظاهر امام صادق علیه السلام) پرسیدیم از قول خدا «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردانی را بر منابر دید که مردم را گمراه میکنند: رزق و زفر (مقصود اول و ثانی است) و قول خدا «وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ» فرمود: آنها بنی امیه اند. و در روایت دیگر از عبدالرحیم قیصر از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ» فرمود: بآنحضرت مردانسی از بنی تیم و عدی بر منابر نشان داده شده که مردم را از راه بعقب برمیگردانند. گفتیم «وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ» یعنی چه؟ فرمود آنها بنی امیه اند... چند روایت دیگر نیز در عیاشی نقل شده و این روایت و نظائر آنها در مجمع و بحار و تفسیر برهان و صافی نیز نقل شده است. بموجب سه روایت فوق رؤیای آنحضرت غیر از شجره ملعونه است	

رای	رای
و رؤیا درباره اولی دوّمی و شجره ملعونه درباره بنی امیه است. علی هذا معنی آیه چنین میشود: ما آن رؤیا را که بر تو نمودار کردیم و نیز شجره لعنت شده را امتحان قرار دادیم.... این سخن با ظاهر آیه بیشتر میسازد. علامه امینی رحمه الله در ج ۸ الغدير ص ۲۴۷ بعد فصلی تحت عنوان - بنی امیه در قرآن - باز کرده و احادیثی از کتب اهل سنت جمع آورده و از جمله از در متشور سیوطی و تفسیر شوکانی و غیره نقل کرده که عایشه بمروان بن حکم گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم پدر و جد تو ابی العاص بن امیه میگفت: شمائید شجره ملعونه در قرآن. و اینکه در روایت بعضی از اهل سنت از جمله صحیح بخاری، اسباب التزول و احدی، تفسیر ابن کثیر و غیره آمده که مراد از رؤیا اسراء آنحضرت است از مکه به مسجد اقصی و مراد از شجره ملعونه زقوم است درست نیست زیرا درخت زقوم در قرآن	لعت نشده و اسراء خواب نبوده بلکه در بیداری واقع شده است. ابن کثیر بنا بر عادت شوم خود در تفسیرش این طریق را اختیار کرده و حدیث دیگر را ضعیف خوانده است تا مبادا بر بنی امیه جسارت شده باشد به کتابهاییکه در فوق نام برده ایم رجوع کنید. * * * آیاتیکه درباره رؤیا از قرآن مجید نقل شد دلالت دارند بر آنکه رؤیا از آینده خبر میدهد خواه رؤیای پیامبران باشد یا غیر آنها چنانکه از رؤیای پادشاه مصر روشن گردید. روایات زیادی درباره رؤیا و احکام آن وارد شده طالبان تفصیل به کتاب دارالسلام تألیف محدث نوری رحمه الله رجوع کنند. ربّ: تربیت کردن « ربّ الصبی ربّاً: ربّه حتی ادرك » یعنی بچه را تربیت کرد تا برشد رسید. (اقرّب) و اطلاق آن بر فاعل یعنی مرّبی بطور استعاره است.

رب	رب	۴۳
راغب میگوید: ربّ در اصل بمعنی تربیت است... و بر فاعل بطور استعاره گفته میشود و ربّ بطور اطلاق فقط برخداوند اطلاق میگردد که متکفل باصلاح موجودات است. طبرسی رحمه الله در تفسیر سورة حمد چند معنی از جمله: رئیس، مطاع مالک، صاحب (رفیق)، مربّی و مصلح برای ربّ نقل کرده و گوید: آن از تربیت مشتق است و این کلمه بطور اطلاق جز بخدا گفته نمیشود و در غیر خدا مقید میآید نحو: ربّ الدار، ربّ الضیعة. ربّ بمعنی مربّی از اسماء حسنی است و مقام ربوبیت خداوند را روشن میکند یعنی آنگاه که در وصف خدا گفته شود: ربّ العالمین. مراد پرورش دادن و تربیت کردن تمام موجودات است. همانطوریکه بکنفر طفل را تربیت میکند و پیوسته مواظب اوست و از نان و آب و لباس و اخلاق و تحصیل او غفلت ندارد. هم چنین اطلاق کلمه ربّ	برخداوند سبحان مبین این معنی است. کلمات ربّ العالمین، ربکم، ربنا، ربّه، ربّی، ربکما، ربّ، ربک، ربها، ربهم و ربهما که در قرآن مجید برخداوند سبحان اطلاق شده بنابر نقل المعجم المفهرس بیشتر از نهصد و شصت فقره است. در بسیاری از آیات آمده «ربّ العالمین» نحو «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فاتحه: ۲. «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» بقره: ۱۳۱. «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» مائده: ۲۸. «تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» اعراف: ۵۴. بنابر آنکه در المعجم المفهرس شمرده جمله ربّ العالمین مجموعاً چهل و دوبار در قرآن آمده است. و در بعضی از آیات آمده «رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» نحو «قُلْ أَغْنَى اللَّهُ أَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» انعام: ۱۶۴. و در بعضی هَلْوَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ نظیر «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ» رعد: ۱۶. و در بعضی ربّ العرش نحو «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ	

رب	رب
۴۴ است چنانکه از مجمع البیان نقل شد. «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرًا مِّنْ اللَّهِ...» یوسف : ۳۹. ارباب جمع رب و چهار بار در قرآن مجید آمده است و مراد از آن معبود های دروغین و ملائکه و بزرگان قوم اند که قرآن از اتخاذ ارباب در مقابل خداوند نهی فرموده است و چهار محل فوق بقرار ذیل است: یوسف : ۳۹. آل عمران : ۶۴ و ۸۰ - توبه : ۳۱. راغب میگوید : بنابر آنکه رب فقط بخدا اطلاق میشود لازم بود که جمع بسته نشود ولی بنابر اعتقاد کفار جمع بسته شده است نه راجع بنفس امر و حقیقت، بهتر است گفته شود برای نقل قول آنها و برای تفہیم جریان جمع آمده است. در دعای ۴۸. صحیفه آمده : اللهم لك الحمد... رب الارباب . و بیون: «وَكَايْنِ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ» آل عمران : ۱۴۶ . رَبِّي بکسر اول مثل ربانی کسی است که مخصوص بخدا باشد و بغیر خدا مشغول نشود بقولی : رَبِّيُون بمعنی	الرَّعْشَ الْعَظِيمَ» نمل : ۲۶. همچنین رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ، رَبُّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ ، رَبُّ - السَّمَوَاتِ السَّبْعِ، رَبِّ النَّاسِ، رَبِّ - الْفَلَقِ و غیره در قرآن مجید استعمال شده است . مضمون مجموع آنهاروشن میکند که خداوند پرورش دهنده تمام موجودات است هم خلقت از جانب اوست و هم تربیت علی هذا خالق و مربی و معبود فقط خدای سبحان است . * * * در بعضی از آیات رَبِّ بر غیر خدا اطلاق گردیده است مثل «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» یوسف : ۴۲. یعنی یوسف بیکی از آندو که گمان میکرد نجات خواهد یافت گفت: مرا نزد رئیس خود یاد کن. همچنین است آیه ۵۰ و ۴۱. از همان سوره و نیز جمله «فَأَنشَأَ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» در آیه ۴۲. و ظاهراً مراد از رَبِّ در این آیات ملك و رئیس

ریون

ربانیون

۴۵

هزاران و ربّی بمعنی هزار است. و «کَافٍ» کلمه تکثیر میباشد (المیزان) یعنی: چه بسا پیغمبر که بسیاری از مخصوصان خدا همراه وی کارزار کردند. این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است. در اقرب الموارد و قاموس گفته ربّی واحد ربّیون بمعنی هزاران نفر است.

ربانیون: «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» آل عمران: ۷۹. بعقیده طبرسی ربّان وصف است مثل عطشان و سکران بمعنی تربیت کننده و آن مختار اقرب الموارد و قاموس است علی هذا معنی آیه چنین میشود: ولیکن تربیت کنندگان باشید که کتاب را تعلیم میکنید و درس میخوانید. در نهج البلاغه حکم ۱۴۷. فرموده «الْأَنَاسُ ثَلَاثَةُ فَعَالِمٍ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ» از مقابله متعلّم بدست میاید که ربّانی وصف و بمعنی مربّی است. همچنین در خطبه ۱۰۶. آمده «فَاسْتَمِعُوهُ مِنْ رَبَّانِيكُمْ وَأَحْضِرُوهُ قُلُوبَكُمْ» از این

نیز بدست میاید که ربّانی وصف است. بعقیده بعضی ها ربّانی منسوب برّب و الف و نون برای تفخیم و تکثیر است نه برای وصف مثل لحياني که بمعنی کثیر اللحیه است و ربّانی کسی است که مخصوص بخدا باشد و بغیر او مشغول نشود این سخن را المیزان اختیار کرده و در اقرب الموارد و مفردات در ضمن چند وجه نقل شده است ولی قول مجمع بنظر نگارنده اصح است و با آیات قرآن بهتر میسازد.

این کلمه سه بار در قرآن آمده است: مائده: ۴۴ و ۶۳. آل عمران: ۷۹. **ربائب:** جمع ربیبه و آن نادرستی است در مجمع گوید علت این تسمیه آنست که شوهر دوّمی زن، او را تربیت میکند و ربیبه بمعنی مربوبه است مثل قتيله بمعنی مقتوله. «وَرَبَائِكُمْ» اللّٰهِي فِي حُجُورِكُمْ... «نساء: ۲۳. یعنی ربیبه های شما که در کنار شمایند برایتان حرام میباشند. در فقه اسلامی روشن است که

ربص	ربح
همچنین است تربص (اقرّب) راغب میگوید: تربص انتظار کشیدن است برای چیزی مثل انتظار کشیدن برای گرانی یا فراوانی متاع یا برای امریکه حصول و یا زوال آن محل انتظار است.	ربیه خواه در منزل و تحت حفاظت شخص باشد یا نه حرام است و قید «فِي حُجُورِكُمْ» برای غالب است زیرا که در غالب زن دختر خویش را نیز بخانه شوهر دوم میآورد. این کلمه در قرآن فقط یکبار آمده است.
«قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» توبه: ۵۲. بگو آیا برای ما جز یکی از دو نیکی انتظار میکشید؟ «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» بقره: ۲۲۸. زنان طلاق داده شده سه قره (حیض) منتظر میمانند و آنگاه عده آنها تمام میشود. «قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ» طور: ۳۱.	ربما: «رُبَّمَا يُودُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ» حجر: ۲. اهل مدینه و عاصم «ربما» را مخفف و دیگران مشدد خوانده اند (مجمع) رب و ربّه و ربّما حرف جر است و گاهی مخفف آید (اقرّب) یعنی: ای بسا که کفار آرزو کنند ایکاش مسلمان میبودند.
بگو منتظر بمانید من باشما از منتظرانم. «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ - الْمُنُونِ» طور: ۳۰. رب بمعنی قلق و اضطراب و منون بمعنی مرگ است رب المنون یعنی آشفته گی مرگ یعنی: بلکه میگویند شاعر است منتظر مرگ او باشیم تا مرگ وی در رسد و نام و هدفش از بین برود.	این کلمه در کلام الله مجید تنها یکبار آمده است. ربح: سود. «فَمَارِ بَحْثَ تِجَارَتِهِمْ...» بقره: ۱۶. یعنی: داد و ستد آنها سود نداد. این کلمه در تجارت عادی و مصادیق دیگری از قبیل نتایج عمل بکار میرود و در کلام الله مجید تنها یکدفعه آمده است.
ناگفته نماند کلیه موارد بکار	ربص: (بروزن فلسی) انتظار.

ربط	ربط
رفتن این کلمه در قرآن مجید از باب تفعل است . ربط : بستن . در اقرب الموارد آمده « ربط الشیء ربطاً : اوثقه و شده » در مجمع ذیل آیه ۲۰۰ آل عمران میگوید : ربط بمعنی بستن است و از آنست که گویند « ربط الله علی قلبه بالصبر » خداوند با صبر قلب او را بست یعنی محکم کرد . « وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » کهف : ۱۴ . یعنی دلهایشان را قوی کردیم که برخاستند و گفتند : پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است همچنین است آیه « إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا... » قصص : ۱۰ . « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » آل عمران : ۲۰۰ . « اصْبِرُوا » صبر فردی را می رساند و « صَابِرُوا » بصبر دسته جمعی دلالت دارد و « رَابِطُوا » از مرابطه بعقیده میزان ایجاد ارتباط میماند	نبروها و افعال جامعه است در اقرب الموارد میگوید « رَابَطُ الْأَمْرِ : وَاطَبَ عَلَيْهِ » یعنی بر کار مواظبت کرد . معنی آیه چنین میشود : ای مؤمنان از حیث فرد و عموم خویشان دار باشید و میان خویش ربط ایجاد کنید و مواظب هم باشید و از خدا بترسید تا رستگار شوید . اینکه بعضی ها آنرا مرابطه و ماندن در سرحدات برای حفظ مملکت معنی کرده اند معنای درستی نیست و آیات مسا قبل درباره جنگ نیست درست است که ماندن در مرزها را نیز مرابطه گویند ولی آیه در صدد آن نیست . « وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ » انفال : ۶۰ . ربط مثل ربط بمعنی بستن است رباط الخیل یعنی ذخیره اسبان . در کشاف گفته : رباط نام اسبان ذخیره در راه خداست و شاید جمع ریط باشد ناگفته نماند : از آن در آیه فوق بین الاثنین مراد نیست بلکه شاید تأکید و مبالغه مراد

ربو	ربع
۴۸ اقرب الموارد آمده « رَبَّالْمَالِ يَرْبُو رَبُّوْا وَرِبَاءٌ : زَادَ وَنَمَا » یعنی مال زیاد شد و نمو کرد . راغب زیادت و بالا آمدن گفته است . « يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يَرْبِي الصَّدَقَاتِ » بقره : ۲۷۶ . خدا ربا را پایمال و صدقات را زیادت میدهد و میرویانند . « فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٌ » حج : ۵ . در این آیه مراد از « رَبَّتْ » بالا آمدن و انتفاخ زمین است که در اثر آمدن باران باهتر از آمده و مانند آمدن خمیر بسالا میاید و هر گیاه بهجت انگیز را می رویند در اینجا لازم است چند آیه را بررسی کنیم : ۱- « وَ جَعَلْنَا بَنِي مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ » مؤمنون : ۵۰ .	باشد یعنی برای مقابله با دشمنان آنچه بتوانید از نیرو و ذخیره اسبان جنگی ، آماده کنید . (یا اسبان ذخیره شده آماده کنید) . رُبُعٌ : (بروزن عتق) يك چهارم ۱/۴ « وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ... » نساء : ۱۲ . یعنی برای زنانست چهار يك ما ترك شما اگر شما را فرزند نباشد . اربع : چهار . نحو « فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ » نساء : ۱۵ . بر آنها چهار نفر از خودتان گواه گیرید . رباع : چهار چهار بقول نحویها از اربعة اربعة معدول است . « فَانْكَحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَ ثُلْثَ وَ رُبَاعَ... » نساء : ۳ . تفسیر آیه در « ثلاث » گذشت . « جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنِحَةٍ مَثْنً وَ ثُلْثَ وَ رُبَاعَ... » فاطر : ۱ . بحث مفصل درباره این آیه در « جنح » گذشت . ربو : زیادت . طبرسی ذیل آیه ۲۷۵ بقره فرموده اصل ربا بمعنی زیادت است گویند « ربا یربو » یعنی زیاد شد در

باغی است در زمین بلند معنی آیه چنین میشود: عیسی و مادرش مریم رانشانه قدرت خود گردانیدیم و آندو را در مکان بلندی و زمین مرتفعی که قرارگاه و آب جاری داشت ساکن کردیم.

ولادت عیسی و زائیدن مریم هر دو از طریق غیر عادی است لذا يك آیه شمرده شده آندو از این آیه بدست میاید که مریم و عیسی در زمین مرتفعی ساکن شده اند در مجمع گفته: آن فلات فلسطین است و گفته اند دمشق، مصر و بیت المقدس است. ناگفته نماند صاحب المنار را درباره این آیه قوی هست که شاید در «عیسی» نقل شود.

۲- «فَعَصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَاْخَذَهُمْ اَخْذَةً رَّايَةً» حاقه: ۱۰. راییه بمعنی زایده است که عبارت اخرای شدید می باشد یعنی خدا آنها را بعقوبتی شدید گرفت.

۳- «فَاَحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبْداً رَّايَةً» رعد: ۱۷. «رَّايَةً» صفت زبد است یعنی سیل کفی بالا آمده برداشت.

۴- «تَتَّخِذُونَ اِيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ

اَنْ تَكُوْنَ اُمَّةٌ هِيَ اَرْبٰى مِنْ اُمَّةٍ» نحل: ۹۲. مراد از اربی زیادت یافته و ثروتمند است یعنی سوگندهای خویش را مایه فریب قرار میدهند که تا امتی ثروتمندتر از امت دیگر باشند امت ثروتمندتر شوند همان صاحبان قسم دروغ است و بعبارت دیگر با قسم های دروغ میخواهید شما از دیگران مالدارتر باشید.

۵- «وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيْرًا» اسراء: ۲۴. «رَبَّيْتَنِي» از ربو بمعنی زیادت دادن و بزرگ کردن است یعنی: خدایا پدرو مادام رحمت فرست که آندو مراد صغرسن بزرگ کردند همچنین است آیه «قَالَ اَلَمْ نُرَبِّكَ فَيٰنَا وَلَيْدًا وَلَيْسَتْ فَيٰنَا مِنْ عُمْرِكَ سِنِيْنَ» شعراء: ۱۸. آیا تو را در نزد خود بزرگ نکردیم.

معامله ربوی را از آن ربا گفته اند که در آن زیادت هست و ربا ضرورت قرآن و دین مبین اسلام حرام است و ربا خورنده اهل آتش است و تهدید

ربو	رتع	۵۰
قرآن درباره آن بسیار سخت است در سوره بقره آیه ۲۷۵ . آمده « الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ... وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » این همان وعده صریح آتش است راجع بر باخوار. همچنین آیات بعدی و آیه ۱۳۰. آل عمران . ناگفته نماند صریح آیاتیکه جمله « يَأْكُلُونَ الرِّبَا » « لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا » دارند اختصاص حرمت ربا بر باخوار است نه ربا دهنده همچنین است ظهور آیات دیگر، روزی بایکی از مراجع صحبت میکردم که آیا در قرآن بر حرمت ربا دادن دلیل داریم یا نه ؟ فرمودند آیه « أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا » بطور اطلاق بر حرمت هر دو دلالت دارد ولی اگر مراد از « الرِّبَا » همان زیادت باشد نه معامله شاید ظهورش در ربا خوار است و اگر مراد معامله باشد شامل حرمت ربا دادن و گرفتن هر دو است و در شریعت اسلام ثابت است که دادن ربا مانند گرفتن آن حرام است.	در وسائل ابواب الربا باب ۴ روایاتی درباره گرفتن ربا و دادن آن و نوشتن و گواهی بر آن نقل کرده از جمله از علی علیه السلام نقل میکند که فرمود: گیرنده ربا و دهنده آن و نویسنده و دو شاهد آن همه در گناه باهم اند و نیز از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: « لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الرِّبَا خَمْسَةً » آكله، و موكله، و شاهديه و كتابه » این روایت در مجمع نیز نقل شده است . ناگفته نماند: ربا در ادیان پیشین نیز تحریم شده است در قرآن درباره عصیان یهود فرموده « وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ » نساء: ۱۶۱ . رتع: « أَرْسَلَهُ مُعْنَا غَدًا يَرْتَعُ وَ يَلْعَبُ ... » یوسف: ۱۲. در مجمع از ابن زید نقل کرده که رتع بمعنی گردش است خودش نیز رفت و آمد که عبارت اخرای گردش است معنی کرده علی هذا معنی آیه چنین است: او را فردا بامابفرست تا گردش و بازی نماید.	

اقرب الموارد آنرا تنعم و تلهذ گفته

و نیز میگوید: خوردن و آشامیدن

چهارپاست در فراوانی و وسعت.

صحاح میگوید «رَتَعَتِ الْمَاشِيَةُ: أَكَلَتْ

مَا شَاءَتْ: خَرَجْنَا نَرْتَعُ وَ نَلْعَبُ أَيُّ

ننعم و نلهو» یعنی چهارپا آنچه

میخواست بخورد، بیرون شدیم لذت

می بردیم و بازی میکردیم.

بعقیده راغب اصل آن علف خوردن

بهائم و در کثرت اکل انسان بطور

استعاره بکار میرود: و خلاصه آنکه:

استعمال این کلمه در انسان بمعنی

گردش و تنعم و تلهذ است در

نهج البلاغه نامه ۲۶ آمده «وَمَنْ اسْتَهَانَ

بِالْأَمَانَةِ وَ رَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ... فَقَدْ أَحْلَى

بِنَفْسِهِ فِي الدُّنْيَا الدَّلَّ...» در صحیفه

سجادیه دعای ۲۰ آمده «فَإِذَا كَانَ

عُمُرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ».

کلمه فوق فقط یکبار در قرآن

آمده است.

رتق: بستن و منظم کردن در

اقرب آمده «رَتَقَهُ رَتَقًا: سَدَّهُ وَأَغْلَقَهُ»

گویند «رَجُلٌ رَاتِقٌ وَ فَاتِقٌ» یعنی مردی

گره زن و گشاینده است.

«أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا

مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»

انبیاء: ۳۰.

رتق در آیه مصدر بمعنی مفعول

است و فتق چنانکه گذشت بمعنی

گشودن و باز کردن و ضد رتق است.

و این میرساند که آسمانها و زمین

ابتدا بسته و درهم فرو رفته و بالاخره

مثل يك گلوله و يك چیز بوده است و

سپس بوسیله فتق و باز کردن و ایجاد

فواصل میان ذرات بدین صورت در

آمده اند. «السَّمَوَاتِ» جمع محلی

بالف و لام مفید عموم و شامل تمام

آسمانها و کیهانشان است نه فقط

طبقات جو زمین. و اگر مراد طبقات

جو زمین باشد بنابر ادله دیگر،

مجموع عالم بواسطه رتق و فتق بچنین

وضعی آمده است و ظاهرأ مراد همان

رتق آسمانها و زمین است که در سورة

فصلت آمده در نهج البلاغه خطبه ۲۰۹

مضمون آیه فوق چنین آمده است «ثُمَّ

رتق	رتق
که این نظر را اظهار کرد منجم بلژیکی لومتر بود بنظر او جهان از يك هسته ابتدائی بسیار متراکم و داغ شروع شده و در نتیجه انبساط تدریجی جهان فعلی بوجود آمده است و این انبساط هنوز هم ادامه دارد و در آینده نیز ادامه خواهد داشت . ناگفته نماند : بنابر آیه گذشته سموات وارض در ابتدا بسته و درهم فرو رفته بودند و بنابر آیه « وَالسَّمَاءُ بَنِينَهَا بَايْدٌ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ » ذاریات : ۴۷ . آسمان هنوز در حال گسترش و وسعت یافتن است نتیجه اینکه : جهان از يك حالت تراکم شروع شده و انبساط هنوز ادامه دارد و بنابر آیات « إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ » انفطار : ۱ . و غیره این انبساط آنقدر ادامه خواهد یافت که کرات و منظومه ها در اثر کثرت فواصل از هم گسیخته و متلاشی گردند و آن عبارت اخرای قیامت است . نگارنده این مطلب را در کتاب « معاد از نظر قرآن و علم » مشروحاً گفته ام .	فَطَرَمَتْهُ أَطْبَاقًا فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَوَاتٍ بَعْدَ ارْتِنَاقِهَا » یعنی از آن پوسته جامد طبقاتی شکافت و آنها را باز کرد و هفت آسمان قرارداد پس از آنکه رتق و درهم فرو رفته بودند . ولی سخن امام علیه السلام درباره طبقات جو زمین است و ایضاً در خطبه ۸۹ فرموده « وَفَتَقَ بَعْدَ الْإِرْتِنَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا » . میشود گفت این آیه نشان میدهد که تمام کرات و منظومه های عالم و زمین ما در آغاز خلقت همه يك چیز فشرده و محکم بوده اند خدا بوسیله انبساط تدریجی آنها بدین شکل و نظم آورده است وصف « فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » که در سوره های انعام : ۱۴ ، یوسف : ۱۰۱ ، ابراهیم : ۱۰ ، فاطر : ۱ ، زمر : ۴۶ ، شوری : ۱۱ . آمده مبین این حقیقت است زیرا فطر بمعنی شکافتن است و دلالت دارد که هسته ابتدائی بوسیله شکافتن شدن باسمانها و زمین تبدیل گردیده است . در میان دانشمندان نظریه ای است بنام جهان در حال انبساط اولین کسی

رتق	رتل	۵۳
در تفسیر برهان از امام باقر و صادق علیهما السلام منقول است: آسمان رتق بود یعنی بارانی از آن نمیبارید و زمین رتق بود یعنی دانه‌ای نمی‌رویاند و آسمان را فتق کرد تا باران بارانید و زمین را فتق کرد تا دانه رویاند در مجمع این قول را از عکرمه و عطیه و ابن زید نقل کرده و گوید: این همان است که از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل شده. در المیزان آنرا از احتجاج نقل کرده است.	آنرا روشن و آشکار کن و آنرا مانند خرمای خراب پراکنده نکن و همچون شعر تکه تکه منما چون بعجائب آن رسیدید تأمل کنید و دلها را تکان دهید و نظر تان فقط رسیدن بآخر سوره نباشد قاموس گوید «رَتَّلَ الْكَلَامَ: أَحْسَنَ تَأْلِيفَهُ»	ابن اثیر در نهاییه گوید: ترتیل قرائت آن است که باتأنی و آشکار گفتن حروف و حرکات باشد. راغب میگوید ترتیل آنست که کلمه را باسانی و صحیح ادا کنند صحاح آنرا باتأنی خواندن و درست ادا کردن حروف گفته است.
بنظر میاید این که فرمایش امام علیه السلام یکی از مصادیق فتق است ولی در روایت منقوله از کافی جمله‌ای است که خلاف این نظر را میرساند.	از مجموع آنچه گفته شد روشن گردید که ترتیل یعنی با دقت خواندن و درست ادا کردن کلمات و تأنی در آنهاست و این قهراً دقت در معانی را در بر خواهد داشت.	علی هذا معنی آیه فوق چنین است: قرآن را با دقت و تأنی بخوان (در وقت خواندن معانی و کلمات آنرا در نظر بگیر).
در خاتمه باید دانست که این کلمه تنها یکبار در قرآن آمده است.	رتل: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا»	مزمّل: ۴. در مجمع گوید: ترتیل بیان کردن است باتأنی و تدریج. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل میکند که بابن عباس فرمود: قرآن را با ترتیل بخوان. گفت ترتیل یعنی چه؟ فرمود

رتل

رج

۵۴

« وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً » فرقان : ۳۲ .

کفار میگفتند چرا قرآن یکدفعه بر او نازل نمیشود؟ چرا بتدریج میاید؟! خدا در جواب میفرماید: این برای دلگرم کردن تو است و اگر قرآن بتدریج نازل گردد و بر مصدق و محلهای مخصوص تطبیق شود تو را دلگرم میکند و اگر یکدفعه نازل میشد وحی قطع میگردد و تو دلگرم نمیشدی ولی تدریجی بودن آن سبب ارتباط دائمی با خداست و در آخر فرموده: آنرا بدقت و روشنی مخصوص بیان کردیم تا بدانند با وجود تدریجی بودن دارای وحدت نظم و وحدت هدف است .

این ترجمه که ما اختیار کردیم با معنای ترتیل بهتر میسازد. راجع بکلمه فوق فقط چهار محل در دو آیه داریم که نقل شد .

رجز: حرکت کردن و حرکت دادن « رَجَّ الشَّيْبَى رَجًا : حَرَكُهُ وَهَزَهُ ، رَجَّ :

تَحَرَّكَ وَاهْتَرَّ » (اقرب) « اِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا » واقعه : ۴ . یعنی آنگاه که زمین بطرز هولناکی بلرزد چنانکه در آیه دیگر میخوانیم « اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا » زلزله : ۱ .

ابن اثیر آنرا حرکت شدید گفته و نقل میکند که « من ركب البحر اذا ارتج فقد برئت منه الذمة » که مراد اضطراب و طوفانی بودن دریاست . آیه شریفه راجع بزلزله قیامت است و راجع باین کلمه در قرآن فقط آیه فوق یافته است .

رجز : (بکسر اول) اضطراب . « لَنْ كَشَفَتْ عَنْهُ الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ » اعراف : ۱۳۴ . یعنی اگر این اضطراب و بلا را از ما ببری حتماً بتو ایمان میاوریم . راغب گوید : اصل رجز اضطراب است و چون ناقه ضعیف شود و قدمهای کوتاه بردارد گویند رجز البعیر . طبرسی ذیل آیه ۱۳۴ اعراف پس از آنکه معنی اصلی را میل از حق گفته میگوید : رجز لرزشی است در پای شتر در اثر دردی که آنرا از سیر

رجز	۵۵
معمولی باز میدارد. و برخی از اشعار را رجز (بروزن فرس) گفته اند و آن از لرزیدن پای شتر اخذ شده زیرا که آن شعر متحرك و ساکن و بساز متحرك و ساکن است مثل پای شتر درد زده.	زمخشری و جوهری و بیضاوی نیز بدو جور خوانده شدن تصریح کرده اند. آنگاه آنرا گناه، عذاب و بت معنی کرده اند زمخشری گوید: آن عذاب است در مجمع از کسائی نقل شده که رجز بکسر اول عذاب و بضم اول بت است. بیضاوی گفته: رجز بضم اول لغتی است در رجز بکسر اول یعنی هر دو بیک معنی اند.
علی هذا بعذاب، در قرآن مجید از آن رجز اطلاق شده که عذاب اضطراب مخصوص و یاسبب اضطراب و پریشانی است «أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ» سباء: ۵. برای آنهاست عذاب دردناکی از اضطرابی بخصوص «أَلِيمٌ» مرفوع و صفت «عَذَابٌ» است «فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ» بقره: ۵۹. برستمگران عذابی از آسمان نازل کردیم.	ناگفته نماند بهتر است آنرا همان اضطراب معنی کنیم و از مدلول لفظ خارج نشویم آنوقت معنی چنین میشود: از اضطراب و تردید بدور باش یعنی در پیشرفت دین تردیدی بخود راه نده و یقین کن که تو برحق و موفق خواهی بود و این سخن امر باستقامت و دلگرمی است مثل «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ».
«وَيُذِيبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ» انفال: ۱۱. تا وسوسه و اضطرابی که شیطان بدل شما انداخته از بین ببرد. «وَيُثَابِكُمْ فَطَهِّرْ. وَالرِّجْزَ فَاهْجُرْ» مدثر: ۵. طبرسی فرموده «رجز» را ابوجعفر و حفص و یعقوب و سهل بضم راء و دیگران بکسر آن خوانده اند	رجس: پلید. راغب آنرا شیئی قدر و پلید گفته در مجمع از زجاج نقل شده که رجس نام هر کار تنفر آور است اقرب و صحاح نیز آنرا پلید گفته و از فراء نقل میکند که آن نظیر

رجس	رجع	۵۶
رجز است و شاید رجز و رجس يك چیزاند و سین به زاء بدل شده است. «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ» توبه : ۱۲۵ . اما آنانکه در قلوبشان مرض است پلیدی بر پلیدشان افزود. «كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» انعام : ۱۲۵ .	هر دو آمده است همچنین است رجعان (بضم اول) و مرجع که مصدر میمی است (اقرب) . «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا» طه : ۸۶ . موسی خشمگین و اندوهناك بقوم خویش برگشت . «فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُواكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا» توبه : ۸۳ . رجوع در این آیه متعدی بکار رفته یعنی : اگر خدا تو را بسوی گروهی از منافقین برگرداند و از تو برای خروج بجنگ اجازه بخواهند بگو : هرگز با من خارج نخواهید شد . همچنین است آیه «فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا» طه : ۴۰ .	
* «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» احزاب : ۳۳ . رجوع شود به «اهل» بنظر میاید که آن در آیه مصدر است گرچه مصدر آن را رجاسة گفته اند .	«ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» ق : ۳ . «إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ» طارق : ۸ . رجع در آیه اول لازم و در دو می متعدی است . تراجع بین الاثنين است «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا» بقره : ۲۳۰ . * «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» بقره : ۲۴۵ . در بسیاری از	
رجع: رجوع و رجعی بمعنی برگشتن و برگرداندن لازم و متعدی		

رجف	رجس
مثلاً قول شاعر « حتی تغیب الشمس فی الرجاف » تا آفتاب در دریا فرو رود . طبرسی نیز اضطراب فرموده است . « یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا » مزمل : ۱۴ . روزیکه زمین و کوهها بشدت بلرزند و کوهها تپه‌های نرم باشند . « یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبَعُهَا الرَّادِفَةُ » نازعات : ۶ . روزیکه لرزنده بلرزند و زلزله دیگری در ردیف آن، در آیه مراد از لرزنده بقرینه آیه اول زمین است و « رادفه » صفت رجفه است که از فعل ترجف فهمیده میشود . « فَآخَذَتْهُمْ الرِّجْفَةُ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ » اعراف : ۷۸ . رجفه لرزه است و آن چهاربار در قرآن آمده است آیه فوق درباره قوم صالح میباشد احتمال دارد مراد از رجفه رعشه بدن آنها باشد که در اثر صاعقه لرزیدند و بزمین افتادند و شاید مراد لرزیدن زمین است در نتیجه نزول عذاب .	آیات که کلمه « ترجعون » و « یرجعون » ذکر شده لازم است آنرا حال معنی کرد نه استقبال یعنی الان بسوی خدا برگردانده میشوید زیرا ما هر آن در حال بازگشت بسوی خدائیم تنها مرگ بازگشتن بسوی خدا نیست « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » بقره : ۱۵۶ . • « إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ » علق : ۸ . رجعی همانطور که گفته شد بمعنی رجوع است یعنی : برگشت بسوی پروردگار تو است . • « إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا » مائده : ۱۰۵ . مرجع چنانکه گفته شد مصدر میمی و بمعنی رجوع است و آن شانزده بار در قرآن آمده است . وجف : لرزیدن و لرزاندن در اقرب آمده « رَجَفَهُ رَجْفًا : حَرَّكَهُ ، رَجَفَ : تَحَرَّكَ وَاضْطَرَبَ شَدِيدًا » در مفردات آنرا اضطراب شدید گفته است . صحاح نیز آنرا زلزله و اضطراب شدید معنی کرده و دریا را رجاف گویند برای اضطراب و حرکت شدید موجها

رجف	رجل	۵۸
• «وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ ...» احزاب: ۶۰. مرجف بمعنی اضطراب آوراست و مراد از آن کسانی اند که بسا نشر دروغ مردم را مضطرب و ناراحت میکردند در اقرب الموارد گفت «ارجف القوم» یعنی شروع بنشر اخبار و فتنه ها کردند تا مردم را باضطراب آورند. اراجیف دروغهای وحشت آور است. رَجُلٌ: مرد. «أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ» هود: ۷۸. آریا از شما مرد عاقلی نیست. جمع آن رجال است نحو «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ ...» اعراف: ۴۶. بر بلندبهای آن حایل، مردانی است. گاهی از رجل و رجال مرد رشید و کامل و مردان رشید اراده میشود و تنها مرد در مقابل زن منظور نیست. نحو «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى» یس: ۲۰. «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ» غافر: ۲۸. «رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا» توبه: ۱۰۸. «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ	صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» احزاب: ۲۳. راجع بآیه «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» به «ختم» رجوع شود. رَجُلٌ: (بکسر اوّل) پا. «أَرْكُضْ بِرَجْلِكَ» ص: ۴۲. با پایت قدم بزن و راه برو. جمع آن ارجل است «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا...» اعراف: ۱۹۵. رجال بمعنی مردان است که گذشت و نیز جمع راجل بمعنی پیاده است مثل «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا...» بقره: ۲۳۹. رجال جمع راجل و رکبان جمع راكب است یعنی اگر از دشمن بیم داشتید در حال پیاده و سواره نماز بخوانید. و نیز رَجُلٌ (بفتح اوّل و کسر دوم) جمع راجل است «وَأَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بَخِيلُكَ وَ رَجْلُكَ» اسراء: ۶۴. با سواره و پیاده گانت بر آنها صیحه بزن. راجع باین آیه به «جلب» رجوع شود. رجم: سنگ زدن. سنگسار کردن «رَجَمَهُ رَجْمًا: رَمَاهُ بِالْحِجَارَةِ»	

رجل	رجم	۵۹
(اقرب) صحاح آنرا قتل گفته و گوید اصل آن سنگ زدن است. راغب میگوید: رجام بمعنی سنگها و رجم زدن با سنگ و مرجوم بمعنی سنگ زده است. «وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ» هود: ۹۱. یعنی اگر عشیره تو نبود تو را با سنگها میکشتم بعضی ها آنرا فحش و شتم گفته اند. نظیر این جمله در سورة مریم آیه ۴۶. درباره گفتگوی آزر با ابراهیم و نیز در آیه ۱۸ یس و ۲۰ کهف آمده است و ظاهراً در گذشته این سخن درباره مطلق قتل و کشتن در زیر سنگباران بکار میرفته است. «وَإِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» دخان: ۲۰. این سخن قول موسی است در مقابل فرعونیان و ظاهرش همان سنگ زدن و قتل است. راغب میگوید: رجم بطور استعاره برنسبت گمان و توهم و فحش و طرد اطلاق میشود. احتمال دارد که مراد همان نسبت باشد یعنی بخدا پناه بردم که مرا بدروغ نسبت	بدهید بعضی گفته اند مراد شتم است (مجمع). «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» نحل: ۹۸. رجم از اوصاف شیطان و جمعاً شش بار در قرآن آمده است و آن بمعنی مرجوم و رانده شده است؛ راغب آنرا مطرود از خیرات و از منازل ملائک و طبری مطرود از آسمان وزده شده با شهابها و از بعضی مرجوم بلعنت نقل کرده است. ناگفته نماند: مطرود از خیرات و مطرود از رحمت خدا مراد است. «وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كُلُّهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ» کهف: ۲۲. از راغب نقل شد که رجم بطوراستعاره برظن اطلاق میشود در صحاح آمده: رجم آنست که شخص روی گمان سخن گوید. در اقرب گوید: «الرجم ان يتكلم بالظن» یعنی از روی گمان و خیال میگویند که پنج نفر بودند ششمی سگشان بود. رجوم: «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا	

رجوم	۶۰
لِّلشَّيَاطِينِ « ملك : ۵ . در قاموس گوید: رجم اسم چیزی است که با آن میزنند جمع آن رجوم است. بنابراین رجم مصدر و اسم هر دو آمده است . مراد از این مصاییح که هم زینت آسمان پائین و هم تیراند بر شیاطین چیست ؟ در آیه دیگر آمده « إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكُوَاكِبِ » صافات: ۶. باید مراد از مصاییح در آیه اول همان کواکب باشند پس این کواکب هم چراغهای آسمان اند و هم تیرهایی اند که شیاطین با آنها زده میشوند. در این صورت آنها ثابت نیستند و گرنه رجوم نمیشدند . در آیه دیگر آمده « وَزَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا » فصلت: ۱۲. در هر سه آیه زینت و آسمان پائین و حفظ آسمان مورد نظر است و در دومی کواکب و در اولی و سومی مصاییح گفته شده و در ذیل آیه صافات آمده « وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَ يُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ	جَانِبٍ دُحُورًا... فَاتَّبَعُهُ شُهَابٌ ثَاقِبٌ» علی هذا مراد از مصاییح و کواکب در این آیات همان شهابها و سنگهای سرگردان در فضا هستند که با ورود بطبقات جو زمین آتش گرفته آسمان پائین را زینت می بخشند و شیطانها را می رانند . ولی قرآن راجع بکواکب در قیامت فرموده « وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انثَرَتْ » انفطار : ۲. بحکم این آیه کواکب در قیامت پراکنده خواهند شد لذا نمیتوان آنها را همان رجوم و مصاییح دانست زیرا رجوم و مصاییح که سنگهای سرگردان باشند هم اکنون پراکنده اند و از طرف دیگر بعید است بگوئیم در آیه ۶ صافات کواکب بمعنی رجوم و در آیه انفطار مراد از آنها غیر رجوم است . بنابر تحقیق کتاب آغاز و انجام جهان کواکب عبارت اند از سیارات منظومه شمسی و مراد از « السماء الدنيا » در آیه ۶ صافات نزدیکترین آسمان جهان است نه نزدیکترین

رجوم	رجاء	۶۱
آسمانهای هفتگانه زمین و نزدیکترین آسمان جهان فضای منظومه شمسی است و مراد از مصابیح و رجوم در آیه ۵ ملک و ۱۲ فصلت تیرهای شهاب و سنگهای سرگرداناند و منظور از «السماء الدنيا» در این دو آیه نزدیکترین آسمانهای هفتگانه زمین است. خداوند فضای منظومه شمسی را با سیارات و آسمان پائین زمین را با چراغها و رجوم زینت بخشیده و همان سنگها را که وارد طبقات جو زمین شده آتش میگیرند و آنرا زیبایی میبخشد.	شهابُ ثاقِبٌ . این آیات نشان میدهد که شیطانها هم با شهاب و هم با وسائل دیگر طرد میشوند. رجوع شود به «شهاب» . * * *	ناگفته نماند میلیارد ها سنگهای سرگردان ریز و درشت بزرگی دانه های شن و ته سنجاق بسرعت ۴۸ هزار کیلومتر در ساعت وارد جو زمین میشوند و در اثر حرارت زیادی که دارند با تماس بگازهای جو آتش میگیرند و نور مستطیلی که در هوا مشاهده میشود سوختن آنهاست و گاهی این سنگها بزرگ اند که باقی مانده آنها بزمین میافتد در سال ۱۳۴۸ شمسی سنگی بوزن شش کیلو با آمریکا افتاد و هم چنین سنگی بوزن چهل هزار تن در سبیری افتاد و عده ای از این سنگها در موزه ممالک نگاهداری میشوند و شهابها بیشتر در ماه مرداد و آبان نزدیک صبح دیده میشوند .
در این صورت مصابیح هم چراغ اند و هم تیرها و رجوم اند که شیاطین را میرانند ولی کواکب فقط زینت اند نه رجوم و آنجا که در سورة صافات آمده « وَحَفَظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ » این حفظ بوسیله کواکب نیست بلکه بوسیله دیگر است ما بعد آیه میگوید «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَأَصِيبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ	رجاء : امید . « وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ » نساء : ۱۰۴ . شما از خدا	

رجاء	رجاء
چیزی امید دارید که آنها ندارند . «فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» یونس: ۱۱. امیدواری لقاء الله آنست که منتظر آن باشیم و برای آن کار کنیم آنکه این انتظار و امید را ندارد نسبت بدان بی اعتنا است و کاری نمیکند و این تعبیر عبارت اخرای بی عقیده بودن بمعاد است که در بسیاری از آیات آمده است . «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا» نور: ۶۰. یعنی امیدی بنکاح ندارند که میدانند کسی بتزویج آنها رغبت نمیکند . خودشان نیز آنحال ندارند . * * * رجاء و رجوا گاهی خوف گفته اند در صحاح آمده: گاهی رجاء و رجو بمعنی خوف آید. در قاموس واقرب نیز بآن تصریح شده طبرسی نیز در بعضی جاها آنرا گفته است راغب گوید علت این آنست که خوف و رجاء متلازم اند، در آیه «بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا» فرقان: ۴۰. طبرسی فرموده:	بلکه از معاد نمی ترسند در آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ...» احزاب: ۲۱. خوف و امید هر دو گفته شده است . « مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا » نوح: ۱۳ . طبرسی در ذیل این آیه فرموده: رجاء بمعنی خوف است و شرابی ذویب را شاهد آورده که گوید: اذا لسعته النحل لم يرج لسعها و خالفها فی بیت نوب عواسل یعنی چون زنبور عسل او را بگزد از گزیدن آن نمیترسد و باردیگر برای عسل گرفتن بخانه زنبور آید . نوب نوعی از زنبور عسل است و عواسل عسل گیرنده هاست . راغب نیز این شعر را نقل کرده و بجای عواسل عوامل گفته . زمخشری آنرا در ذیل آیه « مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ » عنكبوت: ۵ . شاهد نقل میکند که گویند: رجاء بمعنی خوف است . آیه گذشته را طبرسی اینطور معنی کرده: چرا از عظمت خدا نمیترسید؟

رجاء	رجاء
ولی بهتر است که رجاء در آیه بمعنی امید باشد یعنی چه شده که برای خدا عظمتی امید ندارید و خدا را قوی نمیدانید تا او را بندگی کنید و حل مشکلات از او بخواهید و از وی بترسید ؟	در آیه «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ» عنکبوت: ۳۶. ظاهر امراد خوف است یعنی خدا را عبادت کنید و از روز قیامت بترسید. و یا مراد آنست امیدوار روز آخرت باشید و برای آن کار کنید و بدانید که قیامت هست.
ناگفته نماند چنانکه از راغب نقل شد امید و خوف متلازم اند چون به چیزی امیدوار باشیم در همان حال خوف نرسیدن بآن هم هست پس اگر آیات گذشته را خوف یا امید معنی کنیم چندان تفاوتی نخواهد داشت.	***
• ارجاء را تأخیر معنی کرده اند در اقرب الموارد گوید «ارجی الامر: اخره» کار را بتأخیر انداخت. «ارجیت	الامر: اخرته» کار را بتأخیر انداختم (صحاح) طبرسی ذیل آیه ۱۱۱ اعراف گوید: ارجاء بمعنی تأخیر است.
«تُرْجَى مِنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُسَوَّى إِلَيْكَ مِنْ تَشَاءُ» احزاب: ۵۱. یعنی از زنان آنکه را میخواهی ترك و از خود دور میگردانی و هر که را خواستی نزد خود اسکان میدهی. در المیزان گوید: این سخن کنایه از رد و قبول است و سیاق آیه دلالت دارد که آنحضرت در رد و قبول زنیکه خود را باو بذل کرده مختار است.	بنظر میاید که راجع بهمة زنان آنحضرت باشد و مراد از آن این است که بعد از ادای حق واجب ایشان بهر يك هر قدر اظهار علاقه کنی یا کمتر بمتزلزلش بروی و ... اختیار باتوانست والله العالم. و احتمال داده شده که مراد سقوط وظیفه هم خوابگی و غیره باشد.
«قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ» شعراء: ۳۶. «أَرْجَاهُ» در این آیه و در آیه ۱۱۱ سورة اعراف	• ارجاء را تأخیر معنی کرده اند در اقرب الموارد گوید «ارجی الامر: اخره» کار را بتأخیر انداخت. «ارجیت

رجاء	رجاء
آمده است. بعضی آنرا بکسر هاء خوانده‌اند. عاصم و حمزه بکسر جیم و سکون هاء و بعضی «ارجئه» بضم هاء خوانده و میان جیم و هاء، حمزه آورده‌اند (مجمع) اگر هاء را ساکن بخوانیم باید آنرا حرف سکت بدانیم چنانکه المیزان گفته.	مضمون آیه ۱۰۰ از سوره توبه چنین است: از اعراب بادیه نشین که در اطراف شماوند و نیز از اهل مدینه منافقان هستند که آنها را دو دفعه عذاب خواهیم کرد و آیه ۱۰۱. بدین مضمون است: و دیگران که اعتراف بگناه خویش کرده عمل صالح و بد را با هم آمیخته‌اند شاید خدا بآنها برگردد که خدا غفور و رحیم است. آنوقت بعد از سه آیه میرسیم بآیه مورد بحث. این آیه چنانکه در المیزان گفته عطف است بآیه ۱۰۱ که مضمونش ذکر گردید. بعقیده المیزان این آیه منطبق است است بر مستضعفین که واسطه‌اند میان نیکوکاران و بدکاران گرچه در اسباب نزول وارد است که درباره آن سه نفر نازل شد که از جهاد تَخَلَّف و بعد توبه کردند و کیف کان آیه مآل امر آنها را مخفی میدارد و در ابهامش باقی میگذارد حتی از دو اسم علیم و حکیم که در ذیل آیه هست چیزی از عاقبت کار آنها روشن نمیشود.
بنابقرائت عاصم و حمزه مفعول ارجه محذوف است و ها برای سکت است نه ضمیر و بنابر قرائت دیگران هاء ضمیر است و مراد از آن موسی میباشد معنی آیه چنین است: موسی و برادرش را بتأخیر انداز و در عقوبت آنها عجله نکن و مأمورانی بشهرها بفرست تا ساحران را جمع کرده و بیاورند.	سَخْنُ الْمِيزَانِ كَامِلًا عَالِي وَ دَقِيقُ
و وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرَ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ	
توبه: ۱۰۶. یعنی دیگران از مردم برای امر خدا تأخیر انداخته شده‌اند یا خدا آنها را عذاب و یا بر آنها توبه میکند و خدا دانا و حکیم است.	
مراد از این مرجون لامر الله کیستند؟	

رجو	رجو
است ولی انطباق مرجون لامرالله بر مستضعفین روشن نیست زیرا آیه ۹۸ سورة نساء که درباره مستضعفین است در آیه ما بعد آن آمده «فَاُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا» این آیه طرف غفران را تقویت میکند بخلاف مرجون لامرالله که در ذیل آیه آنها «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» آمده که هیچ طرف از عذاب و رحمت را تقویت نمیکند. در کافی برای هر يك از آندو گروه بابی منعقد کرده و روایاتشان برخلاف هم است و نیز در باب اصناف الناس از کتاب ایمان و کفر آندو را غیر هم شمرده است. در المنار گوید : مراد از مرجون لامرالله عده ای از تخلف کنندگان از جهاد اند که عذاب و رحمت آنها مبهم است ولی در آیه ۱۱۸ توبه ، حال آنها روشن شده . آیه ۱۱۸ . درباره قبول توبه آن سه نفر است که از جهاد تخلف کردند «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا... ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا ...»	ناگفته نماند این سخن قابل قبول نیست زیرا جمله «إِمَّا يَعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» در مرجون لامرالله نشان میدهد که غفران و عذاب در روز قیامت خواهد بود نه اینکه تأخیر انداخته شده اند تا روشن شود که توبه شان قبول خواهد شد یا نه؟ درالمیزان آمده : قصه آنها بر این آیه منطبق نیست. از کلام مرحوم طبرسی که درباره آیه جریان تخلف آن سه نفر و قبول توبه شان را نقل کرده بدست میاید که نظرش تطبیق آیه بر مخلقی است . عیاشی در تفسیر خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده فرمود : مرجون لامرالله مردمی مشرك بودند که امثال حمزه و جعفر و غیره را کشتند بعد باسلام داخل شدند خدا را یکتاخواندند و شرك را رها نمودند . ایمان را بحقیقت نشناختند که مؤمن و مستحق بهشت گردند و در انکار هم نبودند که کافر و مستحق آتش باشند آنها در همین حال اند خدا آنها را یا عذاب میکند و یا بر آنها توبه مینماید .

رجاء

رحب

۶۶

این روایت روشن میکند که مرجون لامرالله غیر از متخلفین است و کار آنها بقیامت مانده است .

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل میکند که آنها قومی از مشرکین اند خون مسلمانان را ریختند و بعد اسلام آوردند پس آنها را مرجون لامرالله و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام مستضعفین همان مرجون لامرالله اند. « قال عمران سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن المستضعفين قال: هم ليسوا بالمؤمنين و لا بالكفار و هم المرجون لامرالله. » فکر میکنم که مراد امام علیه السلام از مستضعفین همانها نیست که در آیه ۹۸ نساء آمده زیرا که آنها جانب غفرانشان تقویت شده چنانکه گفته شد .

رجاء: جانب . طرف (مفردات ، مجمع) جمع آن ارجاء است « وَالْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا » حاقه: ۱۷. ضمیر «ها» به سماء برمیگردد یعنی ملائکه آنروز در اطراف آسمان هستند این آیه نظیر آنست که درباره قیامت آمده « وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ »

زمر: ۷۵. در «عرج» انشاءالله خواهد آمد که ملائکه تا روز قیامت در میان آسمانند و پیوسته بالا میروند و روز قیامت بکناره های آسمان میرسند .

در نهج البلاغه خطبه اول آمده « ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتَقَى الْأَجْوَاءَ وَ شَقَّى الْأَرْجَاءَ » ناگفته نماند این کلمه تنها یکبار در قرآن مجید آمده است .

رحب: وسعت. فراخی « وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ » توبه: ۲۵. زمین با آن فراخی بر شما تنگ شد . راغب میگوید: رحب فراخی مکان است و بطور استعاره بر فراخی شکم اطلاق میشود مثل رحب البطن و نیز بسعه صدر اطلاق میشود و چون گویند:

مرحباً و اهلاً یعنی مکان وسیعی بیابی. در نهج البلاغه خطبه ۵۷ آمده « سَيُظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحِبٌ الْبَطْنُ مُنْذِرٌ حَقُّ الْبَطْنِ » پس از من مردی گشاد خلق بزرگ شکم بر شما چیره میشود» محمد عبده گوید: گفته اند مراد از او زیاد بن ابیه و بعضی مغیره بن شعبه و بعضی معاویه گفته است ولی ظاهراً

۶۷	رحل	رحق
شراب خالص مهر شده سیراب میگردند این کلمه یکبار در قرآن آمده است معنی آیه در «ختم» گذشت . رحل: ظرف (مثل خورجین و انبان) و بار سفر و کوچ . معانی دیگر هم دارد که در قرآن مجید یافته نیست «وَقَالَ لِفَتَيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ» یوسف: ۶۲ . طبرسی در ذیل این آیه گوید از رحال ظرفها قصد شده و مفرد آن رحل است ابن انباری گفته بوعاء و مسکن رحل گویند و اصل آن چیزی است که برای کوچ آماده شود از ظرف متاع و پالان شتر و ... کلمه رحل و رحال در آیات ۶۲، ۷۰، ۷۵ سوره یوسف آمده و مراد از آنها ظرفهایی است مثل خورجین و انبان که برشتران بسته بودند و در آیه «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ» یوسف: ۷۶ . بجای رحال او عیه آمده که همان ظرفها است معنی آیه اول این است: یوسف بغلامان خود گفت	مراد امام علیه السلام معاویه لعین است . * «لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارَ» قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَأَمْرَحَبَاءُ بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مَتَمُّوهُ لَنَا فَيَسِّرَ الْقُرْآنُ ص: ۵۹ . طبرسی از ابو عبیده نقل میکند لامر حبابه یعنی زمین براو فراخ نباشد. این کلمه چنانکه از راغب نیز نقل شد دعا و نفرین است معنی آیه چنین میشود: وسعت نباشد بر آنها که داخل شدگان آتشند گویند: بلکه بر شما وسعت نباشد شما این کفر را بر ما پیش آوردید بد قرار گاهی است برای شما. سخن اول بنا بنقلی قول پیشوایان کفر است نسبت باتباع خویش و مرحبای دوم جواب پیروان است نسبت به رؤسا . در نهج البلاغه حکمت ۲۰۰ آمده «لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِ لَاتُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءَةٍ» . رحق: «يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ» مطنین^{۱۵} رحیق بمعنی خمر است (مفردات ، اقرب) مجمع آنرا شراب خالص و صحاح شراب صاف گفته یعنی از	

رحم	رحم	۶۸

سرمایه اینها را در خورجین هایشان بگذارید. «رِحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ» قریش: ۲. رحلة بمعنی کوچ و مسافرت است. باید دانست یمن در جنوب مکه و شام در شمال آن واقع است (بطور تقریب). اهل مکه سالی دو مسافرت داشتند وقت زمستان به یمن و وقت تابستان بشام و این دو مسافرت نوعاً برای خرید و فروش و نقل و انتقال مال التجاره بود. در آیه گذشته مراد از رحلة الشتاء والصیف همان دو مسافرت است. و چون در این دو مسافرت بعنوان اینکه اهل مکه ساکنان حرم اند از شر راهزنان و دزدان در امان بودند و کسی بآنها آزار نمیرساند و با ایمنی تمام رفت و آمد میکردند لذا خدا در مقام امتنان بآنها فرمود «إِلَّا فِيهِمْ رِحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ». رحم: (بفتح اول و کسر دوم) رحم	زن. محل رشد جنین. جمع آن ارحام است «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ» آل عمران: ۶. «وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَوَعَلَّمَ مَا فِي الْأَرْحَامِ» لقمان: ۳۴. رحم بمعنای فوق در قرآن همیشه جمع آمده است. بقوم و خویش از آنجهت رحم و ارحام گفته اند که آنها از يك رحم خارج شده اند (مفردات) یعنی ریشه همه يك رحم است. ذورحم یعنی صاحب قرابت و ذوی الارحام یعنی صاحبان قرابت. «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» نساء: ۱. یعنی از خدا و از ارحام بترسید و قطع رحم نکنید، مراد از ارحام، خویشان است. «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» انفال: ۷۵. نظیر این آیه، آیه ششم احزاب است که فرموده «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ

مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا».

بموجب این دو آیه وارث شخص متوفی فقط ارحام اوست نه دیگران و در میان ارحام هم بعضی از بعض دیگر برتر است و بسا وجود ارحام نزدیک ارحام دیگر ارث نمی‌برند مثلاً با وجود اولاد، فرزندان اولاد و با وجود برادران برادر زادگان ارث نمی‌برند مؤمنین و مهاجران و غیرهم با آنکه دوست و رفیق و برادر پیمانی شخص‌اند باز حقی در ارث ندارند مگر آنکه بطور احسان چیزی بآنها داده شود و اینکه رسول خدا ﷺ بالاتر از خود مؤمنان بر آنهاست و زنان مادران مؤمنین‌اند اینها هیچ يك سبب ارث نمیشوند و تركه فقط مال ارحام است.

درالمیزان از ذوالمشور نقل میکند که ابن عباس گوید: رسول خدا ﷺ میان صحابه برادری افکند و گفت که بعضی از بعضی ارث ببرند تا این آیه نازل شد «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و توارث بانسب

برقرار گردید.

در مجمع از امام باقر علیه السلام نقل شده که با برادری ارث می‌بردند (تا آیه آنرا نسخ کرد).

المیزان ذیل آیه دوم میگوید: این آیه توارثی را که در صدر اسلام بوسیله هجرت و موالات در دین بود نسخ میکند.

اهل بیت علیهم السلام با آیه «أُولُوا الْأَرْحَامِ» آنطور که گذشت فتوی داده‌اند در صافی از کافی نقل میکند چون یکی از غلامان آزاد کرده علی علیه السلام فوت میکرد و وارث داشت امام چیزی از تركه او اخذ نمیکرد و میفرمود: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ».

رحمة: مهربانی «وَإِخْفُضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» اسراء: ۲۴. بال تواضع را برای آنها از روی مهربانی بخوابان. «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» روم: ۲۱.

راغب میگوید: رحمت مهربانی و رقتی است که مقتضی احسان است

رحم	رحم	۷۰
نسبت بشخص مرحوم گاهی فقط در مهربانی و گاهی فقط در احسان بکار میرود مثل: رَحِمَ اللهُ فُلَانًا . و چون خدا با رحم وصف شود مراد از آن فقط احسان است نه رقت قلب لذاست که روایت شده: رحمت از خدا انعام و تفضل و از آدمیان رقت قلب و عاطفه است .	عباس میگوید: خدا با رقت و انفعال توصیف نمیشود پس مراد از رحمت نعمت و افضال است (نقل آزاد) .	
درالمیزان ذیل تفسیر بسمله میگوید: رحمت انفعال و تأثر خاصی است که در وقت دیدن محتاج عارض قلب میشود و شخص را برفع احتیاج و نقیصه طرف و ادا میکند این معنی بحسب تحلیل بعتاء و فیض بر میگردد و بهمین معنی خداوند سبحان با رحمت توصیف میشود. یعنی رحمت در خدا بمعنی عطا و احسان است نه تأثر و انفعال قلب زیرا در ذات باری انفعال نیست .	زمخشری در تفسیر بسمله گوید: اگر گوئی معنی توصیف خدا با رحمت یعنی چه؟ با آنکه رحمت بمعنی عاطفه و مهربانی است؟ گویم: آن مجاز است از انعام خدا بیندگانش چون فرمانروا آنگاه که بمردم مهربان باشد بآنها انعام و احسان میکند .	
طبرسی در موارد بسیاری از جمله در تفسیر سوره حمد و ذیل آیه ۱۵۷ بقره رحمت را نعمت معنی کرده است و در سوره حمد پس از ذکر قول ابن	کوتاه سخن آنکه رحمت بمعنی مهربانی و رقت قلب است که از دیدن شخص محتاج عارض میشود و شخص را با احسان و امیدارد و لی در خدا فقط بمعنی احسان و نعمت است که خدا با رقت و انفعال توصیف نمیشود.	
	در نهج البلاغه خطبه ۱۷۷ فرموده «رَحِمٌ لَا يُوصَفُ بِالرَّقَّةِ» .	
	* «مَنْ يُصْرِفُ عَنْهُ يَوْمٌ فَقَدْ رَحِمَهُ...» انعام: ۱۶. هر که آروز عذاب از وی دفع شود خدا احسانش کرده است «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ...» عنکبوت: ۲۱. هر که را	

رحم	رحم
۷۱ ۲- قرآن «وَلَقَدْ جَنَنَاهُمْ بَكْتَابٍ فَصَلَّاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» اعراف: ۵۲. ۳- تورات «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً» هود: ۱۷. ۴- نبوت «يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً» هود: ۶۳. ۵- پیغمبر «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا» مریم: ۲۱. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» انبیاء: ۱۰۷. ۶- باران «فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» روم: ۵۰. ایضاً ۴۶ روم. * * خداوند رحمت را بر خود حتمی فرموده و رحمتش بتمام موجودات شامل است و او از تمام مهربانها مهربانتر است «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» انعام: ۵۴. «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا» غافر: ۷. «وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» اعراف: ۱۵۱.	خواهد عذاب کند و هر که را خواهد می بخشد و از عذاب نجاتش میدهد. «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ» بقره: ۱۵۷. آنانرا از پروردگارشان عنایات و احسانی است. «وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ...» انعام: ۱۳۳. خدای توبی نیاز و صاحب احسان و نعمت است. * «خَيْرٌ أَمِنْهُ زَكَاةٌ وَأَقْرَبُ رَحْمًا» ^{گفت} ۸۱. رُحْم (بروزن قفل) در اکثر کتب لغت مثل (رُحْم) بمعنی مهربانی است چنانکه در قاموس، صحاح، اقرب، نهاییه و غیره آمده است لذا رَحْم در آیه بمعنی مهربانی است نه از رَحْم بمعنی قرابت معنی «أَقْرَبُ رَحْمًا» یعنی نزدیکتر از جهت مهر و عاطفه. * * * بنابر آنچه گذشت همه نعمتهای خدا رحمت او اند و بعضی از چیزها در قرآن بخصوص با کلمه رحمت توصیف شده اند که ذیلاً ببعضی اشاره میشود: ۱- بهشت «وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وَجُوهُهُمْ فَبِئْسَ رَحْمَةً اللَّهِ» آل عمران: ۱۰۷.

۷۲	رحم	رحم
گرفته‌اند و احسان کننده و نعمت دهنده معنی کرده‌اند .	انبیاء: ۸۳. « وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ » یوسف: ۶۴ و ۹۲ .	
در صحاح میگوید: رحمن و رحیم دو اسم‌اند مشتق از رحمت مثل ندمان و ندیم و هر دو بیک معنی‌اند و چون صیغه دو اسم مختلف باشد تکرار آنها بروجه تأکید جایز است چنانکه گفته‌اند: جاد مجّد تنها فرق آنست که رحمن مختص بخداست بخلاف رحیم .	ناگفته نماند رحمت خدا دو گونه است یکی رحمت عام که شامل تمام موجودات است و آن رحمت خلقت و رزق و غیره است چنانکه فرموده « وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ » اعراف: ۱۵۶. « رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا » غافر: ۷. و یکی رحمت خاصّ که مخصوص اهل ایمان است و دیگران در آن سهم نیستند مثل « أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ » بقره: ۱۵۷. « وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ » بقره: ۱۰۵. « وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا » احزاب: ۴۳ .	
راغب نیز هر دو را از رحمت گرفته و رحمن را کسیکه رحمتش بهر چیز وسعت داده و رحیم را کثیر الرحمة معنی کرده است .	رحمن: از نامهای خداوند سبحان است و غیر خدا با آن توصیف نمیشود. و ۱۶۹ بار در قرآن مجید آمده است صد و سیزده بار در اول سوره ها ضمن بسمله و پنجاه و شش بار در اثناء آیات .	
ابن اثیر در نهاییه گوید: رحمن و رحیم هر دو از رحمت مشتق‌اند مثل ندمان و ندیم و هر دو صیغه مبالغه‌اند و رحمن از رحیم رساتر است. رحمن اسم خاصّ خداست غیر خدا با آن توصیف نمیشود برخلاف رحیم .	اکثریت قریب باتفاق اهل لغت و تفسیر آنرا کلمه عربی و مشتق از رحمت	
طبرسی فرموده: رحمن و رحیم برای مبالغه‌اند و هر دو از رحمت مشتق میباشند جز آنکه وزن فعلان در		

رحم	رحم	۷۳
مبالغه از فعل رساتر است. همچنین است قول زمخشری و بیضاوی که هردو را از رحمت گرفته و رحمن را در مبالغه از رحیم رساتر گفته اند.	صدوق رحمه الله در کتاب توحید بعد از ذکر معنای رحمن فرموده : رحمن برای جمیع عالم و رحیم فقط برای مؤمنان است .	
المنار گوید : رحمن صیغه مبالغه است دلالت بر کثرت دارد و رحیم صفت مشبهه است دلالت بر ثبوت دارد و این دو تأکید هم نیستند بلکه هر یک معنی مستقل دارد . المیزان نیز مانند المنار رحمن را صیغه مبالغه و رحیم را صفت مشبهه گرفته و گوید : لذا مناسب است که رحمن دلالت بر رحمت کثیره کند که بر مؤمن و کافر افاضه شده و آن رحمت عام است و در قرآن اکثراً در این معنی بکار رفته ... و لذا مناسب است که رحیم دلالت بر نعمت دائم و رحمت ثابت داشته باشد که بر مؤمن افاضه میشود چنانکه فرموده « وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا » احزاب : ۴۳ ... و برای همین است که گفته اند : رحمن بر مؤمن و کافر عمومیت دارد و رحیم خاص مؤمن است .	خلاصه سخن آنکه : رحمن و رحیم هر دو از رحمت مشتق اند و هر دو صیغه مبالغه و یا رحمن صیغه مبالغه و رحیم صفت مشبهه است . ناگفته نماند اگر هردو از رحمت باشند بهتر است رحمن را صیغه مبالغه و رحیم را صفت مشبهه بگیریم تا تکرار لازم نیاید و نیز خیلی جالب است که گفته شود رحمن دلالت بر کثرت و رحیم دلالت بر دوام دارد .	

	ناگفته نماند یکی از مختصات « رحمن » آنست که در قرآن هر جا کلمه رحمن آمده میشود بجای آن « الله » ذکر کرد و بالعکس برخلاف نامهای دیگر خدا . مثلاً در جای « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ » بقره : ۱۶۳ . میشود گفت « هُوَ اللَّهُ الرَّحِيمُ » و بجای « وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ » رعد :	

رحم	رحم
۳۰. میشود گفت «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» مریم: ۱۸-۲۶. «إِذَا تُنْتَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» مریم: ۵۸. در آیات فوق نیز میشود بجای رحمن الله گذاشت و خلاصه تمام موارد استعمال رحمن در قرآن چنین است. از طرف دیگر میشود بجای الله رحمن گذاشت چنانکه آمده «وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» بقره: ۱۱۶. «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» مریم: ۸۸. هر یک بجای دیگری است «إِن أَنَا كُفُّوا عَذَابُ اللَّهِ» انعام: ۴۰ و ۴۷. «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابُ مِنَ الرَّحْمَنِ» مریم: ۴۵. در این دو آیه نیز یکی بجای دیگری آمده و متعلق هر دو عذاب است در آیه «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ وَإِادْعُوا الرَّحْمَنَ» اسراء: ۱۱۰. نیز هر دو مساوی آمده اند. «جَنَّاتُ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ» مریم: ۶۱. «أُطْلِعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» مریم: ۷۸. نظیر این دو آیه چنین است «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... جَنَّاتٍ عَدْنٍ»	توبه: ۷۲. «قُلِ اتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا» بقره: ۸۰. این مطلب نشان میدهد که رحمن بالله مساوی و هر دو بیک معنی اند نه اینکه رحمن صفتی از صفات خدا باشد. این مطلب که گفته شد در صفات دیگر عمومیت ندارد «مثلا در جای «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» احزاب: ۴۳. نمیشود گفت «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ اللَّهُ» و در جای «وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» بقره: ۱۶۰. نمیشود گفت «وَأَنَا التَّوَّابُ اللَّهُ» همچنین سایر اسماء حسنی که دلاله بر معنای خاص دارند. از طرف دیگر رحمن مثل الله در همه جا آمده نه فقط در موارد رحمت مثلا رحیم پیوسته در موارد رحمت بکار رفته ولی رحمن مثل الله در موارد رحمت و عذاب و سلطنت و غیره استعمال گردیده مثل «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» رعد: ۳۰. «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» مریم: ۲۶. «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابُ مِنَ الرَّحْمَنِ» مریم:

رحم

رحم

۷۵

عربی نیست بلکه دخیل است. و در غیر لغت عربی بمعنی الله و خدا و «گاده» انگلیسی میباشد.

طریحی در مجمع البحرین ماده رهم سخنی از حضرت نوح نقل کرده که وقت نشستن کشتی گفت « رهمان اتقن » و گوید: معنایش آنست پروردگارا احسان کن.

این جمله میرساند که رهمان در لغت نوح همان رحمن عربی است و بمعنی الله میباشد. طبرسی رحمه الله گوید: از ثعلب حکایت شده که رحمن عربی نیست و از لغات دیگر است و با آیه « قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ » که کفار مکه آنرا انکار میکردند استدلال کرده ولی طبرسی آنرا قبول نمیکند و میگوید: این لفظ در نزد عرب مشهور و در اشعار آنها موجود است شنفری گفته الا ضربت تلك الفتاة هجينها

الا قضب الرحمن ربی یمینها و سلامة بن جندل گفته است: و منا يشاء الرحمن يعقد و يطلق

۴۵. « أَنْ دَعُوا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا » مریم: ۹۱ و ۹۲. ملاحظه میشود که این موارد محل رحمت نیستند بلکه محل عذاب و اقتدار و کفراند.

« الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » طه: ۵. « وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ... » طه: ۹۰ « وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ » طه: ۱۰۸ « الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا » فرقان: ۲۶ « وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا » فرقان: ۶۳.

« وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ » زخرف: ۲۰ « مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ » ملک: ۳. « لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ » نباء: ۳۸، ملاحظه این آیات و غیره شکی نمیگذارد در اینکه رحمن با الله مساوی است و همچون اوصاف دیگر خدا نمیباشد که بیک معنی خاص دلالت داشته باشد.

این سخن مؤید آنست که رحمن مثل الله از نامهای خداست و وصف نیست و از رحمت مشتق نمیباشد و

رحم	رحم
ولی فرمایش طبرسی رحمه الله سخن پیشین ما را که رحمن با الله مساوی استعمال شده است و مانند صفات دیگر خاص نیست رد نمیکند دو شعر فوق در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه بسمله نیز نقل شده است و نیز ابن کثیر از ابن انباری از مبرد نقل میکند که رحمن عبرانی است و عربی نیست و از زجاج از احمد بن یحیی نقل کرده که رحیم عربی و رحمن عبرانی است لذا میان آن دو در (بسمله) جمع شده است .	ولی فرمایش طبرسی رحمه الله سخن پیشین ما را که رحمن با الله مساوی استعمال شده است و مانند صفات دیگر خاص نیست رد نمیکند دو شعر فوق در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه بسمله نیز نقل شده است و نیز ابن کثیر از ابن انباری از مبرد نقل میکند که رحمن عبرانی است و عربی نیست و از زجاج از احمد بن یحیی نقل کرده که رحیم عربی و رحمن عبرانی است لذا میان آن دو در (بسمله) جمع شده است .
حبیب الله نوبخت در کتاب دیوان دین ص ۱۰۳ از کتاب المزهرو اتقان سیوطی نقل نموده که رحمن عبری و معرب رخصان است و در ص ۱۲۹ میگوید: کلمه رحمن چنانکه در کتاب المزهرا آمده و نیز در ضمن معربات ابن نقیب، لغتی است معرب و عبری و نظیر رخصان .	حبیب الله نوبخت در کتاب دیوان دین ص ۱۰۳ از کتاب المزهرو اتقان سیوطی نقل نموده که رحمن عبری و معرب رخصان است و در ص ۱۲۹ میگوید: کلمه رحمن چنانکه در کتاب المزهرا آمده و نیز در ضمن معربات ابن نقیب، لغتی است معرب و عبری و نظیر رخصان .
آیه ۶۰ سوره فرقان نیز مؤید و یا دلیل این مطلب است « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا » کلمه « وَمَا الرَّحْمَنُ » اگر از روی عناد نباشد میرساند که آنها از رحمن بی اطلاع بودند و نمیدانستند که رحمن از نامهای خداست در مجمع از زجاج نقل میکند: که رحمن نامی از نامهای خداوند است و در کتب قبلی ذکر شده و (عرب) آنها را از نامهای خدا نمیدانستند بآنها گفته شد که رحمن از نامهای خداست .	آیه ۶۰ سوره فرقان نیز مؤید و یا دلیل این مطلب است « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا » کلمه « وَمَا الرَّحْمَنُ » اگر از روی عناد نباشد میرساند که آنها از رحمن بی اطلاع بودند و نمیدانستند که رحمن از نامهای خداست در مجمع از زجاج نقل میکند: که رحمن نامی از نامهای خداوند است و در کتب قبلی ذکر شده و (عرب) آنها را از نامهای خدا نمیدانستند بآنها گفته شد که رحمن از نامهای خداست .
در جریان صلح حدیبیه نقل شده که رسول خدا ﷺ بعلی علیه السلام فرمود: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل بن عمرو و مشرکان گفتند: ما رحمن را نمی شناسیم مگر صاحب یمامه (مسيلمه کذاب) بنویس: بسمک اللهم . این سخن نیز حاکی از عدم شناسائی آنها از رحمن است .	بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل بن عمرو و مشرکان گفتند: ما رحمن را نمی شناسیم مگر صاحب یمامه (مسيلمه کذاب) بنویس: بسمک اللهم . این سخن نیز حاکی از عدم شناسائی آنها از رحمن است .
ابن کثیر در تفسیر بسمله گوید: این سخن را از روی عناد و لجاجت گفته اند و گرنه رحمن در اشعارشان مذکور است آنگاه دو شعر گذشته را شاهد آورده است . المیزان گوید:	ابن کثیر در تفسیر بسمله گوید: این سخن را از روی عناد و لجاجت گفته اند و گرنه رحمن در اشعارشان مذکور است آنگاه دو شعر گذشته را شاهد آورده است . المیزان گوید:

رحیم	رحیم
در تمام قرآن فقط یکمورد فوق آمده و در موارد دیگر صفت پروردگار سبحان واقع شده است و آن بعکس رحمن فقط در موارد رحمت بکار رفته است .	« و ما الرحمن » سؤال از هویت و ماهیت است و این از آنها مبالغه در تجاهل و استکباری است نسبت بخداوند .
وصف رحیم مخصوص برای آخرت نیست بلکه بیشتر آیات عمومیت آنرا میرساند «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» بقره: ۱۷۳. «تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فصلت: ۲. و ده ها آیه دیگر و اگر بگوئیم رحیم یعنی خدائیکه فقط برای مؤمنان رحیم است آنهم در قیامت . این سخن را قرآن تصدیق نمیکند در دعای ۵۴ صحیفه سجّادیه آمده «يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا» چنانکه ملاحظه میشود هر دو درباره دنیا و آخرت بکار رفته است . رحیم چون بر خدا اطلاق شود مراد از آن نعمت دهنده و احسان کننده است و چون بر غیر خدا گفته شود مقصود از آن مهربانی و رقت قلب است محال است در خداوند تأثر و انفعال بوده باشد .	و خلاصه آنکه: لفظ رحمن یا غیر عربی است و بمعنی الله میباشد و از این جهت هر يك در جای دیگری واقع میشوند و معنی بسم الله الرحمن الرحیم چنین میشود: بنام خدا، خدائیکه مهربان است . و یا بواسطه دلالت بر رحمت عامه در جای الله بکار میرود ولی این اشکال میماند که در قرآن پیوسته در مواقع رحمت بکار نرفته است .
	رحیم: مهربان. از اسماء حسنی است و دویست و بیست و هفت بار در قرآن بکار رفته است صد و سیزده بار در ضمن بسمله و صد و چهارده بار در اثناء آیات و آن بر خدا و غیر خدا اطلاق میشود چنانکه درباره حضرت رسول ﷺ آمده «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» توبه: ۱۲۸.

رد	رخو
۷۸	
رخاء بمعنی نرمی و آرامی حال از ریح است یعنی : باد را بسلیمان مستخر کردیم بدستور او بآرامی جاری میشد بهر جا که سلیمان میخواست. جریان تسخیر باد بسلیمان در «ریح» خواهد آمد «رخاء» فقط یکبار در قرآن آمده است . ردء : یاری و کمک. مصدر و اسم هر دو آمده است (اقرب) راغب میگوید: ردء آنست که برای یاری در پی دیگری باشد ردی نیز در اصل چنین است ولی متعارف شده که در متأخر مذموم بکار رود « وَأَخِي هِرُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي » قصص: ۳۴ . در مجمع آنرا معین و یار گفته و چون کسی بکسی یاری کند گویند « فلان ردء لفلان » معنی آیه چنین است : برادر من هارون در سخن گفتن از من فصیح تر است او را با من یار و کمک بفرست تا مرا تصدیق کند . این کلمه در قرآن فقط یکبار آمده است .	مولا امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه در خطبه ۱۷۷ نهج البلاغه در وصف خدا فرموده « بُصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَةِ رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرَّقَةِ » یعنی خدا بیناست ولی نمیشود گفت چشم دارد. رحیم است ولی با رقت و تأثر و انفعال توصیف نمیشود . صدوق رحمه الله در توحید در معنی رحیم فرموده : معنی رحمت نعمت است و راحم بمعنی منعم است ... معنای رحمت (در خدا) رقت نیست که آن از خدا منتفی است فقط بشخص رقیق القلب رحیم گویند که بسیار رحم کننده باشد : مرحمت نیز بمعنی رحمت است « وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ » بلد: ۱۷. جمع رحیم در قرآن رحماء آمده « أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ » فتح: ۲۹ . رخو: « فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ » ص: ۳۶ . در اقرب الموارد گوید: رخاء (باضم) باد ملایمی است که چیزی را حرکت نمیدهد .

ردد	ردد
بر گرداندن (صحاح- اقرب) ولی در قرآن لازم نیز آمده است نحو «وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ» غافر: ۴۳. راستی باز گشت مابسوی خداست. در آیاتی نظیر «وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا - مَرَدَّلَهُ» رعد: ۱۱. ممکن بمعنی باز گشت و یا باز گرداندن باشد. مردود اسم مفعول است یعنی باز گشت شده «وَأَنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ» هود: ۷۶. * «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ...» ابراهیم: ۹. درباره مرجع ضمیر «ایدیهم وافواههم» چند قول هست بنظر میاید که هردو راجع به «رسل» است یعنی مردم دست پیامبران را بدهانشان بر گردانند یعنی بگفته آنها بی اعتنا شدند گفتن آنها با نگفتن یکسان شد همچنین است اگر ضمیر اوّلی بمردم و دوّمی برسل برگردد، پس از نظر فوق دیدیم المیزان نیز هردو ضمیر را به رسل برگردانده و گوید: آن کنایه است از اینکه	ردد: رَد بمعنی برگرداندن است. خواه برگرداندن ذات شیئی باشد مثل «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ» احزاب: ۲۵. «فَرَدَّنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا» قصص: ۱۳. و خواه برگرداندن حالت باشد نحو «ثُمَّ رَدَّنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» تین: ۵. و مثل «يُرَدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» آل عمران: ۱۰۰. تردد یعنی رفت و آمد پی در پی (مجمع) مراد از آن گاهی تحیر در کار است «وَأَرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» توبه: ۴۵. یعنی قلوبشان مضطرب گردید و در اضطرابشان متحیر و سرگردانند. ارتداد یعنی برگشتن. «لَا تُرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» مائده: ۲۱. بعقب و حالت اولیه برنگردید از زیانکاران میشوید. همچنین است ارتداد معروف که برگشتن از دین است نحو «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فِيمَتَ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» بقره: ۲۱۷. مَرَد مصدر میمی است بمعنی

رد	درف	۸۰
پیامبران را برسکوت و خودداری از تکلم واداشتند گوئی دست پیامبران را گرفته بدهانشان گذاشتند و اعلام کردند که باید ساکت شوید ...	کرده سپس بآن بر میگردد .	
* « فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا » یوسف : ۹۶ .	معاد در آیه اسم مکان است . بعقیده المیزان مراد از آن مکه و تنکیر برای عظمت و بزرگی عود است یعنی برگشتن تو بمکه برگشت بزرگی است نه آنطور که از آن خارج شده ای . آنحضرت در حال خوف و مخفیانه از مکه خارج شد و فستق و مظفر بر آن بازگشت . و چون این آیه بعد از داستان فرار موسی از مصر و برگشتن پس از بعثت آمده لذا ظاهر آبا آنحضرت نوید میدهد که تو هم پس از خروج از مکه بصورت مطلوبی بآنجا بر خواهی گشت .	
۶۴ . یعنی بر آثار راهیکه آمده بودند برگشتند .	درف: تبعیت « ردفه ردفا تبعه » : (اقر ب) « قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفُ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ » نمل : ۷۲ .	
* « إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى » قصص : ۸۵ .	بگو شاید بعضی از آنچه بعجله میخواهید در پی شماست .	
طبرسی نقل میکند: چون آنحضرت بعد از خروج از مکه بجحفه رسید بمکه . اشتیاق پیدا کرد جبرئیل آمد و گفت : آیباشهر وزادگاه خود مشتاق شده ای فرمود آری جبرئیل آیه فوق را خواند (که وعده رجوع بمکه است) آنگاه از قتیبی نقل میکند: شهر را معاد گویند زیرا که شخص در شهرها مسافرت	طبرسی آنرا از ابن اعرابی لاحق شدن نقل کرده و گفته شده دخول لام در « لکم » دلیل آنستکه ردف بمعنی نزدیکی است یعنی بعض از آنچه	

میخواهید بشما نزدیک شده است .

ردف (بکسر اول) بمعنی تابع است همچنین است رادفه «يَوْمَ تُرْجَفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ» نازعات: ۷ و ۶ . روزی که لرزنده میلرزد در پس آن لرزه دیگری که در ردیف آن است میاید .

مردف آنست که دیگری را در ردیف خود قرار دهد ابو عبیده رادف و مردف را بیک معنی گرفته است (راغب) « أَتَى مُعِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ » انفال: ۹ . من شما را یاری میکنم با هزار نفر ملك که ملائكة دیگری را در ردیف و پشت سر خود دارند .

ردم : گرفتن شکاف بیا سنگ (مفردات) «ردمت الثلثة: سددتها» و

نیز ردم بمعنی سد آمده (صحاح) «فَاعْبُدُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا» كهف: ۹۵ . با نیروی بمن كمك كنيد تا میان شما و آنها سدی قرار بدهم . آیه درباره سد ذوالقرنین است که در «قرن» خواهد آمد انشاء الله . در دعای ۱۷ صحیفه آمده «وَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ

رَدْمًا مُصَمَّتًا» یعنی میان ما و شیطان سد محکمی قرار داده در نهج البلاغه خطبه ۱۸۸ فرموده « وَرَدَمِ الصَّفِيحِ » صفيح بمعنی سنگ عریض است یعنی سد سنگ عریض .

ردی: هلاکت . تردی: قرار گرفتن در معرض هلاکت . (مفردات) . «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى» طه: ۱۶ . تو را آنکه بقیامت ایمان ندارد و تابع هوای نفس است از قیامت باز ندارد هلاک میگردی .

«قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كَذَبْتُ لَتُرْدِينَ» صافات: ۵۶ . گفت بخدا قسم نزدیک بوده هلاکم کنی . « وَ مَا يَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى » لیل: ۱۱ . یعنی چون در معرض هلاکت قرار گیرد مال وی بی نیازش نمیکند متردیه بمعنی ساقط شده و آن حیوانی است که از بلندی افکنده شود تا بمیرد و آن در جاهلیت رسم بود که اسلام آنرا ممنوع کرد و در «بحر» گذشت « وَ الْمَوْفُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيةُ وَ النَّطِیحةُ ... » مائده: ۳ . در نهج البلاغه خطبه ۸۷ فرموده

رذل

رزق

۸۲

« وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى » و در دعای ۱۷ صحیفه آمده « وَأَسْأَلُكَ بِنَامِ التَّقَى خِلَافَ سَبِيلِهِ مِنَ الرَّدَى » .

رذل: ناپسند. رذل و رذال آنست که در اثر پلیدی ناپسند باشد (مفردات) صحاح آنرا دون و خسیس گفته .

ارذل اسم تفضیل رذل و رذیل است « وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ » نحل : ۷۰ « قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ » شعراء : ۱۱۱ .
گفتند : آیا بتو ایمان بیاوریم حال آنکه پلیدترها از تو پیروی کرده اند.
جمع ارذل اراذل نیز آمده است « وَ مَا تُرِيكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا... » هود : ۲۷ .

رزق: روزی. « كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ » بقره : ۶۰ . راغب میگوید: رزق گاهی بعتاء دائمی اطلاق میشود خواه دنیوی باشد یا اخروی و گاهی به نصیب و بهره و گاهی بغذائیکه وارد جوف میشود گویند: شاه رزق لشکر را داد و دانش روزی من شده. طبرسی ذیل آیه ۳ بقره رزق را عطای دائمی

گفته و گوید آن نقیض حرمان است. صحاح آنرا عطا و آنچه از آن نفع برده میشود معنی کرده و گوید و گاهی بباران رزق اطلاق میشود .

خلاصه آنکه رزق عطائی است که از آن منتفع میشوند خواه طعام باشد یا علم و یا غیر آن .

در قرآن مجید گذشته از معنای مشهور به نبوت و علم رزق گفته شده نحو « يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا... » هود : ۸۸ . و ایضاً بباران نحو « هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا » غافر : ۱۳ . و گاهی فقط بخوراک اطلاق شده مثل « وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ... » بقره : ۲۳۳ .
چنانکه می بینیم کسوت را از رزق جدا کرده است .

رازق تمام مخلوق اولاً و بالذات خداوند است چنانکه فرموده « إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ » ذاریات : ۵۸ . مقدم شدن « هو » دلیل حصر است

رزق

رزق

۸۳

و ایضاً فرموده « وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا... » هود: ۶ .
و انگهی چون آفریننده هر چیز خداست
قهر آرازق همه مخلوق اوست و رزاق
از اسماء حسنی است که مخصوص
خدا میباشد و اگر بغیر از خدا اطلاق
شود ببالعرض و بواسطه است مثل
« وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ » نساء :
۵ . « وَ إِذَا خَضَعَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى
وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ »
نساء: ۸. ایضاً از جمله «هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»
که در سوره های حج : ۵۸ ، مؤمنون :
۷۲ ، سباء : ۳۹ و از جمله « وَ أَنْتَ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ » مائده : ۱۱۴ . نیز این
مطلب روشن میشود که خدا رازقان
را بسیار شمرده و خود را بهترین آنها
خوانده است .

* * *

بتصریح قرآن توسعه و تنگی روزی
در دست خداست « إِنْ رَبَّكَ يَسْطُ
الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُقَدِّرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ
خَبِيرًا بَصِيرًا » اسراء : ۳۰ . از ذیل آیه
بدست میاید که قبض و بسط روی

عللی است و جزافی نیست که خدا
ببندگان دانا و بصلاح آنها عالم
است « اللَّهُ يُسْطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ
يُقَدِّرُ ... » رعد : ۲۶ . همچنین است
آیات قصص : ۸۲ ، عنکبوت : ۶۲ ،
سباء : ۳۶ ، زمر : ۵۲ و غیره . همین
طور است آیه « وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى
بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ... » نحل : ۷۱ .
تأثیر تلاش انسان و وارد شدن از
راههای صحیح را در کثرت روزی
نمیشود بی تأثیر دانست ولی جزء العلة
و یا از آنها کمتر است . آنکه يك لیوان
آب از شیر لوله کشی شهر پرمیکند
نمیتواند بگوید من در اینکار مستقلم
زیرا آن شیر بلوله و آن بلوله بزرگ و آن
بتصفیه خانه و آن بکانال و آن برودخانه
و آن بکوه متصل است باران و برف
بوسیله ابر ها بکوه میبارند و دریاها
بوسیله حرارت آفتاب تبخیر میشوند
پس پر کردن يك لیوان آب متصل
بخورشید است چطور میشود گفت
اینکار را من انجام دادم بلکه باید
گفت خدا شرایط را جور آورده و

رزق

رزق

۸۴

من در برداشت آب جزء العله بودم . همچنین است در هر کار میلیونها شرائط و مقدمات لازم است که جور کردن همه آنها در اختیار بشر نیست لذا قبض و بسط در دست خدا است گرچه کار و تلاش بشر نیز بی تأثیر نیست آیه « وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ » که گذشت با آیه « نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا » زخرف: ۳۲. روشن میشود .

* « كَلِمًا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ مُتَشَابِهًا... » بقره: ۲۵. آیه درباره اهل بهشت است که چون میوه ای بدست آنها برسد گویند این همان است که در دنیا بما داده شد توضیح اینکه مسا مثلاً وقتی اناری میخوریم در وجود ما مبدل بماده میشود و اگر بعد از آن دو رکعت نماز بخوانیم همان ماده مبدل به نیرو شده بصورت نماز از وجود ما خارج

میشود و حقیقت نماز جز مقداری نیرو نیست که در اثر ذکر و حرکت از بدن ما میریزد. این نیرو روز قیامت مجسم شده و بانسار بهشتی مبدل میگردد و تحویل انسان میشود و انسان چون آنرا دید گوید : این همان میوه است که در دنیا داشتم و چون میوه بهشتی دائمی و بهتر از میوه دنیا است لذا بعد از « هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ مُتَشَابِهًا » آمده است یعنی در عین آنکه هر دو یکی اند متشابه اند که میوه بهشتی بهتر از میوه دنیا است . * « وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَأْدِي رَزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ » نحل: ۷۱. بنظر میاید که ضمیر فیه به « رزق » راجع است یعنی مفضل و مفضل علیهم در روزی برابر اند و ظاهر آیه آنست که بهمه خدا روزی میدهد بعضی را را بواسطه استقلال و حریت و وسائلی که دارند و بعضی را که غلامان و غیرهم باشند بواسطه اربابان و پدران. لذا

رزق	رزق	۸۵
پدران و اربابان حق ندارند بگویند: ما بگرامان و فرزندان روزی میدهم بلکه رازق همه خداست و اینکه روزی آنها بواسطه بزرگان است این فضیلتی است برای مولی ها و پدران مثلا . بعضی ها گفته اند اگر مراد آن باشد که همه در روزی برابراند این نقض صدر آیه است که فرموده « وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ » ولی واسطه بودن آنها در اثبات فضیلت کافی است . بعضی از بزرگان فرموده مراد آنست که : خدا بعضی را در روزی بر بعضی برتری داده و برتران حاضر نیستند روزی خود را بدیگران بدهند تا همه باهم مساوی باشند و آنها مساوی نیستند بلکه فضیلت در رزق مخصوص بآنهاست آیا نعمت خدا را انکار میکنند !؟ ناگفته نماند فهم این معنی از آیه بسیار مشکل است مشکلتر از آن فهم « فیه سواء » است که بگوئیم معنی مساوی نیستند : « وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبْغَوْا »	فِي الْأَرْضِ وَ لَكِنْ يَنْزِلُ بِقَدْرِ مَا يُشَاءُ ، أَنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ » شوری : ۲۷ . در المیزان میگوید : چون خاصیت وسعت مال تکبر و خود پسندی و طغیان است چنانکه فرموده « إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبْفٍ لِّغِيٍّ أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْثَىٰ » لذا اگر خدا همه را سیر میکرد ستم میکردند علی هذا خدا استحقاق هر شخص را میداند و رزق را باندازه نازل میکند . نگارنده فکر میکنم مراد آنست که اگر خداوند بهمه روزی را بسط میکرد همه دارا و غنی میشدند ، و در اثر رفع احتیاج ، امتیازات و قوی و ضعیف بودن از بین میرفت و مردم در اثر ثروت متجاوز شده و از یکدیگر تمکین نمیکردند و جوامع بشری متلاشی میگردد . ولی حکمت بالغه اقتضاء میکند که بسط در کار نباشد و مردم یکدیگر را در کار تسخیر کنند چنانکه فرموده « نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَ رَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ »	

رزق	رزق
نوشته شده است و گفته اند: مراد از «وَمَا تُوعَدُونَ» بهشت است و گفته اند بهشت و آتش و یا ثواب و عقاب است هیچ يك از این اقوال برای من قانع کننده نیست خود نیز چیزی که آرام کننده وجدان باشد نمیدانم. در بعضی آیات هست که خدا بشما از آسمان و زمین روزی میدهد نحو «قُلْ مَنْ يُرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» یونس: ۳۱. همچنین است آیه ۶۲ نمل، ۲۴ سباء، ۳ فاطر. با ملاحظه این آیات و آیه ما نحن فیه میشود بدست آورد که مراد عوامل آسمانی و زمین و مواد آنهاست که مبدل برزق میشوند و آنها مواد اولیه رزق اند. «أَفِيْهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ» واقع: ۸۱ و ۸۲. گویند: مراد از رزق نصیب آنهاست از خیر یعنی نصیب خود را از خیریکه باید از قرآن بردارید تکذیب آن قرار میدهد و تکذیب را جای خیر و فایده میگذارد و گویند مراد از رزق قرآن است	زخرف: ۳۲. آری استعدادات بشری مختلف است هر يك كاری پیش گرفته و همه بیکدیگر مسخراند تا كار زندگی پیشرفت کند. مراد از آیه آن نیست که خدا خواسته مردم گرسنه شوند بلکه غرض آنست که خدا خواسته مردم در کارهای دنیا در اثر احتیاج بوسائل بیکدیگر محتاج باشند و در این باره طغیان نکنند. «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» ذاریات: ۲۲. گفته اند مراد از رزق باران است و باران را رزق گفته اند که سبب رزق است و گفته اند در آن مضاف مقدر است یعنی «فی السماء سبب رزقکم» گفته اند: مراد اسباب رزق است که در بالا اند مانند خورشید، ماه، کواکب و اختلاف فصول و پی در پی بودن شب و روز و تقدیر آن «اسباب رزقکم» است. و گفته اند: تقدیر ارزاق در سماء است و یا اینکه ارزاق در لوح محفوظ

۸۷ رسخ	رسخ
« يَقُولُونَ » است و آن جمله استیناف است بعضی ندانسته فکر میکنند که والراسخون عطف است بجای «الله» و خلاصه مضمون آیه آنست که : قرآن دو قسمت است محکم و متشابه . مردم نیز درباره قرآن دو گروه اند آنها که انحراف قلبی دارند بمتشابه قرآن میچسبند که ایجاد فتنه کنند و آنها که راسخون در علمند گویند بهر دو قسمت ایمان آوردیم همه آن از جانب خداست . و تأویل قرآن راجز خدا کسی نمیداند . نه اینکه راسخون عطف به الله باشد و معنی آن باشد که تأویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم کسی نمیداند . و اینکه تأویل مفصل قرآن را فقط خدا میداند در «اول» گذشت .	یعنی تکذیب را بعوض این قرآن میگیرید . و گویند کلمه شکر از آن محذوف است یعنی « و تجعلون شکر رزقکم انکم تکذبون » قول اول بهتر بنظر میرسد والله اعلم . رسخ: رسوخ بمعنی ریشه داری و ثبات است . راسخون در علم کسانی اند که در دانش ریشه دارند و علم در وجودشان رسوخ کرده و استقرار یافته است . راغب میگوید : رسوخ ثبات شیئی ثباتی محکم . در اقرب آمده « رسخ الشیء رسوخاً : ثبت فی موضعه » راغب گوید : راسخ در علم دانائی است که شبهه براو عارض نمیشود .
درالمیزان گوید: توصیف راسخون در علم نشان میدهد که آنها بخدا و آیات او چنان علمی دارند که شکی در آن وارد نمیشود و آنچه از محکّمات میدانند ثابت است و بآن ایمان دارند و عمل میکنند و چون بآیه متشابهی	« هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ... » آل عمران : ۷ . « وَالرَّاسِخُونَ ... » مبتدا و خبر آن

رسخ	رس	۸۸
برخورندند قلوبشان مضطرب نمیشود بلکه بآن ایمان میآورند و در مقام عمل متوقف میشوند. (تمام شد). در نهج البلاغه خطبه ۸۹ فرموده: بدان راسخون در علم آنها اند که بجهل آنچه نمیدانند اقرار میکنند و این اقرار آنها را از ورود بدرهای مسدود غیب بی نیاز کرده. راسخون در علم نظر بمعنی کلمه هر که علم و دانش در وجودش استقرار یافته و ریشه دوانده راسخ در علم است ولی مصداق اولی و حقیقی آن رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام است در تفسیر برهان بیشتر از ۱۱ روایت در این باره نقل کرده است در بعضی از آنهاست که رسول خدا ﷺ افضل راسخون در علم است و بعد از وی اوصیاء او اند و در بعضی آمده «نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» و در برخی «و الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ» صلوات الله علیهم اجمعین. لفظ آیه و همچنین جمله افضل	راسخون در علم بودن نشان میدهد که راسخون در علم منحصر بآنان علیهم السلام نیست ولی چنانکه گفته شد آنها مصداق اولی آن اند. «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ...» نساء: ۱۶۲. ضمیر «منهم» به یهود که در آیه است برمیگردد و مراد بعضی از یهود است که دانش در وجودشان استقرار یافته است. رس: «وَعَادًا وَثُمُودًا وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا» فرقان: ۳۸. «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثُمُودُ» ق: ۱۲. رَس در لغت بمعنی اثر جزئی و اول تب و دفن مرده و غیره آمده است ولی ملاحظه آیه نشان میدهد که مراد از آن در قرآن کریم محلی است که قومی بدان نسبت داده شده اند در نهج البلاغه خطبه ۱۸۰ آمده «أَيُّنُ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا	

رس	رس	۸۹
النَّبِيِّينَ» از فرمایش امام علیه السلام بدست میاید که شهرهائی بوده بنام شهرهای رَس که مردم آنها پیامبران شان را کشته اند. از دو آیه فوق که اصحاب رَس در ردیف اهل عذاب از عاد و ثمود نقل شده بدست میاید که آنها در اثر عذاب آسمانی هلاک شده و از بین رفته اند و ما بعد آیات درباره هلاکت آنها صریح است. بنظر میاید مراد از رَس رودخانه ازس فعلی است که در شمال آذربایجان بطول ۸۰۰ کیلومتر از کوههای ارض روم در ترکیه سرچشمه گرفته پس از عبور از دشت مغان برود کورا متصل میگردد و به دریای خزر میریزد. قسمت عمده آن مرز ایران و شوروی است. در قسمتی از کرانه های این رود بزرگ، تمدنی وجود داشته که فعلا از بین رفته است و مدائن رَس در نهج البلاغه عبارت از همان تمدن و شهرهاست. محمد عبده در شرح جمله فوق از	نهج البلاغه تصریح کرده که مراد از رَس رود ارس فعلی در آذربایجان است. در صافی از قمی نقل کرده رَس نهری است در ناحیه آذربایجان. درالمیزان از عیون اخبار الرضا علیه السلام از علی علیه السلام حدیثی را بدین صورت تلخیص کرده که: اصحاب رَس درخت صنوبر را عبادت میکردند و بآن شاه درخت میگفتند آنرا یافت پسر نوح در کنار چشمه ای که بآن روشن آب میگفتند کاشته بود. آن قوم را دوازده شهر بود در کنار نهری که آنرا رَس میگفتند نام آن شهرها عبارت بود از آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، مرداد، تیر، مهر، شهریور. عجم نام ماههای خود را از نام آن شهرها گرفته است. در هر شهر از آن صنوبر دانه ای کاشته و آب چشمه فوق را بر آن جاری کردند آب آن چشمه را بر خود و چهارپایان تحریم کردند و هر که از آن چشمه میخورد میکشند و عقیده	

رس	رسل	۹۰
داشتند آن چشمه زندگی خدایان است و کسی حق ندارد از حیات خدایان کسر کند .	را از بین برد .	
در هر شهر برای خود عیدی قرار دادند، روز عیدکنار آن صنوبر رفته مراسم و قربانی برآه میبنداختند آنگاه گوشت قربانی را در آتشی میبنداختند و وقت ارتفاع دود آن ، بدرخت سجده میکردند و تضرع و ناله می نمودند... این بود عادت آنها در شهر ها و چون وقت عید شهر بزرگشان فرامیرسید و در آن پادشاهشان بنام اسفندار سکونت داشت اهل شهر ها بآنجا آمده دوازده روز عید میگرفتند ...	مشرح این حدیث در تفسیر برهان از مرحوم صدوق و نیز در صافی از عیون اخبار نقل شده و نیز در برهان و صافی نقل شده از جمله کار های ناپسند اصحاب رّس مساحقه زنان بود، ایضاً حدیث فوق را محمد عبده در شرح نهج البلاغه از سید رضی از علی علیه السلام نقل کرده است .	
خداوند پیامبری بر آنها مبعوث کرد باو ایمان نیاوردند. وی دعا کرد درخت صنوبر خشکید ، این عمل را سخت ناپسند شمردند ... تصمیم بقتل پیامبر گرفتند، چاهی کنده وی را در آن افکند و سر آنرا گرفتند پیوسته ناله او می شنیدند که فوت شد پس از این کار خداوند عذابی فرستاد و همه	طبرسی از عکرمه نقل کرده: رّس چاهی است که آنها پیامبر خود را در آن دفن کردند . از وهب نقل کرده اصحاب رّس قوم شعیب است و ایضاً گفته اند شهری است دریمامه و چاهی در انطاکیه و از حضرت صادق علیه السلام آورده که زنان اصحات رّس اهل مساحقه بودند .	
	ناگفته نماند شاید مراد از مجوس که در آیه ۱۷ سوره حج آمده اصحاب رّس باشند و یا مجوس از اخلاف آنها باشد .	
	رسل : رسل (بکسر اول) دراصل بمعنی برخاستن باتأنی است. و رسول	

رسل

رسل

۹۱

مرسل (بکسر سین) اسم فاعل بمعنی فرستنده و رهاکننده است «وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مَرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ» فاطر: ۲. جمع آن مرسلون است «وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» قصص: ۴۵.

رسالت (بکسر اول و گاهی مفتوح آید) اسم است بمعنی پیام (اقرب - قاموس) «يَا قَوْمِ لَقَدْ اُبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي» اعراف: ۷۹. جمع آن رسالات است «اُبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي» اعراف: ۶۲.

ارسال بمعنی فرستادن است خواه فرستادن پیامبر باشد یا باد یا عذاب یا معجزه و غیره. اهل لغت برای آن معانی دیگری نیز گفته اند که عبارت از خرافای معنای فوق است «هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ» توبه: ۳۳. «وَهُوَ الَّذِي اَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» فرقان: ۴۸. «وَ اَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا اَبَابِيلَ» فیل: ۳. «فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ» اعراف: ۱۶۲. می بیند که ارسال در فرستاده های مختلف بکار رفته است.

بمعنی برخاسته از همان است رسول گاهی پیام اطلاق میشود مثل قول شاعر «الا ابْلِغْ ابا حفص رسولا» و گاهی بشخص پیام آور (مفردات) ارسال بمعنی فرستادن و تسلیط ... و رسول بمعنی فرستاده شده است (قاموس) در اقرب گوید: رسول اسم است بمعنی رسالت و اصل آن مصدر است و نیز بمعنی مرسل و فرستاده شده است.

خلاصه آنکه رسول در اصل مصدر و در اطلاق قرآن بمعنی فرستاده و پیام آور است. «وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» آل عمران: ۱۴۴. جمع رسول در قرآن فقط رسل آمده مثل آیه فوق و نحو «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» بقره: ۲۵۳. مرسل بمعنی فرستاده شده است مثل «اتَّعْلَمُونَ اَنَّ صَالِحًا مَّرْسِلٌ مِنْ رَبِّهِ» اعراف: ۷۵. جمع آن مرسلون است «قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ» حجر: ۵۷. و مرسلات در «وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا» مرسلات: ۱. جمع مرسله است.

رسل

رسل

۹۲

* «لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَكَأَنَّا لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ» اعراف : ۱۳۶ . ارسال در اینجا بمعنی رها کردن است که عبارت اخرای فرستادن باشد. همچنین است «أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ» شعراء : ۱۷ .

* «فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» شعراء : ۱۶ در صحاح و قاموس گفته : چون فعول و فعلیل در آن مفرد و جمع و مذکر و مؤنث مساوی است لذا بجای رسول رسل نیامده است در مجمع گوید : رسول مفرد و در معنی جمع است ناگفته نماند نظیر این آیه در سوره طه آیه ۴۷ تشبیه آمده است «فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ» .

* «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» تکویر : ۱۹ . مراد از رسول در اینجا جبرئیل است.

* * *

مراد از رسل در قرآن مجید اکثراً پیامبران است ولی گاهی از آن ملائکه مراد است مثل «قَالُوا يَا لَوْطُ إِنَّا

رُسُلُ رَبِّكَ» هود : ۸۱ و مثل «تَوَقَّعْ رُسُلَنَا وَهُمْ لَا يَفْرَطُونَ» انعام : ۶۱ . «إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ» یونس : ۲۱ . آیات دیگری نیز در این زمینه هست . در آیه «وَإِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتْ لَآيَ يَوْمٍ أَجَلَتْ لِيَوْمِ الْفَصْلِ» مرسلات : ۱۱ . با احتمال قوی مراد فرستاده های عالم طبیعت است از آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و غیره که اینها همه از جانب خدا در این عالم رها و فرستاده شده اند و بطور خودکار براه خود ادامه میدهند و در یکدیگر تأثیر میکنند و روز قیامت همه آنها میایستند چون آنروز روز فصل و جدائی است مؤید این سخن کلمه المرسلات است در اول سوره که درباره آن بحث خواهد شد. «وَإِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتْ» ظاهراً همان رسیدن بآخر وقت است که قیامت است .

طبرسی و زمخشری و بیضاوی رسل را بمعنی پیامبران گرفته و گفته اند : یعنی وقت پیامبران تعیین شود تا برای شهادت برامت خود حاضر شوند

رسل	رسل	۹۳
ولی ملاحظه آیات قبل و بعد نشان میدهد که این معنی درست نیست . * وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا . فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا . وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا . فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا . فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا . عُذْرًا أَوْ نُذْرًا . إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ» مرسلات ۱-۷ . در این آیات آیه اول با واو قسم و آیه دوم با فاء نتیجه و آیه سوم باز با واو قسم و آیه چهارم با فاء تفریع آمده و اما آیه پنجم نتیجه همه است از این میتوان بدست آورد که مصداق دو آیه اول غیر از آیه سوم و چهارم است . نشر بمعنی پراکنده شدن و پراکندن یعنی لازم و متعدی هر دو آمده است (اقرب) عرف بمعنی پی در پی است بنظر میاید مراد از دو آیه اول بادهائی است که از اقیانوسها و دریاها در اثر اختلاف حرارت هوا سرچشمه گرفته و پی در پی بطرف قاره ها روان میشوند و آنگاه شدت یافته و بصورت طوفان عاصفات یعنی شکننده در میایند و مراد از آیه سوم و چهارم بادهائی است که از قطبین میایند و سرد و با	رطوبت اند و در کنار دریاها و قاره ها با بادهای گرم ملاقات میکنند و بهم میآمیزند (و ظاهراً مراد از ناشرات پراکنده شونده هاست) و آنها بادهای دیگر را از هم جدا میکنند و قسمت شهرها و بیابانها را از نفع و خسارت بمحل خود میرسانند . و گذشته از آن عالم آخرت را یادآوری میکنند . چون در اثر طوفان محلی خراب و زیرو رو شود از این میشود پی برد که خراب شدن تمام عالم نیز ممکن و جایز است مشروح سخن در «جری» موقع نقل «وَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا» گذشت . و نیز در آنجا گفته شد که نمیتوان مرسلات و غیره را ملائکه گرفت . ناگفته نماند آیات اول سوره های ذاریات ، و مرسلات و نازعات همه نزدیک بهم اند و مصداق آنها یکی و از همه وقوع قیامت نتیجه گرفته شده است . نویسنده کتاب آغاز و انجام جهان در ص ۸۷ بعد آن کتاب معتقد است که مراد از مرسلات ، عاصفات ،	

رسل

رسل

۹۴

ناشرات و ... اتمهای تشکیل دهنده موجودات و نیروهای آنهاست که پرتون‌ها پیوسته الکترونها را میرانند و نیروها پیوسته از درون و بیرون میوزند و در وقت تمام شدن ارسال و عصف و نشر قیامت واقع میشود. بیان آن کتاب کاملاً متین و هر که طالب تفصیل است بآنجا مراجعه کند:

تفاوت پیامبران

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ» بقره : ۲۵۳. آیه شریفه دلیل است که پیامبران بعضی بر بعضی فضیلت دارند. ایضاً آیه «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ دُزُبُورًا» اسراء : ۵۵. این مطلب در «فضل» بیشتر توضیح داده شده.

* فرق رسول و نبی *

رسول همانطور که گفته شد بمعنی حامل پیام است و نبی از نباء بمعنی حامل نباء و خبر میباشد اهمیت و عظمت رسول در آنست که در پیام آوردن واسطه میان خدا و خلق است

و بزرگی و رفعت نبی در آنست که خبر خدا و علم خدا در نزد اوست. نمیشود گفت که رسول و نبی هر دو بیک معنی است و هر دو يك مصداق دارد زیرا که آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ ...» حج : ۵۲. صریح است در اینکه رسول و نبی غیرهم‌اند و نیز نمیشود گفت : نبی آنست که امر بتبلیغ رسالت نشده. زیرا کلمه «وَمَا أَرْسَلْنَا» در صدر آیه صریح است که رسول و نبی هر دو مأمور بتبلیغ‌اند. همچنین آیه «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا - وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» مریم : ۵۱، ۵۴. روشن میکنند که در موسی و اسمعیل هر دو از رسالت و نبوت وجود داشت نه. اینکه کلمه «نَبِيًّا» بعد از «رَسُولًا» برای تَفَنُّن در عبارت است.

ریشهٔ فرق رسول و نبی را باید در آیه زیر جستجو کرد «وَمَا كَانَ لَبِشْرَانِ

رسل

رسل

۹۵

يُكَلِّمُهُ اللَّهُ الْإِلَاحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ شُورَى: ۵۱. این آیه صریح است که سخن گفتن خدا با پیامبران یکی از سه راه است ۱- وحی و آن الهام و انداختن قلب است و شاید در خواب دیدن نیز جزء آن باشد ۲- سخن گفتن از پس پرده که پیامبر سخن خدا را می شنود مثل موسی که فرموده «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا» نساء: ۱۶۴. و نیز ثابت است که موسی در طور بارها کلام خدا را شنید ۳- آمدن ملک چنانکه جبرئیل بنزد حضرت رسول ﷺ و دیگر پیامبران آمد و از خدا پیام آورد «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ» نحل: ۱۰۲.

تردید با «او» در آیه شریفه روشن میکند که هر يك از سه قسم راه بخصوصی است. قهراً باید مصداق یکی رسول و مصداق بقیه نبی باشد یا بالعکس.

مفید رحمه الله در کتاب اختصاص ص ۳۲۸ ط مکتبه الصدوق از زراره

از امام باقر علیه السلام نقل کرده که از آنحضرت درباره «كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» سؤال کردم و گفتم: رسول را دانستیم نبی کدام است؟ فرمود نبی آنست که در خواب می بیند و صدا را می شنود ولی ملک را نمی بیند و رسول ملک را آشکارا می بیند و با او سخن میگوید گفتم منزلت امام کدام است؟ فرمود: صدا را می شنود و در خواب نمی بیند و ملک را مشاهده نمیکند سپس این آیه را تلاوت فرمود «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ (ولامحدث) نظیر این روایت در اختصاص از برید بن معاویه از امام باقر و از زراره از امام صادق و از معروفی از امام رضا علیهم السلام نقل شده و نیز در ج اول کافی ص ۱۷۶ باب فرق بین رسول و نبی و محدث. چهار روایت در این باره که قریب بهم اند نقل شده است و در بعضی از آنها فرموده که بعضی از انبیاء مقام نبوت و رسالت هر دو را داشته اند.

علی هذا آنطور که از روایات اهل

مفید رحمه الله در کتاب اختصاص ص ۳۲۸ ط مکتبه الصدوق از زراره

رسل

رسل

۹۶

رسول هم نیست در آیه «وَحَاتَمَ النَّبِيِّينَ» نمیشود گفت: پس خاتم رسولان نیست رجوع شود به «نباء».

آیه «مَا الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» مائده: ۷۵. «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» مریم: ۳۰. نشان میدهد عیسی هم رسول و هم نبی است.

عدد انبیاء

درباره عدد انبیاء اختلاف است قرآن مجید توجیهی بعدد آنها ندارد همین قدر میفرماید بعضی از آنها را یادآوری کردیم و بعضی را حکایت نمودیم «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ» غافر: ۷۸. مجموع پیامبرانی که نام آنها در قرآن آمده بیست و شش نفر است بقرار ذیل:

آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسمعیل، یسع، ذوالکفل، الیاس، یونس، اسحق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داود، سلیمان، زکریا، ایوب.

بیت علیهم السلام بدست آمدن نبی آنست که در خواب می بیند و صدا را می شنود و این مطابق است با «إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» و رسول آنست که بروی ملک نازل میشود و با او سخن میگوید و این مصداق «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ» میباشد و اقسام سه گانه سخن گفتن خدا دو قسم اولش راجع به نبی و قسم اخیرش مربوط بر رسول است.

در بعضی از پیامبران مقام رسالت و نبوت هر دو جمع است چنانکه در موسی و اسمعیل که در آیه ۵۱ و ۵۴. سورة مریم است و نیز درباره حضرت رسول ﷺ که مکرر در وصف آنحضرت نبی و رسول آمده مثل «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» اعراف: ۱۵۷. «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ...» اعراف: ۱۵۸. ناگفته نماند میان رسول و نبی عموم و خصوص مطلق است و هر رسول نبی است و اگر کسی نبی نباشد

رسل	رسل	۹۷
یحیی، اسمعیل صادق الوعد، عیسی، محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین .	اما عدد پیامبران مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار نفر بوده اند . صدوق در خصال (بساب الواحد الى المائة) فصل ۱۷ دوحديث از امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که خداوند صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفریده من محترمتین آنهایم و این سخن از جهت افتخار نیست و خداوند صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده علی علیه السلام اکرم و افضل آنهاست پیش خداوند.	در المیزان ۲ ص ۱۴۵ پس از شمردن نام پیامبران فرموده بعضی هم هست که نامشان ذکر نشده بلکه با وصف و کنایه آمده مثل این آیه « أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِلنَّبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » بقره: ۲۴۶. هکذا آیه « أَوَكُلَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا... » بقره: ۲۵۹.
ایضا پیامبرانی که در صوره یس آمده « إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ » و نیز عالمیکه موسی با او ملاقات کرد (کهف ۶۶) و «الاسباط» بقره: ۱۳۶. و بعضی ها هستند که پیغمبر بودن و نبودنشان روشن نیست مثل فتای موسی « وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ » کهف: ۶۱. و ذوالقرنین و عمران پدر مریم (تمام شد) باید دانست که لقمان نیز از مشکوکین است .	در تفسیر المیزان ج ۲ ص ۱۴۹ از معانی الاخبار و خصال از ابوذر نقل شده که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتیم: یا رسول الله پیامبران چه قدراند فرمود: صد و بیست و چهار هزار. گفتیم مرسل آنها چند نفراند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر که جمع کثیراند گفتیم: اول آنها کدام است؟ فرمود آدم...	
	آنگاه گوید: این مضمون را صدوق در امالی و خصال و ابن قولویه در کامل الزیارات و سید در اقبال از امام سجاد و در بصائر از امام باقر	

رسو	رسل
۹۸ رسو: ثبوت و رسوخ (اقرّب) در مفردات آمده « رسا الشیء یرسو . ثبت . » وَ قُدُورِ رَاسِیَاتٍ « سباء: ۱۳ . یعنی دیگهای ثابت . رواسی جمع راسیه بمعنی ثابت و راسخ است « وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ » نحل: ۱۵ . یعنی در زمین کوههای ثابت و ریشه دار قرارداد که شما را مضطرب نکند و حرکت ندهد . رواسی نه بار در قرآن مجید آمده و پیوسته صفت جبال است . ارساء بمعنی اثبات است « وَالْجِبَالُ أَرْسَاهَا » نازعات: ۳۲ . مرسی بضم اول جایز است که مصدر میمی ، اسم زمان و مکان ، و اسم مفعول باشد در آیه « وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرسِيهَا » هود: ۴۱ . هردو مصدراند یعنی: در آن سوار شوید بنام خداست حرکت و ایستادن آن . « يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانُ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي ... » اعراف: ۱۸۷ . « يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ	عليهم السلام نقل نموده است . ناگفته نماند مرحوم مجلسی در بحار-ج ۱۲ ص ۲۱ ط جدید از مجمع نقل کرده : اخبار در عدد پیغمبران مختلف است در بعضی صد و بیست و چهار هزار و در بعضی هشت هزار نقل شده که چهار هزار از بنی اسرائیل و بقیه از اقوام دیگراند . این سخن همان است که در مجمع ذیل آیه ۷۸ سوره غافر گفته شده . و نیز از علی علیه السلام نقل کرده که خداوند پیامبری از سیاه بوستان برانگیخت که ذکر آن در قرآن نیامده است . در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه ۱۶۴ سوره نساء روایت ابوذر که گذشت و روایات هشت هزار نفر بودن نقل شده است . ناگفته نماند همانطور که گفتیم قرآن اعتنائی بتعداد انبیاء ندارد و دانستن آنهام چندان مفید نیست و بحث را درباره آن نباید طول داد . پیامبران اولوا العزم و اینکه مراد از آن چیست در « عزم » خواهد آمد انشاء الله .

رسو	رسو	۹۹
آيَاتُ مَرْسِيَّهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِيهَا ، نازعات : ۴۲ و ۴۳ . مرسی بمعنی ثبوت و اثبات هردو آمده . بعضی ها در آیه زمان مقدر کرده و گفته اند : زمان ثبوت آن کی است ؟ بعضی ها مرسی را وقوع معنی کرده و گفته اند : وقوع قیامت کی خواهد بود ؟ درالمیزان گفته : ساعت ، ساعت بعث و رجوع الی الله است ... مرسی اسم زمان و مکان و مصدر میمی است بمعنی اثبات یعنی وقوع و ثبوت قیامت کی است ؟ . ولی وقوع چنانکه دیگران نیز گفته اند بامعنای اصلی متفاوت است زیرا معنی اصلی آن چنانکه از راغب و اقرب نقل شد و نیز قاموس و صحاح گفته همان ثبوت و رسوخ است و آنگهی وقوع در آیات دیگر جور درنمیاید . از دو آیه فوق روشن است که درباره ثبوت ساعت از آنحضرت سؤال کرده اند آیه در جواب آنها	آمده است . اگر بگوئیم مشرکان از ایستادن وقت پرسش کرده اند بعید است زیرا ایستادن زمان مطلبی است که بذهن آنها نمیرسید . ولی بنظر میاید که کفار از شنیدن حالات قیامت و خلود که هر چیز در آن جاودانی و یکنواخت است و تغییر و تبدل و تحولی در آن نیست نتیجه گرفته اند که در قیامت زمان میایستد و محسوس نمیشود زیرا احساس زمان در اثر تغییر و تبدل اشیاء و فاصله دو حرکت است و اگر اینها از بین برود دیگر زمان محسوس نمیشود و آن عبارت اخرای ایستادن و توقف زمان است . لذا می پرسیدند توقف و ایستادن زمان که آمدن قیامت باشد کی خواهد بود ؟ ساعت چنانکه جوهری گفته در اصل بمعنی وقت حاضر است و قاموس آنرا جزء وقت یعنی جزئی از اجزاء شب و روز و نیز وقت حاضر گفته است در این صورت سؤال چنین است : وقت حاضر و جاری کی توقف خواهد	

کرد؟ و این سؤال از وقوع قیامت است بلازم آن ولی باز معنای وقوع بهتر بنظر میرسد.

جناب محمد رضوی در کتاب تجسم عمل ... زیر عنوان زمان در آخرت توقف میکند بحث مفصل و مفیدی در این زمینه دارد که از هر حیث قابل استفاده است.

رشد: (بروزن قفل و فرس) هدایت. نجات. صلاح. کمال. در مفردات و قاموس و اقرب هر دو وزن بیک معنی است. فیومی در مصباح رشدرا صلاح و رسیدن بصواب گفته راغب گوید: آن خلاف غی است و بجای هدایت بکار رود. میجمع ذیل آیه «وَهَبْنِي لَنَا مِنْ أَمْرِ نَارُشْدًا» کهف: ۱۰. نقل کرده رشد و نجات هر دو بیک معنی اند. قاموس و اقرب آنرا هدایت و استقامت در طریق حق گفته اند.

در قرآن مجید با غی و ضرر و شر مقابل آمده. مثل «لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» بقره: ۲۵۶. اجباری در دین نیست که دخول

در باطل از هدایت تمیز یافته است. و مثل «قُلْ إِنِّي لِأَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَأَرْشِدَا» جن: ۲۱. «وَأَنَا لَأَنْدَرِي أَشْرًا أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادُ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشْدًا» جن: ۱۰. یعنی: بگو من برای شما نه ضرری قادرم و نه صلاحی- و ما نمیدانیم که برای مردم شری اراده شده یا پروردگارشان برای آنها صلاحی خواسته.

رشد در آیه بقره بروزن قفل و در دو آیه جن بروزن فرس است. «إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ» جن: ۲ و ۱. قرانی عجیب شنیدیم که بصلاح و نجات هدایت میکرد: ناگفته نماند باید در آیات دقت کرد و هر کدام از معانی چهارگانه که مناسب باشد در نظر گرفت گرچه همه در واقع یکی هستند.

رشاد: بمعنی رشد است «وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» غافر: ۲۹. هدایت نمیکنم شما را مگر براه صلاح. راشد: اسم فاعل از رشد است «أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» حجرات: ۷.

رصد	رصد	۱۰۱
آنها هدایت یافته گان اند. رشید : صاحب رشد. «الْيَسُّ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ» هود: ۷۸. آیا در میان شما مرد عاقلی نیست «وَمَا أَمْرٌ فَرَعُونَ بِرَشِيدٍ» هود: ۹۷. رشید در آیه بمعنی مرشد است چنانکه مجمع گفته مثل «فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» کهف: ۱۷. دستور فرعون نجات دهنده نیست. رصد: مراقبت کردن و چیزی را زیر نظر گرفتن. و نیز بمعنی مراقب و مراقبت شده آمده است (کمین کردن و کمین کننده) «فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا» جن: ۹. هر که اکنون گوش کند شهابی را در کمین خود مییابد «رصد» صفت شهاب و بمعنی کمین کننده است. رصد بمعنی کمین کننده منفرد و جمع و مستؤنث در آن یکسان است (صحاح) «الْأَمِنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» جن: ۲۷. گفته اند رصد بمعنی نگهبانان و مراقبان است یعنی خدا از جلو روی و از پشت سرش نگهبانان	میفرستد. مرصد: اسم مکان بمعنی کمینگاه است «وَاخْذُوهُمْ وَأَخْصِرُواهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ...» توبه: ۵. بگیرید، حبسشان کنید و برای گرفتن آنها در هر کمینگاه بنشینید. مرصاد: نیز اسم مکان است (مجمع-مفردات) راغب میگوید: فرق مرصاد با مرصد آنست که مرصاد بمکانیکه فقط مخصوص کمین است گفته میشود «إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمُرْصَادِ» فجر: ۱۴. «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا» نباء: ۲۱. جوهری آنرا طریق معنی کرده ولی مراقبت در آن منظور است. ارصاد: آماده کردن در قاموس گوید «ارصدت له: اعددت» و «ارصاداً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» توبه: ۱۰۷. و برای آماده کردن بکسیکه با خدا و رسول جنگیده است. صحاح، قاموس، اقرب تصریح دارند که چون بعد از ارصاد «لام» آید بمعنی آماده کردن است. رصد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ	

رضع

رضی

۱۰۲

فِي سَبِيلِهِ صَقَا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ «
 صف: ۴. رَص بمعنی الصاق وضم
 اجزاء چیزی در یکدیگر است. قلع
 و سرب را رصاص گفته اند که
 اجزاء اش بهم فشرده اند (اقرب) مراد
 از مرصوص در آیه محکم است چنانکه
 راغب گفته، مجمع گوید: رَص محکم
 کردن بناست واصل آن از رصاص
 است گوئی که با رصاص بنا شده است.
 قرآن مؤمنان را که در جنگ
 استقامت دارند و از هم جدا نمیشوند
 و در راه خدا یکدل و یک جهت
 مییجنگند به بنای محکمی ریخته از سرب
 تشبیه کرده است. این کلمه فقط یکبار
 در قرآن آمده است.

رضع: رضع و رضاعة بمعنی شیر
 خوردن است (صحاح، قاموس،
 مفردات) وَلَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ
 بقره: ۲۳۳. ارضاع: شیر دادن «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...»
 قصص: ۷. مرضعه: شیرده «تَذْهَبُ كُلُّ
 مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» حج: ۲. جمع
 آن مراضع است «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ

الرَّاضِعُ مِنْ قَبْلُ... « قصص: ۱۲.
 استرضاع: طلب مرضعه کردن «وَأِنْ
 أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ...» بقره:
 ۲۳۳.

رضی: رضا و رضوان و مرضاة
 بمعنی خوشنودی است (قاموس)
 «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» مائده:
 ۱۱۹. خدا از آنها و آنها از خدا
 خوشنود شدند رضی در قرآن متعدی
 بنفسه نیز آمده است «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا
 مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» توبه: ۵۹.
 «لَيَدْخِلْنَهُمْ مُدْخَلَ بَرْضُونَةٍ» حج: ۵۹.
 و میشود گفت که حرف جر از آنها
 حذف شده است.

ارضاء: خوشنود کردن «يَحْلِفُونَ
 بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ...» توبه: ۶۲. بخدا
 قسم میخورند تا خوشنودتان کنند.
 ارتضاء: بمعنی رضاست و شاید از
 آن مبالغه مراد باشد که یکی از معانی
 افعال است «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ
 أَرْضَعْنَاهُ» انبیاء: ۲۸. رضوان چنانکه
 گفته شد بمعنی رضاست «يُسِّرُهُمْ
 رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ» توبه: ۲۱.

رضی	رضی
۱۰۳ ذی شعور و با اراده یافت میشود و مقابل آن سخط و غضب است و هر دو امر وجودی میباشند.	مرضاة نیز چنانکه گفته شد مفرد است بمعنی رضا و جمع نیست «وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...» بقره: ۲۰۷.
رضا بفاعل و وصف تعلق میگیرد نه بذات مثل «وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا» یونس: ۷. «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» توبه: ۵۹. و اگر متعلق بذات باشد منظور از آن وصف و فعل است مثل «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» مانده: ۱۱۹. یعنی خدا از فعلشان راضی شد «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ» بقره: ۱۲۴. یعنی از دین تو و عمل تو هرگز خوشنود نخواهند گشت.	«وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» زمر: ۷. «يَرْضَاهُ» در اصل «يَرْضَاهُ» است الف در اثر جزم حذف شده و ضمیر راجع بشکر است بعضی هاء آنرا ساکن و بعضی مضموم و با اشباع و بعضی مضموم بلا اشباع خوانده اند (مجمع) یعنی اگر خدا را شکر کنید شکر را بنفع شما خوش میدارد.
رضا و خوشنودی عین اراده نیست گرچه هرچه اراده بآن تعلق یافت رضا نیز بآن تعلق میگیرد زیرا چنانکه گفته اند: اراده بکار غیر واقع تعلق میگیرد و رضا بعد از وقوع یا بعد از فرض وقوع آن. و چون رضا بعد از تحقق مرضی حادث میشود لذا از صفات ذات حق محال است واقع شود و رضای خدا صفتی است قائم بفاعل خدا و منتزع از فعل مثل رحمت	«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» حاقه: ۲۱. قاره: ۷. طبرسی فرموده: فاعل در اینجا بمعنی مفعول است یعنی عیشة مرضیه چون آن در معنی «عیشة ذات رضی» است. «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» مریم: ۶. رضی بمعنی مرضی است یعنی خوشنود شده طبرسی آنرا مرضیاً عندالله گفته و شاید مراد اعم باشد. معنی رضا و سخط خدا رضا از معانی است که در موجود

رطب	رطب
۱۰۴	
و غضب و اراده و کراهت . پس هر چیزیکه خدا تکویناً ایجاد کرده مرضی اوست و هر عمل تشریعی مرضی است زیرا ملائم فعل خداست . و خلاصه اینکه اگر گوئیم : خدا از این کار راضی است یعنی این کار ملائم و موافق فعل خدا و دستور خداست (استفاده از المیزان ج ۱۷ ص ۲۵۵) . راغب در مفردات گوید : رضای بنده از خدا آنست که قضای خدا را مکروه ندارد و رضای خدا از بنده آنست که به بیند بنده از دستور او پیروی و از منهی او کناره گیری میکند . رطب : (فلس) تر . مقابل خشک « وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتٍ الْأَرْضِ وَ الْأَرْضِطِ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ » انعام : ۵۹ . « وَ لَا حَبَّةٌ » عطف است به « وَ رَقَةٍ » همچنین است « لَأَرْضِطِ وَ لَا يَابِسِ » معنی آیه چنین میشود : خزانه های	غیب نزد خداست ، جز خدا آنها را کسی نمیداند . هیچ برگی بزمین نمیافتد مگر آنرا میداند و هیچ دانه ای بشکم زمین نمیافتد (بوسیله انسان باشد یا غیره) و هیچ تر و خشکی ساقط نمیشود مگر آنکه در کتابی آشکار موجود است . گفته اند آنچه از میوه تر و خشک میافتد میداند و گفته اند آنچه میافتد هر چه باشد میداند . بنظر میاید که مراد از رطب و یابس ، میوه ها باشد زیرا صدر آیه « وَ مَا تَسْقُطُ ... وَ لَا حَبَّةٌ » درباره درختان و دانه هاست و مناسب است که رطب و یابس میوه ها باشد . در مجمع گوید : رطب و یابس بتمام مخلوقات شامل است . ولی تدبیر در آیه خلاف آنرا میرساند و الله اعلم مگر آنکه او در « وَ لَا رُطْبٍ » برای استیناف باشد آنوقت لَأَرْضِطِ وَ لَا يَابِسِ شامل همه موجودات میشود و ظاهراً همینطور است . ناگفته نماند : مراد از کتاب مبین علم خدا و یا لوح محفوظ است و اینکه در عرف شایع شده که مراد از

رعب

رعد

۱۰۵

آن قرآن است صحت ندارد .

* رطب (مثل سرد) بمعنی خرمای

تر است « وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ

تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا » مریم: ۲۵ .

رُعب: ترس. دستپاچگی جوهری

آنرا خوف و طبرسی خوف و فزع

گفته است در اقرب هست که آن مصدر

است بمعنی ترسیدن و ترساندن (لازم

و متعدی) و نیز اسم است بمعنی فزع

ولی راغب گوید: آن انقطاع

(ولاعلاجی) است از امتلاء خوف و

بتصور امتلاء گفته اند «رعب الحوض»

حوض را پر کردم «سبل راعب»

سیلیکه دره را پر میکند .

« سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا

الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ » آل عمران:

۱۵۱. « وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ »

احزاب: ۲۶. بنظر میاید که مراد همان

لاعلاجی از کثرت خوف باشد مانند

خود گم کردن و دستپاچه شدن. و چون

وجود ترادف در لغات ثابت نیست

باید رعب با خوف فرق داشته باشد.

این کلمه پنج بار در قرآن آمده است:

انفال: ۱۲، حشر: ۲، کهف: ۱۸ .

رعد: صدای ابر. که در اثر تخلیه

الکتریکی بوجود میاید و توأم بابرَق

است ولی چون سرعت نور در هر ثانیه

سیصد هزار کیلومتر و سرعت صوت

در هر ثانیه ۲۴۰ متر است لذا صدای

رعد همیشه پس از برق شنیده میشود.

« أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ

و رَعْدٌ وَ بَرْقٌ » بقره: ۱۹ . « وَيَسْبَحُ

الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ »

رعد: ۱۳ آیه روشن میکند که رعد در

پیداشدنش از دستور خدا پیروی میکند

و بامر خدا خاضع است و خدا را

تسبیح میکند. در «صعق» تأثیر رعد و

برق در عالم خواهد آمد .

در دعای سوم صحیفه آمده «وَاللَّهِ

بصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ »

یعنی صلوات فرست بر آن فرشته ای که

از صدای زجرش بانگ رعد هاشنیده

میشود . اینکه از فرشته نام برده شده

مخالف آنکه بشر کشف کرده نیست

زیرا فرشتگان خدا در هر جا هستند و

بامر خدا کار میکنند صدای رعد از

۱۰۶

رعی

رعی

شَيْخٌ كَبِيرٌ» قصص : ۲۳ . گفتند گوسفندان خود را آب نمیدهیم تا چوپانها گوسفندان خویش را برگردانند .

* « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا نَنْظُرْنَا وَ اسْمِعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ » بقره : ۱۰۴ .
برای روشن شدن این آیه لازم است آیه دیگری را نقل کنیم « وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَالْيَا بِالسَّتِّهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوَانْتَهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اسْمِعْ وَ انْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ... » نساء : ۴۶ .

آیه اول دستور میدهد که بجای «راعنا» بگویند «انظرنا» و اگر عمل نکنند آن بحکم کفر است . در آیه دوم سخن یهود را نقل کرده که میگفتند :

شنیدیم و عصیان کردیم و بشنو ای کاش ناشنوا باشی و گویند «راعنا» ما را مراعات کن و گفتارشان زبان بازی و طعنه و تمسخر بدین است ...
نقل شده که مسلمانان موقع سخن گفتن به آنحضرت میگفتند یا رسول الله

تخلیه الکتریکی و از ملك است هردو صحیح است . این کلمه فقط دوبار در قرآن آمده است .

رعی: مراعات . محافظت « فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَائِهَا » حدید : ۲۷ .
راغب میگوید: اصل رعی حفظ حیوان است بواسطه غذا و یا دفع دشمن از آن . طبری فرموده : مراعات ، محافظت ، و مراقبت نظیر هم اند و هر که بر قومی ولایت داشته باشد راعی آن قوم است و راعی سانس و تدبیر کننده است .

علی هذا چراندن و بچرا فرستادن چهارپایان يك نوع محافظت از آنهاست « كُلُوا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ » طه : ۵۴ . بخورید و چهارپایان را بچرانید .

مرعی بمعنی چراگاه است محلی که چهارپایان با چریدن محافظت میشوند « وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى » اعلی : ۵۴ . رعاء و رعاة جمع راعی بمعنی چوپان است « قَالَتَا لَأَنْسُقِيَ حَتَّى يَصْدِرَ الرِّعَاءُ وَ أَبُونَا

رغب	رغد	۱۰۷
راعنا یعنی حال ما را مراعات کن و مهلت بده تا بفهمیم و این لفظ در میان یهود و لغت آنها معنای فحش میداد (و شاید بمعنی بشنو ایکاش ناشنوا باشی بود) یهود از فرصت استفاده کرده و همان کلمه را درباره حضرت بکار میبردند و از آن ناسزا قصد میگردند لذا مسلمانان از بکار بردن آن کلمه نهی شدند (تا یهود نیز بزبان نیاورند) و دستور آمد که بجای «راعنا» بگوئید «انظرنا» یعنی منتظر ما باش و مارا مهلت بده تا سخن شما را درک کنیم. و رغب: اصل رغبت بمعنی وسعت است گویند «رغب الشيء: اتسع» (مفردات) رغب چون با «فی» و «الی» باشد معنای دوست داشتن، مایل بودن و حریص بودن میدهد مثل «إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ» توبه: ۵۹. «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ. وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» شرح: ۸۹۷. و چون با «عن» باشد بمعنی اعراض و کناره گیری و بی اعتنائی میدهد نحو «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ	الْأَمِنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» بقره: ۱۳۰. «قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنِ الْهَيْبِ يَا إِبْرَاهِيمُ» مریم: ۴۶. که هر دو بمعنی اعراض و بی اعتنائی است. «وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» انبیاء: ۹۰. جوهری رغب (مثل فرس) را رغبت گفته طبرسی فرموده: «ما را میخواندند برای رغبت در ثواب و خوف از عذاب و در قاموس واقرب بمعنی ابتهال آمده است. رغد: (مثل فرس) وسعت عیش (مجمع) «رغد عیشه رغداً: طاب و اتسع» (اقرب) و خلاصه رغد فراوانی و سائل عیش و پاکیزگی و دلچسب بودن آن است «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» بقره: ۳۵. ای آدم تو و زوجه ات در این باغ ساکن باشید و از آن بطور فراوان هر جا که خواستید بخورید. این کلمه در قرآن سه بار آمده است: بقره: ۳۵ و ۵۸. نحل: ۱۱۲. در نهج البلاغه خطبه اول آمده «ثُمَّ اسْكُنْ سُبْحَانَهُ آدَمُ دَارًا أَرْغَدُ	

رفات	رغم
کسره و دقه « در نهاییه گوید: رفات هر چیزی که شکسته و کوبیده شود. مجمع گوید: رفات هر چیز شکسته و پوسیده است و از مبرد نقل کرده رفات هر چیز کوبیده است که در اثر کثرت کوبیده شدن سائیده شود.	فِيهَا عَيْشُهُ ». رَغم: « وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً » نساء: ۱۰۰.
« وَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا » اسراء: ۴۹ و ۹۸ مراد از رفات استخوانهایی است که پوسیده و سائیده شده اند.	مراغم (بصیغه مفعول) بمعنی جایگاه و موضع است (مجمع) یعنی هر که در راه خدا از موطن خود هجرت کند در زمین جایگاه بسیار و وسعت مییابد که در آن بخدای خود بندگی کند.
ناگفته نماند در آیاتی که تراب بجای رفات آمده در همه پیش از کلمه عظام است « إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ » مؤمنون: ۸۲. صافات: ۱۶، واقعه: ۴۷. « إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَئِنَّا لَمَدْبُوتُونَ » صافات: ۵۳.	رغام بفتح راء بمعنی خاک نرم است (راغب) مجمع و اقرب آنرا مطلق خاک گفته اند « رَغم انف فلان » یعنی بینی اش بخاک افتاد « ارغم الله انفه » خدا بینی اش را بخاک مالید.
این نشان میدهد که مراد از تراب در آیات فوق خاکی است که از پوسیدن گوشتهای بدن بوجود آمده و چون رفات پیوسته بعد از عظام آمده لابد آن خاکی است که از پوسیدن استخوانها تولید شده است. و در	بنظر میاید استعمال مراغم از این جهت است که شخص مهاجر در آن محل برغم انف دشمن بر راحتی مشغول عبادت خدای خود میشود. این کلمه فقط يك بار در قرآن آمده است. رفات: رفت در اصل شکستن و کوبیدن است در اقرب آمده « رفته:

رفت	رَفَدَ	۱۰۹
نهج البلاغه خطبه ۱۱۹ آمده « و من الرفات جیران » محمد عبده در ترجمه آن گوید: رفات استخوانهای کوبیده و خورد شده است . این استفاده ای است که از استعمال قرآن کریم کرده ایم . رفت: (فرس) « أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثِ إِلَى نِسَائِكُمْ » بقره: ۱۸۷ . جوهری آنرا جماع و سخن گفتن با زن در باره جماع و همچنین قول ناپسند گفته . مراد از آن در آیه جماع است که در شب رمضان مباح میباشد طبرسی فرمود مراد از رفت در آیه جماع است بالا جماع و گفته اند اصل آن بمعنی قول قبیح است و بطور کنایه بر جماع اطلاق شده . راغب میگوید تعدی آن با «الی» بجهة تضمین معنی افشاء است یعنی در شب صیام حلال شده که بسوی زنان میل کنید . «فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» بقره: ۱۹۷ . مراد آنست که در حال احرام جماع حرام است .	رَفَدَ: (بکسر اول) عطیه . یاری (مفردات) در اقرب گوید « رَفَدَهُ رَفْدًا : اعطاه و اعانه » و گوید رَفَدَ بمعنی عطیه وصله است . « وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بَشُرَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ » هود: ۹۹ . ظاهراً مراد از رَفَدَ در آیه عطیه است چنانکه مجمع گفته یعنی قوم فرعون در این دنیا بلعنت و غرق گرفتار شدند و در آخرت بدعطائی است عطایشان که بآنها داده شده . در مجمع گوید: علت اینکه عذاب رَفَدَ خوانده شده آنست که در مقابل نعمت اهل بهشت است تقدیر آن این است « بَشُرَ الرِّفْدَ رَفْدَهُم » . جوهری گوید: رَفَدَ بکسر اول عطا وصله و بفتح اول مصدر است . از این ماده فقط دو کلمه فوق در قرآن یافته است . رَفَرَفَ: فرشها . جوهری گوید: رَفَرَفَ ثیابی سبزرنگ است که از آن محل نشستن آماده میکنند مفرد آن رَفَرَفَه است . همچنین است قول	

رفع	رفق	۱۱۰
قاموس و اقرب . معانی دیگری نیز گفته‌اند که در قرآن نیامده «مُتَكِبِّينَ عَلٰی رَفْرِفٍ خُضِرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ» الرحمن : ۷۶ . رفرِف در آیه بمعنی فرشهاست و شاید بمعنی پستی ها و مخده‌ها باشد که در مجمع از بعضی وسائد نقل شده . عبقری را فرش و حریر و بالش گفته‌اند معنی آیه چنین میشود: تکیه میکنند به فرشهای سبز و بالشهای نیکو .	شرافت و عظمت باشد «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» عبس: ۱۳ و ۱۴ . در صحیفه های محترم و با فضیلت و پاکیزه «فِي يُيُوتِ اِذْنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ» نور: ۳۶ . در خانه‌هایی که خدا اذن داده با فضیلت و بلند آوازه شوند «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» شرح : ۴ . رفع در آیه معنی بلند آوازی میدهد .	
در آیه ۵۴ همین سوره آمده «مُتَكِبِّينَ عَلٰی فُرُشٍ بَطَاطِنُهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ...» از این آیه بنظر میاید که مراد از عبقری بالش‌هاست . ناگفته نماند در قرآن مجید رفرِف فقط یکبار آمده و آنهم نکره است و نمیشود بفرشهای دنیا قیاس کرد .	رفیع: بالا برنده مثل رافع «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ» غافر: ۱۵ . بالا برنده درجه‌ها و صاحب عرش است .	
رفق: (بکسر اول) مدارا . ایضاً مرفق (بکسر اول و فتح فاء) و آن ضد خشونت است (اقرب) .	رفیق: مدارا کننده (دوست) «وَ حَسَنَ اُولٰٓئِكَ رَفِيقًا» نساء: ۶۹ . «يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقًا» کهف : ۱۶ .	
رفع: بالا بردن . «وَرَفَعَ اَبُو بَكْرٍ عَلٰی الْعَرْشِ» پدر و مادرش را بتخت بالا برد . «مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّٰهُ وَ رَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ» بقره: ۲۵۳ . آیه اول دربارهٔ بالا بردن ظاهری و دوم در بالا بردن معنوی است که فضیلت و	مرفق را بعضی بفتح «م» و کسر (فاء) و بعضی بعکس آن خوانده‌اند . و آن با دو وزن فوق و همچنین بفتح «م» و «ف» مصدر است بمعنی لطف و سهولت . یعنی خدا برای شما از مشکلی که دارید سهولت و گشایش پیش آورد .	

رفق	رفق
۱۱۱ بُوجُوْهُكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ» مائده: ۶، نساء: ۴۳. یکدفعه مراد از آن تا آرنج است مثل آیه «مانحن فیه». و یکدفعه مراد از آن از سر انگشتان است تا شانه چنانکه در اقرب الموارد گفته است. لذا اگر در آیه قید «إِلَى الْمِرَافِقِ» نبود معلوم نمیشد مراد از دست کدام است ولی قید روشن میکند که دست تا آرنج مراد است. بنابراین آیه شریفه از اینکه از مرفق شسته شود یا بالعکس ساکت است و اگر ما بودیم و آیه میگفتیم: هردو جایز است. شیعه که میگوید: باید وضو از مرفق بهائین شسته شود دلیلشان روایات اهل بیت علیهم السلام است نه آیه فوق رجوع شود به وسائل (ابواب الوضوء باب ۱۵). اهل سنت نیز که از پائین بیالا میشوند در این عمل بآیه استناد نمیکنند بلکه از امثال ابو هریره و عثمان روایت میکنند که آنها حضرت رسول ﷺ را دیده اند که از پائین بیالا می شسته رجوع شود به سنن ابی داود و غیره. اهل سنت درباره آیه فوق	• «مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعَمَ الثَّوَابِ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا» کهف: ۳۱. در مجمع گوید: مرتفق متکا و مخدّه است گویند: ارتفق یعنی بآرنج خود تکیه کرد همچنین است قول (اقرب) و دیگران. ولی بنظر میاید که آن محل مرافقت و ملاطفت باشد یعنی بهتر آسایشگاه است. • «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمِرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» مائده: ۶. مرافق جمع مرفق بمعنی آرنج است در لغت عرب آنرا مجمع ساعد و بازو گفته اند «إِلَى الْمِرَافِقِ» قید است برای «أَيْدِيَكُمْ» نه برای «فَاغْسِلُوا» و عبارت دیگر حد مغسول است نه غسل دست در اطلاق عرب مصادیق گوناگون دارد یکدفعه مراد از آن چهار انگشت دست مثل «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» مائده: ۳۸. یکدفعه مراد از آن از مج پائین است نحو «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا

رفق	رقب	۱۱۲
بیشتر اهمیت داده اند که «الی» را بمعنی «مع» بگیرند که یعنی مرفق نیز باید شسته شود و انگهی اهل سنت نگفته اند که اگر کسی از مرفق بشوید وضوی او باطل است رجوع کنید بتفاسیر و کتب احادیثشان طبرسی رحمه الله در مجمع ذیل آیه فوق فرموده: امت اسلامی اتفاق دارند در اینکه اگر کسی از بالا ببائین بشوید وضوی او صحیح است. علی هذا شروع از پائین در مذهب اهل سنت مستحب است نه واجب که عکس آن مبطل باشد. فقهاء شیعه با استناد روایات اهل بیت علیهم السلام فتوی داده اند که در صورت شستن از پائین بیلا وضو باطل است. فقط از ابن ادریس نقل شده که آنرا مکروه دانسته و مبطل نمیداند و نیز سید مرتضی که در یکی از دو فتوایش گفته از بالا شستن مستحب است. اگر گویند: گفتید آیه از کیفیت شروع ساکت است و اگر ما بودیم و آیه، هر دو نوع شستن جایز بود در این باره توضیح بیشتر بدهید؟	گوئیم: بطوریکه گفته شد «الی المرافق» حد «أیدیکم» است مثلاً اگر شخصی بنقاش گوید: این ستون را تا نصف رنگ بزن. نقاش مخیر است که از نصف ببائین رنگ بزند. و بالعکس. در هر دو صورت میگویند مأموریت خود را انجام داده است همچنین است آیه شریفه. رقب: رقبه (بکسر اول) و رقوب بمعنی حفظ و انتظار است (اقرّب) طبرسی فرموده: رقبه و انتظار و مراقبت و مراعات و محافظت نظیر هم اند. صحاح و قاموس: رقب را حافظ و منتظر گفته است بنظر میاید که معنی جامع همان محافظت باشد. در قرآن مجید گاهی معنای حفظ و مراعات منظور است مثل «لَا یَرْقُبُونَ فِی مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلاَ ذِمَّةً» توبه: ۱۰. درباره هیچ مؤمن قرابتی و پیمانی را حفظ و مراعات نمیکند «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَیْكُمْ رَقِیباً» نساء: ۱. راستی خدا بر شما حافظ و مراقب است.	

رقبه

رقیب

۱۱۳

و ظهر مرکوب اراده میکنند (راغب)
 «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحَرِيرُ رُقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» نساء: ۹۲. هر که مؤمنی را بخطا بکشد بر اوست آزاد کردن يك بنده مؤمن.

اطلاق رقبه بر مملوك تسمیه شیء بنام اشرف اجزاء آن است (اقرّب) جمع آن رقباب است «وَالْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ» توبه: ۶۰. منظور غلامان و کنیزانی است که از مال زکوة آزاد میشوند در آیه «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ» محمد: ۴. منظور گردنهای آنها است.

رقیب: از اسماء حسناى خداوندی است و بمعنی حافظ اعمال است طبرسی گوید: حافظی که هیچ چیز از او پوشیده نیست صدوق در توحید خود گفته: رقیب یعنی حافظ و فعل بمعنی فاعل است.

ناگفته نماند: رقیب در قرآن فقط در سه محل درباره خداوند سبحان بکار رفته که نقل میشود: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ

و گاهی مراد از آن انتظار است و آن در صورتی است که از باب افتعال باشد نحو «فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ» دخان: ۵۹. «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ» دخان: ۱۰.

رقیب در آیه «وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ» هود: ۹۳ بمعنی منتظر است. ترقب: بمعنی انتظار است (مجمع-صحاح) راغب آنرا احتراز گفته «فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» قصص: ۱۸. یعنی موسی صبح کرد در حالیکه ترسان بود و انتظار میکشید که قتل قبطی چه سر و صدائی ایجاد خواهد کرد و آیا خواهند دانست که او کشته است یا نه؟ «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» قصص: ۲۱. از شهر خارج شد و بیمناک بود و انتظار داشت که تعقیبش کنند.

و بقول راغب از روشن شدن قضیه احتراز داشت و نیز احتراز داشت که شناخته شود:

و رقبه: گردن. ولی در متعارف مراد از آن برده است چنانکه از رأس

رق	رقد
۱۱۴	
رُقُودٌ «کُف» : ۱۸ . رُقود جمع راقِد است یعنی آنها را بیدار پنداشتی حال آنکه راحت خفتگان بودند . راغب میگوید علت اینکه خواب راحت و طویل اصحاب کُف رقاد (خواب راحت و کم) خوانده شده چون نسبت بمرگشان کم بود . مرقد بمعنی مضجع و خوابگاه است و یا وَيُنَامُنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا ... » یس : ۵۲ . ای وای بر ماکی ما را از خوابگاهمان برانگیخت . در این آیه قبور را خوابگاه خوانده است . رق : « وَالطُّورِ . وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ . فِي رَقٍّ مَنشُورٍ . وَالنَّيْتِ الْمَعْمُورِ . وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ . وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ . إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ » طور : ۱-۷ . رق صفحه پوستی است که در آن مینویسند . طبرسی فرموده : رَق پوستی است که در آن چیزی نوشته شود و اصل آن از لمعان است گویند : ترقرق الشیء : اذالمع « صحاح گوید : رَق آنست که در آن مینویسند و آن پوست نازکی است . راغب و زمخشری	عَلَيْكُمْ رَقِيبًا » نساء : ۱ . « لَا يَحِلُّ لَكَ الْنِسَاءُ مِنْ بَعْدُ ... وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا » احزاب : ۵۲ . « فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ... » مائده : ۱۱۷ . دقت در هر سه آیه روشن میکند که رقیب بمعنی حافظ و عالم باعمال است نه مطلق حافظ درمجمع از ابن زید نقل شده که رقیب بمعنی عالم است و گفته حافظ با عالم مقاربانند . در دعای ۷۷ صحیفه آمده « لَا يَرْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبٌ » این کلام نیز مؤید مطلب فوق است . پس خداوند رقیب است یعنی حافظ تمام اعمال است و چیزی از او پوشیده نیست . چنانکه در آیه « مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ » ق : ۱۸ . مراد از رقیب حافظ و ضابط اعمال و کلمات است . رقد : خوابیدن . « رقد رقدًا : نام (اقرب) راغب رقاد را خواب راحت و کم گفته است « وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ

رقم ۱۱۵

پوست بودن را قید نکرده اند .

قاموس و اقرب میگویند: پوست نازکی است که در آن مینویسند و نیز بمعنی صفحه سفید است .

بنظر میاید مراد از طور، طورسینا و محل نزول وحی بحضرت موسی و مراد از کتاب، تورات موسی است که در صفحه گسترده نوشته شده بود و منظور از بیت معمور کعبه و از سقف مرفوع آسمان است « وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا » انبیاء: ۳۲. و از بحر مسجور (دریای گداخته) مطلق دریای گداخته است « وَ إِذَا الْبُحَارُ سُجِّرَتْ » و یا دریای گداخته و مذاب مرکز زمین است که در «سجر» خواهد آمد .

رقم: نوشتن . و نقطه گذاشتن و آشکار کردن (اقرب) راغب آنرا خط غلیظ گفته و از بعضی نقطه گذاشتن نقل کرده است . صحاح آنرا نوشتن ترجمه میکنند و نیز مجمع در سوره کهف.

« كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينَ. كِتَابُ

مَرْقُومٌ ... كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَیْهِمْ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلَیُّونَ. كِتَابُ مَرْقُومٌ مَطْفَفَيْنِ: ۷ و ۸ و ۹ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰.

بنظر میاید مراد از مرقوم در دو آیه مجسم شدن اعمال است بطوریکه مراد از کتاب، کتاب بخصوصی است نه کاغذ یا پارچه نوشته شده مثلاً مهندسیکه کارخانه ایرا نصب میکند میشود گفت فلان موتور را در فلانجا نوشت و فلان لوله را در فلانجا (یعنی گذاشت به نصب کرد) .

کتاب و اعمال فاجران در سجن است و سجن کتابی است که از اعمال نوشته شده و از اعمال بوجود آمده: همچنین است علیون .

بعقیده مجمع « كِتَابُ مَرْقُومٌ » تفسیر « سجن » نیست زیرا سجن کتاب مرقوم نمیشد بلکه آن تفسیر کتاب در « إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ » است و تقدیر آن « و هو کتاب مرقوم » است ولی آنطور که گفته شد سجن را کتاب دانستن مانعی ندارد .

* « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ

رقم	رقم	۱۱۶
وَالرَّقِیمِ کَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا	کوهی است که غار در آن قرار داشت و ایضاً رقیم نام شهر اصحاب کهف است (مجمع - کشاف) در مجمع نقل شده که گفته اند آن لوح در یکی از خزائن پادشاهان محفوظ بود . و نیز طبرسی قول دیگری درباره رقیم نقل کرده که اصحاب رقیم غیر از اصحاب کهف است و مراد از آنها همان سه نفر اند که بغاری رفتند و باب غار مسدود گردید دعا کردند خداوند نجاتشان داد .	کوهی است که غار در آن قرار داشت و ایضاً رقیم نام شهر اصحاب کهف است (مجمع - کشاف) در مجمع نقل شده که گفته اند آن لوح در یکی از خزائن پادشاهان محفوظ بود . و نیز طبرسی قول دیگری درباره رقیم نقل کرده که اصحاب رقیم غیر از اصحاب کهف است و مراد از آنها همان سه نفر اند که بغاری رفتند و باب غار مسدود گردید دعا کردند خداوند نجاتشان داد .
الرَّقِیمِ .	طبرسی از جمله اقوال این قول را نقل کرده که : رقیم لوحی است از سنگ که قصه اصحاب کهف را در آن نوشته و در باب غار گذاشتند و ایضاً این یکی از اقوالی است که در کشاف نقل کرده ولی گوید : لوح از فلز بود .	قصه آن سه نفر را شیعه و سنی در کتابهای خود نقل کرده اند و آن در ج ۲ امالی شیخ طوسی جزء ۱۲ حدیث ۲۶ است .
و نیز گفته اند : رقیم نام سگشان بود و نیز رقیم نام بیابانی است که کهف در آن بود و ایضاً رقیم نام	ولی این قول بعید است زیرا فقط حالات اصحاب کهف در قرآن آمده و اگر اصحاب رقیم غیر از آنها بودند لازم بود از آنها هم ذکری بمیان آید .	ولی این قول بعید است زیرا فقط حالات اصحاب کهف در قرآن آمده و اگر اصحاب رقیم غیر از آنها بودند لازم بود از آنها هم ذکری بمیان آید .
	بعقیده المیزان نیز اصحاب رقیم همان اصحاب کهف اند و در رد دو قصه و دو گروه بودن میگوید : این جداً بعید است که خداوند در کلام بلیغ خود	بعقیده المیزان نیز اصحاب رقیم همان اصحاب کهف اند و در رد دو قصه و دو گروه بودن میگوید : این جداً بعید است که خداوند در کلام بلیغ خود

رقی

رکوب

۱۱۷

بدو طائفه اشاره کند و در یکی بتفصیل سخن گوید و بدیگری نه اجمالا و نه تفصیلا اشاره نکند .

رقی: بالا رفتن «أَوْ تَرُقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ بِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» اسراء: ۹۳. یاد در آسمان بالا روی و بیلا رفتن هرگز ایمان نمیآوریم تا کتابی بر ما بیاوری که آنرا بخوانیم .

ارتقاء: درجه درجه بالا رفتن است (مجمع) ولی جوهری و راغب آنرا مطلق بالا رفتن میدانند «أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ» ص: ۱۰. یا برای آنهاست حکومت آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست؟ پس در ابواب آسمان بالا روند یا باسباب و علل متوسل شوند یا از آمدن وحی جلو گیری نمایند .

«كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ. وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» قیامة: ۲۶ و ۲۷. رقی لازم و متعدی هر دو بکار رفته (صحاح) راق اسم فاعل بمعنی بالا برنده است

«وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» راغب گوید: اشاره است بر آنکه بالا برنده و حمایت کننده ندارد . طبری آنرا کیست که دکتر و شفا دهنده او باشد و راغب از ابن عباس نقل میکند که کی روح او را بالا میبرد ملائکه رحمت یا عذاب .

نگارنده فکر میکنم که بمعنی نجات دهنده باشد چنانکه فرموده «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ... فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا» واقعه: ۸۳-۸۷ بجای «تَرْجِعُونَهَا» در این آیه «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» آمده است و «مَنْ رَاقٍ» کلمه یأس است یعنی شفا دهنده ندارد .

تراقی جمع ترقوه بمعنی گلو است آنرا در لغت عرب مقدم حلق در بالای سینه گفته اند . علت تسمیه آن است که نفس از آن در وقت مرگ بالا میرود و هوای جوف نیز از آن بالا میاید (مجمع) معنی آیه: حقا آنگاه که جان بگلو رسد گفته شود کی شفا دهنده و یا نجات دهنده است .

رکوب: سوار شدن. «فَإِذَا رَكِبُوا

۱۱۸	رکوب	رکوب
رکاب شتر مفرد آن راحله است . « فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ » حشر: ۶. مراد از رکاب در آیه شتر است یعنی بر آن اسبی و شتری نداشتید. رکوب (بفتح ر) مبالغه و شتر سواری و بمعنی مرکوب است (اقرّب) « وَ ذَلَّلْنَاَهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ » یس: ۷۲. رکوب در آیه بمعنی مرکوب است یعنی: چهار- پایان را برای آنها رام کردیم مرکوبشان از آنهاست و از آنها میخورند . * « حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ... » کهف: ۷۱. رکوب در آیه در سوار شدن بکشتی بکاررفته ایضاً در «يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا» هود: ۴۲. و آیات دیگر. * « فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ » انفطار: ۸. ترکیب، گذاشتن اجزاء شیی بعضی بر بعضی است. صورت و شکل ظاهری انسان در اثر بودن بعضی از اعضاء بر بعضی است . * « نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًا مُتَرَاكِبًا » اعام:	فِي الْفُلِّ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ، عنکبوت: ۶۵ . راغب گوید : رکوب در اصل ، بودن انسان است در پشت حیوانی و گاهی بکشتی نشستن اطلاق میشود . جوهری از این سکیت نقل کرده : راکب فقط بستر سوار اطلاق میشود و باسب سوار و خر سوار فارس گفته میشود. راغب گوید: راکب در عرف مختص بستر سوار است . ركب جمع راکب است در اقرّب شتر سواران گفته « وَ هُمْ بِالْعُدُوَّةِ الْقُصُوفِ وَالرَّكْبِ أَسْفَلَ مِنْكُمْ » انفال: ۴۲. و آنها در کناره دور وادی بودند و سواران پائین تر از شما بودند مراد از ركب کاروان ابوسفیان لعین است و شاید بواسطه شتر سوار بودن ركب گفته شده . رُكبان نیز جمع راکب است «فَانْ خَفْتُمْ فِرْجَالًا أَوْ رُكْبَانًا» بقره: ۲۳۹. اگر ترسیدید، نماز بخوانید در حالیکه پیاده یا سوارها هستید . رکاب (بکسر ر) در اقرّب گوید:	

رکد	رکس	۱۱۹
۹۹. دانه‌هاییکه بعضی بر بالای بعضی است .	صدائی از آنها می‌شنوی؟! این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است .	
* «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» انشقاق: ۱۹. از حالی بحالی می‌افتید و از درجه‌ای بدرجه‌ای بالا می‌روید. ظاهراً مراد اطوار حیات و مرگ و بعث است. مثل «وَكُنْتُمْ أََمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» بقره: ۲۸.	رکس: (بفتح ر) سرنگون کردن در مفردات و اقرب گوید: «قلب الشيء على رأسه و ردّ اوله الى آخره» رکس و ارکس هر دو بیک معنی است (اقرب) «فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةً وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا» نساء: ۸۸. یعنی چرا درباره منافقان دو گروه شده‌اید گروهی صلاح را در مدارا با آنها میدانند و گروهی بیزاری از آنها دعوت میکند حال آنکه خدا سرنگونشان کرده (دیگر بهدایت بر نمیگردند) «كُلَّمَا رُذِّقُوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا...» نساء: ۹۱. هروقت بفته رانده شوند بسر در آن افتند (و طالب آن باشند) در نهج البلاغه خطبه ۱۷۹ آمده «وَأَرْتَكَا سِهْمٌ فِي الضَّلَالِ وَالْعَمَى» یعنی سرنگون شدنشان در گمراهی و سرگردانی. و درنامه ۴۵ درباره معاویه فرموده «هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ» این شخص عوض شده از فطرت توحید و	
و کز: (بکسر اول) صوت خفی (کمترین صدا) چنانکه در مجمع و مفردات و اقرب آمده «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» مریم: ۹۸. چه بسا از مردمیکه پیش از آنها هلاک کردیم آیت‌کسی از آنها رامی‌بینی و یا کمترین		

رکض

رکع

۱۲۰

این جسد سزنگون شده و مقلوب
الفکر .

جوهری گوید: رکوع بمعنی انحناء
است و رکوع نماز از آن میباشد
« رکع الشیخ » یعنی قسامتش از پیری
خم شد .

رکوع نماز آن است که بقدری
خم شود تا اگر بخواهد دستها بزانو
برسد. راغب میگوید: رکوع بمعنی
خم شدن است گاهی در هیئت مخصوص
نماز و گاهی در تذلل و تواضع بکار
میرود خواه تذلل در عبادت باشد یا
غیر آن. مجمع ذیل آیه ۴۳ بقره گوید:
استعمال آن در خضوع مجاز است و
معنای اولی همان انحناء میباشد .
« يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
رَاكِعُونَ » مائده: ۵۵. مراد از رکوع
رکوع نماز و « هُمْ رَاكِعُونَ » جمله
حالیه است . « يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ
اسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ » آل
عمران: ۴۳ .

بنظر میاید سجود نماز در مذهب
نصاری پیش از رکوع بوده است لذا
سجود جلوتر ذکر شده است طبرسی
آنرا مانند نماز در اسلام دانسته و

رکض: بفتح (ر) پا بزمین زدن .
راغب گوید: آن زدن پا بزمین است
هرگاه بسوار نسبت داده شود منظور
دواندن اسب است مثل رکضت
الفرس . و چون براه رونده نسبت داده
شود منظور راه رفتن است « اَرْكُضْ
بِرَجْلِكَ هَذَا مَغْسِلُ بَارِدٍ وَشَرَابٌ » ص:
۴۲ . پای خود را بزمین زن و با پایت
راه برو این (چشمه) شستشوگاه است
و خنک و آشامیدنی است . بنظر میاید
که ایوب طاقت راه رفتن نداشت و
خدا بوی توجه فرموده و نیرو داد و
فرمود پا بزمین زن .

« فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا
يَرْكُضُونَ . لِأَتَرَكُمْ كُضُوءًا ... » انبیاء: ۱۲ .
مراد از رکض در آیه فرار کردن و
گریختن است یعنی چون عذاب مارا
احساس کردند آنگاه از دیارشان
میگریختند نگریزد ...

رکع: رکع و رکوع ، خم شدن
و سر پائین آوردن است (اقرب)

رکم	رکم	۱۲۱
فرموده و او دلالت بر اشتراك دارد نه ترتیب . و ظاهر آنست كه مراد از «وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّائِكِينَ» آنست كه از جمله مطيعان باش نه با آنها نماز بخوان و بعضی نماز جماعت و بعضی با نمازگزاران نماز بخوان گفته اند . • «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» مرسلات: ۴۸. «وَحَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابٌ» ص: ۲۴. ظاهرأ مراد از ركوع در این دو آیه تذلل و تواضع است . • «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا...» فتح : ۲۹. ركع جمع راکع و سجد جمع ساجد است و ركع سه بار در قرآن آمده است: بقره: ۱۲۵، حج: ۲۶، فتح: ۲۹.	بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا» نور: ۴۳. ركام بمعنی مرکوم و متراکم است یعنی: خدا ابری را میراند سپس میان آن پیوستگی میدهد سپس آنرا متراکم میکند . • «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ» انفال: ۳۷. ما قبل آیه درباره انفاق کفار برای بازداشتن از راه خداست علی هذا ظاهرأ مراد از طیب مالی است که در راه خدا خرج شده و از خبیث مالی که برای بازداشتن از راه خدا مصرف شده باشد در این صورت آنهمه مالها در جهنم رویهم انباشته شده و بشکل توده ای از عذاب درمیاید و بجان صاحبان مال میافتد چنانکه درباره اندوختن طلا و نقره آمده «يَوْمَ يَحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوِي بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ» توبه: ۳۵. علی هذا جمله «أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» در ذیل آیه به «الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ	

۱۲۲ ریح	رکون
رمح: بضم (ر) نیزه. جمع آن رماح و ارماح است (ا-قرب) «لَيَلُّونَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ...» مائده: ۹۴. خدا حتماً شما را با چیزی از صید امتحان میکند که دستها و نیزه‌های شما بآن میرسد. این کلمه فقط یکبار در قرآن مجید یافته است.	أَمْوَالَهُمْ لِيَصَّدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ راجع است: رکون: میل و آرام گرفتن. در صحاح و اقرب گوید «رکن الیه: مال و سکن» «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ...» هود: ۱۱۳. بستمگران میل نکنید و گر نه آتش شما را میگیرد.
رمد: رماد بفتح (ر) خاکستر. «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ...» ابراهیم: ۱۸. در این آیه اعمال کفار بخاکستریکه در مقابل طوفان شدید قرار گرفته تشبیه شده است. پیدا است که خاکستر بطوری پراکنده میشود که امکان جمع در آن نیست. ظاهراً مراد اعمال نیک و مفید کفار است که برای اغراض دنیوی انجام داده‌اند در روز قیامت چیزی از آن بدستشان نیاید برخلاف اعمال نیک از مؤمنان که بدون کم و کاست بخودشان رد خواهد شد.	رکن بمعنی جانب و طرف محکم شیء است (صحاح) و بر سبیل استعاره به نیرو اطلاق میشود (راغب) «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» هود: ۸۰. ظاهراً مراد از آن در آیه اقوام و عشیره است. یعنی ایکاش در قبال شما نیروئی داشتم و یا بتکیه گاه محکمی (از قبیل عشیره) لاحق میشدم تا مرا یاری کنند. * «فَتَوَلَّى بَرَكْنَهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» ذاریات: ۳۹. مراد از رکن تکیه گاه و قوای فرعون است یعنی با قوای خویش روی بگردانید و گفت: جادوگری است یا دیوانه‌ای (یعنی موسی).

رمز	رمضان	۱۲۳
اگر گوئی خدا فرموده «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...» آل عمران: ۳۰. این آیه با آیه فوق چگونه میسازد؟ گوئیم: تشبیه فقط در عدم استفاده از عمل است چنانکه ذیل آیه گوید «لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ» و در آیه «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَثُورًا» فرقان: ۲۳. نیز ظاهراً عدم فایده بردن از عمل است. رماد فقط یکبار در قرآن بکار رفته است. رمز: اشاره. راغب گوید: رمز اشاره است با لب و نیز بمعنی صوت خفی است و غمز اشاره با ابرو است و هر کلام را که مانند اشاره باشد رمز گویند در مجمع گفته: رمز اشاره است با لب و گاهی در اشاره با ابرو و چشم و دست بکار می رود ولی اولی اغلب است. «وَقَالَ آيَتُكَ الْأَنْتُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا» آل عمران: ۴۱. معنی این آیه و تفصیل آن در	«زکریا» خواهد آمد انشاء الله. کلمه رمز فقط یکبار در قرآن یافته است. رمضان: نام ماه نهم از ماههای عربی و ماه روزه اسلامی است و آن ماه نزول قرآن است «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...» بقره: ۱۸۵. در مجمع گفته: رمضان از رمض بمعنی شدت تابش آفتاب برخاک است علت این تسمیه آنست که عرب ماهها را با زمانی که در آن واقع شوند نامگذاری کرده اند رمضان در زمان شدت گرما بود و جمع آنرا رمضانات گفته اند و گفته شده رمضان از نامهای خداوند است. جوهری و فیروز آبادی نیز علت تسمیه را مثل مجمع گفته اند و گویند: آنگاه که نامهای ماهها را از لغت قدیم نقل کردند با زمانیکه ماهها در آن واقع شدند نامگذاری کردند... رمضان در کلام الله مجید فقط یکدفعه آمده است. رمیم: استخوان پوسیده. «مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» یس: ۷۸. و	

رماد فقط یکبار در قرآن بکار رفته است.

رمان	رمی	۱۲۴
این مثل رفات است که در « رفت » گذشت . جوهری پس از آنکه رمیم را استخوان پوسیده معنی کرده گوید علت اینکه رمیم در آیه مفرد آمده آنستکه در ماده فعلیل مذکر و مؤنث و جمع یکسان آید . « مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَهُ كَالرَّمِيمِ » ذاریات : ۴۲ . یعنی آن باد چیزی را که بر آن میوزید نمیگذاشت مگر آنکه مساند استخوان پوسیده و سائیده میکرد . نظیر این آیه است « فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ » حاقة : ۷ .	ناگفته نماند رمّان سه بار در قرآن مجید آمده است : انعام : ۹۹ و ۱۴۱ . هردو از اینها راجع بانار دنیاست و با الف و لام آمده و ستومی درسوره رحمن : ۶۸ . راجع بانار بهشتی است که نکره آمده « فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ » از این روشن میشود که انار بهشتی انار بخصوصی است و مانند انار دنیا نیست .	رمی : انداختن . اعم از آنکه شئی باشد مثل تیر و سنگ « وَ مَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى » انفال : ۱۷ . و یا نسبت دادن چیزی بکسی باشد نحو « اِنَّ الَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ... » نور : ۲۳ . که مراد از رمی نسبت دادن زنا بزنی است راغب گوید استعمال آن در دوّمی بطریق کنایه است .
رمان : انار . و آن اسم جنس است و مفرد آن رمانه میباشد و در اقرب گوید در انار و درخت انار هر دو استعمال میشود « وَالتَّيْتُونَ وَالرَّمَّانُ مُشْتَبِهًا وَغَيْرُ مُتَشَابِهٍ ... » انعام : ۹۹ .	درباره آیه اول در مجمع گوید : جماعتی از مفسران مثل ابن عباس و غیره گفته اند : روز بدر جبرئیل بحضرت رسول ﷺ گفت : مشتی	

رمی

رهب

۱۲۵

خساک بردار و بطرف آنها بیانداز . چون سپاه اسلام با کفار روبرو شدند حضرت بعلى عليه السلام فرمود مثنی از سنگریزه های این بیابان بمن ده پس آنرا بطرف دشمنان انداخت و فرمود قبیح باد صورتهایشان... و این سبب هزیمت آنها بود قتاده و انس گفته اند بما نقل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر سه سنگریزه برداشت یکی به میمنه و یکی را بمیسره و یکی را بوسط قوم انداخت و فرمود: قبیح باد رویشان پس کفار شکست خوردند .

آنگاه گوید : برای این است که خدا سنگ انداختن را بخود نسبت داد زیرا که احدی غیر او بر این کار قادر نبود عیاشی در تفسیر خود سه روایت در این باره از امام سجاد و امام صادق علیهما السلام نقل کرده و در هر سه قید شده که علی بن ابیطالب عليه السلام آن قبضه را بآنحضرت داد . میشود گفت تکمیل تأثیر آن در صورتی بود که بدست علی عليه السلام در دست مبارك آنحضرت قرار میگرفت .

رهب : ترس . راغب گوید : **الرهبه** والرهب : مخافه مع تحرز واضطراب ولى صحاح و قاموس و اقرب و مجمع آنرا مطلق خوف گفته اند . «لَا تَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنْ اللَّهِ» حشر : ۱۳ . البته شما در دل آنها از خدا پرمهابتتراید .

«تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» انفال : ۶۰ بوسیله آن آماجگی ، دشمن خدا و دشمن خود را میترسانید .

* «وَأَضْمَمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ ...» قصص : ۳۲ . معنی این آیه در «جنح» گذشت .

* «وَأَسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» اعراف : ۱۱۶ . اگر در استرهاب طلب ملاحظه شود مراد آن است که خواستار ترساندن حاضرین شدند و غرضشان ترساندن بود ولی بیضاوی گوید : آنها را بشدت ترساندند و در اقرب گوید «استرهبه : خوفه» همچنین است قول صحاح .

رهبان : جمع راهب است و آن کسی است که از خدا میترسد ولی در

۱۲۶	رهب	رهبان
فرموده: «لارهبانية فى الاسلام» در سفينة البحار ذیل لغت رهب نقل کرده: پسری از عثمان بن مظعون فوت شد. بسیار محزون گردید تا محلی در منزل خود معین کرده مشغول عبادت شد. این مطلب بر رسول خدا ﷺ رسید فرمود: ای عثمان خدا بر ما رهبانیت ننوشت رهبانیت امت من فقط جهاد در راه خداست.	متعارف براهبان و صومعه نشینان مسیحیان اطلاق میشود. طبرسی تصریح میکند که آن جمع راهب است مثل راکب و رکبان و فارس و فرسان ولی راغب گفته مفرد و جمع هر دو بکار رود در قرآن مجید جمع بکار رفته است.	
آیه شریفه صریح است در اینکه رهبانیت ساخته نصاری است و بر آنها تشریع نشده است «مَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ» ولی دلالت دارد که این عمل پیش خدا پسندیده بوده زیرا «إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» بطوریکه میزان و بیضاوی گفته استثناء منقطع است یعنی لکن آنها برای طلب رضای خدا این کار را ساختند.	«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسَبُوا رُهْبَانًا...» مائده: ۸۲. «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» توبه: ۳۱. قسّیس و حبر علمای مسیحی، و راهب دیرنشینان آنهاست.	
طبرسی نیز در تفسیر اینطور گفته ولی در اعراب جور دیگر آورده که برای آنها طلب رضای خدا را نوشتم نه رهبانیت را.	«وَرُهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» حدید: ۲۷. رهبانیه عرفاً آنست که انسان از مردم بریده و مشغول عبادت خدا شود در اثر خوف از خدا (المیزان) راغب گوید: آن افراط در تعبد است از فرط خوف.	
و نیز آیه روشن است در اینکه	لیکن در اسلام رهبانیت نیست بلکه رهبانیت اسلام جهاد در راه خدا و نماز و غیره است که خواهد آمد طبرسی گفته حضرت رسول ﷺ	

رهب

رھط

۱۲۷

نصاری در این عمل افراط و تفریط کرده‌اند که فرموده «فَمَارَعَوْهَا حَقَّ رِعَائَتِهَا» در اینجا روایتی در مجمع نقل شده که روشن کننده مطلب است. ابن مسعود گوید: با رسول خدا ﷺ بالاغی سوار بودم فرمود: ای پسر ام عبد آیا میدانی بنی اسرائیل از کجا رهبانیت را ساختند گفتم: خدا و رسول داناتراند. فرمود: ستمکاران پس از عیسی بر آنها مسلط شدند و عمل بمعصیت کردند. اهل ایمان از این کار خشمگین شده بجهاد برخاستند. سه بار از ستمگران شکست خوردند. نماند از آنها مگر اندکی گفتند: اگر خود را باین حکام نشان دهیم ما را فانی میکنند - برای دین طرفدار و دعوت کننده‌ای نمی‌ماند بیائید در زمین متفرق شویم تا خداوند پیغمبری را که عیسی وعده فرموده مبعوث کند از آن محمد را قصد میکردند در غارهای کوهها پراکنده شدند و رهبانیتی از خود ساختند پس بعضی بدین خمود چنگ زد و بعضی

کفر ورزید بعد این آیه را تلاوت کرد «وَرُهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ» پس از آن فرمود: پسر ام عبد میدانی رهبانیت امت من چیست؟ گفتم: خدا و رسول داناتر است. فرمود: هجرت، جهاد، صلوة، صوم، حج، و عمره.

از این روایت روشن میشود که کفر ورزندگان آنها مراعات نکرده و بیراهه رفته‌اند. این حدیث در المیزان از مجمع نقل شده در صافی نیز مختصراً آورده است.

رھط: عشیره و قوم (مجمع) «وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ» هود: ۹۱. اگر کسان و عشیره‌ات نبود هرآینه سنگسارت میکردیم راغب گوید اطلاق رھط بر عشیره در صورتی است که از ده کمتر باشند و گفته شده: تا چهل نفر را رھط گویند. قاموس آنها را سه یا هفت تا ده و یا از ده کمتر گفته است. صحاح گوید: رھط قوم و قبیله مرد است و آن از ده کمتر است که همه مرد باشند.

رق

رهق

۱۲۸

« وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ » نمل: ۴۸. در شهر نه عشیره بودند که فساد میکردند در المیزان گفته: گفته‌اند مراد از رهط اشخاص است لذا تمیز تسعه واقع شده یعنی در شهر نه نفر بودند که فساد میکردند. در مجمع آنها را نه نفر از اشراف قوم صالح شمرده که مردم را اغواء میکردند آنگاه نام آنها را از ابن عباس نقل میکند. زمخشری نیز آنها را اشخاص گفته و نامهایشان را شمرده است و در جواب اینکه باید ممیز عدد از سه تا ده جمع باشد؟ گوید: رهط در معنی جمع است گوئی تقدیر چنین است « وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ أَنْفُسٍ ».

ولی ناگفته نماند اگر رهط بمعنی اولی گرفته شود بهتر خواهد بود. برای رهط و «نفر» فرقی است که در «نفر» خواهد آمد انشاء الله.

رهق: پوشاندن. رسیدن. مثلاً گوئیم ذلت او را پوشید و فقر باو رسید. طبرسی ذیل آیه ۲۷ یونس گوید:

رهق لاحق شدن امر است « راهق الغلام » یعنی پسر بمردان لاحق شد « رهقه فی الحرب » او را در جنگ درك کرد. راغب آنها را پوشاندن از روی قهر و صحاح مطلق پوشاندن گفته است.

ولی قاموس پوشاندن و رسیدن و نزدیک شدن گفته است.

ناگفته نماند پوشاندن با رسیدن توأم است و پوشاندن بدون رسیدن غیر ممکن است گرچه رسیدن ممکن است گاهی توأم با پوشاندن نباشد در بعضی از آیات پوشاندن و در بعضی رسیدن مناسب است « وَ وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرٌ » عبس: ۴۰ و ۴۱. بعضی چهره‌ها در آن روز کدر و غبار آلود است و سیاهی آنها فرا گرفته و پوشانده است.

« وَ لَا يَرْهَقُ وَجُوهُهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ » یونس: ۲۷. کدورت و تیرگی و ذلت چهره آنها را نمیپوشاند و یا بچهره آنها نمیرسد. « وَلَا تَرْهَقُنِي مِنْ أَمْرِ عُسْرًا » کهف:

رهن

۱۲۹

۷۳. در کار من بر من سختی نرسان
بر من سخت مگیر. وَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا
طُغْيَانًا وَكُفْرًا. کهف: ۸۰. ترسیدیم که
بآنها کفر و طغیان برساند و وادار
بکفر و طغیان نماید. در این دو آیه
«رساندن» بهتر است گرچه پوشاندن
نیز درست است. در نهج البلاغه خطبه
۱۸۱ آمده «يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ
وَيُرْهِقَهُمُ الْأَجَلُ» که ظاهراً بمعنی
رسیدن است.

باید دانست رهن لازم و متعدی هر
دو آمده است.

• «سَارِقُهُ صَعُودًا» مدثر: ۱۷.
او را بعقبه سختی میرسانم. صعود در
مفردات و اقرب عقبه سخت معنی
شده است.

• «فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ
بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» جن: ۱۳. رهن بفتح
(ر-ه) هم مصدر آمده و هم اسم. و در

صورت دوم معنی آن تحمل مال بطلاق
است (اقرب) قاموس نیز آنرا از جمله
معانی این کلمه شمرده است علی هذا
ظاهراً مراد از آن در آیه ظلم است

چنانکه صحاح آنرا ظلم گفته است
یعنی هر که پروردگارش تسلیم شود
از نقصان و ظلم نمیرسد زیرا این
دو باو نخواهد رسید مثل «وَمَنْ يَعْمَلْ
مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ
ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» طه: ۱۱۲. و شاید مراد
از آن در آیه خفت و خواری باشد
چنانکه در قاموس و اقرب هست.

• «كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُودُونَ
بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَرَادُوهُمْ رَهَقًا» جن:

۶. ظاهر امراد از رهن طغیان و سفاهت
و گمراهی است چنانکه در مجمع و
صحاح و قاموس است بنظر میاید:
اطلاق رهن باین چیزها از برای آنست
که بشخص لاحق میشوند و بسا او را
میپوشانند. یعنی مردانی از انس
بمردانی از جن پناه می بردند. جن
در اثر این پناه بردن بآنها سفاهت و
گمراهی افزودند.

رهن: گرو. وثیقه همچنین است
رهن «وَأَنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا
كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ...» بقره: ۲۸۳.
بعضی احتمال داده اند که رهن بمعنی

رهو

روح

۱۳۰

مرهون است که بوثیقه اطلاق میشود و گرنه آن مصدر است. جوهری رهان را جمع رهن گفته مثل جبل و جبال ولی در آیه آنرا مفرد گفته اند.

«كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» طور: ۲۱. رهن بمعنی مرهون است. راغب گوید: چون از رهن حبس آن در نزد مرتهن بنظر آمده لذا بطور استعاره بحبس هر چیز رهن گفته شده است در المیزان فرموده: هر شخصی در نزد خدا رهن و مقبوض و محفوظ است در مقابل آنچه از خیر و شر بجای آورده تا بجزای عملش از حیث ثواب و عقاب برسد.

• «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابُ الْيَمِينِ» مدثر: ۳۸ و ۳۹. در المیزان گفته مراد از این آیه رهن عذاب بودن هر نفس است چنانکه سیاق ما بعد آیه روشن میکند.

رهو: گشوده. باز (صحاح) راغب آنرا راه وسیع گفته. طبرسی آنرا ساکن و آرام معنی کرده ولی راغب آنرا نپسندیده است «وَأَتْرَكَ

الْبَحْرُ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ» دخان: ۲۴. دریا را گشوده بگذار که آنها غرق شدگانند. از آیه بنظر میاید که اگر موسی میخواست بار دیگر عصا را بدریا میزد و آب بهم میامد ولی خدا از این کار نهی کرد تا فرعونیان غرق گردند. و منظور موسی آن بود که دریا بسته شود تا اهل مصر به بنی اسرائیل راه نیابند. این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است.

ابن اثیر در نهاییه از علی رضی الله عنه نقل کرده که درباره آسمان فرمود «وَنَظَمَ رَهَوَاتٍ فُرَجِّهَا» یعنی مواضع گشوده آنرا منظم کرد. و گوید: رهوات جمع رهوة است.

رُوح: بفتح (ر) راحتی. طبرسی در ذیل آیه «وَلَا تَيَأْسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ» یوسف: ۸۷. گوید «والروح: الراحة» و اصل باب از ریحی است که رحمت میآورد و در معنی آیه گفته: مأیوس نباشید از رحمتیکه خدا میآورد.

جوهری گوید «الروح والراحة: الاستراحة» قاموس آنرا راحتی و

روح	روح
۱۳۱ فرشته « فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا » مریم: ۱۷. روح خویش و فرشته خویش را بسوی او فرستادیم و بصورت بشر کامل بروی نمودار شد مابعد آیه درباره گفتگوی فرشته با مریم است که بمریم گفت: من رسول پروردگار تو هستم. « قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا... » نحل: ۱۰۳. « نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ » شعراء: ۱۹۳ و ۱۹۴. که مراد از روح جبرئیل است در آیه اول با « قدس » و در دوم با « الامین » توصیف شده است. همچنین است آیاتی که درباره تأیید عیسی با روح القدس است « وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ » بقره: ۸۷ و ۲۵۳. « إِذْ كُنَّا نَعْمِتُ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ آلِكَ إِذْ أَيْدَتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ » مائده: ۱۱۰. چنانکه طبرسی و بیضاوی و دیگران گفته اند. گرچه احتمالات دیگر هم داده شده ولی آیه « نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ » که گذشت روشن	رحمت و نسیم و ریح گفته است. « فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ » واقعه: ۸۹. راحتی و روزی است و بهشت پر نعمت. رواح: نقیض صباح و آن از ظهر است تا شب (صباح) « وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ غَدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ » سباء: ۱۲. معنی این آیه در « ریح » خواهد آمد « وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْپِحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ » نحل: ۶. اراحه آوردن چهارپایان است بخوابگاه و محل استراحت و سرح فرستادن بچراگاه است یعنی برای شما در آنها تماشا است آنگاه که راحتشان میکنید و آنگاه که بچراها می نمائید. رُوح: بضم (ر) این کلمه در عرف بمعنی روان و روح مقابل جسم، و جوهر مجرد است ولی در قرآن مجید که مجموعاً بیست و یک بار آمده مراد از آن فرشته و غیره است که ذیلاً بررسی میشود.

روح	روح
۱۳۲ واسطه نیست برخلاف آیه دوم که در بیان رسالت است و روح را ملک آورده است فرق میان رسالت و نبوت در «رسل» گذشت .	میکند که مراد از روح القدس در تأیید عیسی جبرئیل است زیرا مراد از آن در آیه بالا که درباره وحی بحضرت رسول ﷺ است حتماً جبرئیل میباشد.
ولی در آیه اول ظاهراً مراد از آن وحی های سه گانه است زیرا ما قبل آن درباره سه نوع وحی است که فرموده «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يَرْسُلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ» پس از آن فرموده «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...» کلمه «كَذَلِكَ» نشان میدهد که مراد از «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً...» همه وحیهای سه گانه فوق است، زیرا که آنحضرت هم رسول است و هم نبی .	شریعت و دین سه آیه زیر در بیان مطلب فوق قابل دقت است «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» شوری: ۵۲. «يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا...» نحل: ۲. «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» غافر: ۱۵.
بنظر میاید مراد از «امر» در آیات سه گانه مقام تدبیر است چنانکه فرموده «الْأَلَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ...» اعراف: ۵۴. یعنی خلقت و تدبیر عالم هر دو مال اوست و مقام تدبیر اقتضاء میکند که پیامبران و دین از جانب خدا آید. تقریباً یقین است که مراد از روح در آیات سه گانه شریعت و کتاب است	در این آیات قید «مِنْ أَمْرِنَا» - مِنْ أَمْرِهِ روشن میکند که این روح از امر خدا، وحی و نازل و القا شده است. و مراد از انزال آن انداز و هدایت مردم است. و آیه سوم مقام نبوت را میرساند که روح فقط بوسیله خدا القا شده و فرشته در آوردن آن

روح	روح	۱۳۳
زیرا که شریعت و کتاب اسباب انداز و هدایت اند و آیات صریح اند در اینکه منظور از القا و انزال این روح همان انداز و هدایت است کافی است که درباره آیه اول قدری توضیح بدهیم. این آیه میگوید «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا» بعد میفرماید: ما آن روح را نوری قرار دادیم که بندگان خود را بوسیله آن هدایت کنیم «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» در جا های دیگر بجای روح «قرآن» آمده مثل «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ» یوسف : ۳. «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» شوری : ۷. ایضاً آیه ۱۹ سورة انعام و ۲۷ کهف و غیره. و در جاهای دیگر بقرآن «نور» گفته شده چنانکه در آیه مانحن فیه گفته «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا» مانند «فَأَمْنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَانْتَوِرُوا إِلَيْهِ» و «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» نساء : ۱۷۴. و اینکه قرآن واسطه هدایت است احتیاج بتوضیح ندارد. و چون روشن شد که مراد از روح در آیه اول شریعت و قرآن است	منظور از آیه دوم و سوم نیز روشن خواهد شد زیرا که سیاق آیات یکی است. راغب و طبرسی و المیزان نیز روح را در آیه اول قرآن دانسته اند. بعضی از بزرگان آیاتی را که «روح» در آنها آمده بهم مخلوط کرده و نتیجه گیری نموده است ولی بنظر ما اینکار صحیح نیست زیرا سیاق آیات باهم متفاوت است آیات سه گانه فوق در يك ردیف و آیاتیکه زیر عنوان فرشته نقل شد در ردیف دیگر و آیاتیکه خواهد آمد در ردیف سومی واقع شده اند و بعضی از بزرگان در کتاب خود حتی آیات روح بفتح (ر) را با آیات روح بضم (ر) بهم در آمیخته و همه را در یک ردیف حساب کرده است. فرشته بخصوص آیات سه گانه زیر نیز مثل آیات گذشته در يك ردیف اند قهراً مراد از روح در آنها يك چیز است «تَجْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. فَأَصْبَحُ صَبْرًا	

روح	روح	۱۳۴
جَمِيلًا» معارج : ۵۴. «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» قدر: ۴. «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» نباء: ۳۸. در این آیات سخن از روحی است که در عروج بسوی خدا و در نزول برای هر کار و در ایستادن در پیشگاه خدا در روز قیامت، با ملائکه همراه است. ملائکه در مدت عمر این جهان در عروج و نزول اند و چون روز قیامت از مأموریت خود فارغ شدند بحال صف در پیشگاه خدا خواهند ایستاد. این روح نیز در هر سه مرحله با آنها همراه میباشد. میشود گفت: مراد از روح جبرئیل است و بعلمت مزیت و فضیلتش بخصوص ذکر شده و الف و لام آن برای عهد است. جبرئیل در نزد خدا مقام مخصوصی دارد، ملائکه دیگر از وی فرمان میبرند چنانکه فرموده «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٌ ثَمَّ لَمِينٌ» نکویر:	۱۹-۲۱. این آیات در وصف جبرئیل است و توضیح میدهد که او در میان ملائکه مطاع است علی هذا جاد دارد که بتهنائی برابر با همه ملائکه باشد. مجمع در ذیل آیه معارج آنرا جبرئیل دانسته و علت جداگانه آمدن را شرافت او میداند. زمخشری نیز مانند مجمع گفته است. ایضاً در مجمع در ذیل آیه نباء چند قول یا وجه نقل کرده که از جمله جبرئیل است. آنگاه از امام صادق علیه السلام نقل میکند: روح ملکی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل و در ذیل سوره قدر آنرا جبرئیل گفته است. در صافی از قمی نقل میکند که روح ملکی است بزرگتر از جبرئیل و مکائیل و او بارسل خدا بود و او با امامان علیهم السلام است. در دعای سوم صحیفه پس از صلوات بر جبرئیل و مکائیل و اسرافیل فرموده «وَالرُّوحَ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ وَالرُّوحَ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ» یعنی صلوات فرست بر آن روح که بر ملائکه حجب موکل است و بر آن روح که	

روح

روح

۱۳۵

از امر تو است . این جمله روح را از جبرئیل جدا میکند مشروط بر آنکه مراد از آن همان ملك باشد که در آیات فوق است . در سفینه البحار ماده «خلق» از علی عليه السلام درباره حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده « وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مُحَاسِنِ اخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ » این حدیث مطابق آنست که از قمی نقل شد : روح با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ...

روح مستقل

آیاتیکه در زیر نقل میشود قابل دقت است « ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ... » سجده: ۹. « فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ » حجر: ۲۹- ص: ۷۲ « وَ الَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا » انبیاء: ۹۱. « أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا » تحریم: ۱۲ .

همچنین است آیه « إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقِيَهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ... » نساء: ۱۷۱.

این احتمال هم هست که مراد از روح در این آیات يك عقل کلی و وسیعی باشد که عقول بشر و غریزه های جانداران و احساس نباتات از شعبه های آن است زیرا خداوند متعال بوسیله ملائکه و عقول انسانها و غریزه جانداران این جهان را بسوی کمال سوق میدهد و همان عقل است که در صعود و نزول و قیام در مقابل حق با ملائکه توأم میباشد (والله العالم)

اولین روایت کتاب اصول کافی

روح	روح
۱۳۶ حیات برزخی دارند . واگر روایات بی شماری را که برای نمونه میشود مقداری از آنها را در کافی ج ۳ کتاب الجنائز ص ۲۲۸ - ۲۶۳ طبع آخوندی و بحار الانوار ج ۶، ابواب برزخ طبع اخیر ، مطالعه کرد در نظر بگیریم در استقلال روح شکتی نخواهیم داشت برای مزید توضیح به «برزخ» در این کتاب مراجعه شود . چند محل زیر از نهج البلاغه و صحیفه سجادیّه در ولوج و خروج روح نقل میکنیم : ۱- در خطبه ۱۰۷ فرموده : « وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ حَيْفَةً بَيْنَ يَدَيِ أَهْلِهِ » . ۲- درباره قبض روح جنین آمده : « كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ؟ أَيْلِجُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ جَوَارِحِهَا أَمْ الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا » جنین را در شکم مادر چطور میمیراند ؟ آیا از بعضی اعضاء مادر وارد شکم او میشود یا روح جنین در خارج شدن باذن خدا	ممکن است مراد از کلمه اثر باشد یعنی وجود عیسی اثری از خداست و شاید مراد از آن کلمه «کن» تکوینی باشد که وجود عیسی از طریق عادی نبوده بلکه کن فیکونی است. از طرف دیگر عیسی روحی و حیاتی بود که در مریم دمیده شد و شروع بر رشد کرد چنانکه دو جمله « فَنفَخْنَا فِيْهَا مِنْ رُّوحِنَا » و « فَنفَخْنَا فِيْهِ مِنْ رُّوحِنَا » که گذشت دلیل این سخن است. ناگفته نماند : ظهور آیات « نَفَخْنَا - نَفَخْتَ » و آیات « قُلُوْلاً اِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ » واقعه : ۸۳ . « كَلَّا اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِي » قیامة : ۲۶ . و صریح آیات برزخ « وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِيْ سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَلٰكِنْ لَا تَشْعُرُوْنَ » بقره : ۱۵۴ . « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ ... » آل عمران : ۱۶۹ . و آیه « قُلْ اَدْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُوْنَ بِمَا غَفَرَ لِيْ رَبِّيْ » یس : ۲۶ و ۲۷ . که در «برزخ» بطور مفصل شرح داده شده دلالت بر استقلال روح و

روح	روح	۱۳۷
از وی اطاعت میکند .	مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا « اسراء: ۸۵ .	
۳- در خطبه ۱۶۳ درباره حتمی بودن مرگ فرموده : « وَ أَيْ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يَضْطَرَّ شَيْءٌ مِمَّا أُولِجَ فِيهِ الرُّوحُ إِلَّا وَ جَعَلَ الْجِثَامَ مَوْعِدَهُ » خدا بر خود وعده کرده که هر جنبه را که روح در آن دمیده بمیراند .	ممکن است مراد از روح جبرئیل باشد . چون حضرت رسول ﷺ پیوسته بمردم میفرمود که روح القدس و روح الامین این مطلب را از سوی خدا آورد آنها در مقابل گفته اند: این روح چیست درباره آن توضیحی بدهید؟ آیه در جواب فرموده : شما راهی بفهم آن ندارید آن از کار خداست . از این جواب بدست میاید که دانستن روح از بشر ساخته نیست و پیوسته اینطور خواهد بود . آیات قبل و بعد این احتمال و احتمال دوم را میسرسانند .	
۴- در خطبه ۱۹۱ درباره اهل ایمان فرموده « ... لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ » .	شاید مراد از روح وحی باشد و از آنحضرت خواسته اند که حقیقت وحی را بیان کند . خداوند از پی بردن بآن جواب یأس داده است . و محتمل است که روح انسانی مراد باشد ، چنانکه گفته اند . و در حدیث نقل شده بعقیده المیزان مراد از روح مطلق روح است که در کلام خدا آمده و	
۵- در نامه ۱۰ خطاب بمعاویه نوشته : « وَ جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَالْدمِ » شیطان مانند روح و خون در وجود تو جاری است .		
۶- در حکمت ۱۴۷ بکمیل فرموده : « وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى » .		
۷- در دعای چهارم صحیفه آمده « وَ تُهَوَّنَ عَلَيْهِمْ كُلُّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا » .		
دو آیه زیر را بطور جداگانه بررسی میکنیم :		
« وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ عِندِ رَبِّي »		

روح

روح

۱۳۸

سؤال از حقیقت همه آنهاست . در روایات تفسیر عیاشی فرشته ای بزرگتر از جبرئیل و روحیکه در انسان و حیوان است نقل شده از امام باقر و صادق علیهما السلام .

بعضی ها آنرا روح انسانی که قوام بدن با آنست و بعضی جبرئیل، برخی ملکی از ملائکه، برخی قرآن، بعضی وحی دانسته و اختلاف کرده اند که آیا سؤال کنندگان مسلمین بودندند، یا کفار و یا یهود. و نقل شده که یهود بمشرکین گفتند از جریان اصحاب کهف و ذوالقرنین و حقیقت روح از آنحضرت پرسند اگر از همه جواب داد بدانند که پیامبر نیست و اگر روح را مبهم گذاشت بدانند که حق است.

* «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...» مجادله: ۲۲.

مراد از این آیه مؤمنان است و آنها با روحی از جانب خدا تأیید شده اند بنظر میاید مراد از آن نور ایمان باشد که روح بخصوصی است و در آیات دیگر بجای آن «نور» آمده است

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» انعام: ۱۲۲.

«وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» حدید: ۲۸.

و شاید منظور از آن ملك باشد که آمده «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا...» فصلت: ۳۰.

این آیه روشن میکند که چون مؤمن در راه خدا استقامت ورزد ملائکه بروی نازل شده و دلگرمش میکنند .

معاد و روح

قرآن بمسئله معاد از راه بخصوصی وارد شده و آخرت را بروئیدن علفها از تخمها تشبیه میکند همانطور که فصل پائیز تخم علفها در زمین پراکنده شده و تخم حبوبات بدست بشر کاشته میشود و طول زمستان بحالت خواب در زیر خاکها می مانند و چون بهار آمده و حرارت و رطوبت بآنها رسید از درون خود بیدار شده و بحرکت آمده و شروع برشد میکنند. همانطور ذرات بدن مردگان در بهار قیامت از درون بحرکت آمده و سلولهای

روح	ریح	۱۳۹
خفته بیدار شده و شروع بروئیدن و تشکیل انسان میکنند :	۸۱. و در جای دیگر فرموده «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِيتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا. أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» مریم ۶۶-۶۷.	
نمیشود گفت : روح از حبوبات خارج شده و وقت روئیدن باز داخل میشود بلکه سلول زنده حبوبات در داخل آنها بحالت خفته است و وقت بهار بیدار میشود اینک آیات :	در این زمینه بکتاب معاد از نظر قرآن و علم که نوشته ام رجوع شود و نیز به «قیامت» در این کتاب . این مخالف با استقلال روح نیست ولی قرآن از راهی وارد شده که علی فرض اگر استقلال روح را هم انکار کند ضرر بمعاد نخواهد داشت .	
« وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبَاتٍ وَ حَبَّ الْحَبِيدِ ... وَأَحْيَيْنَاهُ بِلَدَّةٍ مِيتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ » ق: ۱۱ و ۹. « يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ » روم: ۱۹ .	ریح : باد. بو. اصل آن روح است و او بیاء بدل شده (اقرّب) «إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلِلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ» شوری: ۳۳. اگر بخواهد باد را ساکن میکند آنها در پشت دریا از جریان میافتد «وَلَمَّا فَصَلَ الْغَيْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» یوسف: ۹۴. ریح در آیه بمعنی بو است یعنی چون کاروان از مصر جدا شد پدرشان گفت بوی یوسف را استشمام میکنم .	
راه دیگری که قرآن در این زمینه نشان میدهد کیفیت ایجاد تدریجی خود انسان و قیاس آخر باوّل است در جواب آنکه گفت : استخوانهای پوسیده چگونه زنده میشود آمد « قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ » پس :	در آیه « وَ لَا تَنَازَعُوا فَعَشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ » انفال: ۴۶. مراد از	

ریح	ریح
اینک آیات آنرا نقل کرده سپس توجیهی که در نظر داریم بیان میکنیم . « وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ ... وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ » انبیاء : ۷۹ و ۸۱ . این آیه صریح است در اینکه باد در حال طوفان و شدتش مطیع سلیمان بود و بامر او تغییر جهت میداد و بطرف زمین مبارك (ظاهر آ زمین فلسطین) میوزید و جاری میشد « وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ » و رواحها شهر ... سباء : ۱۲ . یعنی باد را بسلیمان رام کردیم سیر آن از صبح تا ظهر باندازه مسیر یکماه و از ظهر تا شب بقدر یکماه بود یعنی در یکروز باندازه دو ماه سیر میکرد .	ریح قدرت و نیرو است که ریح توأم با نیروست راغب آنرا استعاره از غلبه گفته است . یعنی منازعه نکنید و گرنه زبون میشوید و نیرو و قدرتتان از بین میرود . جمع ریح در قرآن ریاح بکار رفته « وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ... » اعراف : ۵۷ . ریح در قرآن هم در باد عذاب و هم در باد رحمت هر دو بکار رفته است گرچه در اولی بیشتر است مثل : « فَيُرْسِلْ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ » اسراء : ۶۹ . که درباره باد عذاب است « وَ جَرَيْنَ بِهِمُ الرِّيحَ طَبِيعَةً ... » یونس : ۲۲ که در بادر رحمت است ولی ریاح همواره در بادهای رحمت بکار رفته مگر در « تَذَرُوهُ الرِّيَّاحُ ... » کهف : ۴۵ . که اعم است در اینجا بچند مطلب اشاره میشود :
در صافی والمیزان از تفسیر قمی نقل است که باد تخت سلیمان را حمل کرده در صبح بقدر یکماه و در بعداز ظهر بقدر یکماه راه میرد . « فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ » ص : ۳۶ . رخو	باد در طاعت سلیمان بود از مطالبیکه قرآن مجید درباره باد تذکر میدهد یکی آنکه باد باذن خداوند بحضرت سلیمان مسخر بود

ریح	ریح
نرمی و آرامی است یعنی باد را بسلیمان رام کردیم بدستور او هر کجا که میخواست باآسانی و آرامی جاری میشد .	از سه آیه فوق رویهم روشن میشود که باد هم در حال طوفان و هم در حال عادی مطیع سلیمان بود .
توضیح این مطلب بنظر نگارنده چنین است که خداوند اراده بسیار قوی و نیرومند بحضرت سلیمان عطا کرده بود که چون اراده خویش را بر باد تحمیل میکرد باد تغییر مسیر داده و در جهتیکه سلیمان میخواست میوزید چنانکه وزیر سلیمان آصف بن برخیا چنان اراده قوی داشت که آنرا بر تخت ملکه سباء تحمیل کرده و آنرا از فاصله دور در یک چشم بهم زدن پیش سلیمان حاضر کرد و در «سلم» انشاء الله خواهد آمد. این عمل یکی از صفات خداست که بحضرت سلیمان و آصف مقداری از آنرا داده بود و نظیر این قضیه است کرامت حضرت امام جواد علیه السلام که آنشخص را از شام بکوفه و از کوفه	بمدینه و از مدینه بمکه برد و بعد از ادای مناسک حج بشام آورد و سال بعد این عمل را تکرار فرمود که در کتب تواریخ و غیره مشهور است. آقای مهندس بازرگان در کتاب ذره بی انتها ص ۵۱ مینویسد: در بعضی از بیمارستانهای غرب شخص هینوتیسم کننده اراده خویش را بر شخص بیمار تحمیل میکند و او را بدون داروی بیهوشی عمل میکنند و کمترین دردی احساس نمیکند. نگارنده مشروح آنرا در کتاب معاد از نظر قرآن و علم، در فصل کاربردن ابزار آورده ام آری این از آثار عجیب اراده بشری است علی هذا راجع برام شدن باد در دست سلیمان میتوانیم سر نخ را بدست آوریم . بادیکه قوم عاد را از بین برد میدانیم قوم عاد که پیامبرشان حضرت هود بود بوسیله باد از بین رفتند آیا آن باد طوفانی شکنده بود که نابودشان کرد یا صفت دیگری داشت؟ ابتدا آیات آنرا نقل و سپس

بتوضیح آن منی پردازیم :

۱- « وَ فِی عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّیحَ الْعَقِیمَ. مَا تَذَرُ مِنْ شَیْءٍ أَنْتَ عَلَیْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ » ذاریات : ۴۱ و ۴۲.
در این دو آیه خبری از طوفان نیست فقط باد با «عقیم» که بمعنی نازا است توصیف شده و آن باد خیری نمی زاید هر چه داشت شر بود و نیز در صفت آن گفته شده : بهره میرسد آنرا مانند استخوان پوسیده میکرد.

۲- « وَ أَمَّا عَادُ فَاهْلَكُوا بِرِیحٍ صَرْصَرٍ عَاتِیَةٍ حَاقَهُ : ۶. « فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِیحًا صَرْصَرًا فِی یَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ. تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ قَمَرٌ : فصلت : ۱۶. « إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِیحًا صَرْصَرًا فِی یَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ. تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ قَمَرٌ : در آیه دیگری آمده « تَذْمُرُ كُلَّ شَیْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَاصْبَحُوا لَا بَرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ... » احقاف : ۲۵.

اوصافیکه در این آیات برای باد ذکر شده یکی «صَرْصَر» است که آنرا باد بسیار سرد و بباد پر صدا معنی کرده اند. در مجمع از قراء نقل شده :

آن باد سردی است که مثل آتش میسوزاند در سوره آل عمران آیه ۱۱۷ آمده « كَمَثَلِ رِیحٍ فِیْهَا صَرْصَرٌ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ » در مجمع آنرا باد بسیار سرد گفته و گوید : ممکن است صَرْصَر صدای بباد بسیار سرد باشد. راغب نیز صَرْصَر را باد بسیار سرد گفته است. و از امام باقر علیه السلام در صافی باد سرد نقل شده صفت دیگر آن باد «عاتیة» است که بمعنی طغیان کننده و فزون از حد میباشد و آن ممکن است در شدت وزیدن و یا در شدت سردی باشد. صفت دیگر آن « تَذْمُرُ كُلَّ شَیْءٍ » است و تدمیر بمعنی هلاک کردن و فنا ساختن است.

رویهم رفته بدست میاید که آن باد طوفان شکننده نبوده که دیارشان را زیر و رو کند و از « فَاصْبَحُوا لَا بَرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ » برمیاید که منازلشان از بین نرفته بود. علی هذا آن باد ، بادی سرد و سوزان بوده و قوم هود را منجمد کرده و از بین برده است. باد هائیکه از قطبین بطرف استوا

ربیع

ربیع

۱۴۳

میوزند بسیار سرد و سوزان اند اگر بادهای گرمیکه از اقیانوسها برمیخیزند آنها را معتدل نکنند بلای بزرگی بیار خواهند آورد. آن باد بتصریح قرآن هفت شب و هشت روز پی در پی سرزمین قوم عاد را مورد حمله قرار داده و در تسخیر خود گرفته است و طبق آیه ۲۴ احقاف تکه ابری همراه داشته است. البته آن باد سرد باد عاتی و خارج از جریان معمولی بود و خدا خواسته بود که از نواحی قطبی بدون برخورد با مانعی بسرزمین آنها بوزد. و سرانجام همه آنها را بصورت ریشه های پراکنده خرما در آورد.

باد های آبستن کننده

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ...» حجر: ۲۲. در این شکی نیست که عوامل تلقیح میوه ها و گلها و غیره یکی حشرات و یکی باد ها است ولی آیه فوق در این زمینه نیست زیرا پس از لواقح فرموده «فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و گرنه میفرمود «فَأَخْرَجْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ»

پس این تلقیح چیست ؟ که نتیجه اش نزول باران است مراد از آن تلقیح سوزنهای یخ و برگه های برف است که در طبقات بالای جو هستند بادهای گرم خود را بآنها میزنند و آنها را تلقیح و ذوب میکنند تا بصورت باران بزمین بیایند اگر این بادهای آن برگه ها را باردار و ذوب نکنند هرگز آنها بصورت باران بزمین نخواهند آمد مشروح این مطلب در «برده» ذیل آیه «و يُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِثْرًا جِبَالًا فِيهَا مِنْ بَرَدٍ» گذشت بآنجا رجوع شود.

ریحان: «و الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرِّيحَانُ» رحمن: ۱۲. «فُرُوحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّاتُ نَعِيمٍ» واقعه: ۸۹. در تمام قرآن مجید این کلمه فقط دوبار آمده است.

ریحان را بوئیدنی. و روزی گفته اند راغب گوید: ریحان چیزی است که رائحه داشته باشد و گفته اند: رزق است. در اقرب چند معنی نقل شده که از جمله بوئیدنی و رزق است و همچنین است در مجمع: این اثیر در نهایت گوید: ریحان برحمت و رزق

باد های آبستن کننده

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَا كُمُوهُ...» حجر: ۲۲. در این شکی نیست که عوامل تلقیح میوه ها و گلها و غیره یکی حشرات و یکی بادها است ولی آیه فوق در این زمینه نیست زیرا پس از لواقح فرموده «فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و گرنه میفرمود «فَأَخْرَجْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ»

رود	رود
مثل «يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» وگویند: اسب من کاه اراده میکند «فرسی برید التبن» طبرسی فرموده وصف جدار با اراده مجاز است معنایش آنست که نزدیک بود بیافتد و مشرف برانهدام بود و آن از فصیح کلام عرب است و در اشعارشان زیاد است. شاعر در وصف نیزه خود میگوید:	راحت اطلاق میشود و ریحان هر گیاهی است که بوی خوش داشته باشد و در اثر اطلاق برزق بفرزند ریحان گفته شده و از آن است حدیث رسول خدا ﷺ که بعلی علیه السلام فرموده «أَوْصِيكَ بِرِيحَانَتِي خَيْرَ آفِي الدُّنْيَا...» مرادش حسنین علیهما السلام بود. بنظر میاید معنای اصلی آن بوئیدنی است و در رزق و رحمت با عنایت استعمال میشود و آن در آیه اول بوئیدنی و در آیه دوم روزی است.
«يُرِيدُ الرُّمَحُ صَدْرًا بِي بَرَاءٍ» وَ يَرْغَبُ عَنْ دِمَاءِ بَنِي عَقِيلٍ یعنی نیزه سینه ابا براء را میخواهد و از خون فرزندان عقیل اعراض میکند. آنگاه اشعار دیگری در این زمینه آورده است. و خلاصه آنکه این استعمال معروف است.	رود: بفتح (ر) طلب کردن. خواستن در اقرب گوید «راده رودا و ریاداً: طلبه» اراده بمعنی قصد از همین ماده است «قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا...» یوسف: ۲۵.
مراده از رود بمعنی طلب است در مجمع گوید: مراده خواستن چیزیست با نرمی و مدارا راغب گوید: مراده آنست که با دیگری در اراده نزاع کنی و قصد کنی آنچه را که او قصد نمیکند و یا بطلبی چیزی را که او نمیطلبند. در اقرب آنرا آنگاه که با «عن» یا «علی» همراه باشد	این کلمه گاهی در جماد بکار رفته مثل «فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ» کهف: ۷۷. در آن قریه دیواری یافتند که میخواست بیافتد آنرا بپاداشت راغب میگوید اراده گاهی با قوه تسخیری وحسی است و گاهی با قوه اختیاری و لذا در جماد بکار رفته

رود	رود
آیات فوق بمعنی قصد بگیریم که از مصادیق طلب است مثلاً آیه «وَرَأَوْدَتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ» را اینطور معنی کنیم: زنیکه یوسف در خانه او بود یوسف را بشدت قصد کرد بجهت نفس او و کام گرفتن از او «وَلَقَدْ رَأَوْدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ» یعنی لوط را قصد کردند بعلت میهمانانش و میخواستند آنها را از او بگیرند «قَالُوا سُرَّادُ عَنْهُ أَبَاهُ» یعنی: بزودی برای آوردن او پدرش را قصد میکنیم و پیش او میرویم. اگر اینطور بگوئیم معنی آیات کاملاً درست و مطابق معنای اولی کلمه خواهد بود والحمد لله.	مخادعه و فریفتن معنی کرده است. این هر سه قول که نقل شد نزدیک بهم اند. «وَرَأَوْدَتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ...» یوسف: ۲۳. ناگفته نماند مرارده که در آیات ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۵۱، سورة یوسف آمده است همه قید «عَنْ نَفْسِهِ» دارند و در آیه ۳۷ قمر آمده «وَلَقَدْ رَأَوْدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ» و نیز آمده «قَالُوا سُرَّادُ عَنْهُ أَبَاهُ» یوسف: ۶۱. در این دو آیه «عَنْ» آمده ولی «نفسه» ندارد معلوم است که مرارده در قسمت اولی درباره نفس یوسف و کام خواستن از او بوده است بخلاف دو آیه بعدی.
زمخشری و بیضاوی مرارده را رفت و آمد گفته اند. و آن بتصریح صحاح و قاموس یکی از معانی «رود» است ولی آنچه ما گفتیم صحیحتر و مطابق معنای اولی است. و مثلاً در آیه «وَلَقَدْ رَأَوْدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ» رفت و آمد درست نباید مگر آنکه گفته شود بارها بساو مراجعه کرده بوده اند.	باید در اینجا سه نکته را یادآوری کنیم اول آنکه مفاعله در این آیات برای مبالغه است نه بین الاثنین. دوم اینکه «عَنْ» بمعنی تعلیل است. قاموس و اقرب و المنجد تصریح کرده اند که تعلیل یکی از معانی «عَنْ» است. و آیه «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ تَوْبَةٍ» ۱۱۴. را شاهد آورده اند سوم اینکه لازم است مرارده را در

* «فَمَهْلٍ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ رُؤِدًا»
طارق: ۱۷. روید بمعنی قلیل است
چنانکه طبرسی، زمخشری و بیضاوی
و دیگران گفته‌اند و آن در آیه صفت
مفعول محذوف است یعنی «أَهْلَهُمْ
أَهْلًا رُؤِدًا» و آن بتصریح قاموس
تصغیر «رود» است.

اراده خدا یعنی چه ؟

در بسیاری از آیات قرآن از اراده
خدا سخن رفته نظیر «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ
إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»
نحل: ۴۰. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا
أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» یس: ۸۲.
«مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِذَا مَثَلًا» بقره: ۲۶.
«وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْلًا مَرَدَلَهُ»
رعد: ۱۱. و امثال اینها.

اراده در بشر چنانکه میدانیم توأم
با انقلاب و شوق و تغییر فکر و غیره
است ولی خداوند ثابت و لایتغیر است
و حتماً اراده خدا مثل اراده بشر نیست
تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. در این
صورت اینکه میگوئیم: خدا اراده
فرمود. خدا مرید است یعنی چه ؟

تدبر در آیات قرآن نشان میدهد
که اراده خدا بمعنی حکم و دستور
خداست و حکم و اراده هر دو یکی
هستند مثلاً «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ
أَفْلًا مَرَدَلَهُ» رعد: ۱۱. روشن میکند
که اراده همان دستور و حکم است
که توأم با وقوع خارجی است و اگر
مثل اراده و فکر بشری بود «فَلَا مَرَدَلَهُ»
صحیح نبود بلکه لازم بود گفته شود «إِذَا
أَوْصَلَ اللَّهُ سُوءَ أَقْوَمٍ فَلَا مَرَدَلَهُ» ایضاً
آیه «فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ
يَسْتَخْرِجَا كَثْرَهُمَا» کهف: ۸۲. که اراده
خدا همان دستور بآن عالم بود که
دیوار را مرمت کرد.

دو آیه زیر «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا
أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» نحل:
۴۰. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ
لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» یس: ۸۲. نشان میدهد
که اراده خدا سابق بر امر خداست
ولی باید گفت: که این اعتباری است
و گرنه قول و امر و اراده هر سه یکی
است.

راغب در مفردات گفته: اراده

رود	رود	۱۴۷
در خدا بمعنی حکم و امر است . در المیزان ذیل آیه ۴۰ . نحل بعد از بررسی آیات فرموده : با این روش معلوم میشود که اراده و حکم خدا هر دو یکی است و آن بحسب اعتبار بر قول و امر مقدم است . مرحوم مجلسی در بحار (ج ۴ ص ۱۳۷ ط جدید) ذیل حدیث صفوان بن یحیی که خواهد آمد فرموده : اکثر متکلمین اتمامیه بر آنند که اراده خدا همان علم اوست بخیر و نفع و اصلح و متکلمین در خدا جز علم اثبات نمیکند . علامه طباطبائی در پاورقی آن فرموده : این تصویر اراده ذاتیه است که عین ذات میباشد (اگر تصویرشان صحیح باشد) و اما اراده ای که در اخبار است آن اراده ایست که از صفات افعال است مثل رزق و خلق و آن عین موجود خارجی است مثل زید و عمرو و زمین و آسمان چنانکه شیخ مفید رحمه الله گفته است . در نهج البلاغه خطبه ۱۷۷ فرموده « مُتَكَلِّمٌ لَا بَرُوَّةَ . مُرِيدٌ لَا بَهْمَةَ . صَانِعٌ لَا بَجَارِحَةَ »	در اصول کسافی ج ۱ ص ۱۰۹ بسبب اراده از صفات فعل است ... چند حدیث درباره اراده خدا نقل شده از جمله از صفوان بن یحیی نقل میکند که بامام رضا علیه السلام گفتم : بفرمائید اراده خدا چیست ؟ و اراده خلق کدام است ؟ فرمود : اراده از خلق تفکر است و آنچه بعد از تفکر کرده میشود (قصد و فعل در اینجا مصداق اراده اند) و اما از خدا پس اراده خدا ایجاد خداست لا غیر که او تأمل و قصد و فکر نمیکند و این صفات از او منتفی است و آنها صفات خلق اند پس اراده خدا فعل است لا غیر بآن میگوید : کن فیکون بدون لفظ و بدون تکلم با زبان ... عبارت عربی چنین است : و اما من الله فارادته احداثه لا غیر ذلك لانه لا یروی و لا یهم و لا یتفکر وهذه الصفات منتفیة عنه و هی من صفات الخلق ، فارادة الله الفعل لا غیر ذلك یقول له کن فیکون بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا همة و لا تفکر و لا کیف لذلك ، كما انه لا کیف له .	

روض

روغ

۱۴۸

های بهشتی است. اللهم ارزقنا بمحمد
واله صلواتك عليهم اجمعين .

روغ: ترس. اضطراب (اقرّب)
«فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ» هود:

۷۴. چون ترس از ابراهیم برفت .

راغب گوید: روع بضم (ر) بمعنی
قلب است مثل «إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ

نَفْسٌ فِي رَوْعِي» و بفتح (ر) ناراحت
بودن قلب است و در ترسی که بقلب

وارد شده استعمال میشود. در اقرّب

گفته روع بضم (ر) قلب و بفتح (ر)

فرع و ترس است ... این کلمه فقط

یکبار در قرآن آمده است .

روغ: میل بر سبیل حيله. و طریق

رائج آنست که مستقیم نباشد گویند

«راوغ فلان فلاناً و راغ فلان الی

فلان» یعنی برای حيله بسوی او میل

کرد (راغب) در مجمع آنرا میل از

جهتی بجهتی گفته است. «فَرَاغَ إِلَى

إِلَهِهِمْ فَقَالَ الْأَتَا كُلُّونَ... فَرَاغَ عَلَيْهِمْ

ضَرْباً بِالْيَمِينِ» صافات: ۹۱ و ۹۳ .

یعنی بسوی خدایان آنها میل کرد و

رفت و گفت آیا نمیخورید ... پس

این حدیث و نظائر آن در کافی
و بحار چنانکه قبلاً گفته شد موجود

است و نیز در توحید صدوق باب
۵۵ ص ۳۳۶ - ۳۴۴ نقل شده است .

اینکه امام علیه السلام فرموده اراده خدا

با فعل خدا یکی است و آنکه گفته شد
اراده خدا حکم خداست .

تفاوت ندارد که حکم خدا نیز فعل

خداست و میتوان گفت که فعل و ایجاد

خدا راجع باراده تکوینی و حکم

و دستور راجع باراده تشریعی است:

ناگفته نماند: اراده تکوینی خدا

تخلف پذیر نیست ولی اراده تشریعی

تخلف پذیر است رجوع شود به

«شیء» .

روض: روضه باغ و بستانی است

که با آب همراه باشد (مفردات) در

اقرّب گوید: روضه نگویند مگر آنکه

با آن یادرکنار آن آب باشد «فَهُمْ فِي

رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ» روم: ۱۵. جمع آن

روضات است «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ ...»

شوری: ۲۲. مراد از هردو آیه روضه

روم	روم
۱۴۹	
میل کرد بر بتان و آنها را با دست راستش میزد. راغب گوید «علی» در آیه بعدی برای تفهیم استعلا است. «فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ» ذاریات : ۲۶. از راغ معلوم میشود که ابراهیم علیه السلام نخواستہ میهمانان بدانند که برای طعام آوردن میرود. این کلمه در کلام الله مجید فقط سه دفعه یافته است. روم: «غَلَبَتِ الرُّومُ. فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ. فِي بَضْعِ سِنِينَ...» روم: ۲-۴. روم امپراطوری بزرگی بود که برمتصرفات وسیعی در آسیا و اروپا و آفریقا حکومت داشت و ایتالیا نیز قسمتی از آن محسوب میشد میان آنها و اهل فارس (ایرانیان) جنگهای بزرگی واقع شده است و مخصوصاً در نواحی شام که نزدیک بحجاز بود جنگی رخ داد که بهزیمت رومیان تمام شد قرآن عظیم خبر داد که روم پس از مغلوب شدن در عرض از سه تا نه سال پیروز خواهد شد.	ظاهر آنست که مراد از «الارض» در آیه حجاز و الف و لام برای عهد است و نیز «غلبهم» مصدر از برای مفعول و بمعنی مغلوبیت است معنی آیه چنین میشود: روم در نزدیکترین محل بحجاز مغلوب شد آنها پس از مغلوب شدن در عرض سه تا نه سال غالب میشوند. بعضی احتمال داده اند ضمیر «غَلَبَهُمْ» بفارس راجع است یعنی روم پس از غلبه فارس پیروز میشوند (استفاده از المیزان). از آیه شریفه بدست میاید که علتی درباره نزول آن بسوده است و گرنه داعی نبود که خداوند از غلبه روم خبر بدهد در مجمع از زهری نقل شده که مشرکین در مکه بمسلمین میگفتند: روم اهل کتاب است فارس بر آنها غلبه کرد شما میگوئید چون کتاب بر شما نازل شده غلبه میکنید ولی ما بر شما غالب خواهیم شد چنانکه فارس بر روم غلبه کرد آیه نازل شد که روم در آینده بر فارس پیروز خواهد گردید. المیزان از در منشور نقل

روم	۱۵۰
میکند : مشرکان دوست داشتند که فارس بر روم غلبه کند چون فارس بت پرست بودند و مسلمانان دوست میداشتند که روم بر فارس پیروز گردد که آنها اهل کتاب بودند . این سخن را بابوبکر گفتند ابوبکر آنرا بحضرت رسول ﷺ گفت حضرت فرمود : رومیان بزودی غالب خواهند شد ، خواهیم گفت که این سخن و نظیر آن قابل قبول نیست . در برهان از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود : چون رسول خدا بر پادشاه روم و فارس نامه نوشت شاه روم نامه آنحضرت را تعظیم کرد و بفرستاده اش احترام نمود ولی شاه فارس نامه آنحضرت را پاره کرد و بنماینده اش اهانت نمود و در آنموقع فارس و روم در جنگ بودند مسلمانان دوست میداشتند که رومیان غلبه کنند و بشاه روم امید بیشتر داشتند ولی غلبه نصیب فارس شد مسلمانان غمگین گشتند خدا آیه غلبت الروم را نازل فرمود ...	روایت سندش خوب نیست و ذیلش بسیار مشوش است و در صورت قبول کردن باید آیه را مدنی دانست نه مکی حال آنکه سوره مکی است در سوره روم از مغلوب شدن روم سپس از غلبه آنها خبر رفته و در آیه ۶ فرموده «وَعَدَاللهُ لَا يَخْلِفُ اللهُ وَعْدَهُ» و در آیه ۴ فرموده «وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ» و در آخر سوره درباره پیروزی دین بر رسول خدامزده میدهد که «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ» لذا باید گفت : خدا که وعده پیروزی روم را داده و آنرا وعده بی تخلف خواننده در صورت غلبه روم معلوم میشد که مسلمانان نیز بر مشرکین غلبه خواهند کرد و علت جمله «وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ» همین است و گرنه روم اهل کتاب و فارس نیز لاحق باهل کتاب بودند و غلبه آنها نسبت بیکدیگر ربطی بمسلمین نداشت . بلکه آیات میخواهند بگویند : همانطور که روم مغلوب در کمتر از ده سال غلبه خواهد یافت مسلمانان

ریب	ریب
۱۵۱	
فصلت : ۴۵ . در اینصورت شکیکه شک آورنده است یعنی چه ؟ ممکن است مراد از آن تأکید باشد یعنی شک سخت . و احتمال دارد منظور تهمت و سوءظن باشد یعنی چنان در شکیم که موجب میشود تو را متهم کنیم . و بتو سوءظن داشته باشیم . زمخشری ریب را قلق و تشویش قلب گفته است و گوید : حقیقت ریبۃ قلق و اضطراب قلب و از آنست آنچه حسن بن علی علیه السلام گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود « دع ما یریک الی مالا یریک » بنابر قول زمخشری معنی « شک مریب » شک اضطراب آوراست . مرتاب اسم فاعل است بمعنی شک کننده « کَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ » غافر : ۳۴ . « أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبِّصُ بِهِ رَبُّبِ الْمُنُونِ » طور : ۳۰ . در مجمع منون را موت گفته و گوید بمعنی دهرم میاید : ریب ظاهراً بمعنی قلق و اضطراب است چنانکه از زمخشری	نیز که امروز مغلوب اند غالب خواهند شد . ریب : شک . در مجمع گوید : ریب بمعنی شک است و بعضی بدترین شک گفته اند . در اقرب و قاموس شک ، تهمت ، ظن و حاجت معنی شده است ولی قرآن کریم آنرا در شک بکار برده و شاید در بعضی تهمت و اضطراب قلب نیز مراد باشد چنانکه خواهیم گفت . « أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا ... » نور : ۵۰ . « وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْأَمَانِي » حدید : ۱۴ . افعال این ماده در قرآن مجید همه از افتعال آمده و آن چنانکه در اقرب گفته بشک افتادن و شک کردن است و اگر با « باء » همراه باشد مثل « ارتاب بفلان » بمعنی تهمت زدن میاید . در بعضی آیات کلمه « مریب » صفت « شک » آمده مثل « وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ » هود : ۶۲ . « إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ » سباء : ۵۴ . « وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ »

نقل شد و بیضاوی نیز گفته است یعنی بلکه میگویند شاعر است برای او منتظر مرگ باشیم تا مثل شعرای دیگر بمیرد و از او راحت شویم. صحاح و اقرب ریب المنون را حوادث روزگار گفته اند. (که شخص را مضطرب میکنند).

«لَا يَزَالُ بَيْنَهُمُ الَّذِي بَنُوا رِيْبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ» توبه:

۱۱۰. ریه چنانکه راغب و جوهری گفته اسم مصدر است از ریب یعنی ساختمانیه که ساخته اند پیوسته مایه اضطراب دلهایشان است تا وقتی که دلهایشان پاره پاره شود.

ریش: زینت. «قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ» اعراف: ۲۶. بنظر میاید که مراد از ریش زینت است

خواه طبیعی باشد مثل مو و غیره و خواه مصنوعی مثل لباس فاخر و غیره.

در مجمع نقل کرده: ریش آنست که در آن زینت و زیبائی باشد و از آنست ریش الطائر (پره‌های پرنده) و

خود آنرا اثاث البیت گفته است در المیزان نیز ما فيه الجمال گفته و گوید مأخوذ است از ریش طائر که در آن انواع زینت و زیبائی است.

ناگفته نماند معنای اوّلی آن مجموع پره‌های پرنده است و سپس بلباس فاخر و غیره گفته شده چنانکه در مفردات، قاموس، صحاح و اقرب گفته مؤید گفته ما آنست که در آیات بعدی دوبار لفظ زینت بکار رفته «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ - قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ»

در نهج البلاغه ریش بمعنی لباس فاخر آمده است «الْبُسْكُمُ الرِّيشُ وَ اسْبَغْ عَلَيْكُمُ الْمَعَاشَ» خطبه ۸۱ و ۱۸۰ این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است.

یعنی برای شما لباس فرستادیم که عورتان را می پوشانند و زینت فرستادیم که با آن مزین و زیبا میشوید ولی لباس تقوی، آن از همه بهتر است والله اعلم.

ربیع	رین	۱۵۳
در المیزان از تفسیر قمی از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل شده که ریش را متاع و مال فرموده اند . ولی زیاد بن منذر که ابوالجارود باشد زیدی مذهب و مشکوک است . ربیع : مکان مرتفع که از دور دیده میشود (راغب) « أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ » شعراء: ۱۲۸. در اقرب گوید: ربیع بمعنی صومعه ، برج کبوتر و تپه بلند است و از همین معنی است قول قرآن « أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ » به « آیه » رجوع شود . این کلمه در قرآن فقط یکبار یافته است . رین : زنگار . « کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » مطففین : ۱۴ . یعنی اعمالشان بر روی دلهایشان زنگار گذاشته است در نهج البلاغه نامه ۵۸: آمده « فَهُوَ الرَّائِيسُ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ » .	رین بمعنی غلبه و تغطیه نیز آمده است یعنی اعمالشان بقلوبشان غلبه کرده و یا آنها را پوشانده است مثل « وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ » انعام: ۲۵ . در کافی کتاب « الایمان والکفر » باب الذنوب حدیث ۲۰ از امام باقر علیه السلام نقل شده فرمود : در قلب هر بنده نکته ای هست سفید چون گناهی کند در آن ، نکته ای سیاه حادث میشود اگر توبه کند آن سیاهی از بین میرود و اگر بگناه ادامه بدهد سیاهی افزوده میشود تا جائیکه نکته سفید را بپوشاند و چون آن پوشیده شد دیگر صاحب قلب بینیکی روی نمیآورد و آنست فرموده خدای عزوجل « کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » این آخر ، سخن در این باب است والحمد لله رب العالمین ۱۱ محرم الحرام ۱۳۹۲ .	

ز

زَاء: حرف سیزدهم از الفبای فارسی و یازدهم از الفبای عربی و در حساب جمل بجای هفت است جمع آن از واء و ازیاء و غیره است (اقرّب) جزء کلمه واقع میشود و بتنهائی معنائی ندارد.

زَبَدٌ: بفتح (ز - ب) کف «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» رعد: ۱۷. یعنی سیل کفی بالا آمده برداشت. راغب آنرا کف آب گفته است ولی دیگران مطلق آورده اند.

در قرآن در کف طلا و نقره و غیره نیز بکار رفته است «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُ» رعد: ۱۷. در نهج البلاغه خطبه اول آمده «وَرُمِيَ بِالزَّبَدِ رُكَامُهُ» یعنی آب متراکم کف انداخت و در خطبه ۱۴۲ هست «ثُمَّ أَقْبَلَ مُزْبِدًا كَالْتَّيَّارِ لَا يُبَالِي مَا غَرَّقَ» سپس کف کنان رو کرد مانند دریائی که بآنچه غرق میکند

اعتنا ندارد منظور از مزید کسی است که سخن میگوید و دهانش کف کرده «زبد» سه بار در قرآن آمده و هر سه در آیه ۱۷ رعد است. «زبد» بمعنی کره نیز آمده است که کف شیر و ماست است.

زُبُرٌ: (بروزن عتق) جمع زبور است و هر کتاب حکمت را زبور گویند (مجمع) صحاح و قاموس و اقرّب مطلق کتاب گفته اند. راغب گوید بهر کتابیکه با حروف درشت باشد زبور گویند و بعضی گفته اند زبور کتابی است که در آن حکم عقلیه باشد نه احکام برخلاف کتاب پس زبور کتاب اخلاق یا مطلق کتاب است. «وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» شعراء: ۱۹۶. و آن در کتابهای گذشتگان است «وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ. وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ» قمر: ۵۲ و ۵۳. ظاهراً مراد از زبور نامه های اعمان

۱۵۵

زبر

زبر

را تبلیغ کرده و از خود فقط مواعظ و حکمتها میاوردند. ایضاً بنظر میاید در آیاتی که حکمت و کتاب آمده مثل «وَمَا أَنزَلْ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ» بقره: ۲۳۱. مراد از حکمت همان زبر است که در آیات دیگر آمده است:

• «أَنزَلْنِي زُبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا ...» كهف: ۹۶. زبر بضم (ز) و فتح (ب) جمع زبره بروزن عقده است و آن بمعنی تکه بزرگ آهن است (مفردات اقرب) یعنی تکه های بزرگ آهن را پیش من آورید تا چون میان دو لبه کوه را مساوی کرد گفت در آن بدمید.

• «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبْرًا...» مؤمنون: ۵۳. زبر در آیه احتمال دارد جمع زبور باشد یعنی کارشان را تکه تکه کرده بصورت کتابها در آوردند و شاید جمع زبره باشد که از اقرب نقل شد در آنصورت بقول راغب مراد از آن بطور استعاره احزاب است یعنی امرشان را جدا کرده و حزبا شدند.

است زبر بروزن فلس بمعنی نوشتن و غیره است «زبرت الكتاب: کتبه» (اقرب).

در دو آیه از قرآن کتاب با زبر توأم آمده است «جَاؤُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» آل عمران: ۱۸۴. «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» فاطر: ۲۵. طبرسی فرموده زبر گفتن نسبت بمواعظ و کتاب گفتن نسبت بتألیف حروف آن است، این بنظر نگارنده بعید است حال آنکه خودش زبور را کتاب حکمت معنی کرده لازم بود میان زبر و کتاب فرق گذارد. بیضاوی گفته زبور مخصوص است بکتاب حکمتها و کتاب در عرف قرآن آن است که حاوی احکام و شرایع باشد. در صافی نیز زبر را کتاب مواعظ و حکم و کتاب را کتاب شریعت خوانده است المیزان نیز نزدیک بآن میگوید.

بنظر میاید که زبر همانطور که نقل شد کتاب مواعظ باشد که بسیاری از پیامبران احکام و شریعت پیغمبر سابق

زبور	زین	۱۵۶
در مجمع گوید: در دینشان متفرق شدند و آنرا کتابها قرار دادند و بنا بر قرائت ابن عامر که زُبْرًا بر وزن (صُرْد) خوانده است معنی آن جماعات است یعنی «تَفَرَّقُوا أَحْزَابًا» نصب زُبْرًا برای حال است. زبور: از قرآن مجید بدست میاید که آن نام کتاب داود است «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» انبیاء: ۱۰۵. «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» نساء: ۱۶۳ - اسراء: ۵۵. بقرینه دو آیه بعد میشود گفت که مراد از زبور در آیه اول کتاب داود و الف و لام آن برای عهد است. در میان کتب تورات فعلی کتابی بنام مزامیر یا زبور داود موجود است که جمعاً صد و پنجاه مزمور است و یهود آنرا بدادود نسبت میدهند. ولی ملاحظه مضامین آن نشان میدهد که همه اش از حضرت داود نیست. چنانکه محققین گفته اند مثلاً نویسنده قاموس کتاب مقدس تحت کلمه «مزامیر»	میگوید: کتاب مزامیر به پنج قسمت منقسم و در آخر هر قسمی لفظ آمین مکرر گشته و اغلب بر آنند که این لفظ را جمع کنندگان کتاب در آخر هر کتاب افزوده اند ... خلاصه کتاب اول دارای ۴۱ مزمور است که ۳۷ از آنها منسوب بدادود و چهار تا که اول و دوم و دهم و سی سوم باشد. بمؤلفان نامعلوم منسوب است. همچنین است سخن این مؤلف درباره قسمتهای دیگر زبور. دانشمند محترم آقای صدر بلاغی نیز در فرهنگ قصص قرآن در این باره بیانی عالی دارد. قرآن مجید درباره زبور بیشتر از آنچه نقل شد مطلبی نگفته است لذا مطلب را در این موضوع بسط نمیدهیم. زین: دفع «زبنه زبناً: دفعه و صدمه» (اقرب) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ. سَدَّعُ الزَّبَانِيَةِ»^{۱۸۰} مراد از زبانیه مأموران آتش جهنم است و شاید از این جهت زبانیه گفته شده که انسانها را با آتش دفع و پرتاب میکنند و احد زبانیه بنظرابی	

عبیده زبنة و در عقیده کسانى زبنى و بقول اخفش زابن است (مجمع) این کلمه فقط یکبار در قرآن یافته است. یعنی او اهل مجلس خود را بخواند ما نیز آتشیانان را خواهیم خواند در دعای سوم صحیفه آمده «فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى ... الزَّبَانِيَةِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَعَلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً وَلَمْ يُنْظَرُوهُ».

زجاجه : شیشه. «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحُ فِيهِ زُجَاجَةٌ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» نور : ۳۵. یعنی مثل نور وی چون محفظه- ایست که در آن چراغی است و چراغ در شیشه ایست و شیشه گسویی ستاره درخشانی است. لفظ «فی» نشان میدهد که شیشه ظرف چراغ است و چراغ در قندیلی از شیشه قرار گرفته است. این کلمه در قرآن فقط دوبار آمده است معنی آیه انشاءالله در «نور» خواهد آمد.

زجور : راندن با صدا، سپس گاهی در صدا و گاهی در مطلق راندن بکار میرود

عبارت راغب چنین است «الزجر طرد بصوت . ثم يستعمل فى الطرد تارة و فى الصوت اخرى» صحاح و قاموس و اقرب منع و نهی گفته اند. این معانی قریب بهم اند.

«فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ» صافات : ۱۹. یعنی قیامت فقط يك صيحه و يا يك حرکت است آنگاه همه زنده شده نگاه میکنند آیه در جواب کسانی است که وقوع قیامت را بعید میدانستند. چون وقوع قیامت با صيحه و فریاد است «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» یس : ۵۳. لذا زجره بمعنی صيحه است یعنی با يك صيحه قیامت برپا میشود. طبری که زجر را برگرداندن گفته میگوید : گوئی مردم از حال خود برگردانده شده اند بمحشر.

«فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ» قمر : ۹. یعنی بنده مانوح را تکذیب کرده و گفتند دیوانه است و منع و طرد شد گوئی فریاد کشیده گفته اند : ساکت باش! «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ

زجو

زحزح

۱۵۸

مقبول و مزجاة مؤنث آن است یعنی سرمایه کم و ناقص که طرف آنرا طرد و رغبت نمیکند و لذا بضاعة مزجاة را سرمایه کم یا سرمایه پست گفته اند.

زحزح: ترحزح کنار شدن و کنار کردن است (اقرب) « فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ... » آل عمران: ۱۸۵. هر که از آتش کنار و به بهشت داخل شده باشد سپس رستگار شده « وَمَا هُوَ بِمُزْحَرْجٍ مِنَ الْعَذَابِ ... » بقره: ۹۶. مزحزح بمعنی دور کننده و کنار کننده است از این ماده فقط دو لفظ فوق در قرآن مجید یافته است.

زحف: نزدیک شدن بتدریج (مجمع) « إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ » انفال: ۱۵. راغب گوید: اصل آن برخاستن است با کشیدن پا مثل طفلی که هنوز راه رفتن نمیتواند و مثل شتریکه خسته شده است ناگفته نماند گوئی در آن يك گونه سنگینی و کندی ملحوظ است در اقرب گوید: زحف العسكر الى عدوهم « آنگاه که لشکر بسوی دشمن باکندی

مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ » قمر : ۴. از دجار بمعنی زجر است یعنی از اخبار گذشتگان بآنها آمد چیزیکه در آن موعظه و منع از ارتکاب گناهان است مزدجر در آیه مصدر میمی است. چنانکه المیزان گفته.

• « فَالزَّاجِرَاتُ زَجَرًا . فَالتَّالِيَاتُ ذِكْرًا . إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ » صافات: ۲-۴. راجع باین آیات رجوع شود به «تلی» که مشروحاً گفته شده است.

زجو: راندن با مدارا (صحاح) راغب گوید آن دفع شیئی است برای مرتب شدن. ناگفته نماند اینگونه دفع با سوق دادن نیز میسازد چنانکه قاموس و اقرب و مجمع آنرا سوق و دفع گفته است « أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا » نور: ۴۳. آیا ندانسته ای که خدا ابر را بآرامی سوق میدهد سپس آنرا بهم جمع میکند و آنگاه متراکم میگرداند. • « مَسْنَاً وَ أَهْلَنَّا الْفُصْرَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ » يوسف: ۸۸. مزجی بصیغه مفعول شیئی دفع شده و غیر

زحف

زخرف

۱۵۹

و تدریج برود که زیاد و کثیر است.

باید دانست زحف در معنای جهاد و روبرو شدن با دشمن نیز بکار رفته است در نهاییه در حدیث «اللهم اغفر له وان كان قمر من الزحف» آنرا جهاد معنی کرده و در روایات کافی در تعداد گناهان کبیره آمده «الفرار من الزحف» یعنی فرار از جنگ. و این مخالف معنای اولی نیست که جهاد با دشمن همان نزدیک شدن است برای جنگ.

و نیز زحف بمعنی لشکر آمده است چنانکه زمخشری گفته و جمع آن زحوف است طبری از لیث نقل میکند زحف جماعتی است که بسوی دشمن حرکت میکنند و جمعش زحوف است.

بهتر است «زُحْفًا» در آیه بمعنی قتال و نیز مفعول له باشد برای «لَقِيتُمْ» چنانکه از زجاج نقل شده است یعنی: چون با کفتار از برای جنگ روبرو شدید بآنها پشت نکنید و فرار ننمائید این کلمه تنها یکبار در قرآن آمده است.

زخوف : زینت « حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ ... » یونس : ۲۴. راغب آنرا زینت روکش گفته که نقش و نگار است. و نیز آنرا کمال حسن گفته اند (مجمع - اقرب) یعنی چون زمین زیبایی خود را گرفت و آراسته شد. « أَوْ يَكُونُ لَكَ يَتُّ مِنْ زُخْرَفٍ ... » اسراء: ۹۳. یعنی برای تو اطاقی باشد از طلا. ظاهراً مراد آنست که زینت آن از طلا باشد. طلا را بجهت کمال حسن زخرف گفته اند زخرف القول سخنی است باطل که ظاهر آن صدق و راست می نماید «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً...» انعام: ۱۱۲. بعضی قول باطل و ظاهر الصدق را برای فریب القا میکند. آن بمعنی مفعول (مزخرف) است.

زخرف نام سوره چهل و سوم از قرآن است گوئی بمناسبت آیه ۳۵ همان سوره، زخرف خوانده شده است «وَلْيُؤْتِنَهُمْ أَبُوَابَا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ وَ زُخْرَفًا ».

زرب	زرع
در مجمع گوید : زخرف کمال حسن شیئی است و لذا بطلا و بنقوش و تصاویر زخرف گفته اند در حدیث است که «أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَدْخُلِ الْكُعْبَةَ حَتَّى أَمَرَ بِالزُّخْرَفِ فَنُحِّيَ» آنحضرت وارد کعبه نشد تا فرمود که تصاویر و نقوش را از آن کنار کردند . در مجمع گوید «زُخْرَفًا» در آیه منصوب است با فعل مضمر یعنی «وَجَعَلْنَا لَهُمْ زُخْرَفًا» ولی شاید عطف باشد به «سُرُرًا» .	گفت . راغب میگوید : زرع بمعنی رویاندن است و حقیقت آن با امور خدائی است نه بشری «وَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» واقعه : ۶۴ . آیا شما آنرا میرویانید یا مائیم رویاننده... و اگر بانسان نسبت داده شود ازاین جهت است که انسان عامل و فاعل اسباب زرع است .
طبرسی ذیل آیه فوق فرموده : آیا شما آنرا میرویانید یا مائیم رویاننده و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که فرمود «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ زَرَعْتُ وَ لَيَقُلَنَّ حَرَثْتُ» کسی از شما نگوید زرع کردم و بگوید حرث کردم . ولی «ذیل آیه» «قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا...» یوسف : ۴۷ . آنرا کاشتن گفته است .	زرب : «وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ» وَزْرَابِي مَبْثُوثَةٌ غاشیه : ۱۵ و ۱۶ . در مجمع آمده زرابی جمع زریه و آن بمعنی فرش فاخر است یعنی پشتی های ردیف هم و فرشهای گسترده . زرابی نکره است نمیشود آنها را با فرش دنیا قیاس کرد . راغب گوید : زرابی جمع زرب (بروزن قفل) نوعی از لباس راحت و منسوب است بمحلی . و برسبیل تشبیه و استعاره آمده «وَزْرَابِي مَبْثُوثَةٌ» .
زرع : رویاندن . کاشتن . و نیز مصدر بمعنی مفعول باشد که خواهیم	در صحاح کاشتن و رویاندن هر دو را گفته است همچنین است قول قاموس و اقرب . در قرآن مجید چنانکه معلوم شد در رویاندن و کاشتن هر دو بکار رفته است و بنابر قول راغب زارع فقط خداست و بشر حارث است لا غیر چنانکه فرموده «أَفَرَأَيْتُمْ

زری	زرق
آمده «زَرَقَ الرَّجُلُ زُرْقًا: عمی» یعنی کور شد . دلیل این احتمال آیاتی است که کور محشور شدن را صراحت دارند «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى. قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى؟ طه: ۱۲۴ و ۱۲۵.» وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمًى وَ بُكْمًا وَ صُمًّا اسراء: ۹۷. «زرق» در کلام الله فقط یکبار آمده است . زوی: عیب گرفتن . حقیر شمردن در اقرب آمده «زری عمله علیه: عابه علیه و عاتبه» اسم فاعل آن زار است «وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا هود: ۳۱. ازدراء یعنی احتقار یعنی درباره آنانکه چشم شما خوارشان می بیند نمیگویم: خدا هرگز خیری بآنها نخواهد داد در نهج البلاغه خطبه ۱۷۴ درباره نفس مؤمن فرموده «وَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا» مؤمن پیوسته نفس خود را حقیر شمرده و آنرا عتاب میکند . این کلمه تنها یکبار در قرآن یافته است . زعم: قول باطل دروغ و زعم	مَا تَحْرُثُونَ واقعه: ۶۳ . زُرَاع بضم (ز) جمع زارع است «فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوَاقِهِ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ» فتح: ۲۹ . بر ساقه های خود ایستاد زارعان را روئیدن آن بشگفت میاورد. «يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ» نحل: ۱۱ . زرع در این آیه و غیره بمعنی مزروع (کشت) است چنانکه گذشت. جمع زرع در قرآن زروع است «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ» دخان: ۲۵ و ۲۶ . «وَزُرُوعٍ وَ نَخْلٍ...» شعراء: ۱۴۸ . زُرُق: بضم (ز) «يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا» طه: ۱۰۲ . زُرُق (بر وزن فَرَس) بمعنی کبود است مجمع البیان زرقه را رنگ سبز گفته ولی اقرب تصریح میکند که رنگ کبود است مثل رنگ آسمان. زُرُق در آیه شریفه جمع اَزُرُق بمعنی کبود چشم است یعنی روزی در صورت دمیده شود گناهکاران را کبود چشم محشور میکنیم . با احتمال قوی مراد از آن در آیه کوری است . در اقرب

زعم

زفر

۱۶۲

الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ تَغَابِنَ ۖ ۷. کفار بدروغ گفتند که هرگز برانگیخته نمیشوند بگو قسم پیروردگارم حتماً حتماً برانگیخته خواهید شد .

در قاموس گوید: زعم بمعنی قول باطل و کذب و قول حق است در هر دو ضد بکار میرود و بیشتر در شیء مشکوک استعمال میشود . در اقرب الموارد افزوده: از عادت عرب است هر دروغگو که پیششان سخنی گوید، گویند فلانی زعم کرد و در قرآن هر جا در ذم قائلین آمده است .

راغب میگوید: آن حکایت قولی است که در آن احتمال دروغ است « قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ سُبَاءَ : ۲۲ . بگو بخوانید آنانرا که بیاطل معبود خواندید. وَأَوْتُسْقَطُ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كِسْفًا... » اسراء: ۹۲: یا آسمانرا چنانکه ادعا کرده‌ای پاره پاره برما فرودآوری .

زعیم بمعنی کفیل و عهده‌دار است طبرسی گفته زعیم، کفیل و ضمین نظیر

هم‌اند و نیز زعیم بمعنی رئیس است راغب درتقریب آن گوید: چون عقیده براین است که قول رئیس و کفیل محل احتمال کذب است « وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ » یوسف: ۷۲. هر که آنرا بیاورد برای اوست بار شتری و من بآن بار ضامنم که باوداده شود و یا باو کفیلم که عذابش نکنند. «سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ» قلم: ۴۰. زعیم در آیه شاید بمعنی متعهد و یا باطل‌گو باشد . در مجمع آنرا کفیل گفته . و گوید: پیرس کدامشان متعهد است که روز قیامت برای آنهاست آنچه برای مؤمنان است . در نهج - البلاغه خطبة ۱۶ آمده « ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةٌ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ » .

زفرو: زفر و زفیر خارج کردن نفس است پس از بدرون کشیدن آن یعنی بازدم (قاموس، اقرب) طبرسی و راغب بعکس گفته‌اند عبارت مجمع چنین است « الزفیر تردید النفس مع الصوت من الحزن حتى تنتفخ الضلوع » زفیر نفس کشیدن است از اندوه که

زف	زقوم	۱۶۳
با صدا باشد تا جائیکه دنده ها باد کند راغب نیز چنین گفته و فقط حزن و صوت نیاورده است ایضاً زفیر صدای آتش است آنگاه که بشدت مشتعل گردد . « فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَقِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ » هود: ۱۰۶ . شهیق مقابل زفیر است و هردو از صداهای اندوهناکان است که بهنگام نفس کشیدن و بازدم از آنها شنیده میشود (مجمع از زجاج) معنی آیه در «خلد» گذشت . « إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْطًا وَ زَفِيرًا » فرقان: ۱۲ . زفیر صدای جهنم و (صفیر) آتست در «جهنم» گذشت که آن ذی شعور و عاقل است . این کلمه فقط سه بار در قرآن آمده است . سومی سوره انبیاء آیه ۱۰۰ . زف: « فَأَقْبِلُوا إِلَيْهِ يَزِفُونَ » صافات: ۹۴ . زفیف بمعنی سرعت سیر در صحاح گوید « زَفُ الْعَبِيرِ زَفِيفًا » اسرع . و زَفُ الْقَوْمِ فِی مَشِيهِمْ : اسرعوا » معنی آیه چنین است : رو	کردند بسرعت سوی ابراهیم میرفتند و اگر آنرا متعدی بدانیم چنین است که قوم خویش را بسرعت بسیر و امیداشتند این کلمه در قرآن مجید یکبار بیشتر نیست . زفاف بردن عروس است بخانه شوهر . در نهاییه از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود « یَزِفُ عَلٰی بَنِي وَبَيْنِ اِبْرَاهِيمَ الْجَنَّةِ » علی میان من و ابراهیم بسرعت وارد بهشت میشود . زقوم: « أَذْكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ . إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ . إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ . طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ . فَإِنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَمَا لَثُونٌ مِنْهَا الْبُطُونُ » صافات: ۶۲-۶۶ . « إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ . طَعَامُ الْإِثْمِ . كَأَنَّهُمْ لَيَغْلَى فِي الْبُطُونِ . كَغَلَى الْحَمِيمِ » دخان: ۴۳-۴۶ . « لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومِ . فَمَا لَثُونٌ مِنْهَا الْبُطُونُ » واقعه: ۵۲ و ۵۳ . این کلمه فقط در این سه مورد آمده است و از این آیات روشن	

زقوم	زکریا	۱۶۴
میشود او لا زقوم درختی است که در قعر جهنم می‌رود. ثانیاً میوه آن مانند رؤس شیاطین است که در «رأس» گذشت و اینکه گفته درخت زقوم طعام گناهکار است ظاهراً منظور میوه آنست. ثالثاً مجرمین از آن می‌خورند و شکمشان را پرمیکنند. و رابعاً آن مانند آب جوشان در شکمها می‌جوشد (نعوذ بالله منها). بقیه این سخن در «ضریع» است.	ابو جهل بکنیزش گفت: ما را زقوم بیاور. او کره و خرما آورد بیاران گفت: زقوم بخورید محمد شما را با این می‌ترساند و میگوید که آتش آنرا می‌رویاند حال آنکه آتش می‌سوزاند خداوند نازل کرد «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ»، این سخن در نهاییه نیز ذیل زقم نقل شده است.	
راجع بمعنی زقم باید دانست که آن فرو بردن لقمه است با کراهت و مشقت شدید (مجمع) در قاموس معنای اولی آنرا کره با خرما گفته است در اقرب گوید: آن کره است با خرما در لغت آفریقا ... و گفته‌اند پلیدترین درخت تلخ است در تهامه ... در مجمع گفته: گویند آن درخت معروفی است که عرب می‌شناسد. و گفته‌اند که نمی‌شناسد روایت است: قریش چون آیه اول را شنید... ابن زبیری گفت: زقوم در کلام بربر خرما و کسره است و در نقلی بلغت یمن،	زکوتیا: از انبیای مشهور بنی اسرائیل. نام مبارکش هفت بار در کلام الله مجید آمده است. «ذَكَرْ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدُهُ ذَكَرْتَا» مریم: ۲. قرآن مجید او را از پیامبران و بندگان صالح می‌شمارد «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ» انعام: ۸۵. دو قضیه از وی در قرآن آمده است یکی تکفل مریم آنگاه که مریم را تحویل معبد بیت المقدس کردند درباره تکفل او قرعه کشیدند «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَامُهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ» آل عمران: ۴۴. تا بالاخره کفالت مریم بعهدۀ زکریا واگذار شد و هر وقت	

زکریا	زکریا
دست خالی نبوده‌ام در گذشته من دعا کرده‌ام و تو اجابت فرمودای من از بعد خویش از اقوام و اقربایم بیم دارم و زخم گذشته از پیری همواره نازا بوده است. مرا بقدرت خویش فرزندی عطا فرما که از من و از خاندان یعقوب (طرف مادر) ارث ببرد و او را پسندیده گردان. خطاب رسید ای زکریا ما تو را مژدهٔ پسری میدهیم که نامش یحیی است و از پیش همنامی برای او قرار نداده‌ایم گفت: پروردگارا چگونه پسری خواهم داشت حال آنکه زخم از پیش نازا بوده و خودم از پیری بفرتوتی رسیده و خشک شده‌ام. فرشته‌ای او را ندا کرد و گفت: پروردگارت چنین گفته که آن بر من آسان است تو را از پیش آفریدم که چیزی نبود. گفت خدایا برای من نشانه‌ای تعیین کن گفت: نشانهٔ تو آن است که سه شب تمام با مردم نتوانی سخن گوئی پس از عبادتگاه بسوی قوم خود رفت و بآنها فهماند که: بامداد و شبانگاه	پیش مریم میامد در نزد وی رزق بخصوصی میدید و میگفت: این از کجاست مریم میگفت از جانب خدا زکریا چون این بدانست با آنکه خودش پیر و زنش نازا بود از خدا فرزندی خواست خداوند یحیی را بوی عنایت فرمود «وَكُفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً...» آل عمران: ۳۷-۳۸. دوم استجابت دعای اوست دربارهٔ فرزند خواستن از خدا که در سورهٔ آل عمران از آیه ۳۸ تا ۴۱ یاد شده است و مشروح آن در سورهٔ مریم چنین است: این خبر رحمت پروردگار با بندهٔ خویش زکریاست. آندم که خدایش را نهانی ندا کرد و گفت: پروردگارا من استخوانم سست شده و سرم از پیری سفید گشته «وَاسْتَعْلَ الرُّأْسُ شَيْبًا» و در دعا کردن شقی و

زکریا

زکریا

۱۶۶

خدا را تسبیح گوئید. (مریم: آیه ۲-۱۱).
 ناگفته نماند سلب قدرت تکلم از زکریا علامت فرزند بود که فرموده
 « قَالَ آيَتُكَ اَنْ لَا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سُوِّيًّا » و در سورة آل عمران آمده « قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رُمُوزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا... » آیه ۴۱.

قید ایّام روشن میکند که مراد از « ثَلَاثَ لَيَالٍ » فقط سه شب نیست بلکه روزها هم مراد است . و نیز کلمه « النَّاسِ - وَاذْكُرْ رَبَّكَ » بدست میدهد که سلب تکلم نسبت بمردم بود و گرنه نسبت بخدا و عبادت زبانش قدرت داشت . و « اَلَّا تُكَلِّمَ » نشان میدهد که خدا قدرت تکلم را سه روز از او سلب فرمود .

اینکه زکریا از خدا علامت خواست معنی اش آن بود هر وقت زنش باردار شد با آن علامت باردار شدن آنرا بداند ؟ و یا برای آن بود که بداند این ندا از ملك است و از شیطان نیست ؟

المیزان وجه دوّم را تأیید میکند و میگوید : آنچه سبب وحشت قوم از این وجه شده آنستکه گفته اند: انبیاء در اثر عصمت باید کلام رحمانی را از شیطانی تشخیص بدهند، جایز نیست شیطان آنها را بیازی گیرد که تشخیص از دستشان برود. این سخن حق است ولی باید دانست که تشخیص انبیاء با نشان دادن خداست نه مستقلاً از جانب خودشان و چون چنین است چه اشکالی دارد که زکریا از خدا راجع بآن علامتی بخواهد که واقعیت را تشخیص بدهد بلی اگر دعایش مستجاب نمیشد اشکال در جای خودش بود ... آیه آن بود زبانش سه روز قادر بتکلم نبود و زبانش جز بذكر خدا بند میشد و این ... تصرف خاصی است در نفس پیامبر و زبانش که شیطان بعلت عصمت پیغمبر از آن عاجز است پس ندای فرزند دادن رحمانی بوده است تمام شد .

در تفسیر عیاشی ذیل آیه ۴۱ آل عمران از امام صادق علیه السلام نقل شده:

زکریا	زکریا	۱۶۷
زکریا چون از خدا خواست تا فرزندی بوی عطا کند ملائکه جواب استجابت را باو رساندند . خواست بدانند که این ندا از جانب خداست خدا وحی فرمود که نشانه خدائی بودن ندا آنست که سه روز زبانش از تکلم خواهد ماند. چون از تکلم عاجز شد دانست که بسلب تکلم جز خدا کسی قادر نیست . و آن است قول خدا «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ الْأَنْتُكَلِمُ النَّاسُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا» . مجمع البیان آنرا علامت حمل گفته که زکریا با آن دانست زنش حامله شده است . * * * قرآن مجید بیشتر از آنکه گفته شد درباره زکریا چیزی فرموده است ولی در اینجا مطالبی افسانه نیز درباره آن رسول گرامی نقل شده است که بطور فهرست اشاره میشود . ۱- در المیزان ج ۳ ص ۲۰۰ گوید: حرفهائی از قدماء مفسرین در اینجا نقل شده که غیر معقول اند مثل آنکه از	قتاده و عکرمه نقل شده: شیطان پیش زکریا آمد و او را در اینکه بشارت فرزند از جانب خداست بشک انداخت و گفت : اگر این ندا از جانب خدا بود مخفی بتو میرسید چنانکه تو خدا را نهانی خواندی و در انجیل لوقا باب ۱ بند ۲۰ آمده که جبرئیل بزکریا گفت : تو تا روزیکه این خبر واقع شود گنگ و لال خواهی بود که سخن مرا باور نکردی . نگارنده بانجیل مراجعه کردم همانطور است که المیزان نقل کرده است . ۲- در صحیح مسلم، بابی درباره فضائل زکریا منعقد کرده مجموع آن باب را فقط يك روایت تشکیل میدهد و آن اینکه ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده که «کان زکریا نجارا» زکریا نجار بود. شاید این روایت درست باشد که روزی آنحضرت بمناسبتی این سخن را فرموده است ولی تشکیل چنین بابی با این سرمایه خنده آور است . ۳- ابن اثیر در تاریخ کامل ج ۱	

زکریا	زکو	۱۶۸
ص ۱۷۴ بواب « ذکر قتل زکریا » میگوید : چون یحیی کشته شد پدرش زکریا فرار کرد و داخل باغی در بیت المقدس گردید پادشاه در پی او فرستاد . درختی زکریا را خواند و گفت ای پیامبر خدا پیش من بیا چون زکریا آمد درخت از وسط پاره شد و زکریا درون آن قرار گرفت سپس درخت بهم متصل گردید شیطان طرف لباس او را گرفته بیرون کشید تا مدرکی بر گفنه خویش داشته باشد . آنگاه بمأموران شاه گفت : زکریا میان این درخت رفته اینهم حاشیه لباس اوست . درخت را با تبر دو نصف کردند و با منشار (اره بزرگ) آنها بریدند زکریا مُرد .	است آفرین بر قرآن عظیم که از هر گونه سخن سبک خالی است . * * * نام زکریا در آیات قرآن بقرار ذیل است : آل عمران : ۳۷-۳۸ . انعام : ۸۵ . مریم : ۲-۷ . انبیاء : ۸۹ . زکو : اصل زکوة چنانکه طبرسی و راغب گفته بمعنی نمو و زیادت است همچنین است قول قاموس و اقرب و صحاح زکاء را نمو کردن گفته است . « زکا الزرع یزکو زکاء نما » .	
عبدالوهاب نجار ذیل این قصه میگوید : این سخن محض افتراست چه فائده ایست در رفتن بدرون درخت با آنکه طرف لباسش بیرون خواهد ماند . این بلاشک دسیسه ایست برای اعظام ابلیس و عجب اینجاست که این ناپسندها بکتاب اسلامی راه یافته	علی هذا زکو و زکاء مصدر و زکوة اسم مصدر است « وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ » بقره : ۴۳ . ولی ابن اثیر در نهایه میگوید : زکوة از اسماء مشترکه است و برعین و معنی هردو اطلاق میشود . آیه « وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَ زَكَاةً » که خواهد آمد مؤید قول ابن اثیر است .	

ناگفته نماند زکوة در قرآن گاهی
بمعنی طهارت و پاکیزگی آمده مثل
« قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا » شمس : ۹ .
« وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَاكُمْ
مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ » نور : ۲۱ . یعنی نجات
یافت آنکه نفس را پاک کرد . و اگر
فضل و رحمت خدا نمیبود احدی از
شما پاک نمیشد .

و گاهی بمعنی مدح است مثل
« فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى »
نجم : ۳۲ . خودتان را مدح نکنید و
پاکیزه نشان ندهید خدا پرهیزکار
داناست . ایضاً « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ »
نساء : ۴۹ . درصراح میگوید « زکّی
نفسه تزکیة : مدحها » .

این معنی راجع بمعنای اول است
که مدح نفس جز پاکیزه نشان دادن
آن نیست .

زکّی بمعنی پاک است « لِأَهْبَ لَكَ
غُلَامًا زَكِيًّا » مریم : ۱۹ . مؤنث آن
زکیه است « أَقَلَّتْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ
نَفْسٍ » کهف : ۷۴ . ازکی اسم تفضیل

آن است « فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا »
کهف : ۱۹ .

« فَأَرْدْنَا مَنْ يَدُلُّهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا
مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا » کهف : ۸۱ .
« وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا »
مریم : ۱۳ . « وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ »
مؤمنون : ۴ . در دو آیه اولی زکوة
مصدر است بمعنی پاکی و پاکیزگی
و در آیه سوم اگر لام « لِلزَّكَاةِ » را
چنانکه راغب گفته علت بگیریم زکوة
مصدر است یعنی برای پاک شدن کار
میکنند ولی سیاق آیه نشان میدهد که
« لِلزَّكَاةِ » مفعول « فَاعِلُونَ » است .
ولی درعین حال کلمه « فَاعِلُونَ » قرینه
است که زکوة مصدر و بمعنی تطهیر
مال است چنانکه در المیزان آمده و
زکوة متعارف منظور نیست که آیه
مکّی و حکم زکوة در مدینه آمده
است .

اقرب الموارد گوید : زکوة در
تمام قرآن جز آیه « وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ
زَكَاةً » درباره مال است . و آن بمعنی
طهارت میباشد . ولی دیدیم که آیه

زکاة

زکاة

۱۷۰

دیگری نیز هست . و در دو آیه « وَ اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ » مریم : ۳۱. «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» مریم: ۵۵. احتمال دارد که پاکیزگی مراد باشد .

ناگفته نماند پاکیزگی و مدح که ذکر شد مخالف معنی اولی که نمو و زیادت باشد نیست بلکه پاکیزگی همان نمو نفس و ترقی و ارتقاء آن است .

زکاة: زکوة چنانکه گذشت مصدر و اسم مصدر که سال زکوی باشد استعمال شده است . و آن سی و دو بار در قرآن مجید بکار رفته و در بیشترش منظور مالی است که در راه خدا مصرف میشود . بنظرم این تسمیه از آنست که زکوة سبب پاکی مال است و مال مزکی پاک و قابل نمو و برکت است نه مال غیر مزکی .

بعقیده نگارنده مراد از زکوة که در قرآن بیشتر با صلوة آمده فقط زکوة واجبی که به ۹ چیز (گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گوسفند،

گاو، و شتر) تعلق میگیرد نیست بلکه مراد مطلق انفاق در راه خداست اعم از واجب و مستحب . و قتیکه زکوة در اصل لغت بمعنی زیادت و نمو باشد و بکار بردن آن در مال انفاق شده بعنایت باشد چه داعی داریم که زکوة را در آیات « وَ اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ » بقره: ۴۳، ۸۳، ۱۱۰. «وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» نساء: ۱۶۲. «وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» توبه: ۷۱. و آیات دیگر حمل بر زکوة واجب کنیم .

شاید این سخن قطع نظر از آنچه گفته شد آیتی است که بعد از ذکر صلوة مطلق انفاق را پیشنهاد میکنند مثل «وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» بقره: ۳، انفال: ۳. «وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» حج: ۳۵.

و مثل آیات دیگر که مطلق انفاق فی سبیل الله را تذکر میدهند . «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» بقره: ۲۶۱. «وَ أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

زکاة	زکاة
صدقات موارد هشتگانه زیر است که آیه شریفه معین میکند «انَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِنْ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» توبه: ۶۰. بموجب این آیه مبارکه صدقات شکافهای اجتماع را پر کرده و چرخ زندگی را با بکسار میاندازد لازم است بیک يك این موارد توجه شود: ۱- فقراء . و آنها کسانی اند که درآمدشان بمخارج سالانه کفایت نمیکند میتوانند کسر مخارج خویش را از زکوة دریافت دارند. ۲- مساکین . فقهاء در تفسیر آن میگویند: مسکین کسی است که حالش از فقیر بدتر باشد یعنی کسانی که درآمدی ندارند. ناقص العضواند. مضطر و آواره هستند. نگارنده را درباره آن سخنی است که در «سکن» خواهد آمد. ۳- عاملین زکوة . حکم زکوة آنست که حاکم شرع برای جمع آوری	وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ...» بقره: ۱۹۵. و مثل آیات دیگر که میگویند در مال مردم برای دیگران حقی هست «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمُحْرُومِ» ذاریات: ۱۹. «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَ الْمُحْرُومِ» معارج: ۲۴ و ۲۵. از مدتها پیش راجع باین مطلب فکر کرده و آنرا قوی و نزدیک یقین دانسته بودم اتفاقاً دیدم در المیزان ذیل آیه «وَالَّذِينَ لَهُمْ لِّلزَّكَاةِ فَاعْلَوْنَ» مؤمنون: ۴. باین مطلب توجه شده است میگوید: شاید مراد از زکوة معنای مصدري باشد و آن تطهیر مال با اتفاق است نه مقدار معین از مال که این سوره مکتی است و تشریع زکوة متعارف در مدینه بوده است سپس علم بغلبه گردیده است. و با این اعتبار آمدن «فَاعْلَوْنَ» صحیح میشود نظیر این سخن را ذیل «وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ. الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ...» فصلت: ۷ و ۶. فرموده است. * * * محل مصرف زکوة و مطلق

زکاة

زکاة

۱۷۲

باز نموده است نه فقط برای مسلمان فقیر .

۵- رقاب. آنان بردگان اند که از مال زکوة میشود آنها را خرید و آزاد کرد .

۶- غارمین. قرضداران. اگر کسی باشد که در آمدش بمخارجش کفایت کند ولی قرضی دارد که نمیتواند آنرا بدهد. قرض او از زکوة ادا میشود.

۷- فی سبیل الله مراد از آن هر کار عام المنفعة است که بدرد مردم میخورد از قبیل راهها، پلها ، بیمارستانها ، درمانگاهها ، مساجد و غیره . که محل مصرف زکوة اند .

۸- ابن سبیل شخص غریبی که در غربت مال خود را از دست داده و یا تمام شده و معطل مانده است از سهم زکوة بمحلش فرستاده میشود . بدین طریق خواهیم دید زکوة و انفاق در پر کردن شکاف جامعه سهم بسزائی دارد اگر روی حساب منظم و دقیق جمع آوری و توزیع شود بیشتر مشکلات را حل خواهد کرد .

آن و نیز برای توزیع و مصرف آن مأمورانی از طرف خود تعیین کند چنانکه رویه حضرت رسول ﷺ چنین بوده است . در این صورت نه فقیر میدانند مال کدام کس را میخورد و نه زکوة دهنده میداند که زکوتش در اختیار کدام کس قرار داده شد بلکه حاکم شرع خود بوضع مستمندان رسیدگی میکند و کار آنها را روبراه میسازد و در این کار مأموران زکوة برای خود از آن حقوق برمیدارند .

۴- مؤلفه قلوبهم یعنی کسانی که قلوبشان تألیف شده و آنها مردمان غیر مسلمان اند که برای خوشبین بودن با اسلام میشود بآنها از زکوة داد مثلا در کشوری غیرمسلمان زلزله ای اتفاق افتاده و عده ای بی خانمان شده اند میشود بآنها از زکوة کمک کرد تا باسلام خوشبین باشند و یا میشود مبلغی از زکوة یکی از بیمارستانهای آن کشور برای تداوی بیماران ارسال کرد بدین طریق ملاحظه میشود که اسلام برای جهانیان فکر کرده و راه

زلف	زلزال
۹۰، ق: ۳۱. بهشت بهره‌ز کاران نزدیک گردید. «وَأَزَلُّنَا ثُمَّ الْأَخْرَيْنَ» شعراء: ۶۴. دیگران را بآنجا نراند کردیم. بعضی آنرا بمعنی جمع دانسته و گفته دیگران را در آنجا جمع کردیم و گفته اند لیلۀ مزدلفه یعنی شب اجتماع ولی طبری آنرا نزدیک کردن گفته و مزدلفه را نیز از آن گرفته است. زلفی در قرآن مصدر آمده بمعنی نزدیکی و تقرب و هم اسم مصدر آمده بمعنی منزلت و مقام. مثل «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...» زمر: ۳. زلفی مفعول مطلق است برای «يُقَرِّبُونَا» تقدیر چنین میشود «إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ تَقْرِيباً» همچنین آیه «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَى...» سباء: ۳۷. و مثل «وَأَنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحَسَنَ مَّآبٍ» ص: ۲۵ و ۴۰. و در این دو آیه اسم مصدر است بمعنی مقام و منزلت. اقرب الموارد گوید: الف آن برای تأنیث است و آنرا در آیه سباء که گذشت مصدر گفته و گوید بعضی آنرا	زلزال: اضطراب و حرکت «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا» احزاب: ۱۱. آنجا مؤمنان امتحان شدند و شدیداً مضطرب گردیدند. زلزله حرکت زمین است «إِنَّ زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» حج: ۱. «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» زلزله: ۱. بعقیده راغب تکرار حروف آن دلالت بر تکرار فعل دارد. زلف: نزدیک شدن. و مقدم گشتن در اقرب آمده «زلف زلفاً و زلیفاً: تقدم و تقرب» در نهایت گوید: اصل آن نزدیک و مقدم گشتن است. در صحاح گوید: ازلفه ای قربه. در قرآن مجید. مطلق نزدیک شدن و نیز بمعنی تقرب و منزلت آمده است در مجمع شعری در این باره آورده است: و كُلَّ يَوْمٍ مَضَى أَوَّلِيَّةٍ سَلَفَتْ فِيهَا النَّفُوسُ إِلَى الْأَجَالِ تَزْدَلِفُ یعنی در هر روز و شبی که میگذرد مردم باجلها نزدیک میشوند. «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» شعراء:

زلف	زلف
اسم مصدر دانسته اند مثل سلام و کلام. * «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ» هود: ۱۱۳. بعضی آنرا زُلف (بروزن سرد) خوانده اند که جمع زلفه و منزلت است و بعضی بروزن عُنُق خوانده اند در این صورت مفرد است (مجمع). طبرسی از ابن عباس و ابن زید نقل میکند که زلف اول ساعات شب است یعنی نزدیکهای شب. جوهری میگوید: زلفه قسمتی از اول شب است و جمع آن زُلف (بروزن سرد) آید قاموس نیز چنین گفته بهر حال معنای اوّلی در آن، ملحوظ است و ظاهر آیه نمازهای پنجگانه یومیه راعمین میکند: نمازهایی که در دو طرف روزاند عبارت اند از نماز صبح و ظهر و عصر و نمازهای اوائل شب همان مغرب و عشاء میباشد. ولی عیاشی در تفسیر خود از حریر از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود «أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ» دو طرف روز مغرب و صبح است «وَزُلْفًا مِنْ	اللَّيْلِ» و آن نماز عشاء آخری است. بنابراین حدیث آیه از ذکر نماز ظهر و عصر ساکت است. المیزان از تهذیب نقل میکند که زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده که: خداوند در این باره فرموده «أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ» آن صلوة عشاء آخر است. آنگاه میگوید: حدیث خالی از ظهور نیست که دو طرف نهار قبل از ظهر و بعد از ظهر است تا شامل اوقات پنجگانه گردد. * «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَبَيْتَ وُجُوهَ الَّذِينَ كَفَرُوا» ملك: ۲۷. طبرسی گوید زلفه مصدر است و واحد و جمع در آن یکسان میباشد و مزدلفه از آنست و در اثر نزدیکی بمکه مزدلفه گفته اند و گاهی جمع زلفه زلف (بروزن سرد) میباشد. باید دانست که زلفه در آیه مصدر بمعنی فاعل است یعنی چوون عذاب را نزدیک دیدند قبیح شد صورت کفّار.

زلق

زلق

۱۷۵

کرده است .

* * *

ناگفته نماند آیه شریفه دلالت دارد بر آنچه چشم زخم اثر دارد امروزه علم هیپنوتیزم هم این مطلب را آفتابی کرده است نیروئی که از چشم شخص خارج میشود حتی میتواند طرف را بخواباند در نهج البلاغه حکمت ۴۰۰ فرموده «الْعَيْنُ حَقٌّ وَالرُّقْيُ حَقٌّ وَالسَّحَرُ حَقٌّ...» یعنی چشم زخم و عوذه ها که در آنها میدهند و سحر حق است و اثر دارند. در صافی گوید: در خبر است که «إِنَّ الْعَيْنَ لَيَدْخُلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَ الْجَمَلَ الْقَدْرَ» چشم زخم مرد را بقبر و شتر را به دیگه داخل میکند. مؤلف گوید سیوطی آنرا در جامع صغیر نقل کرده در مجمع گوید: در خبر آمده که اسماء بنت عمیس بحضرت رسول ﷺ گفت: پسران جعفر را چشم زخم میرسد پس رقیه ضد چشم زخم برای آنها تهیه کنم: فرمود آری اگر چیزی بقدر (خداوند) سبقت میکرد هر آینه آن چشم زخم بود.

زُلِقَ : بفتح (زل) اصل زلق محلی است که قدم در آن میلغزد و ثابت نمی ماند (مجمع) در اقرب گوید: «زُلِقْتُ قَدَمُهُ زَلْقًا : زَلْتُ» و آنگاه بمعنی زمین بی علف و خالی استعمال میشود چنانکه راغب و طبرسی گفته اند «وَيُرْسَلُ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا» کشف: ۴۰. زلق در آیه زمین خشک و خالی است. زلق مصدر نیز آمده است چنانکه از اقرب نقل شد.

* «وَأِنْ يَكَادُ الْكَافِرُونَ أَنْ يُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ...» قلم: ۵۱. «ان» مخفف از مثقله است یعنی حقا نزدیک است کفار بانگاهها و چشمان خیره خود ترا بلغزانند و بزمین افکنند آنگاه که قرآن را شنیدند و گویند که وی دیوانه است و چون ظاهراً مراد از لغزاندن همان بزمین افکندن و کشتن است لذا مجمع آنرا از ابن عباس «يَقْتُلُونَكَ ، يَهْلِكُونَكَ» نقل

* «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ...» قلم: ۵۱.

«ان» مخفف از مثقله است یعنی حقا نزدیک است کفار بانگاهها و چشمان خیره خود ترا بلغزانند و بزمین افکنند آنگاه که قرآن را شنیدند و گویند که وی دیوانه است و چون ظاهرآ مراد از لغزاندن همان بزمین افکندن و کشتن است لذا مجمع آنرا از ابن عباس «يقتلونك، يهلكونك» نقل

زل	زلم	۱۷۶
ابن ابی الحدید در ذیل حکمت فوق که قسمتی از آن نقل شده و بشماره شرح او ۴۰۸ است بطور تفصیل سخن گفته که قابل استفاده است. از جمله میگوید: جمعی از یاران رسول خدا ﷺ در سفری بقبیله ای گذشتند و اهل قبیله آنها را میهمان نکردند و گفتند: آیا در میان شما راقی هست رقیه ای بنویسد که رئیس قبیله را حشره ای گزیده است؟ مردی گفت: آری پس برای او سوره حمد را نوشت رئیس صحت یافت در مقابل رومه ای گوسفند باو دادند قبول نکرد و گفت: تا رسول خدا ﷺ بیاید چون حضرت تشریف آوردند قضیه را بمحضرش عرض کردند و نویسنده گفت: بحیات شما قسم جز فاتحه الکتاب ننوشتیم. فرمود چه میدانید آن رقیه است. رومه را بگیرید و سهمی هم بمن بدهید. زلل: لغزیدن. لیز خوردن. در اقرب آمده « زَلَّ الرَّجُلُ زَلَلًا : زلق عن صخرة و نحوها » « فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعْدُ بَوْنَهَا » نحل: ۹۴. تا پائی پس از استواریش	بلغزد غرض مرّدد شدن و برگشتن از تصمیم است « فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ » بقره: ۲۰۹. اگر پس از آمدن آیات روشن لغزیدید یعنی بخطا رفتید. ازلال لغزانیدن و بخطا افکندن است « فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا... » بقره: ۳۶. شیطان آنها را فریب داد و از بهشت لغزانید. استرلال طلب لغزش و خطاست « إِنَّمَا اسْتَرَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا » آل عمران: ۱۵۵. فقط شیطان آنها را در اثر بعضی از کارهای بد لغزش داده و بخطا انداخته و یا از آنها خطا رفتن خواسته است. زلم: « إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ... » مائده: ۹۰. « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ... وَ مَا دُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْقَمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَمْ فِسْقٌ... » مائده: ۳. ازلام که جمع زلم است فقط دوبار در قرآن مجید آمده است و آیه دومی	

زلم	زلم
میخواست کار مهمی انجام دهد تیرها را بهم میزد اگر اولی میامد آن کار را میکرد و اگر دومی میامد منصرف میشد و اگر سومی میامد دوباره آنها را بهم میزد تا اولی یا دومی بیاید (حاشیه سیره ابن هشام جلد ۱ ص ۹۵). مجمع وزمخشری و بیضاوی «وَأَنَّ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» باین معنی گرفته و گفته : حرام است که قسمت روزی و دیگر مقاصد خود را با ازلام بطلبید ولی این از سیاق آیه خیلی بعید است زیرا که آیه محرمات اکل را می شمارد که میگوید : میت، خون، و گوشت خوک و ... بر شما حرام است . جا نداشت که این مطلب را در ضمن آنها بمیان بکشد بلکه منظور قسمت گوشت با ازلام قمار است که ذیلا نقل خواهد شد. ضمناً در بعضی نقل ها هست که بجای جمله های « امرنی ربّی » نهانی ربّی « کلمه « افعّل - لاتفعّل » مینوشتند. و این بعاتد عرب جاهلی مناسب است .	نشان میدهد که تقسیم با ازلام نوعی قمار بوده که در اسلام تحریم شده است. انصاب چنانکه در « نصب » خواهد آمد سنگهایی بود که بآنها عبادت کرده و در اطراف کعبه نگهداری میکردند و قربانیهایی برای آنها و بر روی آنها ذبح میکردند و با خون قربانی آنها را رنگین مینمودند چنانکه طبرسی و بیضاوی و دیگران گفته اند. و اما ازلام، واحد آن زُلم (بروزن فرس و ضرّد) بمعنی تیر است (مجمع بیضاوی) که با آنها قرعه میکشیدند و قمار میکردند . گویند برای عرب دو گونه ازلام (تیرهای مخصوصی) بود یکی ازلام امر و نهی و دیگری ازلام قمار . ۱- ازلام امر و نهی سه چوب تیر ماندی بود که بریکی نوشته بود « امرنی ربّی » پروردگارم امر کرد و بردیگری « نهانی ربّی » پروردگارم نهی کرد و سومی خالی بود و نوشته ای نداشت .
۲- ازلام قمار عبارت بود از ۱۰	چون یکی اراده سفر میکرد و یا

زلم	زلم
چوب تیر (چنانکه قاموس زلم را تیر بی پرگفته است) و نام آنها چنانکه مجمع از صادقین علیهما السلام نقل کرده بدین قرار است : فَذ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب، معلی، سفیح، منیح، رغد. هفت تایی اوّلی دارای سهم بود بترتیب ازیک تا هفت سهم. و سه تایی اخیر سهمی نداشتند. و کیفیت آن چنانکه المیزان در ذیل آیه ۲۱۹ بقره میگوید آن بود که: شتری را سربریده و ۲۸ قسمت میکردند و قمار بازان ده نفر بعدد تیرها بودند آنگاه تیرها را بهم زده و بر میداشتند صاحب تیر فَذ یکقسمت از گوشت را تصاحب میکرد صاحب تیر توأم دو قسمت تا آنکه تیر معلی بنام او آمده بود هفت سهم میرد و آنانکه سه تیر اخیر بدست آنها آمده بود نه تنها چیزی نمیردند بلکه پول شتر را هم میرداختند. بعضی از فضلا در مجله مکتب اسلام شماره اول سال ۱۳ ص ۵۵ از لسان العرب و غیره از لام ستومی نقل	کرده اند بنام ازلام احکام که نزد بعضی از کاهنان نگاهداری میشده است المنار نیز آنرا از سدی نقل کرده ولی ظاهراً مراد همان ازلام امر و نهی میباشد که گذشت. دقت آیه «وَأَنْ تَسْقِمُوا بِالْأَزْلَامِ» که گفتیم: راجع بقمار است و تحریم شده آیا مراد از «وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ» در آیه اول ازلام تَقَال است یا ازلام قمار؟ اگر گوئیم: ازلام تَقَال است لازم میاید که تَقَال و استخاره باتسبیح و غیره در اسلام حرام باشد زیرا فرقی با ازلام ندارد. و اگر مراد ازلام قمار باشد لفظ «المیسر» حرمت مطلق قمار را میرساند و ذکر ازلام بعد از المیسر چه فائده ای دارد و ذکر خاص بعد از عام برای چیست؟ المیزان هر دو را یکی دانسته و گوید: اگر قبول نکنیم که تقسیم با ازلام قرینه «وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ» است در اینصورت ازلام لفظ مشترك خواهد بود که قرینه ای بر تعیین مراد نیست و

زمر	زمل	۱۷۹
محتاج بروایات خواهیم بود و در بحث روائی از کافی در ضمن حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کرده که «قيل: في الازلام؟ قال قد احهم التي يستقسمون بها» ولی درسند روایت عمرو بن شمر هست و قابل اعتماد نیست. ناگفته نماند گرچه این قول قویتر است ولی بنظر نگارنده: مانعی ندارد که مراد از «الْأَزْلَامُ رَجَسٌ»، تیرهای تَفَال باشد ولی علت تحریم آنست که در آنکار از بت (هبل) استمداد میکردند و هر چه از بکن و نکن میامد دستور هبل میدانستند و خطاب به هبل میگفتند: ای معبود ما، حق را بر ما روشن کن (سیره ابن هشام) ولی استخاره اسلامی استمداد از خدا و توجه بساحت قدس او است چنانکه نظیر آن در کفالت مریم در قرآن آمده «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَامُهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ...» آل عمران ۴۴. زُمر: (بر وزن صرد) جمع زمره است بمعنی دسته، جماعت، فوج (اقرب) راغب دسته کوچک گفته است	«وَسَيَقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا...» زمر: ۷۳. این کلمه فقط دوبار در قرآن مجید آمده است: سوره زمر: ۷۱ و ۷۳. و آن نام سوره سی و نهم قرآن است. زمر معانی دیگری نیز دارد که در قرآن نیامده است در صحاح آمده «الزمره الجماعة من الناس والزمر الجماعات». زمل: «يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» مزمل: ۱ و ۲. مزمل در اصل مترمل است یعنی آنکه بلباسش پیچیده است در اقرب گوید «تَزْمَلُ الرَّجُلُ بِثَوْبِهِ: تَلْفَفَ بِهِ». در تفسیر این آیه گفته اند که رسول خدا ﷺ لباسی بر خود پیچیده و خوابیده بود که ندا آمد: ای لباس برخود پیچیده شب را بجز اندکی بپاخیز و نیز گفته اند: این خطاب برای تعریض است که پیچیده شدن و خفتن کار خوبی نیست. بعقیده نگارنده مطلب باید باین سادگی نباشد و این خطاب معنی دیگری در بردارد و آیات بعدی درباره	

زمهریر

زنجبیل

۱۸۰

یعنی در بهشت حرارت آفتاب و سرما نمی بینند. در اقرب گفته «أَزْمَهُرُ الْيَوْمُ: اِسْتَبْرَدُهُ» یعنی سردیش شدت یافت و نیز گوید: زمهریر سرمای شدید است و گفته اند: آن در لغت طی بمعنی ماه است که شاعر گوید:

وَلَيْلَةُ ظُلَامُهَا قَدَاعَتُكَرَ .

قَطَعَتْهَا وَ الزَّمْهَرِيرُ مَا ظَهَرَ
یعنی ای بسا شبیکه تاریکی آن شدید شد از آن گذشتم حال آنکه ماه در آسمان ظاهر نشده بود. این شعرو این قول در کشاف و تفسیر بیضاوی نیز نقل شده ولی خود آنرا سرمای شدید گفته اند. طبرسی شدیدترین سرما فرموده جوهری نیز سرمای شدید گفته است ولی قاموس سرمای شدید و ماه ذکر میکند. ناگفته نماند: ماه نیز در آیه با شمس مناسب است آنوقت باید گفت: اهل بهشت آفتاب و ماه نمی بینند ولی ظاهراً منظور حرارت آفتاب و سرماست.

زنجبیل: «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِنْ أَجْزَائِهَا زَنْجَبِيلًا» دهر: ۱۷. زنجبیل معروف است در مجمع و صافی و

عبادت شب و تحمل وظیفه سنگین است که فرموده «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» زممل: ۵. و نیز درباره استقامت در مبارزه با کفتار «وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» زممل: ۱۰.

زمل (بر وزن علم) بمعنی بار و حمل آمده (اقرب) و نیز در آن گوید «زمل الشيء: حمله» در نهاییه نیز حمل را یکی از معانی آن شمرده است جوهری و ابن اثیر گفته اند: زامله شتر است که بار و متاع شخص را حمل میکند.

علی هذا معنی آن تحمل بار رسالت است یعنی ای آنکه بار رسالت را بردوش گرفته ای شب را بجز اندکی بپاخیز.

این معنی را که ما گفتیم بیضاوی در ردیف ثانی نقل کرده و طبرسی از عکرمه آورده است. این کلمه تنها یکبار در کلام الله یافته است.

زمهریر: «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» انسان: ۱۳. از مقابله شمس بدست میاید که زمهریر بمعنی سرماست

زَنِمَ	زَنِمَ	۱۸۱
تفسیر بیضاوی گفته‌اند: عرب از شراب ممزوج با زنجبیل بسیار خوشش می‌آید در اقرب آنرا زنجبیل مشهور و نیز بمعنی خمر گفته است .	چنانکه زیاد نیز بابی سفیان چسبانده شده بود. زَنِمَ همان دَعَى است طبری این شعر را نقل میکند .	
ناگفته نماند این کلمه که یکبار در قرآن آمده نکره است و نمیشود آنرا زنجبیل ساده دنیا دانست بلکه زنجبیل بخصوصی است . طبری در ذیل آیه فوق از ابن عباس نقل میکند که: هرچه خدا از نعم بهشتی در قرآن وصف کرده نظیر آن در دنیا نیست و خدا آنرا باسم معروف ذکر کرده (تا مردم بدانند) .	زَنِمَ لیس یعرف من ابوه	
زَنِمَ: زَنِمَ بفتح (ز.ن.م) قسمتی از گوش شتر و گوسفند است که پس از شکافتن آویزان می‌ماند (اقرب) و نیز دو چیز زاید دکنه مانند است که از گلوی بعضی از گوسفندان آویزان میشود (مفردات) و از آن کسی اراده میشود که در نسب متهم است و بقومی چسبانده شده در روایت است که امام حسین علیه السلام ابن زیاد را دَعَى بن الدَعَى خواند که یعنی او بزید چسبانده شده	بغی الام ذو حسب لثیم « مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ . عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ » . قلم: ۱۲ و ۱۳ .	
	زَنِمَ را در آیه متهم در نسب (حرامزاده) ، لثیم معروف بلثامت ، شخص معروف بشرارت گفته‌اند در مجمع از علی علیه السلام شخص بی اصل و نانجیب نقل شده در صافی از حضرت صادق علیه السلام نقل است که آنرا کافر سخت فرموده است .	
	بنظر می‌آید که مراد از آن در آیه لثیم و شریر است گوئی شر و لثامت علامت مخصوص اوست چنانکه زَنِمَ برای گوسفند و بزغاله و عتل چنانکه گفته‌اند بمعنی بدخلق و خشن است یعنی او مانع خیر و متجاوز و پیوسته گناهکار است ببا همه اینها بدرفتار و شریر است .	

زنا	زنا	۱۸۲

این کلمه تنها یکدفعه در کلام الله مجید بکار رفته است .

زنا : مقاربت با زن بدون عقد (بطر زنا مشروع) مصدر آن زنی و زناء مد و قصر هر دو آمده است (اقرب) « وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا » اسراء: ۳۲. زن زناکار را زانیه و مرد زناکار را زانی گویند « الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً ... » نور: ۳ .

درباره این آیه سخن در « خبث » گذشت بآنجا رجوع شود .

ناگفته نماند زنا یکی از محرمات دین مبین اسلام و دارای احکام بخصوصی است و ثبوت آن که موجب حد باشد احتیاج به چهار شاهد عادل دارد مرد و زنیکه مرتکب این عمل شده اند اگر شوهر دار و زن دار باشند سنگسار میشوند و اگر بی شوهر و زن باشند بهر يك صد تازیانه زده میشود که بآن « جلد » گویند حکم سنگسار کردن در قرآن مجید ذکر نشده و حکم تازیانه زدن را آیه ذیل

بیان میکند « الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينٍ ... وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ » نور: ۲ . این آیه صد تازیانه برای هر دو از مرد و زن معین میکند و نیز دستور میدهد که اسیر عاطفه نشده و برآند و رأفت نکنید حکم تابع واقع است نه عاطفه باید ناموس جامعه در امان باشد . و نیز عده ای بهنگام تازیانه زدن حاضر باشند تا عبرت گیرند .

چهار شاهد که درباره اثبات زنا گفتیم درباره آنکه بزنی عقیف نسبت زنا میدهد نیز لازم است « وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً ... » نور: ۴ . و ایضاً در جریان افک آمده « لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ ... » نور: ۱۳ .

رسول خدا ﷺ بیعت زنان مکه را با چند شرط قبول کرد از جمله آن بود که زنان نکنند . « إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللهِ شَيْئًا وَلَا يُسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ ... » ممتحنه: ۱۲ .

زهد	زهر	۱۸۳
* «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» نور: ۳. ظاهر آیه مخصوصاً ذیل آن روشن میکند که مراد از آن حکم تحریمی است هر چند صدر آن بصورت خبر آمده است و خلاصه معنی آن با ملاحظه تفسیر اهل بیت علیهما السلام آنست مرد زناکار هرگاه بزنا شهرت یافت و براو اقامه حد شد تا توبه نکرده براو جز نکاح زانیه و مشرکه حرام است همچنین است زن زناکار اگر توبه نکند جز زانی و مشرک نمیتواند او را نکاح کند (از المیزان). زهد: بی اعتنائی (اقرّب) «وَشَرُّهُ بَشَمَنْ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» یوسف: ۲۰. در «بخس» گذشت که در نقص کمی و کیفی هردو بکار میروند شاید مراد از آن در آیه نقص کیفی باشد در این صورت «دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ» نقص کمی آنرا میرساند. و ایضاً بنظر میاید ضمیر «فیه» بیوسف برگردد نه به	«ثمن» یعنی: او را بقیمت معیوب و درمی چند فروختند و درباره وی بی اعتنا بودند همین قدر میخواستند که پولی بکف آرند و اگر بی اعتنا نبودند بقیمت ارزان نمی فروختند. این کلمه فقط یکدفعه در قرآن مجید آمده است و زهد که این همه تعریف دارد همان بی اعتنائی بدنیاست که فرموده «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» حدید: ۲۳. زاهد کسی است که بآمدن و رفتن دنیا بی اعتنا باشد. کار کند، تلاش نماید، استفاده کند ولی در عین حال بدنیای بی اعتنا باشد. زهر: «وَلَا تَتَمَنَّ عَيْنُكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَاهُ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» طه: ۱۳۱. در مجمع گوید: زهره الحیوة الدنیا زیبایی آن است و زهره (بفتح هاء) نیز جایز است و زهره غنچه ای است که با صفا نماید و از آنجهت بهر چیز نورانی زاهر گوید و معنی حدیث در وصف حضرت رسول ﷺ «كَانَ أَزْهَرَ اللَّوْنِ» از آن	

زَهَقَ	۱۸۴
است یعنی رنگش نورانی بود جوهری نیر آنرا طراوت و زیبایی دنیا گفته. طبرسی فرموده: در آیه میشود «زهره» حال باشد از «به» و از «ما متعنا به» یعنی چشم ندوز باقسام متاعیکه بآنها داده ایم حال آنکه آن رونق دنیاست. بیضاوی چند وجه نقل کرده از جمله گوید: زهره منصوب است بفعل محذوف که «متعنا به» بآن دلالت دارد. این معنی در صورتی است که مراد از ازواج انواع نعمتها باشد چنانکه طبرسی فرموده و اگر غرض اقسام کفّار باشد چنانکه زمخشری گفته و المیزان نقل کرده و ضمیر «منهم» تأیید میکند آنوقت معنی عوض میشود ولی انواع نعمتها بودن بهتر است. زَهَقَ: اقرب الموارد زهق و زهوق را خروج روح و هلاکت و بطلان و غیره گفته است. در مجمع نیز هلاکت و بطلان است. صحاح و قاموس اضمحلال را از جمله معانی آن شمرده اند این اثر نیز هلاکت و	موت و خروج روح گفته است. راغب خروج روح از کثرت تأسف میداند طبرسی هلاکت را در «زهقت نفسه» نیز جاری دانسته گوید: گویا روحش برای هلاکت خارج شده است. خلاصه همه دو معنی است خروج روح و هلاکت «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» توبه: ۵۵. آیه ۸۵ نیز چنین است «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ». طبرسی و بیضاوی در ذیل آیه فوق زهق را خروج با صعوبت گفته اند. یعنی خدا میخواهد با اموال و اولاد آنها را معذب کند و در حال کفر جانشان درآید و بمیرند. ولی بهترین است بگوئیم: در حال کفر هلاک شوند و آن همان استدراج است که در «درج» گذشت اموال و اولاد بتدریج استعداد هدایت را از دستشان میگیرد و تدریجاً هلاک میگردند با آنکه پیوسته با کفر توأم اند علی هذا هلاکت نفس در این جهان است.

زوج

زوج

۱۸۵

زاهق بمعنی هلاک شونده و اضمحلال پذیرنده است « بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ... » انبیاء:

۱۸. یعنی حق را بر باطل می نهیم مغز آنرا میشکند آنگاه بینی که باطل پوچ و ناچیز است.

« وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا » اسراء: ۸۱. اگر

مراد از « الباطل » شرك و بت پرستی باشد با پیروزی اسلام از بین رفت و ریشه کن گردید و اگر مطلق باطل مراد باشد قهراً منظور پوچ بودن و هلاکت مطلق باطل است بنظر میاید منظور این است: حق آمد و باطل پاشیده و مضمحل گردید و در آن عجیبی نیست زیرا که شأن باطل همان پاشیدگی و

اضمحلال است. و این مخالف آن نیست که باطل بوسیله بعضی عوامل خارجی ادامه یابد ولی نظر بذاتش مضمحل و بی ثبات است والله اعلم.

زوج: جفت - صنف. بهردو قرین از مذکر و مؤنث در حیوانات که ازدواج یافته اند گفته میشود: زوج.

بهردو قرین در غیر حیوانات نیز زوج اطلاق میشود مثل يك زوج كفش (يك جفت) (مفردات).

زوجه بمعنی زن است جمع آن زوجات میباشد راغب گوید آن لغت ردی است. نگارنده گوید لذا زوجه و زوجات در قرآن نیامده بلکه زوج و ازواج بکار رفته است.

زوج هم بزن اطلاق شده مثل «وَأِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ...» نساء: ۲۰. و مثل «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ» بقره: ۳۵. و هم بمرء نحو «فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ...» بقره: ۲۳۰ و ایضاً « قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا... » مجادله: ۱.

ازواج نیز هم در زنان بکار رفته مثل « وَالَّذِينَ يَتُوفُونَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجًا... » بقره: ۲۴۰. و هم در مردان نحو «فَلَا تَعْضُلُوهُمْ أَنْ يَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ...» بقره: ۲۳۲. ظاهراً استعمال شدن ازواج در مردان فقط این آیه است.

زوج	زوج
فقط در انسان و حیوان میدانست و در اثر پیشرفت علم احساس کرد که این واقعیت در عالم گیاه نیز حکم فرماست و اگر نباتات بوسیله حشرات و بادهای تلقیح نگرندند میوه بدست نخواهد آمد. از قدیم بوجود نر و مادگی در بعضی درختان مثل خرما پی برده بودند ولی بعدها عمومیت آن روشن گردید.	زوج و ازواج در گیاهان نیز بکار رفته مثل «وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٌ» حج: ۵. «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ...» یس: ۳۶. درباره حیوانات نیز آمده «قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ اثْنَيْنِ...» هود: ۴۰. «ثُمَّ أَنْبَأَهُنَّ أَنْبَأًا وَفِي الْيَوْمِ الْمَعْزَاثْنَيْنِ...» انعام: ۱۴۳. در زبان عرب زوجین بمعنی يك جفت است و لفظ «اثنین» برای بیان آنست.
قرآن کریم پا را از همه فراتر گذاشته و مسئله نرو مادگی را در تمام موجودات اعلان میکند اعم از زنده و غیر زنده. درباره حیوان و انسان که روشن است و بعضی از آیات آن گذشت. درباره نباتات آمده «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» یس: ۳۶.	نر و مادگی در مآده ذکر وعده کردیم درباره نر و مادگی که قرآن آنرا در بسیاری از آیات مطرح کرده سخن گوئیم. یکی از اسرار عجیب خلقت نر و مادگی موجودات است اگر در حیوان و گیاه این واقعیت وجود نداشت هیچ يك چیز دو چیز نمیشد و جای از بین رفته ها پر نمیگردید و تولید و تکثیر مطلقا معنائی نداشت ولی خداوند با این وسیله نقص عالم را جبران و آنرا پیوسته بسوی کمال میراند. بشر با فکر ساده خود ابتداء آنرا

یعنی پاك و متزه است خدائیکه از روئیدینهای زمین و از شما مردمان جفت ها (نرو ماده ها) قرار داد و از چیزهائیکه نمیدانید نیز جفت ها قرار داد در گذشته که این واقعیت بشبوت

زوج	زوج
۱۸۷	
بار منفی دارند و پروتونها بار مثبت آند و نیز نر و ماده‌اند و موجودات همه از آن ذرات تشکیل یافته‌اند. «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ». * «اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» حج: ۵. ظاهراً مراد از زوج در این آیه و نظائر آن، نوع و صنف است یعنی زمین حرکت کرد بالا آمد و هر صنف و هر جور روئیدنی نشاط آور را رویانید. نوع و صنف یکی از معانی زوج است چنانکه راغب و اقرب و بیضاوی و ابن اثیر و طبرسی گفته است همچنین است آیات ۷ شعراء، ۱۰ لقمان، ۷ ق. و غیره. * «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» نکویر: ۷. ظاهراً مراد از آن جفت شدن انسانها با اعمالشان است درباره آن گفته‌اند: مراد ملکه‌های اعمال است که شخص با آنها مزدوج میگردد یا هراسان بهم شکل خود از اهل آتش و بهشت قرین شود یا ارواح با جساد برگردد یا هر فریفته بفریبنده ملحق	نرسیده بود بزرگان ازواج را در آیه اصناف معنی میکردند ولی علم‌نشان داد که قرآن چه مسئله عجیبی را مطرح میکند در آیه «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ...» رعد: ۳. گرچه نسبت زوجیت بخود ثمره داده شده ولی ظاهراً منظور تولید شدن آنها در اثر زوجیت است بعضی از بزرگان آنرا دو صنف گفته یکی مال زمستان و دیگری مسال تابستان مثل بعضی میوه‌ها ولی این خیلی بعید است و با کلیت آیه که فرموده «مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» جور در نیاید که همه آنها صیفی و شتوی ندارند. بالا تر از همه این آیه است که میگوید «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ذاریات: ۴۹. این آیه روشن میکند که قانون نرومادگی در تمام موجودات بدون استثناء جاری است امروز بشر پس از فرورفتن در درون اشیاء و شکافتن ذرات و رسیدن باتم دانسته است که اتمها از الکترون و پروتون تشکیل یافته‌اند الکترونها

زوج	زوج	۱۸۸
شود یا مؤمنین با حورالعین و کفار باشیاطین هم قرین گردند .	و حورالعین باشند .	همچنین آیه « أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ . مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ » صافات: ۲۲ و ۲۳ . ممکن است مراد زنان دنیائی باشد که باشوهران شریک ظلم بوده اند و این وضع بخصوصی است که زن و شوهر در دنیا باهم ظالم باشند و در آخرت نیز از هم جدا نشوند چنانکه درباره ابولهب وزن او آمده « سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ . وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ » لهب: ۳-۴ .
قول اخیر عبارت اخیرای کلام ماست و بنابر تجسم عمل مراد قرین شدن انسان با عمل خویش است .	و حورالعین باشند .	همچنین آیه « أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ . مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ » صافات: ۲۲ و ۲۳ . ممکن است مراد زنان دنیائی باشد که باشوهران شریک ظلم بوده اند و این وضع بخصوصی است که زن و شوهر در دنیا باهم ظالم باشند و در آخرت نیز از هم جدا نشوند چنانکه درباره ابولهب وزن او آمده « سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ . وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ » لهب: ۳-۴ .
« هَذَا فَلْيَذُقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَاقٌ . وَ آخِرُ مَنْ شُكِّلَ أَزْوَاجٌ » ص: ۵۷ و ۵۸ . حمیم آب جوشان ، غَسَاق چنانکه مجمع گفته چرك بسیار بدبو ، شكل ، مشابه و نظیر است ازواج چنانکه گفته اند بمعنی انواع و اقسام است یعنی: این آب جوشان و چرك بدبوست آنرا بچشند . و دیگری مثل حمیم و غساق که هم نوع اند آنرا هم بچشند .	و حورالعین باشند .	همچنین آیه « أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ . مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ » صافات: ۲۲ و ۲۳ . ممکن است مراد زنان دنیائی باشد که باشوهران شریک ظلم بوده اند و این وضع بخصوصی است که زن و شوهر در دنیا باهم ظالم باشند و در آخرت نیز از هم جدا نشوند چنانکه درباره ابولهب وزن او آمده « سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ . وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ » لهب: ۳-۴ .
« ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ » زخرف: ۷۰ . « هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ » یس: ۵۶ . میشود گفت مراد از این ازواج زنان دینوی انسان هستند که اهل بهشت شده اند بقرینه آیه ای که میگوید « جَنَّاتٌ عِدْنُ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ ... » رعد: ۲۳ . و شاید مراد ازواج بهشتی	و حورالعین باشند .	احتمال دارد ازواجی باشند که از اعمال بد تجسم یافته اند و یا همشکلانی در عذاب باشند که خدا فرموده « وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ . وَ إِنَّهُمْ لَيَصَدَّدُونَ عَنْ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهم مُهْتَدُونَ . حَتَّى إِذَا جَاءْنَا قَالَ يَا أَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدُ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ . وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ... » زخرف: ۳۶-۳۹ . در این آیات شیطان با گناهکار قرین است

زاد	زور	۱۸۹
و او را پیوسته گمراه میکند و روز قیامت نیز او را قرین خود می بیند و اعتذار سودی نمیدهد و هردو مشترکاً وارد عذاب میشوند آیا مراد از ازواج وهم شکلها این شیاطین اند که فرموده «أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ...؟!» والله العالم .	کھف: ۱۷. یعنی می بینی آفتاب را از غار آنها بطرف شمال میل میکند و زور بضم (ز) بمعنی دروغ است . «فَقَدْ جَاءُ ظُلْمًا وَ زُورًا» فرقان: ۴.	
زاد: توشه. در اقرب گوید: زاد طعمی است که برای مسافرت آماده شود. همچنین است قول جوهری در صحاح. «وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ...» بقره: ۱۹۷. بتصریح قرآن بهترین توشه آخرت تقوی و پرهیزکاری است «زاد» فقط در این آیه آمده است.	ولی راغب گوید: زور بفتح (ز) بالای سینه است «زُرْتُ فَلَانًا» او را زیارت کردم یعنی با سینه خود وی را ملاقات نمودم و نیز زور بفتح (ز) میل و انحراف با سینه است و ازور کسی است که سینه اش مایل و کج باشد و «تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ» یعنی میل میکرد... و بثر زوراء چاهی است که کج کنده باشند و بدروغ زور بضم (ز) گفته اند که از جهت خود (که راستی است) منحرف است فرموده «ظُلْمًا وَ زُورًا».	
زور: بفتح (ز) قصد. میل. از اقرب الموارد روشن میشود که زور از باب نصر ينصر بمعنی قصد است و زیارت نیز از آن است مثل «حَتَّى زُرْتُمُ الْمُقَابِرَ» تکاثر: ۲۰ و از باب علم يعلم و کرم یكرم بمعنی میل و انحراف است مثل «و تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ... ذَاتَ الشِّمَالِ...»	* «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» حج: ۳۰. زور چنانکه از راغب و اقرب نقل شد و طبرسی و جوهری و غیره گفته اند بمعنی کذب است ولی ظاهراً مراد قول منحرف از حق و قول باطل است اعم از آنکه دروغ باشد یا غیر آن و از ردیف اوثان و قبول زور بدست	

زوال	زیت
میاید که سخن باطل از نظر قرآن چنان کار زشتی است که در ردیف بت و بت پرستی است . از آیه « وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا فُكٌّ أَفْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا » فرقان : ۴ . روشن میشود که گفتار ظالمانه زور است . زوال : از بین رفتن . و انتقال از محل در قاموس گوید « الزوال : الذهاب و الاستحالة » در اقرب و قاموس گوید : فعل آن از نصر ينصر است و از علم يعلم قليل است فقط از ابوعلی فارسی نقل شده « وَلَئِنْ زَالْتُمْ أَنْ أَمْسِكُهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ... » فاطر : ۴۱ . مراد از زوال در آیه انتقال از محل است یعنی اگر آسمانها و زمین از محل و مدار خود کنار شوند احدی جز خدا قدرت نگهداری آنها را ندارد چنانکه صدر آیه میگوید « إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا » و « أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ » ابراهیم : ۴۴ .	۱۹۰ زوال در آیه از بین رفتن و مردن است . زیت : روغن زیتون (مفردات) « يَكَادُ زَيْتُهَا يَبُصَىٰ ۖ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ... » نور : ۳۵ . زیتون بدرخت زیتون و میوه آن هر دو گفته میشود واحد آن زیتونه است (اقرب) « وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرِّمَّانُ... » انعام : ۹۹ . « يَوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ » نور : ۳۵ . درباره اهمیت زیتون در « تین » توضیح داده ایم بآنجا رجوع شود .
زیتونه فقط یکبار در قرآن آمده ولی زیتون پنج بار : انعام ۹۹ و ۱۴۱ ، نحل : ۱۱ ، تین : ۱ ، عبس ۲۹ توضیح آیه ۳۵ . نور که نقل شده در « نور » خواهد آمد انشاء الله . زید : زید و زیادت بمعنی نمو و افزایش و نیز بمعنی افزودن است لازم و متعدی هر دو آمده است « زاد الشيء زيدا... » و زیادة : نما- زاد الله خیراً » (اقرب) راغب آنرا افزودن چیزی بر چیز تمام گفته است « وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ	۱۹۰

زید	زید	۱۹۱
رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» انفال: ۲. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...» بقره: ۱۰. فعل زاد و امر و مضارع آن همه در قرآن متعدی آمده مگر آیه «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» صافات: ۱۴۷. که لازم است. از دیاد مثل زاد لازم و متعدی آمده است (اقرّب) ولی در قرآن مجید تمام موارد آن متعدی بکار رفته است مثل «وَأَزْدُوا نِسْعًا» کهف: ۲۵. «ثُمَّ أَزْدُوا كُفْرًا» آل عمران: ۹۰. «نَزْدُوا كَيْلَ بَعِيرٍ...» یوسف: ۶۵. مزید هم اسم مفعول آمده و هم مصدر میمی (اقرّب) «يَوْمَ نَقُولُ لِبَعْضِهِمْ هَلْ أَمْتَلَيْتَ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» ق: ۳۰. ظاهراً مراد از مزید اسم مفعول باشد یعنی: میگوید آیا بیشتر هست؟ «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ» ق: ۳۵. این آیه نظیر سابق است. * «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» صافات: ۱۴۷. حضرت صادق علیه السلام	آنرا «وَيَزِيدُونَ» خوانده (مجمع) این شاید از آنجهت است که پیوسته جمعیت بیشتر میشدند زیرا جمعیت يك جامعه دريك حال نیست و اغلب رو بافزایش است. و شاید اگر «او» باشد باز مبتن این نکته باشد. بعقیده المیزان «او» در مقام ترقی است و معنی بل میدهد. زید: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ...» احزاب: ۳۷. مراد از زید در آیه زید بن حارثه پسر خوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله است. حضرت دختر عمه خویش زینب را براو تزویج کرد ولی نتوانستند الفت بکنند سرانجام زید او را طلاق دادو حضرت او را بزنی گرفت و خواست رسم جاهلیت را که زن پسر خوانده را بر شخص حرام میدانستند بشکنند. مردم در این باره داد و بیداد راه انداختند تا آیه نازل شد که: ما زینب را بعد از طلاق زید بر تو تزویج کردیم تا مؤمنان را در خصوص ازدواج با زنان	

زید	زید
۱۹۲ زید پیش آنحضرت آمد... تا آیه «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ...» نازل شد. زمخشری آنرا با کمی تفاوت نقل میکند بیضاوی نیز آنرا در تفسیر خود آورده است ابن کثیر بدان اشاره کرده و گوید مطلب رکبکی است خوش نداشتم نقل کنم. در المیزان از تفسیر قمی و در منثور نقل شده.	پسر خوانده هایشان مشکلی نباشد. و نیز آیه آمد که خداوند پسر خوانده ها را پسران شما نمیداند و زنان آنها مثل زنان پسران صلبی حرام نیستند این کاری است که شما در آورده اید «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَانَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ...» احزاب: ۴.
ناگفته نماند: این نقل بسیار بعید و از ساحت مقدس آنبزرگوار بدور است ماجرای زید و زینب در سوره احزاب از آیه ۳۶ تا ۴۰ نقل شده است علت این ازدواج آن بود که مردم زن پسر خوانده را مانند زن پسر صلبی ندانند و آن سنت ناحق بدست آنحضرت از بین برود که فرموده «زَوِّجْنَاكُهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ». مورد اشتباه بعضی این جمله است «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ...» یعنی بزید میگفتی زنت را برای خود نگه دار و	*** در مجمع نقل شده که رسول خدا ﷺ زید را بسیار دوست میداشت و اگر در آمدن پیش رسول خدا ﷺ تأخیر میکرد حضرت بخانه او میآمد روزی بمنزل زید آمد. دید زن او زینب در وسط حجره عطر آماده میکند حضرت چون او را دید فرمود «سبحان الله خالق النور تبارك الله احسن الخالقين» آنگاه برگشت. زید بخانه آمد زینب قصه را باو حکایت کرد، زید گفت مثل اینکه رسول خدا ﷺ بتو مایل شده حاضری طلاق دهم تا او تو را برای خود عقد کند؟ گفت: میترسم تو طلاق دهی او هم عقد نمکند

زید	زید	۱۹۳
از خدا بترس و در دل چیزی پنهان میداشتی که خدا میخواست آشکار شود و از مردم می ترسیدی حال آنکه خدا سزاوارتر است که بترسی .	علی بن جهم فرمود: اما محمد ﷺ و قول خدا « وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تُخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تُخْشَاهُ » خداوند بآنحضرت ناسامهای زنانش را در دنیا و آخرت فهمانده بود که آنها مادران مؤمنان اند و یکی از آنها زینب دختر جحش بود که آنوقت زن زید بن حارثه بود. آنحضرت نام او را در دل پنهان داشت و آشکار نکرد تا منافقان نگویند : او درباره زنی که در خانه دیگری است میگوید : او یکی از زنان من و از امهات مؤمنین است و از منافقان ترسید خداوند فرمود « وَ تُخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تُخْشَاهُ » یعنی احق است که از خدا بترسی ...	گفته اند آنچه در دل پنهان داشت محبت زینب بسود ولی آنچه در دل داشت همان اعلام خدا بود که او را تزویج کند تا رسم جاهلیت از بین برود و نیز از این کار میترسید لذا آیه بعدی میگوید : مسا او را بتو تزویج کردیم . در مجمع گوید: گفته شده: آنچه در دل پنهان داشت آن بود که خدا بآنحضرت فهمانده بود که زینب از زنان او خواهد بسود و زید او را طلاق خواهد داد، چون زید آمد و گفت میخواهم زنم را طلاق بدهم حضرت فرمود : زنت را برای خود نگه دار . خداوند فرمود چرا اینطور گفتی حال آنکه بتو خبر داده ایم که او از زنان تو خواهد بود . این از علی بن الحسین علیهما السلام نقل شده است . المیزان از عیون الاخبار نقل میکند که امام رضا علیه السلام در جواب سؤال

زیغ	زیغ
انحراف قلب است که باعث نافرمانی میشود . در عده‌ای از آیات نسبت زیغ به چشم داده شده و آن همان انحراف و اشتباه چشم است که واقع را در صورت دیگر به بیند . « مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ » نجم : ۱۷ . چشم آنحضرت منحرف نشد آنچه دید واقعیت بود ما قبل آیه درباره دیدن جبرئیل است « مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ... وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ » مابعد آیه چنین است « لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ » در وسط اینها آمده « مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ » . « وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ ... » احزاب : ۱۰ . « أَتَّخَذْنَا هُمْ سَخَرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ » ص : ۶۳ . در جنگ احزاب مسلمانان بسیار وحشت گرفتند که فرماید : چشمها منحرف شد و دلها بحنجره‌ها رسید . گوئی چشمها بقدری خیره شده بودند که دید حقیقی از میان رفته بود مثل شخصی ترسو که	أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ . زیغ : انحراف از حق . راغب میگوید : الميل عن الاستقامة . طبرسی و ابن اثیر و صحاح و قاموس آنرا مطلق میل گفته‌اند . ولی در قرآن همواره در میل مخصوص که میل از حق باشد بکاررفته است علی‌هذا قول راغب اصح است در نهج البلاغه نیز موارد آن انحراف از حق است رجوع شود به خطبه ۸۹ - ۱۲۰ - ۱۴۹ - ۱۵۴ حکمت ۳۱ « فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ... » آل عمران : ۷ . آنانکه در قلوبشان انحرافی است بمتشابه آن می‌چسبند . ملاحظه میشود که زیغ در انحراف دل از حق بکاررفته است هکذا « رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا ... » آل عمران : ۸ . از اغه منحرف کردن است قید « هَدَيْتَنَا » معنی واقعی زیغ را بهتر روشن میکند . هکذا آیه « فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ... » صاف : ۵ . و در آیه « وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ » زیغ از دستور خدا همان

زینت	زبل
۲۱۷. یعنی پیوسته با شما جنگ میکنند. طبرسی در ذیل آیه گوید: معنی لایزال، یدوم موجوداً است. «فَمَا زِلْتُمْ فِي شَيْءٍ مِّمَّا جَاءَكُمْ بِهِ...» غافر: ۳۴. پیوسته در شریعت و گفتار او در شك بودید.	در شب بجای تاریکی نگاه کند و اثباهی در نظرش محسوس شود بعضی از بزرگان «زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبُلَّغَتْ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرُ» را تشبیه بحال محتضر داشته و زیغ ابصار را میل چشم در حال احتضار و بلوغ قلوب را رسیدن روح بحلقوم گفته است.
تزییل بمعنی تفریق و جدا کردن و تزییل بمعنی جدا شدن است (اقرّب) «ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ» یونس: ۲۸. یعنی میان آنها و معبودهایشان جدائی میافکنیم.	ولی ظاهر آکنایه نباشد بلکه چشمها از کثرت ترس باشتباه رفت و دلها در سینه ها بالا آمد.
«لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا...» فتح: ۲۵. اگر مؤمنان از کفار جدا میشدند حتماً کفار را عذاب میکردیم این معانی مطابق معنای اولی است که کنار شدن باشد.	آیه دوم نقل قول کفار است که مؤمنان را در آتش نزد خود نمی بینند گویند: آیا آنها را در دنیا مسخره گرفتیم حال آنکه اهل حق بودند؟ یا با ما در آتشند ولی چشم ما منحرف شده و آنها را نمی بیند.
زینت: زینت سه گونه است: زینت باطنی مثل علم و اعتقادات خوب، زینت بدنی مثل نیرومندی و غیره، زینت خارجی مثل زیور و مال و غیره (استفاده از مفردات). «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً	زبل: کنارشدن. این همان «زال» ناقصه است و فرق آن با زال تامّه آنست که این یائی است (زبل) و آن واوی است (زوال) چنانکه در اقرب گفته است افعال آن در قرآن همه توأم باحرف نفی است که افاده اثبات میکند و لایزالون یقاتلونکم... بقره:

زینت	زینت
کها: کھف: ۷. «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...» کھف: ۴۶. «وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْ زَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ» طه: ۸۷. زینت در این آیات در زیور و مال و وسائل زندگی بکار رفته است و آن از «زیور» فارسی اعم است. «كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ...» انعام: ۱۰۸. «وَلِكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَزِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ...» حجرات: ۷. زینت در این دو آیه و نظیر آنها زینت باطنی است. زینت در قرآن بخدا نسبت داده شده چنانکه گذشت و مثل «زَيْنَا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ» نمل: ۴. «زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا» صافات: ۶. و نیز بشیطان نسبت داده شده «وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ...» انفال: ۴۸. شیطان در اثر قدرت و مهلتی که از جانب خدا باو داده شده میتواند عمل بد را در نظر انسان خوب جلوه دهد. ازینت از باب تفعّل بمعنی زینت گرفتن و آراسته شدن است و آن فقط یکبار در قرآن آمده است «حَتَّى إِذَا	أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ...» یونس: ۲۴. زمین زیور خود را اخذ کرد و آراسته شد. «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...» اعراف: ۳۱. غرض از آیه لباس تازه پوشیدن است در نماز های جمعه و اعیاد چنانکه از امام باقر علیه السلام نقل شده. و گفته اند در هر نماز، عیاشی از حضرت مجتبی علیه السلام نقل کرده که چون بنماز برمیخواست بهترین لباسهای خویش را می پوشید از آنحضرت علت این کار پرسیدند فرمود: خدا زیباست زیبایی را دوست دارد ان الله جميل يحب الجمال برای خدایم آراسته می شوم و او میفرماید «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» لذا دوست میدارم که بهترین لباسهایم را بپوشم از امام صادق علیه السلام اخذ زینت، شانه زدن نقل شده (مجمع). «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...» نور: ۳۱.

زینت

زینت

۱۹۷

روایات اهل بیت علیهما السلام درباره زینت چنین است .

۱- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا دو بازوی زن از زینت است که خدا فرموده «وَلَا يُدِينُ زِينَتُهُنَّ إِلَّا الْبُعُولَتُهُنَّ» ؟ فرمود : نعم و مادون الخمار من الزينة و مادون السوارین « یعنی آنچه روسری آنها میپوشاند (از سرو کردن) و بالاتر از دو دستبند از زینت است . در این روایت گردن ، موی سر ، بازوها و غیره مصداق زینت اند .

۲- زراره از امام صادق علیه السلام از: «الْأُ مَا ظَهَرَ مِنْهَا» پرسید فرمودند : «الزينة الظاهرة الكحل والخاتم» یعنی:

زینت ظاهر سرمه چشم و انگشتر است .

۳- ابو بصیر از آنحضرت از « وَ لَا يُدِينُ زِينَتُهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا » پرسید فرمود: « الخاتم والمسكة وهی القلب » یعنی انگشتر و دستبند . کافی ج ۶ ص ۵۲۱ .

علی هذا مراد از زینت در آیه اعظم از زیور و زینت طبیعی است در روایت دیگر راوی بامام گفت کدام قسمت از بدن جایز است مرد نامحرم به بیند فرمود: «الوجه والكفّان والقدمان» چهره و دودست و دو پا . ۲۰ ربیع الاول ۱۳۹۲ .

س

سین : حرف پانزدهم از الفبای فارسی و دوازدهم از الفبای عربی است. و در حساب جمل ۶۰ است.

سین مفرد حرفی است مخصوص مضارع و چون مانند جزء آن است در آن عمل نمیکند و مضارع که میان حال و استقبال مشترک است با دخول سین مخصوص استقبال میشود. و مدت استقبال با سین تنگتر از مدت آن با سوف است (اقرب).

نگارنده احتمال قوی میدهم که سین در بسیاری از جاها برای تأکید باشد نه استقبال زیرا در آیاتی نظیر «سَارَهُ قَهُ صَعُودًا. سَاَصْلِبِهِ سَقَرٌ مَدَثَرُ: ۱۷ و ۲۶. سَسْمُهُ عَلَى الْخَرْطُومِ» قلم: ۱۶. «سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ» علق: ۱۸. «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» مریم: ۹۶. و آیات بسیاری نظیر اینها نمیشود گفت: سین فقط برای استقبال و خروج

مضارع از اشتراك است بلکه میشود یقین کرد که سین برای تأکید است و معنای «حتماً» میدهد. زمخشری در ذیل آیه «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ...» بقره: ۱۳۷. گوید: معنای سین آنست که این لامحاله خواهد بود هر چند مدتی طول بکشد و در ذیل آیه «أَوَلَيْكَ سَيْرُ حَمِيمٍ اللَّهُ...» توبه: ۷۱. گفته: سین رحمت حتمی را افاده میکند. و وعد و وعید هر دو را تأکید میکند... همچنین است آیه «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» طبرسی رحمه الله که تفسیر جوامع الجامع را بعد از دیدن کشاف نوشته است در هر دو مورد قول زمخشری را تأیید کرده است بیضاوی ذیل «سَيْرُ حَمِيمٍ اللَّهُ» میگوید سین وقوع رحمت را تأکید میکند. المنار ذیل همین آیه میگوید: محققان علماء عربی گفته اند: سین در مثل «سَيْرُ حَمِيمٍ اللَّهُ» برای تأکید

اثبات است . ابن هشام در معنی این قول را از زمخشری نقل کرده است .
سؤال : طلب . خواستن . (اقرّب)
راغب گوید :

سؤال اگر راجع بدانستن چیزی باشد هم بنفسه متعدی میشود و هم با حرف جّار و با حرف « عن » بیشتر است مثل « وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ... » اسراء: ۸۵ . « يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ... » بقره: ۱۸۹ . « يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ » بقره: ۲۱۷ . و مثل « سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ » معارج: ۱ . که با باء متعدی شده و نحو « يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ » ذاریات: ۱۲ . که بنفسه متعدی شده است . و نحو « فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ... » هود: ۴۶ .

و چون سؤال خواستن مال باشد بنفسه و با « من » متعدی میشود « وَ سَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لَيْسُوا مَا أَنْفَقُوا... » ممتحنه: ۱۰ . ناگفته نماند: مراد در آنچه گفته شد متعدی شدن بمفعول دوم است و « به » بمفعول اول همیشه بنفسه متعدی میشود .
سؤال بمعنی خواسته است (قاموس)

« قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى » طه: ۳۶ . فرمود : ای موسی خواسته تو داده شد . موسی از خدا خواست که هرون را کمک و یار و شریک وی قرار دهد آیه فوق در جواب آن است .
تسائل بین الاثنین است بعضی از بعضی خواستن « وَ اقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ » صافات: ۲۷ .

سؤال فطرت

سؤال ممکن است در خواستن فطرت و احتیاج واقعی بکار رود مثل « وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا... » ابراهیم: ۳۴ . پیداست که بشر این همه نعمتها را از خدا نخواسته است بلکه مراد آنست : هر که از خورشید و زمین و ماه و دریاها و هزاران چیزهای دیگر در زندگی احتیاج داشتید و بزبان حال و زبان فطرت خواستار بودید داده است .
همچنین است آیه « يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ » رحمن: ۲۹ . بشر که ذاتاً یکپارچه فقر و احتیاج است خدا را بشناسد یا

سؤال	سؤال
عقوبت بودنش روشن گردد . عدم سؤال از گناه گناهکاران در بعضی از آیات هست که از گناه گناهکاران سؤال نمیشود مثل « فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ » الرحمن: ۳۹. ظاهراً مراد از سؤال در این آیه سؤال استخبار است چون روز قیامت تمام اسرار ظاهر میشود بدکار و نیکوکار از هم شناخته میشوند دیگر احتیاج بسؤال از اینکه توجکاره بوده ای نیست چنانکه فرموده « يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ... » الرحمن: ۴۱. و قتیکه مردم با علائم خود شناخته شدند دیگر بسؤال احتیاج نیست و نیز آیه « يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ » طارق: ۹. صراحت دارد که روز قیامت نهانها آشکار شود . بعضی از بزرگان نفی سؤال را در این آیه نظیر سؤال « وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ » دانسته و فرموده : قیامت مواقف بسیار دارد در بعضی سؤال واقع میشود و در بعضی نه ... ولی احتیاج بآنچه فرموده نیست زیرا آیات	نشناسد پیوسته از او میخواهد و از او استمداد میکند و وسائلیکه او مقرر داشته مسورد استفاده قرار میدهد . چنانکه فرموده « أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ » فاطر: ۱۵. همچنین است آیه « وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَانَهَا فِي أَرْبَعَةِ آيَاتٍ سِوَاءٍ لِلْمُتَّبِلِينَ » فصلت: ۱۰. سؤال عقوبت در بسیاری از آیات قرآن سؤال بکار رفته ولی پیداست که مراد سؤال استخبار نیست که از چیز مجهولی سؤال شود مثل « وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ » صافات: ۲۴. « فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ » حجر: ۹۲ و ۹۳. « تَاللَّهِ لَنَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ » نحل: ۵۶. « أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ » زخرف: ۱۹. بنظر میاید که سؤال در این آیات سؤال عقوبت و مورد مؤاخذه واقع شدن است . بعبارت دیگر این سؤال برای دانستن مطلب مجهول نیست بلکه سؤالی است که طرف در مقابل وامانده و محکوم شود و مستحق

سؤال

سؤال

۲۰۱

موضوعاً از هم دیگر جدا هستند .

سؤال از انبیاء و مردم

« فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ » اعراف : ۶ . این آیه با دو تأکید میگوید : حتماً حتماً از کسانی که پیامبران بایشان فرستاده شده و از پیامبران سؤال خواهیم کرد مراد از این سؤال چیست ؟

آیه بعدی چنین است « فَلَنَقْصَنَّ عَنْهُمْ بَعْلَمَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ » حتماً حتماً عمل آنها را با علم مخصوصی که داریم بآنها حکایت میکنیم و ما از آنها غائب نبوده ایم یعنی کسی در مقابل علم ما قدرت انکار ندارد .

ما قبل آیه خطابیی بحضرت رسول ﷺ دارد که فرموده « كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صُدْرِكَ حَزَجٌ مِنْهُ لَتُنذِرْ بِهِ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ » و خطاب دیگری بمردم « اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ... » خطاب اول روشن میکند که وظیفه پیامبر انداز و تذکر است و باید بمردم برساند ، خطاب دوم مبتنی آنست که مردم باید اطاعت

کنند. باین قرائن میشود گفت که مراد از سؤال مسئولیت در مقابل وظیفه و مؤاخذه است که انبیاء و مردم هر دو در صورت تخلف پیش خدا مسئول و محکوم اند .

در مجمع فرموده : خداوند قسم یاد کرده که از انبیاء از ابلاغ و از مردم از امثال بپرسد . هر چند خدا بکارشان داناست ولی این سخن در مقام تهدید است که باین سؤال آماده شوند .

در روایات نیز باین مطلب تصریح شده است .

ناگفته نماند پیغمبران در تبلیغ خود کوتاهی نمیکند ولی این سخن مانع از آن نیست که خدا بفرماید : در صورت عدم تبلیغ معاقبید چنانکه بحضرت رسول ﷺ فرموده « وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ » یونس : ۱۰۶ . و آنگهی پیامبران را باید خداوند یاد بدهد که در صورت عدم تبلیغ مسئول هستید تا بدانند و آیه ما نحن

سؤال	سؤال
فیه در بیان آنست . «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» انبیاء: ۲۳ . درباره این آیه گفته اند: چون خداوند حکیم است و هر کار را از روی مصلحت میکند لذا جایی برای سؤال از فعلش باقی نمی ماند و دیگران چون ممکن است از روی مصلحت و یا از روی مفسده انجام بدهند در حق آنها سؤال و مسئولیت هست که در صورت عدم مصلحت مسئول باشند . ولی بهتر است آیات ما قبل را بنظر آوریم تا بمقصود نزدیک شویم قبل از آیه فرموده «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و ایضاً «فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ» آنچه در آسمانها و زمین است ملك خدا است و خدا رب العرش است علی هذا آنکه مالك حقیقی است از تصرف در ملك خود مسئول نیست ولی این راهم میدانیم که خدا جز بمصلحت کار نکند . پس علت عدم مسئولیت ، مالك بودن خداست با در نظر گرفتن اینکه	کار از روی حکمت کند. (ازالمیزان) « قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ » قصص: ۷۸ . بعقیده المیزان مراد از عدم سؤال وقوع ناگهانی عذاب خداست که خداوند در عذاب کردن مانند حکمرانان دنیا سؤال و جواب نمیکند بلکه آنگاه که وقت عذاب رسید آنرا وارد میکند. آیه در جواب قارون است که میگفت: من این ثروت را در اثر دانش خودم گیر آورده ام ... خدا در جواب فرماید آیا ندانسته که خدا مردمان بسیاری قویتر و ثروتمندتر از او را هلاك ساخته گناهکاران از جرم خود مسئول واقع نمیشوند بلکه عذاب بیدرنگ آنها را می رباید . « وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً » اسراء: ۳۴ . « وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولاً » احزاب: ۱۵ . از این دو آیه روشن میشود که شخص در مقابل عهده که با خدا می کند و مطلق عهد حتی با مردم مسئول می باشد ماقبل

سَام	سَبَاء	۲۰۳
آیه دوم چنین است « وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ » . « لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا » فرقان : ۱۶ . ظاهراً مراد از مسئول بودن حتمی بودن وعده است که خدا بر خود این عمل را واجب فرموده است بعضی از بزرگان فرموده است : این وعده از خدا بوسیله ملائکه خواسته شده « وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ ... » مؤمن : ۸ . و نیز مؤمنان خواسته اند . ولی ظاهراً این کلمه حتمی بودن آنرا میرساند چنانکه گفتیم .	و دلتنگ نمی شوند . در نهج البلاغه خطبه ۲۵ آمده « وَ سَمِعْتُمْ وَ سَمِعُونِي » ملولشان کردم و ملول کردند . سَبَاء : « لَقَدْ كَانَ لِسَبَاءٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ ... » سَبَاء : ۱۵ . « وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَاءٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ » نمل : ۲۲ . این کلمه که دوبار بیشتر در قرآن نیامده نام قومی بود که سلیمان بدیارشان لشکر کشید و در اثر نافرمانی از دستور پیامبران سَدِّشان شکست و خانه ویران شدند . درباره لشکر کشی سلیمان خبریکه هدهد بوی آورد چنین میخوانیم : « وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَاءٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ . اِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ اُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ . وَ جَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالُهُمْ ... » نمل : ۲۲-۲۴ .	۲۰۳
سَام : ملالت . و دلتنگی قاموس گوید « سَمِ الشَّيْءُ : مَلَّ » راغب گوید : آن ملالت است از آنچه بودنش مفصل باشد « وَ لَا تَسْمَعُوا اَنْ تَكْتُبُوهُ ... » بقره : ۲۸۲ . از نوشتن قرض ملول نباشید . « لَا يَسْتَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ ... » فصلت : ۴۹ . درباره ملائکه آمده « يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُمْ لَا يَسْتَمُونَ » فصلت : ۳۸ . ملائکه از کثرت تسبیح خدا ملول و ناراحت	از این آیات بدست میاید که قوم سَبَاء دارای حکومت بودند و زنی بر آنها سلطنت میکرد و نیز آفتاب - پرست بوده اند . و از ما بعد آیات روشن میشود که ساز و برگ قوی	

سبأ	سبأ	۲۰۴
داشته و ملکه ایشان بدست حضرت سلیمان ایمان آورده است .	را خبرهای تازه قرار دادیم و تار و مارشان کردیم راستی در حادثه آنها برای هر متأمل و شکرگزار عبرتهائی است .	
و در سوره سبأ آیه ۱۵ بعدچنین آمده «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ...» قوم سبأ را در مسکنهایشان آیتی بود دو باغستان از راست و چپ (گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و او را سپاسگزار باشید ، سرزمینی است پاکیزه و دلچسب و پرودگاری چاره ساز از فرمان خدا اعراض کردند .	از آنچه نقل شد روشن گردید که قوم سبأ در ناز و نعمت بسر میبرده و در عین حال مردمان بدکار و ناسپاس بودند و بتوصیة پیامبران و قعی نمی نهاده اند، و در اثر این ناسپاسی سیلی بنیان کن هستی آنها را از بین برده و خودشان بنحو عجیبی تار و مار شده اند که ماجرایشان تمام خبرها را تحت الشعاع قرار داده است و از کثرت نعمت ملول گشته و مسافرتهای سخت و طاقت فرسا آرزو کرده اند .	
سیل عرم بآنها فرستادیم و دو باغستانشان را بدو باغستان بدل کردیم که میوه تلخ و درخت شوره گز و اندکی کنار داشت . این مجازات در اثر کفران آنها بود که جز کفور و ناسپاس را مجازات نمیکنیم میان آبادی آنها و آبادیهای پربرکت (شام) قریه های آشکاری قرار دادیم که از یکدیگر دیده میشدند شبها و روزها با ایمنی در آنها راه میرفته و مسافرت میکردند گفتند : خدایا میان مسافرت های ما فاصله کن، بخودشان ستم کردند آنها	ناگفته نماند مسکن قوم سبأ سرزمین یمن فعلی بوده و آن روزگاران بسیار مرقی و پیشرفته بوده است در جانب شرقی شهر صنعاء پایتخت فعلی یمن بفاصله صد و بیست کیلومتر دشت پهناوری هست که ظاهراً سرزمین قوم سبأ بوده است در کاوشهای علماء آثار بسیاری از آنجا بدست آمده که	

سب

سب

۲۰۵

روی جهالت ناسزا گویند .

دشنام در اثر نبودن منطق و در اثر زبونی است شخص تسا میتواند لازم است طرف را با منطق مجاب نماید در «تب» و «حمار» گذشت که قرآن راجع بابولهب قصد ناسزا گوئی و بحمار قصد تحقیر ندارد. در اینجا هم از دشنام دادن بخدایان دروغین نهی کرده است .

آیا مراد مطلق نهی از سب است خواه آشکارا و پیش چشم طرف باشد و یا در نهان؟ و یا مراد در پیش چشم طرف بودن است؟ قید «فَيَسُبُّوا اللَّهَ» روشن میکند که غرض سب آشکار است و گرنه در صورت نهان بودن

که اطلاع ندارند تا مقابله بمثل کنند در کافی بابی تحت عنوان (ساب) هست که از سب مؤمنین و سب آشکار مؤمن و غیر مؤمن نهی میکند و در باره مشرکان مقتول بدر نقل شده که حضرت فرمود: باین جنازه ها دشنام نگوئید چیزی از دشنام شما باینها نمیرسد ولی زندگان را اذیت میکند

نشان دهندۀ يك تمدن عظیم در روزگار های گذشته است طالبان تفصیل بفرهنگ قصص قرآن تألیف آقای صدر بلاغی ماده (سباء) رجوع کنند. و نیز ناگفته نماند : اهل سَدِیکه شکست و مردمیکه سلیمان بدریاشان لشکر کشید هردو از قوم سباء اند ولی ظاهراً غیر هم بوده اند و دو قضیه در دو زمان متفاوت اتفاق افتاده است.

سب: دشنام : در صحاح آمده «السب: الشتم» راغب و اقرب آنرا دشنام دردناک و سخت گفته اند «و لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...» انعام : ۱۰۸.

مراد از «الَّذِينَ» معبودها و فاعل «يدعون» مشرکان است یعنی معبود های مشرکان را دشنام نگوئید آنها هم از روی جهل خدا را که معبود شماست دشنام گویند . در مجمع از قتاده نقل شده : مسلمانان بت های مشرکان را دشنام میدادند خدا از این کار نهی کرد مبادا که آنها خدا را از

سبب	سبب
«لَا تَسْبُوا هَؤُلَاءَ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُصُ إِلَيْهِمْ شَيْءٌ مِّمَّا تَقُولُونَ وَتُؤْذُونَ الْأَحْيَاءَ إِلَّا إِنْ الْبَدَاءَ لَكُمْ» (المعجزة ج ۵ ص ۲۱۵). بنظر میاید منظور دشنام آشکارا دربارهٔ مشرکان و کفار است و در پنهانی اشکالی نداشته باشد مگر آنکه بگوئیم چون فحش باعث پستی دشنام ده است برای حذر از پست بودن باید مطلقاً فحش نگویید. سبب فقط دوبار در قرآن آمده که نقل شد. سبب: وسیله. راغب گوید: سبب ریسمانی است که با آن بدرخت خرما بالامیروند جمع آن اسباب. فرموده «فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ» ص: ۱۰. یعنی در ریسمانها بالا روند این در معنی اشاره است به آیه «أَمْ لَهُمْ سُلُمٌ يَنْسَعِمُونَ فِيهِ...» طور: ۳۸. یا آنها را نردبانی است که در آن بالا رفته و گوش میدهند؟ آنگاه بهر وسیله سبب گفته اند. صحاح و قاموس و اقرب نیز	۲۰۶ معنای اولی آنرا ریسمان و معنی دومی را وسیله گفته اند. ابن اثیر گوید: سبب ریسمانی که با آن آب میکشند. و بطور استعاره بهر وسیله سبب گفته شده. «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ» حج: ۱۵. هر که گمان میکند که خدا پیغمبرش را یاری نخواهد کرد ریسمانی با آسمان بکشد و سپس آنرا قطع کند و بیافتد و ببیند آیا حيله اش غیظ و کینه او را از بین میبرد. آیه در شرح حال کسانی است که به پیشرفت اسلام گمان نداشتند. «وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» فَاتَّبَعَ سَبَبًا» کهف: ۸۴-۸۵. بدوالقرنین از هر چیز وسیله ای داده بودیم بیک وسیله از آنها تابع شد و از آن استفاده نمود. «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» بقره: ۱۶۶. آیه راجع بقیامت است یعنی: وسائل دنیا از آنها بریده شد. «أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ» ص: ۱۰. معنی آیه گذشت. «يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ»

سبت	سبت	۲۰۷
الْأَسْبَابِ. أَسْبَابُ السَّمَوَاتِ فَاطْلَعَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى...» غافر: ۳۶ و ۳۷. صرح بنای بلند است مراد از اسباب چنانکه از آیه روشن میشود وسیله های رسیدن بآسمانهاست و گوئی منظور از آنها راههاست یعنی بنالای آن بنای بلند بروم و براههای آسمان برسم تا بمعبود موسی دست یابم فرعون برای فریب مردم این سخن را گفته است : سبت: قطع . بریدن (مفردات) «سبت الشيء: قطعه» «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا» نساء: ۹. راغب گوید یعنی خواب را بریدن عمل قراردادیم ناگفته نماند سبات در آیه آرامش و استراحت است و آن نوعی قطع عمل است یعنی خوابتان را برای شما آرامش قرار دادیم چنانکه فرموده «جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ...» یونس: ۶۷، غافر: ۶۱. سکون و آرامش در شب همان خواب و یا خواب قسمتی از آنست. در صحاح از جمله معانی سبت گفته «السبت الراحة... والسبات النوم واصله الراحة» در نهج البلاغه	خطبه ۲۱۹ آمده «فَكَاتَتْهُمْ فِي أَرْتَجَالِ الصَّفَةِ صَرَغِي سُبَاتٍ» و در خطبه ۲۲۲ فرموده «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ» در این دو جمله ظاهراً مراد از سبات خواب است و آن مغایر بسا معنای اولی نیست که خواب قطع فعالیت ظاهری است ولی در آیه شریفه باید راحتی و آرامش معنی کرد. سبت یهود سبت یهود عبارت از قطع عمل در شریعت موسی است و آن مطابق روز شنبه است ، شش بار در قرآن کریم ذکر شده و یکبار فعل «يسبتون» آمده است. «وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ...» نساء: ۱۵۴. «أَوَلَمْ نَعْنَهُمْ كَمَا كُنَّا نَعْنَاهُ أَصْحَابَ السَّبْتِ...» نساء ۴۷. در قاموس کتاب مقدس درباره سبت بتفصیل سخن گفته از جمله گوید: سبت اسم آنروزی است که قوم یهود از تمامی اعمال خود دست کشیده استراحت میکردند و این لفظ از عبرانی معرب گشته و معنی استراحت میدهد. حکم چهارم از احکام عشره که امر	

سبت	سبت	۲۰۸
بحفظ روز سبت می نماید ... مبنی بر این است که خداوند آنروز را تقدیس فرمود آنگاه احکام یهود را درباره آن روز تذکر میدهد . ناگفته نماند : در تورات فعلی سفر خروج باب ۲۰ بند ۸ گوید: روز سبت را یاد کن تا آنرا تقدیس نمایی « شش روز مشغول باش و همه کار های خود را بجا آور ، اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تو است در آن هیچ کار مکن . تو و پسر ت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات ... زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود . از این روشن میشود که سبت روز تعطیل یهود است ولی آفریدن آسمان و غیره در شش روز و استراحت روز هفتم افسانه است وقت آفرینش روز های هفته نبود و اینکه در قرآن کریم آمده « فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ » منظور شش دوران است که شاید میلیونها سال	باشد ولی تورات روز ۲۴ ساعته میگوید . از قرآن مجید نیز روشن میشود که روز سبت در یهود روز محترمی بوده است « قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِی السَّبْتِ ... » نساء: ۱۵۴ . و در تهدید دیگران عذاب اهل سبت را پیش کشیده و فرماید « اَوَلَمْ نَلْعَنَهُمْ کَمَا لَعَنَّا اَصْحَابَ السَّبْتِ ... » نساء: ۴۷ . و یهود را مخاطب قرار داده و فرماید « وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِی السَّبْتِ ... » بقره: ۶۵ . * « اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلٰی الَّذِینَ اِخْتَلَفُوا فِیهِ وَاِنَّ رَبَّکَ لَیَحْكُمُ بَيْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فِیْمَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ » نحل: ۱۲۴ . ظاهراً مراد از سبت در آیه معنای مصدری است چنانکه راغب آنرا ترک عمل در سبت گفته است و « عَلٰی الَّذِینَ » چنانکه المیزان گفته دلالت بر علیه و ضرر دارد یعنی ترک عمل در روز سبت بر کسانی قرار داده شده که در آن اختلاف کردند . بنظر میاید که ترک عمل در روز سبت ابتدا حکم	

اعراف آیه ۱۶۳ بعد وضع آنها را چنین نقل میکند : پیرس از یهود از شهریکه در کنار دریا و مشرف بآن بود آنگاه که در سبت تجاوز میکردند ماهیهایشان در روز سبت و تعطیل بروی آب میامدند و آشکار میشدند و روزیکه تعطیل نکرده بودند چنین نمیامدند ما بدین وسیله آنها را در اثر فسقشان امتحان میکردیم مردمیکه در مقابل ترك احترام سبت ساکت بودند بمردمیکه نهی از منکر میکردند گفتند : قومی را که خدا هلاکشان خواهد کرد و یا بعذاب سختی دچارشان خواهد نمود چرا موعظه میکنید ؟ گفتند : اعتذاری است پیش خدا و شاید هم از این عمل پرهیز کنند . بالاخره نصیحت ناصحان قبول نیافتاد تا آنها را که نهی از منکر میکردند نجات دادیم و ستمگران را بعذاب سختی گرفتار نمودیم و چون در کار حرام تجاوز کردند گفتیم بوزینگان شوید و از رحمت خدا مطرود گردید . عین آیات چنین است « وَ سَأَلَهُمْ

و جوابی نبوده و در اثر مراعات نکردن و اختلاف در محترم شمردن و نشمردن آن حکمش تشدید شده است چنانکه از آیه « وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » نحل : ۱۱۸ . نیز روشن میشود که تحریم بعضی از حلال ها در اثر طغیان و ستمشان بوده است و لفظ « إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ » دلالت دارد که آن جوابی است از سوالی مقدر و چون آیه قبلی « ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِثْلَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا » است ممکن است کسی بگوید : پس چرا اسلام سبت ندارد ؟ جواب این است که : سبت بر علیه یهود وضع شد و گرنه از اول نبود .

اصحاب سبت

آنها قومی از یهود بودند ، در کنار دریا سکنی داشتند و روز شنبه را محترم نشمرده و در آن دست از کار نکشیدند و نصیحت نیکوکاران را واقعی نهندند تا بعذاب خداوند گرفتار گشتند قرآن مجید در سوره

عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ جِثَاتُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ . وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ . فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ . فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهِوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ « اعراف : ۱۶۳-۱۶۶ .

از این آیات بدست میاید که : آنها در روز سبت تجاوز کرده و دست از کار نکشیده اند . و نیز فقط آنها که نهی از منکر میکردند نجات یافته اند متجاوزین و تارکین نهی از منکر همه هلاک شده اند . و ایضاً در آیات دو جور عذاب ذکر شده یکی « أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ » و دو می میمون شدن . بنظر میاید اولی راجع بتارکین نهی از منکر و دو می بصید کنندگان است .

در مجمع گوید : هردو فرقه هلاک شدند و فرقه نهی از منکر نجات یافتند این از اباعبدالله علیه السلام نقل شده است عیاشی نظیر آنرا از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است و نیز از عکرمه نقل میکند که بمحضر ابن عباس وارد شدم مقابلش قرآنی بود این آیه را « فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ » میخواند و میگریست آنگاه گفت : میدانم که خدا صیادان ماهی را هلاک کرد و فرقه نهی از منکر را نجات داد ولی نمیدانم با آنها که نهی نکردند و خود نیز مرتکب نشدند چه کرد .

المیزان از عکرمه روایت کرده که باین عباس گفتم فدایت شوم نمیبینی که فرقه ساکت فعل صیادان را مکروه داشته و بفرقه دیگر گفتند : چرا اینها را موعظه میکنید خدا هلاکشان خواهد کرد . ابن عباس گفت بمن دو تالباس ضخیم دادند . یعنی قول مرا درباره نجات آندسته پذیرفت و بمن دو خلعت داد .

آنگاه المیزان گوید عکرمه اشتباه

و در آن هست که آنها واقعاً مسخ شده و بصورت میمون‌ها در آمدند و مثل میمون صدامیکردند. المیزان نیز آنرا از تفسیر قمی و عیاشی نقل میکند. بعضی از مفسران شیعه و اهل سنت خود را بفشار میاندازند که اینگونه آیات را طور دیگر تفسیر نمایند مثلاً در شکافتن دریا برای موسی جزر و مد را عنوان کرده و در اینجا گفته‌اند که باطن آنها مثل بوزینه شد و اخلاقشان یکپارچه تقلید و بی ارادگی شد و استقلال فکر را از دست دادند. چنانکه بوزینه‌ها چنین اند.

ولی خوب نیست آیه را از ظاهر آن برگردانیم جائیکه قرآن از تکلم عیسی در حین ولادت و تولد او بدون پدر و خنک شدن آتش بر ابراهیم و ازدها شدن عصای موسی و آمدن تخت ملکه سباء از مسافت دور و... خبر میدهد چرا آیه را بظاهر آن حمل نکنیم و از قدرت خدا چه بعدی دارد؟ رجوع شود به «قرد».

سبج: شنا. اعتم از آنکه در آب

کرده ساکتان هر چند صید نکرده‌اند لیکن بگناه بزرگتر که ترك نهی از منکر باشد مرتکب شده‌اند و فرقه ناهیه با قول «مُعَذِّرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» آنها را هشدار داده‌اند و این میرساند که یأس از تأثیر موعظه نبوده تا نهی از منکر ساقط شود... ایضاً فرموده «أُنَجِّينَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ» نجات را فقط بفرقه ناهیه منحصر کرده هیچ مانعی نیست که «الَّذِينَ ظَلَمُوا» بفرقه ساکت هم شامل باشد.

ایراد المیزان باین عباس نیز وارد است و انگهی بنظر ما «الَّذِينَ ظَلَمُوا» فقط فرقه ساکت است و یا لا اقل شامل آنها نیز میباشد زیرا که «كُونُوا قِرَدَةً» قطعاً مال صیادان است المیزان از کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده آنها سه صنف‌اند صنفی نجات یافتند و صنفی مسخ و صنفی هلاک شدند.

عیاشی در تفسیر خود از امسام باقر علیه السلام قصه اصحاب سبت را که اهل ایله بودند از قوم ثمود نقل کرده

تسبیح	سبح
تلاش میکند کشف نیز تصرف و تلاش گفته است . بنظر میاید مراد از آیه همان تلاش و کوشش باشد آیات ما قبل درباره عبادت شب است یعنی شب را مخصوص عبادت خدا کن که در روز تلاش بسیار خواهی داشت فراغت خاطر و عبادت عالی در شب میسرتر است . یحیی بن یعمر و ضحاک سبح را باخاء خوانده اند و آن بمعنی توسعه است یعنی در روز برای کارها وسعت بیشتری داری شب را مخصوص خدا کن .	باشد یا در هوا . (راغب) ایضاً راغب سرعت را در آن قید کرده است «وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا» نازعات : ۳ . قسم بشناگران که بطرز مخصوصی شنا میکنند ظاهراً مراد ابرهاست که در هوا راه میروند . «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» انبیاء : ۳۳ . «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» یس : ۴۰ . «کل» در دو آیه شاید راجع بتمام اجرام آسمانی باشد ولی ظاهرش آنست که مراد خورشید و ماه و شب و روز است که همه در مداری شنا میکنند و راه میروند آفتاب و ماه در مدار خود و شب و روز که همان نور و ظلمت اند در اطراف زمین پیوسته در حرکت اند و شنا میکنند . رجوع شود به «شمس» و «قمر» .
ناگفته نماند : راغب و اقرب تصریح دارند که معنای اولی سبح همان حرکت سریع در آب و هواست بسرعت کار و سیر اسب و غیره بطور استعاره اطلاق میشود . تسبیح : تنزیه خدا از هر بدی و نالایق (مجمع) در نهاییه گوید «أَصْلُ التَّسْبِيحِ : التَّنْزِيهِ وَالتَّقْدِيسُ وَالتَّبَرُّهُ مِنَ النَّفَائِصِ» در مفردات گویده التَّسْبِيحُ تَنْزِيَهُ اللَّهِ تَعَالَى «جوهری در صحاح	* «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» مزمل : ۷ . طبرسی در ذیل این آیه سبح را تقلب و تلاش معنی کرده و گوید : بشناگر سابع گویند که در آب

گفته «التَّسْبِيحُ التَّنْزِيهُ» .

سبحان بقول طبرسی اسم مصدر و بقول راغب مصدر است مثل غفران و معنی آن تسبیح است و نصب آن چنانکه گفته اند برای مفعول مطلق بودندست. صحاح و قاموس و اقرب گفته است: معنی سبحان الله یعنی خدا را از بدی بطور کامل کنار میدانم «أَبْرَأُ اللَّهَ مِنَ السُّوءِ بَرَاءً» .

سبحان الله و سبحانك بتصریح اهل لغت گاهی برای تعجب آید مثل «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» اسراء: ۹۳. «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» نور: ۱۶ .

تسبیح در قرآن بنفسه متعدی شده مثل «سُبْحِ اسْمُ رَبِّكَ الْأَعْلَى» اعلی: ۱. و نیز باباء مثل «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» واقعه: ۷۴. و ایضاً بالام نحو «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» حدید: ۱. چون «سَبِّحْ» در آیه اول متعدی بنفسه است میدانیم که در آیه دوم باء برای تعدیه است زیرا باهم فرقی ندارند لذا باید آنرا بمعنی

استعانت و ملا بست نگرفت المیزان نیز احتمال تعدیه را داده است . «سَبِّحْ اسْمُ رَبِّكَ الْأَعْلَى» «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» در این دو آیه همچنین در آیه ۹۶ واقعه و ۵۲ حاقه. امر بتسبیح اسم پروردگار شده برخلاف آیات دیگر که تسبیح ذات پروردگار است مثل «وَسَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» احزاب: ۴۲. «وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا» انسان: ۲۶. و آیات دیگر.

گفته اند: مراد از اسم، مستمی یعنی ذات حق تعالی است و گفته اند: مراد از ذکر اسم، تعظیم مستمی است و نیز گفته اند مراد از اسم، ذکر است و گفته اند: تنزیه اسم تنزیه مستمی است.

ناگفته نماند مراد از تسبیح اسم قطعاً تسبیح مستمی است و در ذکر اسم مستمی چنان مجسم است که اصلاً توجّهی با اسم نیست آنگاه که بباله و سبحان الله میگوئیم توجّه فقط بذات پروردگار است و بالف و لام وهاء الله ابدأ توجّهی نیست و تسبیح اسم جز تسبیح مستمی چیز دیگر نمیشود

باشد ولی تعلق تسبیح بر اسم شاید جهت دیگری داشته باشد و آن اینکه همانطور که در حق تعالی از لحاظ معبودیت و خالقیت شریک قائل شده اند در اسماء الله نیز الحاد کرده اند چنانکه فرموده «وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِیْنَ یَلْحَدُوْنَ فِیْ اَسْمَائِهِ سَیْجَزُوْنَ مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ» اعراف: ۱۸۰.

الحاد ولحد بمعنی میل است یعنی خدا را بسا نامهای نیکش بخوانید و از کسانی که در نامهای خدا از حق و واقعیت منحرف اند کنار شوید.

الحاد در نام خدا آنست که نام خدا را بچیزهای دیگر نسبت دهیم مثلاً بگوئیم خالق شرور اهریمن است و نسبت خلقت و اهلاك را بماده و دهر بدهیم که میگفتند «وَمَا یُهْلِكُنَا اِلَّا الدَّهْرُ...» جاثیه: ۲۴. و یا علم و قدرت و اراده و سایر صفات خدا را مثل علم و قدرت افراد بشر بدانیم.

المیزان ذیل آیه ۱۸۰ اعراف از معانی الاخبار نقل کرده که حضرت

صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: برای خدا شبه و مثل و عدل نیست اسماء حسنی برای خداست دیگری با آنها خواننده نمیشود اسماء حسنی آنست که خدا در کتاب خود بیان داشته و فرموده «فَادْعُوْهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِیْنَ یَلْحَدُوْنَ فِیْ اَسْمَائِهِ» الحادشان از روی جهل است ملحد ندانسته کافر میشود گمان دارد که کار خوب میکند آنست قول خدا «وَمَا یُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلَّا اَوْهُمْ مُشْرِکُوْنَ» آنها در نامهای خدا الحاد میکنند بدون علم. و نامهای خدا را در غیر موضع آن میگذارند. علی هذا مراد از آیات تسبیح اسم آنست همانطور که خدا را منزه میدانند اسماء خدا را نیز منزه بدان و بکسی نسبت مده و یا مانند اوصاف دیگران بدان.

ناگفته نماند: نگارنده باین مطلب از کلام بیضاوی و زمخشری که در ذیل آیه اوّل سورة اعلی گفته اند پی برده ام و آنرا مفصل کرده ام ولی آنها بآیه ۱۸۰ سورة اعراف اشاره ننموده اند.

تسبیح عامه موجودات

قرآن مجید صراحت دارد در اینکه همه موجودات عالم خدا را تسبیح میکند و حمد میگوید و نیز در تمام آنها شعور و درک و نوعی علم هست. «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» اسراء: ۴۴.

در این آیه سه مطلب بیان شده اول آنکه آسمانها و زمین و کسانی که در آنهاست خدا را تسبیح میکنند ممکن است مراد از «مَنْ فِيهِنَّ» اولوالعقل باشد که در این صورت شامل ملائکه و انسانها و جن است و شاید مراد از «مَنْ فِيهِنَّ» همه جنبندگان باشد که «من» در غیر اولوالعقل نیز بکار رفته است مثل «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ...» نور: ۴۵. به کلمه «من» رجوع شود.

دوم آنکه: تسبیح در مرحله دوم

تعمیم داده شده که فرموده: هیچ موجودی نیست مگر آنکه خدا را تسبیح و حمد میکند (در این قسمت حمد نیز بر تسبیح اضافه شده است. تسبیح در مقابل پاکی حق و حمد در مقابل نعمت او).

سوم آنکه فرموده: لیکن شما تسبیح آنها را درک نمیکنید. این سخن حاکی از آنست که موجودات نوعی شعور و علم دارند و از روی شعور تسبیح میگویند و اگر فقط دلالت معلول بر علت باشد ما آنها را میدانیم دیگر نمیفرمود «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» روشتر از این جمله در باره علم و شعور آنها این آیه است «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» نور: ۴۱، فاعل «علم» کلمه «كل» است یعنی همه آنکه در آسمانها و زمین هست و همه پرندگان دعا و نیایش و تسبیح خود را دانسته اند و اگر بگوئیم فاعل «علم» خداست یعنی:

خدا صلوة و تسبیح آنها را دانسته است
این با جمله «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»
منافی است مگر آنکه بگوئیم «وَاللَّهُ
عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» راجع بعلم خدا
نسبت باعمال بشر است و فاعل «علم»
در آیه خداست .

گرچه «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ...»
درباره همه موجودات نیست ولی این
جمله با جمله «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»
روشن میکند که تسبیح و تحمید آنها
از روی شعور و علم است و لازم
نیست علم در تمام موجودات مانند
علم انسان باشد بلکه علم و شعور و
فهم هر يك نسبت بخودش است. اگر
نیلوفر را مثلا در محلی بکاریم و در
کنار آن چوبی نصب کنیم خواهیم دید
که نیلوفر بجهتی که چوب نصب شده
میرود تا خود را بآن پیچد این هم
علم و شعور نیلوفر است با زبان تکلم
نمیکند ولی با عمل میفهماند که من
نیز نسبت بخودم شعور و درك دارم .

نظیر این دو آیه است آیات «وَيُسَبِّحُ
الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ...» رد: ۱۳. که از تسبیح

و حمد رعد سخن میگوید «سَبِّحْ لِلَّهِ
فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» حدید: ۱. «سَبِّحْ
لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»
حشر: ۱. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ
مَا فِي الْأَرْضِ...» جمعه: ۱، تغابن: ۱.
این آیات بعضی از مصادیق آن
است که آیه ۴۴ اسراء بطور کلی گفته
است .

نحوه تسبیح موجودات

تسبیح تنزیه کلامی و قولی است
کلام و قول آنست که مطلب و ما فی
الضمیر را روشن کند اعم از آنکه با
لفظ و زبان باشد یا طور دیگر مثلا
در آیه «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا
مَسَاكِنَكُمْ...» نمل: ۱۸. حتماً قول
مورچه مثل سخن گفتن انسان نیست ولی
بآن قول اطلاق شده و در کلام اعضاء
بدن که روز قیامت با انسان صحبت
میکند آمده که با انسان میگویند «أَنْطَقْنَا
اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ...» فصلت: ۲۱.
یعنی خدائیکه هر چیز را گویا کرده
است ما را گویا کرد .

علی هذا «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ

تسبیح	تسبیح	۲۱۷
بِحَمْدِهِ - كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتُهُ وَ تَسْبِيحُهُ» روشن میکند که آنها با زبان خود و از روی فهم و علم خدای خویش را تسبیح میکنند ما انسانها و قتیکه از وجود و احتیاج خود و دیگر موجودات می فهمیم خداوند از آلودگیها و فقر و احتیاج و از هر نالایی منزّه و مبرا است میگوئیم: سبحان الله ربنا . موجودات دیگر حتی ذرات بدن ما نیز مثل ما بیایکی خداوند پی برده و با زبان خود پروردگار پاک را تسبیح و حمد میگویند. این تسبیح مثل سبحان الله گفتن نیست تا بگوئی : خدا میگوید «يُسَبِّحُ لَهُمُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» نور: ۴۱. حال آنکه کفار مطلقا سبحان الله نمیگویند و خدا را نمیشناسند؟! بلکه ذرات ابدان وجود آنها مثل وجود مؤمنان خدا را تسبیح میکند .	ناشی است و آن گفتن سبحان الله با زبان است که مخصوص مؤمنان میباشد اهل ایمان دارای دو نور و دو تسبیح اند برخلاف کفار که فقط يك تسبیح دارند . ناگفته نماند : چنانکه گفته شد تسبیح موجودات مثل دلالت معلول بر علت نیست زیرا که ما آنرا میفهمیم ولی خدا فرماید « وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ » بلی آنها از روی علت و معلول خدا را نشان میدهند و باو دلالت دارد و اوصاف خدا از قبیل علم و قدرت و غیره را روشن میکنند ولی این غیر از تسبیح آنهاست . ایضا : روایات از طریق شیعه و اهل سنت در تسبیح موجودات مستفیض است قسمتی از آنها در تفسیر المیزان ج ۱۳ ص ۱۲۷ از تفسیر عیاشی و کافی و در منثور نقل شده است .	
و خلاصه تسبیح دو گونه است تسبیح کلی و عام که شامل تمام موجودات است بدون استثنا و تسبیح خاص که از هدایت پیامبران و ایمان	در باره تسبیح کوهها که با داود همراهی میکردند « وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ... » انبیاء: ۷۹. ظاهراً مراد تسبیح ظاهر و با صداست و از	

سبط

سبط

۲۱۸

میداند گوید بولد ولد سبط گویند که گویا انبساط و امتداد در فروع است. * « وَقَطَعْنَاهُمْ اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ اَسْبَاطًا اُمَمًا... » اعراف : ۱۶۰. « اَسْبَاطًا » بدل است از « اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ » و ممیز آن که « فرقه » باشد محذوف است و « اُمَمًا » حال است از اسباط یعنی آنها را دوازده فرقه کردیم در حالیکه هر سبط امتها بودند (جوامع الجامع) بعضی ها اسباط را ممیز دانسته و گفته اند در معنی مفرد است.

در مجمع ذیل آیه ۱۳۶ بقره گوید : اسباط مفرد آن سبط است و آنها اولاد یعقوب بن اسحق بن ابراهیم اند دوازده طائفه بودند از دوازده پسر : ناگفته نماند مراد از اسباط در آیات قرآن یا جماعتی است که از دوازده فرزند یعقوب بدنیآ آمدند و یا اشخاص بخصوصی است که هر يك سبط و ولد الولد بوده اند زیرا که سبط بمعنی نوه و جماعت آمده است چنانکه گذشت. آیه ۱۳۶ بقره و ۱۶۳ نساء که

کوهها صدا میامد که در « جبل » و « داود » گذشت.

سبط : بفتح (س) انبساط یافتن باسانی چنانکه راغب گفته است و بکسر (سین) نوه و فرزند فرزند است مفردات و صحاح و قاموس و اقرب آنرا ولد الولد گفته اند در نهاییه و مجمع نقل شده « الحسن و الحسین سبطا رسول الله ﷺ » جمع سبط اسباط است و آن پنج بار در قرآن مجید آمده و همه درباره بنی اسرائیل است « وَمَا اَنْزَلَ اِلٰى اِبْرَاهِيمَ وَاسْمٰعِيلَ وَاسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ... » بقره : ۱۳۶.

نظیر این آیه است « وَ اَوْحَيْنَا اِلٰى اِبْرَاهِيمَ وَاسْمٰعِيلَ وَاسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ... » نساء : ۱۶۳.

طبرسی و دیگران و نیز اهل لغت گفته اند : سبط در اولاد اسحق مثل قبیله در اولاد اسمعیل است فرزندان اسمعیل را قبائل و فرزندان اسحق را اسباط گفته اند تا از همدیگر متمایز باشند.

راغب که معنی اصلی را انبساط

سبط	سبط
نبوده اند که گناه آنها درباره یوسف روشن است و پیامبر در عقیده ما از صغیر و کبیر قبائح معصوم است و در ظاهر قرآن دلالتی بر پیامبر بودنشان نیست و جمله «مَا أُنْزِلُ» دلالت بر آن ندارد و شاید مراد بعضی هاست که گناه نکرده بودند و شاید این مثل «وَمَا أُنْزِلُ إِلَّا نَبَأٌ» باشد حال آنکه مراد حضرت رسول ﷺ بود.	گذشت و نیز آیه ۸۴ آل عمران صریح است در اینکه باسباط وحی شده و آنها پیامبران بوده اند. در این صورت اگر مراد از اسباط قبائل باشد مراد از انزال وحی آنست که در میان آنها پیامبرانی بوده است چنانکه در «وَمَا أُنْزِلُ إِلَّا نَبَأٌ» گفته شده. و اگر مراد اشخاص باشند باید غیر از اولاد ده گانه یعقوب باشند که آنها در اثر اجحاف یوسف لیاقت رسالت نداشتند (بنظر من مراد اشخاص است که خواهد آمد).
نگارنده گوید در سوره مریم عده ای از انبیاء از قبیل زکریا، یحیی عیسی، ابراهیم، اسحق، یعقوب، اسمعیل صادق الوعد، موسی، هارون و ادريس نقل شده و آنگاه در آیه ۵۸ آمده «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ...»	عیاشی ذیل آیه ۱۳۶ بقره از حنّان بن سدید نقل کرده که بحضرت باقر علیه السلام گفتم: اولاد یعقوب انبیاء بودند؟ فرمود: نه آنها اسباط و اولاد انبیاء بودند از دنیا نمیرفتند مگر خوشبخت توبه کردند و گناه خود را یاد آوردند.
از ذریه ابراهیم و اسرائیل که نقل شده زکریا، یحیی، عیسی، موسی، هارون اسمعیل صادق الوعد است. علی هذا احتمال زیاد هست که مراد از اسباط در قرآن اشخاص و نوه ها باشند مثل	طبرسی فرموده: بسیاری از مفسران گفته اند که فرزندان یعقوب انبیاء بودند ولی بنابر مذهب ما انبیاء

سبع	سبع	۲۲۰
زکریا و یحیی و... که اسباط ابراهیم و یعقوب و اسحاق اند نه فرزندان ده گانه یعقوب و این احتمال نزدیک یقین است. و ذکر بعضی از نواده های ابراهیم از قبیل موسی و هارون بعد از ذکر اسباط مخصوصاً در آیه ۱۶۳ نساء ظاهراً برای اهمیت آنهاست و گرنه کلمه اسباط بآنها شامل است احتمال دیگر آنست مراد از اسباط پیامبرانی از بنی اسرائیل باشند که نام آنها بخصوص در قرآن نیامده چنانکه آیه «وَرُسُلَاکُمْ نَقْضُصُهُمْ عَلَیْکَ» شاهد آن است. سبع: هفت. «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» بقره: ۲۹. «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» حجر: ۴۴. سبعون: هفتاد. «فِی سُلْسِلَةٍ ذُرْعَاهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً...» حاقه: ۳۲. «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...» توبه: ۸۰. مراد از سبعین کثرت است نه اینکه اگر بیشتر از هفتاد استغفار کنی خواهد بخشود. سبع: (بروزن عَصِد) درنده. راغب گوید گفته اند: بعلت تمام قوی	بودن سبع خوانده شده که سبع از اعداد تمامه است. «وَمَا أَكَلِ السَّبْعُ إِلَّا مَذَكِّتُمْ...» مائده: ۳. این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده و نیم خورده درنده حرام است مگر آنکه پیش از مردن ذبح کنند. سبع: وسعت و تمام در صحاح گوید «شیء سابغ ای کامل و سبغت النعمة: اتسعت» «وَأَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعْمَهُ» ظاهره و باطنه... لقمان: ۲۰. نعمتهای ظاهری و باطنی خویش را بر شما فراوان بخشید و تمام کرد «إِنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ...» سباء: ۱۱. درع سابغ زرهی است که وسیع و کامل باشد آیه دستور است بدو دینی زره های وسیع و کامل بساز و دریافتن آنها اندازه نگه دار. در نهج البلاغه خطبه ۱۸۰ آمده «وَأَسْبَغَ عَلَیْکُمُ الْمَعَاشَ» در وسائل زندگی بر شما وسعت داده. از این ماده فقط دو کلمه فوق در قرآن یافته است. سبق: تقدم. پیش افتادن. راغب میگوید: اصل سبق پیش افتادن در	

سبق	سبق	۲۲۱
راه رفتن است. و بطور مجاز در غیر آن بکار میرود مثل « ما سبقونا الیه - سبقت من ربک » یعنی نافذ شد و گذشت و بطور استعاره در احراز فضیلت بکار میرود نحو « وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ » آنانکه بوسیله اعمال صالحه برحمت و جنت خدا پیشی گرفته اند. استباق بمعنی مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر است مثل « اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْبِقُ » یوسف: ۱۷. و استفعال برای آن است که هریکی پیش افتادن را می خواهد. مسبق: پیشی گرفته شده و قهرآ بمعنی مغلوب و عاجز است « وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ. عَلٰی اَنْ نُبَدِّلَ اَمْثَالَكُمْ » واقعه: ۶۰ و ۶۱. ما مغلوب و عاجز نیستیم. از اینکه دیگران را بجای شما بگیریم. « اَتَاْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ » اعراف: ۸۰. این آیه و آیه ۲۸ عنکبوت درباره قوم لوط است و روشن میکند که لوط اولین بار در قوم لوط پیدا شده است. « فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا. فَالْمُدْبِرَاتِ اَمْرًا » نازعات: ۴۵. مراد از سابقات	ظاهرآ ابرهای حامل باران است و یسا غرض نحوه خاصی از نیرو های جهان است که در «دبر» تفصیلاً گفته شد. « فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْاَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ » عنکبوت: ۳۹. در زمین خود پسندی کردند و بر خدا غالب نبودند یعنی خدا را نمیتوانستند عاجز کنند. *** « وَ السَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ اَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » توبه: ۱۰۰. قرائت مشهور در « الانصار » با کسر است که عطف بر مهاجرین باشد ولی یعقوب آنرا با رفع خوانده است و عطف بر سابقون است در این صورت حکم «رضی الله» بر عموم انصار شامل است نه بر نخستین آنها. در مراد از سابقون اختلاف است گفته اند: منظور	

سبق

سبق

۲۲۲

آنانند که بدو قبله نماز خوانده اند .
 بعضی اهل بیعت رضوان را دانسته اند
 که بیعت حدیبیه است . بعضی آنها را
 اهل بدر دانسته و برخی مهاجرین
 پیش از هجرت (مجمع البیان) .
 ناگفته نماند اهل هر زمان نسبت
 بزمان آینده سابق است ولی قید
 «الاولون» روشن میکند مراد پیشروان
 اولیه اند که کسی بر آنها سبقت نیافته
 است بعقیده المیزان آیه منطبق است
 بر آنانکه ایمان آورده و پیش از
 جنگ بدر مهاجرت کرده اند و نیز
 منطبق است بر اهل مدینه که ایمان
 آوردند و مهاجران را پذیرفته و در
 خانه های خود جا دادند و معیشت آنها
 را تأمین کردند .

ریشه دین بوسیله آنها ثابت گردید
 و دیگران از ایشان پیروی کردند .
 ناگفته نماند ایمان و عمل در مهاجران
 و انصار شرط رضای خداست که
 فرموده «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ
 الْفَاسِقِينَ» توبه : ۹۶ . «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
 الظَّالِمِينَ» آل عمران : ۵۷ . «وَاللَّهُ

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» توبه : ۸۰ .
 باز ناگفته نماند جمله «رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» در این آیه و آیات
 ۱۱۹ مائده، ۱۸ فتح، ۲۲ مجادله و ۸
 بینه مشروط است بر اینکه شخص تا
 آخر عمرش در ایمان و عمل ثابت
 بماند و گرنه منظور آن نیست که اگر
 از ایمان و عمل هم بیرون رود باز
 خدا از او راضی است . عیدالله بن
 جحش شوهر ام حبیبه که از مهاجرین
 بحبشه بود در حبشه نصرانی شد و از
 دین بیرون رفت . نمیشود گفت : چون
 از مهاجرین نخستین بود خدا از او
 راضی است طلحه و زبیر که از مهاجرین
 اولاند بیعت علی بن ابیطالب علیه السلام را
 نکث کردند و آنحضرت برآند و
 نفرین کرد و سبب آنهمه کشتار گردیدند
 آیا باز بگوئیم خدا از آند و راضی
 است . عمده ای از مسلمانان که از
 مهاجرین اولیه و انصار نیز در میانشان
 بودند بر عثمان شوریدند و او را کشتند
 و نگفتند از مهاجرین اولیه است بلکه
 هرگونه اهانت و شورش را بر علیه

ریشه دین بوسیله آنها ثابت گردید
 و دیگران از ایشان پیروی کردند .
 ناگفته نماند ایمان و عمل در مهاجران
 و انصار شرط رضای خداست که
 فرموده «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضِي عَنِ الْقَوْمِ
 الْفَاسِقِينَ» توبه : ۹۶ . «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
 الظَّالِمِينَ» آل عمران : ۵۷ . «وَاللَّهُ

سبق	سبیل	۲۲۳

اوجایز بلکه واجب میدانستند. عایشه خود مردم را بر عثمان میثوراند و او را بریهودی تشبیه میکرد و «اقتلوا نعثلاً» میگفت. مهاجرین اوّلیه و انصار وصیت رسول خدا ﷺ را ازیریا گذاشته و حق امیر المؤمنین علی را غصب کردند و ده ها نظیر اینها. آیا باید همه این مظالم را نادیده گرفت و گفت: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ». بلی «رَضِیَ اللَّهُ» در حق مهاجرین اولیه و انصار و تابعان باحسان در صورتی است که در ایمان و عمل پایدار باشند آنها با هجرت و نصرت خدا را از خود راضی کردند ادامه رضای خدا مشروط بادامه عمل است چنانکه در آخرسوره فتح آمده «مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» می بینیم که ایمان و عمل شرط مغفرت و اجر عظیم است: بعضی از بزرگان گویا ماضی بودن «رَضِیَ اللَّهُ» را در نظر گرفته و گوید:

ظهور آیه دائمی بودن رضارا میفهماند ولی چنانکه گفته شد در آیات دیگر نیز نظیر این جمله را داریم رضای خدا پیوسته در ایمان و عمل و سحت و غضبش در کفر و فسق و فساد است شخص با فعل خود مورد یکی از آندو واقع میشود. آری مهاجرین و انصار اوّلیه که تغییر روش ندادند دارای فضیلت بر دیگران اند.

* «وَلَوْ شَاءَ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ» یس: ۶۶. اگر میخواستیم چشمهایشان را از بین میبردیم آنوقت میخواستند در راه رفتن بر دیگران سبقت بگیرند ولی چطور میدیدند؟ بعضی آنرا عدم قدرت بر هدایت گرفته اند ولی بسا ملاحظه آیه قبل و بعد بدست میاید که منظور اظهار قدرت است مثل «إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ...» نساء: ۱۳۳.

سبیل: راه. اعم از آنکه راه هدایت باشد مثل «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» بقره: ۱۰۸. و یا راه معمولی مثل «وَالْمَسَاكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ...» بقره:

۱۷۷. ویا راه ضلالت،

سبیل مذکر و مؤنث هر دو آمده است. نحو «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ...» یوسف: ۱۰۸. که مؤنث بکار رفته است در اقرب به دو گونه بودن آن تصریح کرده است «وَلَتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ» انعام: ۵۵. که سبیل فاعل تستبین است. ایضاً «وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ يَتَّبِعُونَهَا عِوَجًا...» اعراف: ۸۶. که ضمیرش مؤنث است و ایضاً آیه ۹۹ آل عمران.

گاهی از سبیل تعدی و تجاوز قصد میشود که در واقع راه تجاوز است مثل «فَاُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» شوری: ۴۱. «فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» نساء: ۹۰.

ابن السبیل کسی است که از وطنش دور مانده و جز (راه) معرفی ندارد و در «بنی» گذشت.

سبیل بضم (س، ب) جمع سبیل است مثل «فَاسْأَلْكُمْ سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا...» نحل: ۶۹. «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ ...» مائده: ۱۶.

سبیل الله: هر راهی است که رضای خدا در آن باشد مثل قتل فی سبیل الله، و انفاق فی سبیل الله، هجرت فی سبیل الله چنانکه «فِي سَبِيلِ الطَّاعُوتِ...» نساء: ۷۶. و «سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ» انعام: ۵۵. خلاف آن است در آیه «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ» عبس: ۱۹ و ۲۰. ظاهراً مراد راه تولد و دنیا آمدن است و شاید مراد راه ولادت و هدایت و معیشت و غیره باشد.

سنة: شش «خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...» اعراف: ۵۴. ستین: شصت «فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِطْطَامُ سِتِينَ مَسْكِينًا...» مجادله: ۴.

ناگفته نماند در آیات ۵۴ اعراف ۳ یونس، ۷ هود، ۵۹ فرقان، ۴ سجده، ۳۸ ق، ۴ حدید گفته شده که خدا آسمانها و زمین را در شش روز آفرید در سه محل «مَأْتَيْنَهُمَا» نیز اضافه شده. غرض از شش روز، روزهای معمولی نیست بلکه شش دوران است که شاید میلیونها سال طول کشیده است مشروح این سخن

در «ارض» گذشت. و تفصیل این شش روز در سورة فصلت آیه ۹-۱۲ مذکور است و با ملاحظه آن آیات بدست میاید که مراد از سموات و ارض در آیات «سِتَّةَ آيَاتٍ» زمین و طبقات جواست والله العالم.

ستر: بفتح (س) پوشاندن و ستر الشیء سترأ: غطاء و بکسر (س) پرده و پوشش (اقرّب). «لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا» کهف: ۹۰. بر آنها جز آفتاب پوششی قرار نداده بودیم.

استتار اختفا و مخفی شدن است «وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ...» فصلت: ۲۲. نبودید مخفی شوید از اینکه گوش و چشمهایتان بر شما گواهی دهند ظاهراً منظور آنست که قدرت مخفی شدن از شهادت اعضا نداشتید.

• «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» اسراء: ۴۵. معنی آیه در «حجب» گذشت.

سجده: سجود در لغت بمعنی تذلل،

خضوع و اظهار فروتنی است راغب گوید «السجود اصله التطامن والتذلل» طبرسی فرموده: سجود در لغت خضوع و تذلل است و در شرع عبارت است از گذاشتن پیشانی بر زمین. صحاح و قاموس نیز اصل آنرا خضوع گفته اند.

در شریعت اسلام سجده بر غیر خدا حرام است و آن گذاشتن اعضاء هفتگانه (پیشانی، کف دستها، زانوها و سرانگشتان بزرگ دو پا) بر زمین است و اهتم آنها گذاشتن پیشانی است.

سجود مصدر و جمع ساجد هر دو آمده است مثل «سِجَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...» فتح: ۲۹. و مثل «وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودِ» حج: ۲۶. رکع جمع راکع و سجود جمع ساجد است، چنانکه سجد نیز جمع ساجد است «وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَ قِيَامًا» فرقان: ۶۴.

مسجد اسم مکان است یعنی محل سجده و آن از قاعده معروف مستثنی است زیرا قائده اسم زمان و مکان از ثلاثی مجرد اگر عین مضارع آن

مضموم یا مفتوح باشد مفعل بفتح (ع) است مثل مطبخ و مذبح و اگر عین مضارع مکسور باشد قاعده آن مفعل است بکسر (ع) مثل منزل و مجلس، یازده کلمه در زبان عرب برخلاف این قاعده آمده با آنکه عین مضارع آنها مضموم است. عین اسم زمان و مکانشان مکسور آمده مثل مسجد مشرق، مغرب... (مقدمه المنجد). در اقرب گوید: گفته شده مسجد اسم موضع عبادت است خواه در آن سجده شده یا نه و اگر نظر بمعنای فعل باشد مسجد (بفتح ج) گفته میشود و آن مذهب سیویه است.

بهر حال مسجد مکان سجده و عبادت است نحو «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...» بقره: ۱۴۴ و ۱۴۹. «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ...» توبه: ۱۰۸. جمع مسجد مساجد است مثل «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...» توبه: ۱۸. مساجد بمعنی مواضع سجود از اعضاء بدن نیز آمده در کافی کتاب

جناز باب تحنيط الميت روایت ۱۵ چنین است: از امام صادق علیه السلام از حنوط میت پرسیدم؟ فرمود: «وَأَجْعَلُهُ فِي مَسَاجِدٍ» یعنی حنوط را در اعضاء سجود او قرار بده.

در بیشتر آیات قرآن سجود در معنای اولی بکار رفته مثل «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...» یوسف: ۱۰۰. ظاهراً مراد آنست که بحالت تواضع و خضوع بیوسف افتادند. یوسف آنوقت وزیر دارائی مصر بود و پدر و مادرش روی مقررات باو تواضع کردند راغب نقل کرده: سجود بر سیل خدمت در آن روزگار جایز بود. ولی احتیاج باین سخن نیست و آنچه گفته شد کافی است معنی آیه آن نیست که مثل سجده نماز بسجده افتادند و کار حرامی کردند و گرنه قرآن بصورت قبول نقل نمیکرد.

همینطور است سجده ملائکه بآدم که در بسیاری از آیات آمده و قلنا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ «

سجده	سجده
بقره : ۳۴، اعراف : ۱۱، اسراء : ۶۱، كهف : ۵۰ .	كن و اقرار كن كه او بهتر از تو است بعقیده نگارنده غرض از سجده ملائكه بآدم همین خضوع و اقرار بقابلیت و لیاقت خلافت بوده است نه سجود معروف نماز تا بگوئیم : سجده بر غیر خدا جایز نیست پس معنای این سجده چه بوده است ؟ وانگهی سجده معروف نماز در آنوقت نبوده تا درباره آن صحبت شود و قرآن آنرا بصورت قبول نقل میکند والله العالم .
	* * *
نظیر آنست که زید بعمر و بگوید : حسن رانندگی بلد است و آنرا بهتر میداند، عمرو بگوید : نه اینطور نیست من لیاقت اینکار دارم آنگاه حسن پیش عمرو ماشین را طوری براند که عمرو از آن عاجز باشد در این صورت زید بگوید : حالا به حسن سجده و خضوع	در قرآن مجید بمعبد اهل کتاب نیز مسجد گفته شده مثل «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ...» اسراء : ۱ . میدانیم که وقت نزول قرآن مسجد اقصی از معابد اهل کتاب بود. ایضاً آیه « قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا » كهف : ۲۱ . که قضیه راجع باصحاب كهف و پیش از نزول قرآن است و مراد کلیسا است ایضاً «وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ» اسراء : ۷ .

* مسجد ضرار *

قبا دهی است در دو میلی مدینه که رسول خدا ﷺ در هجرت بآنجا وارد شد و در آنجا مسجدی ساخت و آن اولین مسجدیست که در اسلام ساخته شد و آنرا احترام بخصوصی است «لَمْسَجِدُ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ...» این مسجد منتسب به بنی عمرو بن عوف است که در قبا ساکن بودند. جماعتی از منافقان از بنی غنم بن عوف بر آنها حسد برده در کنار مسجد قبا مسجدی ساختند و چون از آن فارغ شدند پیش حضرت رسول ﷺ آمده گفتند: یا رسول الله مسجدی ساخته ایم برای ناتوانها و اهل حاجت که نمی توانند بمسجد قبا بروند و نیز میخواهیم در فصل سرما و باران از آن استفاده کنیم، دوست داریم که تشریف آورده در آن نماز بخوانید و از خدا برکت بخواهید (نماز خواندن آنحضرت دلیل رسمیت آن در مقابل مسجد قبا بود) حضرت در آن موقع مشغول مقدمات سفر تبوک بود فرمود:

الآن در پای سفرم اگر برگشتیم انشاء الله آمده و برای شما نماز میخوانیم. و ضمناً ابو عامر راهب که از دشمنان آنحضرت و از دشمنان اسلام بود باهل آنمسجد نامه نوشت که: آماده شوید و مسجدی بسازید من پیش قیصر روم میروم با لشکری وارد مدینه شده و محمد ﷺ را از مدینه خارج میکنیم. منافقان در انتظار ورود ابو عامر بودند و میخواستند از آنمسجد استفاده کنند لذا قرآن آن مسجد را بمسجد ضرار خوانده مسجدیکه بضرر اسلام و برای کفر و ایجاد تفرقه و کمینگاه دشمن اسلام ساخته شده بود.

رسول خدا ﷺ چون از تبوک برگشت آیات وحی ماجرری را خبر داد و حضرتش را از رفتن و نماز خواندن در آن نهی کرد و مسجد قبا را ستود. آنحضرت بچند نفر دستور داد رفته آنمسجد را ویران کرده و محلش را مزبله نمودند اینک آیات:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا

وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيُحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» توبه: ۱۰۷ و ۱۰۸.

« قَالُوا سَجْدًا لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا » اسراء: ۶۱. سجده همان است که درباره ملائکه گفته شد، یعنی آيا خضوع و تذلل کنم بر آنکس که از گل آفریدی؟!

« لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ... » فصلت: ۳۷. باز ظاهراً مراد خضوع و تذلل است نه سجده نماز و شاید هم سجده متعارف باشد و مؤيد آن وجوب سجده متعارف است با خواندن و يا شنیدن اين آيه، « وَالتَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ » رحمن: ۶. نجم بمعنی گياه و شجر درخت است آنها نیز بخدا

خضوع و تذلل میکنند. « وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ » يوسف: ۴. در اين آيه نیز معنای لغوی منظور است.

سجده موجودات

آياتی داریم که از سجده موجودات نسبت بخداوند حکایت میکنند مثل « وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ » رعد: ۱۵.

مراد از سجود خضوع و پیروی از قوانین طبیعی حق است که همه بآن قوانین خاضع اند. بنظر المیزان سجده طوعی آنها در مقرراتی است که موافق طبع آنها و سجود کراهی در ناملائمات است از قبیل مرگ، مرضها و فنا و غیره علی هذا هر که در آسمانها و زمین است خاضع اراده و مشیت و مقررات خدائی است در بعضی ها با رغبت و در بعضی ها با اکراه حتی سایه های آنها در قبل از ظهور و بعد از ظهور و در حرکت و تمايل خاضع خداوند است.

ایضاً «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» نحل: ۴۹. آیه گذشته درباره عقلا است ولی این آیه اعم از آنست مگر آنکه «من» در آیه اول بغیر عقلا نیز شامل باشد بقرینه آنکه همه موجودات نسبت بخدا شاعر و عاقل اند. ایضاً «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ...» حج: ۱۸.

ناگفته نماند کلمه «وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» در صدر آیه شامل تمام مردم است با در نظر گرفتن آن روشن میشود که مراد از «وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» که عطف بر «مَنْ فِي السَّمَوَاتِ» است سجده بخصوصی است غیر از سجده اولی و قهراً مراد از آن سجده تشریعی است یعنی همه آنانکه در آسمانها و زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبدگان، بخداوند خاضع اند و در این میان

بسیاری از مردم از قوانین و تشریع خداوند نیز پیروی میکنند و بر بسیاری از آنان که اطاعت نمیکند عذاب خدا حتمی است (ازالمیزان).

ولی باز معلوم نیست که مراد از سجده کثیری از مردم سجده معروف نماز باشد و شاید مراد مطلق خضوع و اطاعت از فرامین خدا باشد.

سجده های واجب قرآن

سجده های واجب قرآن مجید در چهار آیه است که بمحض خواندن یا شنیدن یکی از آنها بلافاصله واجب است بسجده افتاد چهار آیه فوق از این قرار اند:

۱- إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ سجده: ۱۵.

۲- وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الْبَدِیِّ خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ فصلت: ۳۷.

۳- فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا نجم: ۶۲.

سجده	سجده	۲۳۱
۴- «كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» علق: ۱۹. طبرسی رحمه الله در آخر اعراف ذیل آیه «وَلَهُ يَسْجُدُونَ» میگوید: در وجوب و استحباب سجده تلاوت اختلاف است ابوحنیفه آنرا واجب میداند و نزد شافعی مستحب مؤکد است اصحاب ما نیز چنین گفته اند. از این سخن معلوم میشود که تمام سجده های قرآن در رأی امامیه مستحب مؤکد است. ولی مطلب اینطور نیست. در ذیل سورة الم سجده چیزی نگفته و در ذیل آیه فَصَلِّتْ گوید: از ائمه ما روایت شده که محل سجده «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» است و در ذیل آیه نجم گوید: آیه دلالت دارد که در اینجا سجده واجب است چنانکه اصحاب ما گفته اند و در ذیل آیه علق فرموده: سجده در اینجا واجب است و آن از عزائم میباشد از عبدالله بن سنان از ابا عبدالله علیه السلام نقل است که فرمود: عزائم عبارت اند از: الم تنزیل،	حَمَّ السَّجْدَةِ، وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى، اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ و در غیر اینها در جمیع قرآن مستحب است و واجب نیست. از کلام اخیرش بنظر میاید که مراد از کلام ذیل اعراف سجده های مستحبی قرآن است. بهر حال وجوب سجده در آن چهار آیه در شیعه اجماعی است و روایات آن در وسائل ابواب قرائه القرآن بساب ۴۲ و ۴۳ مذکور است برای کثرت اطلاع به مستمسک عروه ج ۶ ص ۳۵۸ بعد رجوع شود و در ۱۱ محل از قرآن سجده تلاوت مستحب است سید در عروة فصل سائر اقسام سجود در مسئله ۲ محل آنها را معین کرده است ولی شافعی همه سجده های قرآن را که مجموعاً پانزده موضع است مستحب میدانند و ابوحنیفه بوجوب همه رأی داده است. * «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» جن: ۱۸. احتمال هست که مراد از مساجد معابد باشد یعنی معابد برای خداست غیر خدا را نخوانید و احتمال قویتر آنست که مراد عبادتهاست	

بمناسبت حال و محل یعنی تمام عبادتها برای خداست غیر خدا را عبادت نکنید چنانکه در مجمع از حسن نقل شده که مراد نمازهاست، روایت شده: معتصم از امام جواد علیه السلام از این آیه سؤال کرد فرمود: مراد از مساجد اعضاء هفتگانه سجده است (مجمع).

«وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ...» بقره: ۵۸. بنی اسرائیل در صحرای سینا بحالت بیابان گردی و آزاد زندگانی میکردند در صورت شهرنشینی مجبور بودند که از قوانین پیروی کنند و بدانند که از آزادی بیابان ساقط شده و پائین آمده اند ظاهر امراد آنست: از دروازه شهر وارد شوید در حالیکه بقوانین شهرنشینی خاضع اید و بگوئید: این یکنوع حطه و پائین آمدن و محدودیت است.

سج: افروختن آتش. پر کردن. راغب آنرا تشدید آتش گفته. صحاح و قاموس آنرا سرخ کردن تنور و پر از آب کردن نهر و غیر آنها گفته اند

عبارت قاموس چنین است «سج التنور: احماه و النهر: ملائمه» زمخشری آنرا پر کردن گفته سج التنور یعنی آن را با آتشگیره و هیزم پر کرد.

طبرسی رحمه الله ذیل آیه ۷۲ غافر فرموده: اصل سج انداختن هیزم در آتش است و در ذیل آیه ۶ طور آنرا پر کردن گفته و گوید: سجت التنور یعنی آنرا از آتش پر کردم. در نهج- البلاغه خطبه ۲۲۲ آمده «وَتَجَرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرُهَا جَبَّارُهَا لَغُضْبِهِ» که بمعنی افروختن و سرخ کردن است.

خلاصه اینها، افروختن و پر کردن است و اصل آن بنا بقول مجمع انداختن در آتش است «ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ» غافر: ۷۲. معنی آیه یکی از این سه تا است: سپس در آتش انداخته میشوند. سپس پر کرده میشوند در آتش. سپس در آتش سوخته میشوند. مثل «أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ...» فصلت: ۴۰. «يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً» طور: ۱۳. «فَادْخُلُوا نَاراً...» نوح: ۲۵.

سج	سجل	۲۳۳

از آن مواد بیرون خواهد ریخت .

* «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» تکویر :

۶. و چون دریاها افروخته و گداخته شوند بعید است آنرا پر شدن معنی کنیم زیرا در آینده آبی غیر از آب دریاها نخواهیم داشت که روی آنها ریخته و پر شوند. آیه درباره مقدمات قیامت است با احتمال نزدیک یقین گداخته شدن دریاها در اثر بزرگ شدن حجم خورشید و یا بیرون ریختن مواد مذاب زمین و یا تخلیه نیروها است که از بهم خوردن نظم فعلی بوجود خواهد آمد. این مطلب را در رساله معاد از نظر قرآن و علم مشروحاً گفته ایم. همینطور است «وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» انفطار : ۳. که شکافتن دریاها در اثر کثرت حرارت خواهد بود. قرآن فرموده : «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ» معارج : ۸. آسمان چون آهن گداخته و یا چون ته مانده روغن جوشان شود در اینصورت قهرآ دریاها افروخته و تبخیر خواهند شد .

سجل : «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ

* «وَالْيَتِ الْمَعْمُورِ. وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ. وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ. إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ» طور : ۴-۷. ظاهرأ مراد از بیت المعمور کعبه است به «عمر» رجوع شود. مراد از سقف مرفوع بقرینه «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا...» انبیاء : ۳۲. آسمان است و از علی علیه السلام نیز نقل شده و بحر مسجور دریای گداخته و یا دریای مملو است .

بگمان بیشتر مراد از بحر مسجور دریای مرکز زمین است و مفرد بودن آن مؤید این معنی است ، چنانکه میدانیم مرکز زمین دریای مذاب سهمگینی است که از کثرت فشار مانند خمیر و لاستیک میباشد و چون کمی بالا آمد از فشار آن کاسته شده و بصورت مواد مذاب آتشفشانی میکند.

در «رتق» نیز این سخن گفته شد و چون آیات راجع بقیامت است و از آیات «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» زلزله : ۲. «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ. وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ» انشقاق : ۳ و ۴ میتوان بدست آورد که در ابتدای قیامت مقداری

سجل

سجل

۲۳۴

السَّجِّلِ لِلْكَتَبِ... انبیاء : ۱۰۴ .
 راغب گوید: گفته شده سجل سنگی
 است که در آن چیزی نوشته شود سپس
 در صحیفه سَجَل نامیده شده در مجمع
 نیز صحیفه گفته. ناگفته نماند «سَجَل»
 در آیه فاعل «طی» و «لِلكتب» مفعول
 آن است یعنی روزی آسمانرا میپیچیم
 همانطور که صحیفه نوشته ها می پیچد.
 • «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ
 سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ» هود : ۸۲. این کلمه
 سه بار در قرآن مجید آمده است یکی
 در این آیه که درباره عذاب قوم لوط
 است. دیگری در آیه ۷۴ حجر، که آن
 نیز درباره قوم لوط است. سوّمی در
 سورة فیل که درباره اصحاب فیل
 است. و در سورة ذاریات آیه ۳۳ که
 حکایت قوم لوط است بجای سَجیل
 «طین» آمده است «لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً
 مِنْ طِينٍ» .

راغب گوید: سَجیل کلوخی است
 که از سنگریزه و گل تشکیل شده باشد.
 و این مؤید آنست که در قاموس و
 غیره گفته اند: آن معرب سنگ گل

است. در مجمع نیز آنرا معرب گفته
 و از ابو عبیده سنگ سخت نقل کرده
 است. بنابراین «طین» نکره در آیه
 فوق عبارت اخرای سَجیل است .
 میشود گفت: قید سَجیل در آیات
 اشاره است بآنکه سنگهای باریده
 سنگ خالص نبوده بلکه کلوخ سنگدار
 بوده اند این است آنچه گفته اند.

ولی باید دانست که قرآن روی
 سَجیل تکیه میکند باید معنای دیگری
 از آن مراد باشد فکر میکنم منظور
 از آن پی در پی بودن سنگها باشد در
 اقرب آنرا ریختن آب گفته است .
 «سجل الماء: صبه» صحاح نیز چنین
 گفته است در جوامع الجامع ذیل سورة
 فیل گفته: آن از اسجال بمعنی ارسال
 است زمخشری نیز چنین گفته است
 علی هذا کلمه «مِنْ سَجِيلٍ» بیان وصف
 حجارة است نه حقیقت آنها یعنی

سنگهاییکه پیوسته و پشت سرهم
 میباریدند و کلمه «امطرنّا» و «ترمیم»
 که قبل از سَجیل آمده مؤید این سخن
 است. این در صورتی است که «من»

برای بیان باشد .

سجن : زندان . « رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ ... » يوسف : ۳۳ .
« لَا جَعَلْتُكَ مِنَ الْمُسْجُونِينَ » شعراء : ۲۹ .
سجن (بفتح س) مصدر است بمعنی منع از تصرف و زندانی کردن .
گوئی معنای اصلی آن منع است و زندان را بدان سبب سجن گفته اند در اقرب آمده « والله ما اسجن عنه لسانی الا اذا كسانی » بخدا زبانم را از او منع نمیکنم تا لباسم بپوشاند .

سجین : « كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِينٍ . وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ . »
« كِتَابٌ مَرْقُومٌ » مطففین : ۷-۹ از این سه آیه بدست میاید که سجین هم ظرف کتاب فاجران و هم کتاب مرقومی است این سخن بنابر تجسم عمل چنین است : اعمال گناهکاران مجسم شده در محلی قرار میگیرد و سجین از آن اعمال تشکیل میشود و لذا میشود گفت که سجین همان جهنم است و چون اعمال خود سجنی برای مجرمین است بدین جهت سجین نامیده شده

و زیادت حروف در آن روشن کننده شدت زندان است چنانکه گفته اند :
مقابل سجین علیین است که فرموده « كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَیِّینَ . وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلَیُّونَ . كِتَابٌ مَرْقُومٌ »
مطففین : ۱۸-۲۰ .

سجود : « وَ الضُّحَى . وَ اللَّیْلُ إِذَا سَجَى » ضحی : ۲۰۱ . سجود را سکون گفته اند « سجدی سجواً : سکن و دام »
در نهج البلاغه خطبه ۱۶۱ آمده « فی لیلٍ دَاجٍ وَ لَا عَشَی سَاجٍ » یعنی در شب تار و در ظلمت ساکن و آرام . معنی آیه :
قسم بروشنی روز و قسم بشب آنگاه که آرام شود این آیه نظیر « وَ اللَّیْلُ إِذَا عَشَسَ » تکویر : ۱۷ . « وَ اللَّیْلُ إِذَا بَغَشَى » لیل : ۱ . است در اول شب نور با ظلمت بهم آمیخته است و چون مقداری از شب گذشت تاریکی مطلق است که گوئی ظلمت ساکن شده و آرام گرفته است .

طبری و زمخشری و راغب نیز آنرا سکون گفته اند .

سحب : کشیدن . مثل کشاندن دامن

سحاب	سحاب	۲۳۶
و کشاندن انسان بر رویش و سحاب بمعنی ابر از آن است که بباد آنرا میکشد و یا آن آب را میکشد و یاد رفتنش کشیده میشود (مفردات).	ثقیل است (اقرّب) در بیشتر آیات قرآن بمناسبت لفظ وصف و ضمیر آن مفرد آمده است. ابرها در حقیقت هوای مرطوب اند که از سطح دریاها و اقیانوسها در اثر حرارت خورشید تبخیر شده و در هوا متکاثف گردیده بوسیله بادهای بطرف خشکی ها روی میاورند و مانند دریائی بالدار در آسمان شناورند و حامل رحمت پروردگار میباشند.	
۱۸۰ در وصف باری تعالی فرموده «وَيَعْلَمُ مَسْقُطَ الْقَطَرَةِ وَ مَقَرَّهَا وَ مَسْحَبَ الذَّرَّةِ وَ مَجَرَّهَا» محل سقوط قطره باران و قرارگاه آنرا میداند ، مکان کشیده شدن مورچه و جاریگاه آنرا داناست .	این کلمه مجموعاً ۹ مرتبه در قرآن مجید آمده و پیوسته بلفظ «سحاب» است «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَ يُنْزَلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ...» نور: ۴۳. یعنی خداوند ابری را میراند سپس آنرا تألیف و متکاثف میکند آنگاه می بینی باران از وسط های آن بیرون میاید.	
مسحب ظاهراً اسم مکان است نه مصدر میمی .	باد را در نقل و انتقال ابرهان نقش عمده ای است لذا قرآن بادهای را بشارت دهنده باران نام میبرد «يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا لِّبَنِي دَرَجَتِهِ...» اعراف:	
سحاب: ابرها. اسم جنس جمع است واحد آن سحابه و جمع آن سحب (بضم س - ح) و سحائب است گاهی وصف آن نسبت بلفظ مفرد میاید مثل «وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» بقره: ۱۶۴. و گاهی نسبت بمعنی آن جمع نحو «وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ» رعد: ۱۲. که جمع		

سحر	سحت
۲۳۷ در علت تسمیه سه قول نقل کرده اولی قول زجاج است که حرام سبب استیصال و هلاکت است. دو می توان بجائی که در حرام برکتی نیست و مستأصل شده ریشه کن میگردد. سومی قول راغب است که از خلیل نقل میکند. از رسول خدا ﷺ نقل شده سحت رشوه گرفتن در قضاوت است. و نیز به قیمت سگ، اجرت زانیه، قیمت مشروب، اکل مال یتیم، و ربا و غیره سحت اطلاق شده به مجمع البیان ذیل آیه فوق و تفسیر عیاشی و غیره رجوع کنید.	۵۷. « وَاللّٰهُ الَّذِیْ اَرْسَلَ الرِّیَّاحَ فَتَثِیْرُ سَحَابًا... » فاطر: ۹. سحت: بفتح (س) استیصال و از بین بردن. ثلاثی و مزید آن بیک معنی است در مجمع آمده « اصل السحت الاستیصال یقال سحته و اسحته ای استاصله » « لَا تَفْتَرُوا عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا فِیْسَحِّتْکُمْ بِعَذَابٍ... » طه: ۶۱. بخدادروغ نبندید و گرنه شمارا با عذاب مخصوصی مستأصل و ریشه کن میکند.
سحر: بکسر (س) جادو. راغب گوید: سحر بچند معنی گفته میشود اول حیلها و تخیلات بی حقیقت است که شعبده باز با تردستی چشم شخص را از کاریکه میکند منحرف مینماید... طبرسی فرموده: سحر و کهنانت و حیلہ نظیر هم اند از جمله سحر تصرفی است که در چشم واقع میشود تا گمان کند کار همانطور است که می بیند حال آنکه آنطور نیست. و سحر عملی	سحت بضم (س) اسم مصدر و شیء مستأصل شونده است راغب آنرا پوستیکه مستأصل شود گفته است این کلمه سه بار در قرآن آمده و همه در سورة مائده آیات ۴۲، ۶۲، ۶۳ است « سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْثَرُ لَوْ نَلِ السُّحْتِ... ». مراد از سحت در آیات فوق حرام است. راغب علت تسمیه را چنین گوید: گوئی حرام دین و مروت شخص را از بین میبرد روایت شده « کسب الحجام سحت » این بواسطه حرام بودن نیست بلکه بعلت بردن مروت و مردانگی است. طبرسی ره

سحر

سحر

۲۳۸

خفی است که شیء را برخلاف صورت و جنس آن مصّور میکند در ظاهر نه در حقیقت .

ناگفته نماند سخن اخیر مجمع قابل مناقشه است دقت در آیات قرآن نشان میدهد که اثر سحر فقط در چشم و ذهن طرف است نه تصّرف در صورت و جنس شیء . بعبارت دیگر ساحر در چشم و خیال بیننده تصّرف میکند که ریسمان را مارگمان کند نه اینکه ریسمان را بحرکت در میاورد آنگاه که انسان بمحل تاریک نگاه میکند قیافه مخوفی در نظرش مجسم میشود چشم او اشتباه میکند نه اینکه فلان درخت مثلاً بآن صورت درآمده است .

قرآن فرماید «فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ...» اعراف: ۱۱۶ . آیه صریح است در اینکه در چشم ها تصّرف کرده اند نه اینکه واقعاً ریسمانها را بحرکت آورده باشند . همچنین آیه «فَإِذَا جَاءَهُمْ وَ عَصِيهِمْ فَيُخِيلُ إِلَهُ مِنْ سِحْرِهِمْ أَتَاهَا تَسْفَى» طه: ۶۶ . این نیز روشن است که بخیال

موسی چنین میامد که آنها بسرعت حرکت میکنند نه اینکه آنها حرکت میکرده اند. ایضاً آیه «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ...» بقره: ۱۰۲ . نشان میدهد که در اذهان تصّرف کرده زوج را بزوجه دشمن میکردند نه اینکه در زوجیه تصرف کرده باشند .

بسا این بیان فرق سحر و معجزه روشن میشود زیرا معجزه انقلاب حقیقی خارج و واقعیت است مثلاً در قضیه عصای موسی و آتش ابراهیم و شکافتن دریا برای بنی اسرائیل و ناقه صالح و غیره . در خارج عصا مار و دریا شکافته و آتش سرد شده بود .

ساحر : سحرکننده . جمع آن در قرآن ساحرون (یونس ۷۷) و سحرة (طه ۷۰) آمده است . سحر صیغه مبالغه است «يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ» شعراء: ۳۷ .

تسحیر گوئی دلالت بر مبالغه دارد طبری ذیل آیه «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ» شعراء: ۱۵۳ . آنرا سحر

سحر	سحر
۲۳۹ بلی ممکن است یهودی و دخترانش خواسته‌اند چنین کاری بکنند ولی نتوانسته‌اند و خداوند آنحضرت را از کید آنها مطلع فرموده است . مرحوم فیض روایاتی در این زمینه در صافی تفسیر سوره علق نقل کرده است ولی اگر آنها را قبول کنیم باید بگوئیم: نعوذ بالله آنحضرت مسحور بوده است با آنکه قرآن مجید در نفی آن صراحت دارد. محققین باین نقلها اشاره کرده و رد نموده‌اند . ولی آیه « یُخْتَلِیْ اِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنْهَا تَسْعٰی » که گذشت حاکی از نفوذ سحر در موسی علیه السلام است والله العالم . اما در عین حال آنحضرت میدانست که این کار سحر است . سَحَوُ: (بفتح س. ح) نزدیک صبح. صباح گوید « والسحر قبیل الصبح » طبرسی گوید: سحر وقت قبل از طلوع فجر است اصل آن بمعنی خفاء است که شخص در آن وقت در تاریکی مخفی است به ریه نیز سحر گویند که محلش مخفی است .	بعد از سحر خوانده و در اقرب آنرا از اساس نهج البلاغه نقل کرده است. آیا سحر در رسول خدا صلی الله علیه و آله اثر داشت ؟ قرآن کریم قول کفار را که آنحضرت را مسحور می‌گفتند بصورت رد نقل میکند « اِذْ یَقُوْلُ الظَّالِمُوْنَ اِنْ تَتَّبِعُوْنَ الْاَرْجُلَآءَ مَسْحُوْرًا » اسراء: ۴۷. اِیضًا « وَقَالَ الظَّالِمُوْنَ اِنْ تَتَّبِعُوْنَ الْاَرْجُلَآءَ مَسْحُوْرًا » فرقان: ۸. این آیات روشن می‌کند که آنحضرت مسحور نبوده در این صورت آنچه در مجمع از عایشه و ابن عباس نقل شده که لبیدن اعصم یهودی رسول خدا صلی الله علیه و آله را سحر کرد و آنحضرت مریض شد تا جبرئیل معوذتین را آورد و سحر گشوده شد و حضرت شفا یافت پنداری بیش نیست طبرسی ره پس از نقل آن فرموده: این جائز نیست زیرا آنکه مسحور است گوئی در عقل او اختلالی رخ داده خداوند این مطلب را با « وَقَالَ الظَّالِمُوْنَ اِنْ تَتَّبِعُوْنَ الْاَرْجُلَآءَ مَسْحُوْرًا. اَنْظُرْ کَیْفُ... » رد کرده است

سحر	اسحق	۲۴۰
«الْأَلُّ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ» قمر: ۳۴. ناگفته نماند آیاتی که جریان رفتن آل لوط را بیان میکنند در آنها هست که فرشتگان گفتند: تو با خانواده ات پاسی از شب گذشته بروید «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ...» هود: ۸۱. در این صورت میتوان گفت که آنها در شب رفته و طرف صبح از منطقه خطر گذشته اند لذا فرموده «نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ». «وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَابِ» آل عمران: ۱۷. «وَبِالسَّحَابِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» ذاریات: ۱۸. اسحار جمع سحر است آیات از استغفار در سحر گاهها حکایت میکند که بهترین وقت برای یسار خداست خوشحال آنانکه در آن اوقات مبارک با خدای خود راز و نیاز دارند. سحور طعامی است که در آنوقت تناول شود و تسحر خوردن آنست (راغب). سحق: (بضم س) دوری و بفتح آن شدت نکویدن و از بین بردن	است در اقرب گوید «سحقه سحقاً: دقه اشد الدق» صحاح گوید: «السحق البعد» «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» ملک: ۱۱. «سحقاً» مفعول است بفعل محذوف اسحقهم الله سحقاً یعنی: دوری باد از رحمت خدا باهل سعیر «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» حج: ۳۱. سحق بمعنی مسحوق و مکان دور است یعنی هر که بخدا شرك ورزد گوئی از آسمان افتاده و مرغ (لشخوار) او را بسرعت میگیرد و یا بساد بمکان دورش میرسد یعنی رشته اش از خدا بریده و بخود وا گذاشته است. اسحق: عليه السلام فرزند حضرت ابراهیم از پیامبران مشهور، نام مبارکش هفده بار در قرآن مجید آمده است آیه «وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ...» بقره: ۱۳۶. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيعْقوبَ...» نساء: ۱۶۳. و غیره مقام	

اسحق	۲۴۱
رسالت وی را روشن میکند. او مورد هدایت پروردگار بوده «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا هَدَيْنَا...» انعام: ۸۴. خداوند نعمت خود را بر او و ابراهیم تمام کرده بود «وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ...» یوسف: ۶. وی از عباد الله الصالحین میباشد و خداوند او را مبارك گردانیده است. «وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» صافات: ۱۱۲. «وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ...» صافات: ۱۱۳. ایضاً آیات ذیل از مقام شامخ او و پدر و فرزندش سخن میگوید «وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ . إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ . وَ أَنَّهُمْ عِنْدَنَا مِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْآخِرِينَ» ص: ۴۵-۴۷. در باره این مطلب که آیا ذبیح اسحق بود یا برادرش اسمعیل ؟ در «اسمعیل» روشن کردیم که ذبیح او بوده نه اسحق. آیاتی که در آن اسمعیل و اسحق آمده اسحق پیوسته بعد از	اسمعیل آمده است و این روشن میکند که اسمعیل برادر بزرگ بوده است. مسعودی در اثبات الوصیه گوید: ذبیح اسمعیل بود و او فرزند بزرگ ابراهیم و جانشین پدرش بود و اسحق بعد از اسمعیل به پیامبری رسید . ناگفته نماند تورات فعلی چنانکه در سفر پیدایش باب ۲۲ ذکر شده معتقد است که ذبیح حضرت اسحق بود. بنظر میاید که ذبیح بودن اسحق در کتب اسلامی خاصه بکتاب اهل سنت از تورات راه یافته است ولی در «اسمعیل» گفتیم که بشهادت قرآن هنگام قربانی اسمعیل هنوز اسحق بدنیا نیامده بود و مؤدّه اسحق توسط ملائکه پس از ماجرای قربانی است و حضرت رسول ﷺ در حدیث معروف فرموده «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ» من فرزند دو ذبیح که جدش اسمعیل و پدرش عبدالله بن عبدالمطلب است . امامان اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین فرموده اند: ذبیح اسمعیل بود به ج ۱۲ بحار ص ۱۲۱ بعد طبع اخیر رجوع شود .

ساحل	سخر	۲۴۲
ایضاً تورات میان این دو برادر اختلاف و منافرت نقل میکند که از ساحت مردان الهی بدور است ما را پیروی از قرآن در این باره کافی است. ساحل: کنار دریا. «فَاقْدُ فِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ...» طه: ۳۹. او را در دریا رها کن تا دریا او را بکنار اندازد. ناگفته نماند از جمله معانی سحل کوبیدن و تراشیدن است در اقرب گوید «سحل الشيء: قشره، نحته، سحقه» علی هذا کنار دریا را ساحل گویند که در یا آنرا میتراشد و یا آنرا میکوبد. قاموس و اقرب گوید: علت این تسمیه آن است که آب آنرا سحل کرده یعنی تراشیده یا کوبیده است و قیاس این بود که مسحول گفته شود یا معنی آن ذو ساحل است. در نهج البلاغه خطبه ۱۴۹ آمده «وَتَذُقْ أَهْلُ الْبَدْوِ بِمَسْحَلِهَا» اهل وادی را با مدقه اش میکوبد. طبرسی رحمه الله ساحل را شط گفته که همان کنار دریاست. این کلمه	فقط یکبار در قرآن آمده است. سخر: ریشخند کردن. در اقرب گوید «سخر منه: هزء به» «إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» هود: ۳۸. اگر ما را مسخره بکنید ما هم شما را مسخره و ریشخند خواهیم کرد. این کلمه در همه جای قرآن با «من» تعدیه شده است در اقرب الموارد با «باء» نیز گفته سپس میگوید: فراء تعدیه با باء را منع کرده و جوهری گوید ابوزید حکایت کرده که آن بستترین دو استعمال است و در تاج العروس آمده که «سخریه» برای در ضمن گرفتن معنی «هزأ» است. ساخر: مسخره کننده «وَإِنْ كُنْتُ لِمَنِ السَّاخِرِينَ» زمر: ۵۶. بعقیده طبرسی سخر و استسخر هر دو بیک معنی است و بعضی استفعال را طلب اظهار مسخره گفته اند علی هذا معنی «وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ» صافات: ۱۴. آن است چون آیه ای بینند مسخره و ریشخند کنند یا یکدیگر را باظهار ریشخند و امیدارند در اقرب نیز هردو	

سخر

سخر

۲۴۳

بيك معنى است ولى میشود گفت که اضافه مبانی کثرت و مبالغه را میرساند .

تسخیر : یعنی وادار کردن بعمل با قهر و اجبار . راغب گوید: تسخیر آنست که شیء را بغرض مخصوصی با قهر سوق کنند . طبرسی آنرا رام کردن گوید که عبارت اخرای سوق بقهر است. دیگران نیز چنین گفته اند «وَسَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ...» رعد: ۲.

یعنی خورشید و ماه را رام کرد و بحرکت و نظم مقهور نمود «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَافِي السَّمَوَاتِ وَ مَافِي الْأَرْضِ...» لقمان: ۲۰. «لکم» در این آیه و آیات دیگر نشان میدهد که این تسخیر برای بندگان و برای منافع آنهاست. «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ...» اعراف: ۵۴.

سخری. بضم سین و کسر آن بمعنی مسخره شده یا تسخیر شده است طبرسی ذیل آیه ۱۱۰ مؤمنون نقل کرده که آن بمعنی مسخره شده و باضم و

کسر هر دو آید ولى بمعنی تسخیر شده فقط با ضم آید و نیز گوید: آنرا در آیه «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا...»

زخرف: ۳۲. بالاتفاق باضم خوانده اند ولى در آیه «فَاتَّخَذَتْهُمْ سَخْرِيًّا...» مؤمنون: ۱۱۰. و «أَتَّخَذْنَاهُمْ سَخْرِيًّا...» ص: ۶۳. باضم و کسر هر دو خوانده اند.

ناگفته نماند: «سَخْرِيًّا» در مؤمنون ۱۱۰ و ص ۶۳ در قرآنها بکسر سین است گرچه قراء با هر دو خوانده اند بنظر میاید که مراد از آن در دو آیه فوق مسخره گرفتن است مخصوصاً در سوره مؤمنون که ما بعد آن «وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» است. ولى در آیه ۳۲ زخرف مراد از آن تسخیر شده است که ذیلاً آنرا بررسی میکنیم:

* «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» زخرف: ۳۲. «سَخْرِيًّا» در این آیه

چنانکه گفتیم بالاتفاق با ضم قرائت شده است. و مراد از آن تسخیر کردن است که مردمان یکدیگر را مسخر میکنند.

مراد از رحمت ظاهر آن نبوت است که آیه قبل میگوید «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ» در جواب آمده: آیا آنها رحمت خدا را قسمت میکنند و میخواهند نبوت روی دلخواه آنها باشد گذشته از نبوت معیشتهای آنها را نیز ما قسمت کرده ایم و بعضی را بر بعضی مزیت داده ایم تا یکدیگر را تسخیر کنند و هر کس از دیگری فرمان برد و دست بهم دهند تا کار دنیا اداره شود.

ناگفته نماند چنانکه در «رزق» گذشت خداوند استعداد های بشر را مختلف قرار داده تا هر یک در کاری متخصص باشند و هر یک کاری پیش گیرند و هر متخصص آن دیگری را تسخیر کند تا اطاعت و فرمانبری در جریان

افتاده کارها رو برآه شوند. اگر مردم در یک استعداد آفریده میشوند و یکسان میبودند یکدیگر را منسخر نمیکردند و اموردنیای پیش نمیرفت بنظر نگارنده مراد از «قُسِمْنَا» و «رَفَعْنَا» راجع باختلاف استعداد ها است نه ثروت و مال دنیا گرچه نتیجه آن اختلاف در ثروت نیز هست والله اعلم.

سخط: غضب شدید که مقتضی عقوبت است چنانکه راغب گفته. و آن بروزن فرس و قُل هر دو آمده است و نیز بروزن فرس مصدر آمده است. «وَأِنْ لَّمْ يَعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» توبه: ۵۸. اگر از غنیمت بآنها ندهند بشدت خشمگین شوند.

«سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...» مائده: ۸۰.

«كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ...» آل عمران: ۱۶۲.

اسخط: بغضب آوردن است مثل «اتَّبِعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ...» محمد: ۲۸.

در کافی کتاب توحید باب اراده،

۲۴۵	سد	سخط
خَالِقًا لِمُدْخَلٍ لِّلْأَشْيَاءِ فِيهِ لِأَنَّهُ وَاحِدٌ وَاحِدٌ الذَّاتِ وَاحِدٌ الْمَعْنَى، فَرِضَاهُ ثَوَابُهُ وَ سَخَطُهُ عِقَابُهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ يَتَدَاخَلُهُ فِيهِهِجُهُ وَ يَنْقَلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ.	حدیث ۶ از هشام بن حکم روایت کرده که زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا برای خدا رضا و سخط هست؟ فرمود: آری ولیکن نه مثل مخلوق زیرا که رضا در مخلوق حالتی است باو دست میدهد و او را از حالی بحالی وارد میکند و مخلوق مرکب و تو خالی است اشیاء را در او مدخلی است ولی اشیاء را در خالق مدخلی نیست که او واحد واحدی الذّات و واحدی المعنی است. پس رضای او همان ثواب او و سخط او عذاب اوست بی آنکه چیزی بوجود او عارض شده و او را تهییج و از حالی بحالی وارد کند که این صفات مخلوق عاجز و محتاج است. عبارت روایت چنین است «قَالَ لَهُ: قُلْهُ رِضًا وَ سَخَطٌ» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: نَعَمْ وَلَكِنْ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الرِّضَا حَالٌ تَدْخُلُ عَلَيْهِ فَتَنْقَلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ لِأَنَّ الْمَخْلُوقَ أَجُوفٌ مُعْتَمِلٌ مُرَكَّبٌ، لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ مُدْخَلٌ وَ	
این حدیث و چند حدیث دیگر را صدوق در کتاب توحید باب ۲۶ نقل کرده و مضمون همه آنها این است که غضب و سخط خدا عذاب اوست و رضای خدا همان ثواب خداست و در خدا تغییر حال نیست. ناگفته نماند سخط را صحاح و قاموس و اقرب غضب مطلق گفته اند ولی راغب در آن شدّت را قید کرده است.	سد۱: بستن و اصلاح کردن. در قاموس گفته «سَدَ الثَّلْمَةَ: اصلحها و وثقها» یعنی شکاف را گرفت. سد بضم و فتح اول بمعنی بند و حایل میان دو چیز است در مفردات و اقرب	

۲۴۶	سدر	سدر
میگوید: میوه ایست سرخ رنگ شبیه بعناب لیکن از عناب بزرگتر است. بعضی آنرا سدر گویند. و در ذیل لغت سدر گوید: میوه ایست معروف و بعضی درخت کُنار (بضم ك) را گفته اند. در فرهنگ عمید ذیل لغت سدر شکل آن را کشیده و گوید: سدر درخت کُنار، شجر النبق، درختی است تناور و خاردار بلندیش تا ۴۰ متر میرسد میگویند تا دو هزار سال عمر میکند، میوه آن بشکل سنجد و بعد از رسیدن سرخ یا زرد رنگ و شیرین میشود. ثمر آن در طب بکار میرود و برگ آنرا پس از خشک کردن میسایند و در حمام بدن خود را با آن شستشو میدهند. ناگفته نماند کُنار (بضم ك) غیر از درخت چنار معروف است. « ذَوَانِيْ اُكْلٍ حَمِيْطٍ وَ اَثَلٍ وَ شَيْءٌ مِنْ سِدْرٍ قَلِيْلٍ » سباء: ۱۶. معنی آیه در « حَمِيْطٍ » و « سَبَاءٌ » گذشت « فِی سِدْرٍ مَّخْضُوْدٍ وَ طَلْحٍ مَّنْضُوْدٍ » واقعه:	گفته: گویند سَد بضم آنست که طبیعی و فعل خدا باشد و بفتح کار آدمی است « فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا » کهف: ۹۴. در آیه « وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ... » یس: ۹. اثر معاصی که مانع از قبول حق است سَد نامیده شده حقا که گناهان مانند سَد محکمی از قبول حق و حقیقت مانع میشوند و راه آنرا مسدود میکنند. و در آیه « حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ... » کهف: ۹۳. بکوه سَد گفته شده که کوه میان دو چیز سَد و حائل است. سدید. یعنی قول صواب و محکم که باطل را در آن راهی نیست و از ورود باطل بسته شده است « يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ قُولُوْا قَوْلًا سَدِيْدًا » احزاب: ۷۰. سدر: درخت کُنار. (بضم ك) صحاح، قاموس، نهایه، اقرب و المنجد آنرا شجر النبق گفته اند برهان قاطع ذیل لغت کُنار (بضم ك)	

سدر	سدر	۲۴۷
۲۸ و ۲۹. در «خضد» گفته شد که آن بمعنی خم شده و یا بی خار است در این صورت سدر مخضود درخت بی خار یا درختی که شاخه هایش از کثرت میوه خم شده است. آیه درباره بهشت و سدر نکره است یعنی سدر بخصوصی که نمیشود با سدر دنیا مقایسه کرد. مراد از آیه ظاهراً میوه سدر است زیرا که راجع بسایه در آیه بعدی آمده فرموده «و ظِلِّ مَمْدُودٍ». • «و لَقَدْ رَأَىٰ نَزْلَةَ أُخْرَىٰ. عِنْدَ سَارَةِ الْمُنْتَهَىٰ. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ. إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ. مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ» نجم: ۱۳-۱۷. سدره واحد سدر است ضمیر «رآه» ظاهر آبجبرئیل راجع است یعنی آنحضرت جبرئیل را دید «منتهی» یعنی آخر و شاید اسم مکان باشد یعنی محل تمام شدن. معنی آیات چنین است: رسول خدا ﷺ جبرئیل را دفعه دیگر که نازل میشد دید و آن در کنار سدره المنتهی بود. بهشت جایگاه یا بهشت ابدی در نزد همان سدره است، چشم آنحضرت در دیدن	جبرئیل اشتباه نکرد و منحرف نشد. از آیات همین قدر استفاده میشود که سدره المنتهی محلی است و یا درختی که در انتها واقع شده. اما انتها چه چیز؟ معلوم نیست. ایضاً چه چیز سدره را می پوشاند؟ روشن نیست. در بعضی آیات مراد از جَنَّةِ الْمَأْوَىٰ بهشت آخرت است مثل «فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» سجده: ۱۹. بقرینه این آیه مراد از جَنَّةِ الْمَأْوَىٰ بهشت آخرت است. و اگر سدره المنتهی در آسمان باشد چنانکه از «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ» بدست میاید پس در این صورت آیه در معراج آنحضرت تقریباً صریح است. در المیزان گوید: از آنچه گذشت روشن گردید که ارجاع ضمیر «رآه» بخدا صریح است و مراد از آن رؤیت قلب است و مراد از نزله اخیری نزول آنحضرت است در معراج بکنار سدره المنتهی یعنی آنحضرت در اثنای	

سراب	سربل	۲۴۹
فی سربه ای طریقه « گسویی یکنوع آسانی و راحت رفتن در آن ملحوظ است که سرازیری در معنی اولی آن قید شده .	بیننده کوه‌اند ولی اگر بتزیدک آنها رود می‌بیند غباراند که کوه می‌نمایند که بحکم « وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ » قارعه : ۵. ریزش شده و بصورت پشم رنگین حلاجی شده در آمده‌اند . این کلمه فقط دوبار در قرآن آمده است .	
سراب: شیء بسی حقیقت . چیز کاذب. اهل لغت گویند: زمین شوره زار که در آفتاب میدرخشد و از دور بآب می‌ماند. راغب گوید: آن است که در بیابان میدرخشد ... و سراب در بی حقیقت بودن مثل شراب است در آنچه حقیقت دارد. طبرسی فرموده: سراب شعاعی است که در وقت ظهر آب جاری بنظر میاید و چون در نظر بیننده مثل آب ، جاری میشود لذا سراب گفته شده . راغب علت تسمیه را مرور در نظر انسان دانسته است . « وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً... » نور: ۳۹ . آنانکه کافر شدند اعمالشان مانند سرابی است در بیابانی که تشنه آنرا آب ندارد « وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا » نباء : ۲۰. از این آیه بدست میاید که روز قیامت کوهها در نظر	سربل: سربال (بکسر س) پیراهن (مجمع) راغب گوید: آن پیراهن است از هر جنس که باشد جمع آن سربال است « سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ... » ابراهیم : ۵۰. معنی آیه در قطران خواهد آمد انشاء الله « وَجَعَلْ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بَأْسَكُمْ... » نحل : ۸۱. سربال اول پیراهن‌ها و دوم زره‌های جنگی است در جواب اینکه لازم بود بفرماید: شما را از سرما حفظ میکند پس چرا فرموده از گرما حفظ میکند ؟ باید گفت: حفظ کردن از سرما روشن و آشکار است و چون لباس از گرما هم نگه‌میدارد لذا فائده مخفی را فرموده است .	

سراج	سراج	۲۵۰

در مجمع گوید : نگفت از سرما حفظ میکند زیرا آنچه از گرما حفظ میکند از سرما نیز حافظ است و چرا گرما را گفت حال آنکه حفظ لباس از سرما بیشتر است ؟ زیرا مخاطب این کلام اهل گرمسیراند احتیاج آنها بآنچه از گرما حفظ کند بیشتر است این از عطا نقل شده .

المیزان احتمال داده که بعض علت این سخن آنست که بشر اولیه در مناطق حاره ساکن بودند شدت گرما بر آنها از شدت سرما بیشتر بوده و توجه آنها به پرهیز از گرما بیشتر بوده است ولی بنظر نگارنده آنچه گفتم بهتر است . سراپیل فقط سه بار در قرآن مجید آمده است .

سراج : چراغ . آنچه با فتیله و روغن روشن میشود و از هر چیز نورانی سراج تعبیر میشود (مفردات) «وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا» فرقان: ۶۱. «وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا» نوح: ۱۶. منظور از هر دو سراج آفتاب است. سراج چهاربار

در قرآن آمده است سه تا درباره خورشید است که دوتا از آنها نقل شد سوّمی « وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا » نباء : ۱۳ . است چهارمی درباره حضرت رسول خدا ﷺ است که فرموده :

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِآذَنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا » احزاب : ۴۵ ، ۴۶ ،

اوصافیکه در این دو آیه برای آنحضرت نقل شده عبارت اند از : شاهد، مژده رسان، اندازکننده، داعی بسوی خدا و چراغ نور دهنده .

در بسیاری از آیات ، قرآن و شریعت نور نامیده شده مثل « قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ » مائده: ۱۵. « وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ... » اعراف : ۱۵۷ . « يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ ... » نور: ۳۵.

قرآن و شریعت که نور بخصوص اند از وجود حضرت رسول ﷺ ظاهر میشود پس در اینصورت آنحضرت چراغ نورپاش است و قرآن و شریعت

نور و روشنائی او میباشد و چه عالی تعبیری است « وَ سِرَاجاً مُنِيراً » . امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۹۲ نهج-البلاغه درباره آنحضرت فرموده «فَهُوَ إِمَامٌ مِّنْ أَتَقَى... سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ وَ شَهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمَعُهُ».

سرح: رها کردن . چون گله را برای چرا رها کنند گویند « سَرَحَ الْمَاشِيَةَ سَرْحاً » گرسنگ را سرحان گویند که در تعقیب سرح (گله) باشد سرحه درخت بلندی است که در بالا رفتن رها شده. ملخ را سرباح گویند که در بیابان رها شده است (مجمع ذیل آیه ۲۲۹ بقره) .

راغب گوید : سرح درختی است میوه دار مفرد آن سرحه است «سَرَحْتُ الْإِبِلَ» در اصل آن است که شتر را برای چریدن رها کردم سپس هر رها کردن در چرا را سرح گفته اند .

بهر حال معنی آن رها کردن است و سرح چنانکه صحاح و اقرب تصریح کرده لازم و متعدی هر دو آمده است.

« وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْجَوْنَ وَ حِينَ تُسْرَحُونَ » نحل : ۶ . شما را در چهارپایان زینتی است آنگاه که آنها را باغل برمیگردانید و آنگاه که بچرا رها میکنید .

« فَتَعَالَيْنِ أُمَتِّعْكَنَّ وَ أَسْرَحُكَنَّ سَرَاحاً جَمِیلاً » احزاب : ۲۸ . بیایید شما را متاع دهم و رهاتان کنم رها کردن خوبی .

« الْطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ... » بقره : ۲۲۹ . امساک را رجوع در عده و تسریع را رها کردن تا عده اش تمام شود معنی کرده اند یعنی طلاق دو دفعه است پس از آن رجوع در عده است و یا رها کردن و عدم رجوع تا عده منقضی گردد .

بعضی از بزرگان گوید : اظهر آنست که تسریع بمعنی طلاق سَوم باشد و ظاهر تفریع « فَإِمْسَاكٌ... » آنرا میرساند . در اینصورت آیه بعدی که گوید « فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ... » بیان تفصیلی آن اجمال است .

سر	سرد
فارسی معرب است و در کلام عرب اسم مفردیکه حرف سَوم آن الف باشد و بعد از آن دو حرف آید یافته نیست و گویند: خانه مُسردق خانه ایست که بشکل سراپرده باشد. بنابراین میشود گفت که سِرادق معرب سراپرده است جمع آن سِرادقات است «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا...» کهف: ۲۹. برای ستمکاران آتشی مهیا کرده ایم که سراپرده اش آنها را در میان گرفته است. در بعضی آیات آمده «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ...» بقره: ۸۱. بنابراین تجسم عمل خطیئات مبدل با تش گشته و خطا کسار را در میان گیرد. سِرادق فقط یکبار در قرآن آمده است. سو: (بکسر س و تشدید ر) نهان. امر پوشیده در صحاح گوید «السِّر: الَّذِي يَكْتُم» راغب گوید: حدیثی که در نفس مکتوم است «قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»	ولی بنظر نگارنده معنای اوّلی بهتر است و تفریع «فَإِنْ طَلَّقَهَا...» در آیه بعدی برای «فَامْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ» است یعنی پس از دو طلاق یا رجوع میکند و یا رجوع نکرده و تسریع میکند و در صورت رجوع اگر بار سوم طلاق بدهد دیگر براو حلال نیست. سود: بافتن. در اقرب گوید «سُرْدُ الدَّرْع: نَسْجُهَا» در مجمع آمده: سرد حدید منظم کردن آن است و آن از سرد الکلام اخذ شده که حروف در ردیف یکدیگر باشند. «أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرَ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا...» سباء: ۱۱. اینکه زره ها فراخ بساز و بافت آنها را اندازه گرفته و یکنواخت کن. این کلمه در کلام الله مجید فقط یکبار آمده است. سِرادق: سراپرده. خیمه. طبرسی گوید: آن خیمه ایست محیط بآنچه در آنست و گویند: سِرادق چادر است که باطراف خیمه میکشند در نهج البلاغه نامه ۳۸ فرموده «فَضْرَبَ الْجَوُزُ سُرَادِقَهُ عَلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ» بنظر راغب: آن

سر	سر
۲۵۳ برای مبالغه است زیرا که «اَسْرُوا» نجوی بودن را می فهماند. راغب گوید: این تعبیر برای آنست که اصلاً راز را اظهار نکردند که نجوی گاهی بعد آشکار میشود. * «أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَنَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ...» زخرف: ۸۰. نجوی راز گفتن و سر حدیث مکتوم در نفس است آیه صریح است در اینکه خداهم حدیث نفس و سخن باطنی و هم راز گفتن را می شنود چنانکه گفته «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ...» ق: ۱۶. * «وَأَن تَجْهَرُوا بِالْقَوْلِ فَيَفْتَنَهُمُ السِّرُّ وَأَخْفَى» طه: ۷. معنی آیه در «خفی» گذشت. * «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ. فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» طارق: ۹-۱۰. معنی این دو آیه در «بلی» گذشت. امتحان شدن سرائر توأم با ظاهر شدن آنهاست علی هذا هر خیر و شر روز قیامت ظاهر میشود انسان را برپوشاندن آنها نه نیروئی هست و نه یاری. این آیه	فرقان: ۶. «فَهُوَ يَنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا...» نحل: ۷۵. اسرار: نهن کردن است «سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَّنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ...» رعد: ۱۰. «ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا» نوح: ۹. یعنی دعوت خود را هم آشکار و هم نهن برایشان رساندم. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ» محمد: ۲۶. اسرار را بفتح همزه و کسر آن هر دو خوانده اند و در قرآنها بکسر همزه است یعنی خدا رازهای آنها و پاپنهان داشتیشان را میداند. «وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا...» تحریم: ۳. آنگاه که پیامبر ببعضی زنانش حدیثی در پنهانی گفت. سریره: مثل سر بمعنی امر پوشیده است جمع آن سرائر میباشد (صحاح) «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ. فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» طارق: ۹ و ۱۰. در نهج البلاغه نامه ۱۰ آمده «مُخْتَلِفُ الْعَلَانِيَةِ وَالسَّرِيرَةِ» * «وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...» انبیاء: ۳. یعنی ظالمان راز را پنهان کردند در المیزان آمده: این جمله

سرور	سرور
شادی مذموم و غیره هردو بکار برده است مثل « فَرَحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ... » توبه: ۸۱: « وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ. بِنَصْرِ اللَّهِ » روم: ۴. « بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ » بقره: ۶۹. گاوِست زرد پر رنگت بینندگان را شادمان کند « وَلَقِیْهِمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا » انسان: ۱۱. نضرة طراوت ظاهر و سرور شادی قلب است. یعنی در آنها طراوت ظاهر و شادی دل قرار داد. « وَیَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا » انشقاق: ۹. و بسوی کسانش شادمان برگردد: سرور: تخت. سرور و شادی در آن ملحوظ است لذا راغب گوید: سریر آنست که از روی سرور در آن می نشینند زیرا که آن از برای صاحبان نعمت است. طبرسی گوید: سریر مجلس بلندی است آماده برای شادی جمع آن اسره و سرور است. در اقرب گوید: سریر تخت است و بیشتر	نظیر « هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ... » یونس: ۳۰. است. سرور: شادی. راغب آنرا شادی مکتوم در قلب گفته است. در این صورت معنای سر در آن ملحوظ است طبرسی ذیل آیه ۱۱ سوره انسان و ۹ انشقاق گوید: سرور اعتقاد بوصول منافع است در آینده و قومی گفته اند که آن فقط لذت قلب است. شرتونی در اقرب الموارد گفته: سرور و فرح و حبور در معنی نزدیک بهم اند لیکن سرور عبارت است از شادی خالص پوشیده در دل. و حبور آنست که اثر آن در بشره صورت ظاهر شود و این هردو در شادی پسندیده بکار میروند. اما فرح آنست که تکبر و خودبینی آورد و لذا مذموم است. سرور و حبور ناشی از قوه تفکر و فرح ناشی از قوه شهوت است. اقرب این سخن را از کلیات ابوالبقاء نقل کرده. ولی آنچه درباره فرح گفته مورد تصدیق قرآن نیست که قرآن آنرا در

سراء	سرع	۲۵۵
بتخت پادشاه گفته میشود علت این تسمیه آنست که هر که روی آن بنشیند شاد میشود.	در هر حال اتفاق میکنند . ظاهراً مراد از آندو در آیه اول توانگری و تنگدستی و در آیه دوم اندوه و شادی است .	
سریر بصورت مفرد در قرآن مجید نیامده است ولی سُرُر که جمع آنست پنج بار در باره بهشت و یکبار در باره تخت های دنیا آمده است بدین ترتیب : حجر : ۴۷ . « فِی جَنَّاتٍ النَّعِيمِ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ » . صافات : ۴۴ - طور : ۲۰ - واقعه : ۱۵ - غاشیه : ۱۳ - زخرف : ۳۴ . « وَ لِيُوْنَهُمْ اَبْوَاباً وَ سُرُراً عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ » .	سرع : سرعت بمعنی شتاب است . سريع : شتابنده « اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ » غافر : ۱۷ . اسرع اسم تفضیل است « اَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ » انعام : ۶۲ . بدانید حکم برای او است و او از همه حسابگران تندکارتر است .	
سراء : « الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَافِظِينَ الْغَيْظِ ... » آل عمران : ۱۳۴ . « قَدَمَسَ آبَاؤُنَا الضَّرَّاءَ وَ السَّرَّاءَ ... » اعراف : ۹۵ .	سراع (بکسر س) جمع سریع است « يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سَرَّاعاً ... » ق : ۴۴ . سراعاً حال از ضمیر مجرور یعنی روزی زمین از بسالای آنها شکافته شود و شتابان برخیزند مثل « يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ سَرَّاعاً ... » معارج : ۴۳ .	
سراء که فقط در دو آیه فوق آمده بمعنی مسرت و وسعت زندگی است چنانکه ضراء خلاف آن است طبرسی در ذیل آیه اول فرموده : درباره سراء و ضراء دو قول است یکی توانگری و تنگدستی است که از ابن عباس است . دیگری سرور و غم است یعنی	مسارعه بمعنی مشارکت و تکثیر هر دو آمده است در بیشتر آیات قرآن بمعنی تکثیر و مبالغه است مثل « اَيَحْسَبُونَ اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِمِنْ مَّالٍ وَ بَنِينَ . نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ ... » مؤمنون : ۵۵ و ۵۶ .	

سریع الحساب	سریع الحساب
۲۵۶ راجع ثواب دنیا و آخرت است. و در آیه «وَمَنْ يَكْفُرْ بآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْعِقَابِ» آل عمران : ۱۹ . راجع بعقاب است . علی هذا مراد آنست که ثواب و عقاب خدا چون و قتش رسد فوری است و معطلی ندارد نظیر «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ» قمر : ۵۰ . و مثل «فَأَخَذْنَا هُمْ بِقَتَّةٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» اعراف : ۹۵ . نه اینکه دیگران کند حساب میکنند و خداوند در حساب کردن تندتر است . خلاصه آنکه سریع الحساب در جاهائیکه مراد از آن عذاب است مثل آیه «وَأَنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ...» انعام : ۱۶۵ . میباشد مرحوم طبرسی در چند جا «سَرِيعُ الْعِقَابِ» را سریع المجازاة گفته است . ناگفته نماند ظهور «سَرِيعُ الْعِقَابِ» در بسیاری از آیات در ثواب و عذاب دنیوی است ولی آیه ۵۱ سوره ابراهیم و ۱۷ سوره غافر در عذاب اخروی صریح است علی هذا کلمه سریع الحساب بدنی و آخرت هر دو	آیا گمان میکنند آنچه از مال و پسران بایشان میدهم در رساندن خیرات بآنها بیشتر سرعت نشان میدهم ؟ «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ...» آل عمران : ۱۳۳ . این هم ظاهراً برای مبالغه است یعنی بسوی آمرزش خدا بیشتر عجله کنید . سریع الحساب : از اسماء حسنی است و هشت بار در قرآن مجید آمده است «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْعِقَابِ» بقره : ۲۰۲ . «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْعِقَابِ» ابراهیم : ۵۱ . دوبار نیز آمده «سَرِيعُ الْعِقَابِ» که عنقریب خواهیم گفت . ظاهر آنست حساب و عقاب فاعل سریع و الف و لام عوض از مضاف الیه است یعنی «سَرِيعُ حِسَابُهُ - سَرِيعُ عِقَابُهُ» . احتمال نزدیک یقین آنست که مراد از حساب در این آیات ثواب و عقاب است مثلاً در آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ . أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» بقره : ۲۰۱ و ۲۰۲ . «سَرِيعُ الْحِسَابِ»

سرف	سرف	۲۵۷
شامل است .	میانہ روی و تجاوز از حد و اعتدال	
• «إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» انعام: ۱۶۵. این آیه در	است. باید دانست اسراف و سرف	
سورة اعراف آیه ۱۶۷ تکرار شده و	هر دو بیک معنی است ولی بعقیده طبرسی	
در آنجا «لَسَرِيعٌ» است با زیادت لام.	اگر تجاوز در جانب افراط باشد	
در جواب اینکه سریع العقاب با	اسراف گفته میشود و اگر در جانب	
غفور رحیم چه تناسبی دارد؟! باید	تقصیر باشد سرف (ذیل آیه ۶ سورة	
گفت مراد آنست که خداوند اولاً و	نساء) .	
بالذات غفور و رحیم است ولی اگر	استعمال آن در قرآن همه جا از	
بنا شود روی عللی بنده خود را عذاب	باب افعال است «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ	
کند عذابش فوری است و معطلی	أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ	
ندارد و از هر دو آیه بنظر میاید که	رَحْمَةِ اللَّهِ...» زمر: ۵۳.	
مراد از سریع العقاب عذاب دنیوی	در المیزان گفته : گسویی معنی	
است مثلاً آیه دوم چنین است «وَإِذْ	جنایت یا نظیر آن به «أَسْرَفُوا» تضمین	
تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ	شده و لذا با «عَلَى» متعدی گردیده	
الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ	است اسراف بر نفس آنست که بر آن	
رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»	با ارتکاب گناه تعدی شود اعتم از	
چنانکه آیه اول نیز ظاهرش چنین است.	آنکه بسا شرک یا باگناهان صغیره و	
سرف : (بفتح س - ر) تجاوز از	کبیره باشد . درباره این آیه مطلبی	
حد. در صحاح گوید «السرف ضد	است که انشاء الله در «قنط» خواهد	
القصد» راغب گوید : آن تجاوز از	آمد .	
حد است در هر کار هر چند در انفاق	• «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا	
شهرت دارد. در اقرب گفته : آن ضد	إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» اعراف: ۳۱.	
	دو امر اباحی و یک نهی تحریمی است	

سرق	سرق	۲۵۸
بخوردن و آشامیدن اجازه داده و از تعدی در آن دونهی میکند . « وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ إِسْرَافًا وَبِدَارَ أَنْ يُكَبِّرُوا... » نساء : ۶ . مال یتیمان را باسراف و عجله نخورید که مبادا بزرگ شوند و مانع گردند قید اسرافاً ظاهر آ برای ذیل آیه است که فرموده « هر که فقیر باشد بطور متعارف از اموال آنها بخورد » . « وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا » فرقان : ۶۷ . صریح آیه آنست که در انفاق باید میانه روی کرد و ایضاً ظاهر آ مراد از آن انفاق از برای خود و غیر خود است این آیه نظیر « وَ لَا تُجْعَلْ يَدُكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ... » اسراء : ۲۹ . سرق: دزدی . « قَالُوا إِنَّ يَسْرُقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ... » یوسف : ۷۷ . عیاشی در تفسیر خود از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده : حضرت اسحق را کمر بندی بود که پیامبران و بزرگان آنرا از یکدیگر بارث می بردند . و	آن در نزد عمه یوسف بود . یوسف نیز در منزل او بسر میبرد و عمه اش وی را بغایت دوست میداشت . یعقوب سفارش کرد که یوسف را پیش من فرست بعد بتو برمیگردانم . عمه اش سفارش کرد که امشب نزد من باشد تا او را ببویم فردا صبح میفرستم . وقت صبح کمر بند مذکور را بکمر یوسف بست و پیراهنی براو پوشاند و پیش یعقوب فرستاد و آنگاه ادعا کرد که یوسف کمر بند را دزدیده است و آن در کمر یوسف پیدا شد و قانون آنزمان چنان بود که دزد را بصاحب سرقت میدادند لذا عمه اش او را پس گرفت و در نزد او ماند . این روایت در تفسیر صافی نیز نقل شده است در حاشیه تفسیر عیاشی از برهان و بحار و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا نیز نقل شده و در مجمع از دیگران نقل کرده و گوید : از امامان ما نیز چنین نقل شده است . خلاصه : غرض از گفتار فرزندان یعقوب که گفتند برادرش نیز قبل از او	

سرمد	سرق
گوئیم: ابداً چنین نیست زیرا در روزگاریکه حدود و احکام اسلامی اجرا میشد در ظرف چهارصد سال فقط شش بار حکم دست بریدن اجرا شده است (برهان قرآن ص ۱۷۱) شاهد صدق این سخن مملکت عربستان سعودی است که در عرض پنجاه سال مثلاً یکدست هم بریده نمیشود فرق است ما بین آنکه دزد بداند در صورت گرفتار شدن چند صباحی در زندان خواهد ماند و اینکه بداند بدنش ناقص شده و يك عمر همانطور زندگی خواهد کرد مسلم است در صورت دوم بفکر دزدی نخواهد بود. * «إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ» شَهَابٌ مُبِينٌ حجر: ۱۸. استراق سمع مخفی و دزدانه گوش دادن است در اقرب گوید «استرق السمع: استمع مخفياً» یعنی مگر آنکه دزدانه گوش دهد آنوقت شهابی آشکار در پی او باشد. معنی آیه را در «جَن» ببینید. سرمد: دائم. همیشگی. چنانکه در مجمع و مفردات و اقرب گفته	دزدی کرده اشاره بافسانه کمر بند است والله العالم. * «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا...» مائده: ۳۸. بحکم این آیه دست دزد چه مرد باشد چه زن باید بریده شود ولی این حکم دارای شرایط بسیاری است. بعضی‌ها در فقه اسلامی مذکور است. بعضی‌ها از راه عاطفه آمده این حکم را نعوذ بالله ظالمانه خوانده‌اند حال آنکه احکام تابع واقعیات است نه احساسات زودگذر. برای راحتی جامعه باید فرد مفسد فدا شود، جنایتکاران غرب بنام حفظ آزادی و منافع خود سینه هزاران بی گناه را سوراخ میکنند. روزی نیست که قسمتی از دنیا را بخاک و خون نکشند ولی این حکم را غیر قابل اجرا میخوانند. در کتاب سیری در اسلام ص ۱۸ چنین نوشته‌ام: اگر گویند: در این صورت روزی صدها بدن ناقص و فلج شده و از هستی ساقط خواهند شد !!

سری	سری
۲۶۰ موسی را وحی کردیم که بندگان مرا شبانگاه از مصر بیرون ببر. « فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ ... » هود: ۸۱. اسراء دلالت بشب رفتن دارد گویند کلمه « اللیل » برای تأکید آمده که حتماً باید شبانگاه بروید زیرا که وقت صبح بنا بود عذاب نازل شود « إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ » هود: ۸۱.	است. این کلمه فقط دوبار در قرآن آمده است. « قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ ... » قصص: ۷۱. بگو: خبر دهید اگر خدا شب را برای شما دائمی کند کیست معبودی غیر از خدا که روشنایی برای شما بیاورد. « قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا ... » قصص: ۷۲.
سری: نهری که جاری است (راغب) « فَتَنَادِيهِمْ أَنْ تَخْتِمْهُنَّ أَنْ لَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا » مریم: ۲۴. از پائینش او را ندا کرد: محزون مباش خدایت در پائین تو نهری قرار داده است.	سوی: (بروزن سرد) رفتن در شب. راغب گوید « السری: سیر اللیل يقال: سری و اسری » در اقرب آمده سری الرجل یعنی تمام شب را راه رفت اسری نیز مثل سری است و گویند: اسری برای اوّل شب و سری برای آخر آن است.
*** « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » اسراء: ۱. مراد از مسجد الحرام مسجد مکه و از مسجد اقصی کلیسای بیت المقدس است و چون سرزمین فلسطین پر آب	طبرسی ذیل آیه ۶۵ سوره حجر گوید: اسراء شب رفتن است سری سری سری و اسری اسراء دو لغت بیک معنی است. اسراء در تمام قرآن با «با» تعدیه شده است مثل « وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعَبَادِي ... » طه: ۷۷.

و علف است و محصول فراوان دارد
لذا «بَارَكْنَا حَوْلَهُ» آمده و این کلمه
در چند آیه دیگر تکرار شده است
«لَيْلًا» منصوب است برای ظرفیت
یعنی اسراء در شب واقع شده زمخشری
گوید: «لَيْلًا» و تنکیر آن با آنکه
اسری شبب دلالت دارد برای بعضیت
است و اینکه مدت اسراء قسمتی از شب
بوده با آنکه فاصله آندو محل مدت
چهل شبانگاه است.

طبرسی گوید: بعلت بعد مسافت
میان آن و مکه، الاقصی گفته شده.
این آیه صریح است در اینکه
خداوند آنحضرت را در يك شب از
مکه به مسجد اقصی برده و علت
اسراء نشان دادن قسمتی از آیات خدا
بوده است «لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» دیگر از
اینکه از مسجد اقصی بآسمانها عروج
کرده آیه از آن ساکت است ولی
روایات و اقوال علماء صریح است
در اینکه آنحضرت از مسجد اقصی
بآسمانها عروج فرموده و معراج از
آنجا واقع شده است.

جمله «لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» که هدف
اسراء را بیان میکند در سورة نجم
بطرز دیگری آمده است.

«وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى. عِنْدَ سِدْرَةِ
الْمُنْتَهَى. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى. إِذْ يَغْشَى
السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى. مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا
طَغَى. لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»
نجم: ۱۳-۱۸.

یعنی پیامبر بار دیگر جبرئیل را دید
آن رؤیت در نزد سدره المنتهی بود
که بهشت نزد آن است. موقعی او
را دید که سدره را میپوشانید آنچه
میپوشانید، چشم پیغمبر ﷺ در آن
رؤیت بخطا و اشتباه نرفت (آنچه دید
حقیقت بود) از آیات بزرگ
پروردگارش دید.

این آیات را حمل بر جریان زمینی
کردن مشکل است و روشن میشود
که شرح حال معراج است مخصوصاً
جمله «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» که ظاهراً
آن بهشت موعود است در آیه اسراء
که «لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» آمده اگر مراد از
آیات مثلاً دیدن مقام پیامبران در

سری

سری

۲۶۲

صحابه مثل، ابن عباس، ابن مسعود، انس، جابر بن عبدالله، حذیفه، عایشه ام هانی و غیرهم آنرا از آنحضرت نقل کرده اند. بعضی زیاد و بعضی کم کرده است و مجموع آنها به چهار قسم منقسم است اول آنچه یقینی است چون اخبار درباره آن متواتر و علم بصحت آن حاصل است. دوم آنچه در این باره نقل شده از چیزهایی که عقل جایز میداند و اصول اسلامی از آن ابا ندارد ما نیز آنرا جایز دانسته و قطع میکنیم که آن در بیداری آنحضرت بوده نه در خوابش سوم آنچه ظاهرش مخالف اصول است ولی میشود طوری توجیه کرد که مخالف عقل نباشد بهتر آنست که مطابق حق و دلیل تأویل شود. چهارم آنچه ظاهرش صحیح نیست و تأویل آن جز بمشقت بعید ممکن نمیشد. بهتر آنست که آنرا قبول نکنیم.

اما اوّلی که مقطوع به است آنست که آنحضرت فی الجمله معراج کرده است. اما دومی از آنجمله

بیت المقدس و دیدن طورسینا و یادیدن اینکه خداوند او را چگونه در یک شب آنهمه مسافت راه برد و یا مانند اینها باشد هیچ و اگر منظور از آن همان «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» باشد، معلوم میشود که اسراء مقدمه معراج بوده است.

ناگفته نماند روایات معراج از طریق شیعه و اهل سنت بقدری زیاد است که نمیشود وقوع آنرا فی الجمله انکار نمود و بزرگان اسلامی در عقیده بمطلق معراج متفق القول اند. برای نمونه بتفسیر مجمع البیان، صافی، برهان، والمیزان و غیره ذیل آیه اسراء رجوع شود همچنین به بحار ج ۱۸ طبع جدید رجوع شود که از ص ۲۸۲ تا ص ۴۱۰ مجموعاً ۱۲۸ صفحه باین مطلب اختصاص داده شده است.

طبرسی رحمه الله در مجمع البیان فرموده: درباره معراج پیامبر ما ﷺ روایات زیادی نقل شده و بسیاری از

سری	سری	۲۶۳
است که روایت شده آنحضرت در آسمانها گردش کرد و پیغمبران و سدرۃالمتنه و بهشت و جهنم و امثال ذلك را دید. اما سومی نظیر آنچه نقل شده مردمانی را در بهشت دید که متنعم بودند و از اهل آتش کسانی را مشاهده کرد که در عذاب بسر می بردند این حمل بر آن میشود که صفت و یا نامهای آنها را دیده است. اما چهارم نظیر آنچه نقل شده آنحضرت با خدا آشکارا صحبت کرد و او را دید و با خدا در تخت نشست و نحو ذلك از چیزهایی که دلالت بر تشبیه دارد. مجلسی رحمه الله در بحار مجموع آنچه را که گفته شد از مجمع نقل کرده المیزان نیز کلام طبرسی را نقل کرده و تقسیم آنرا پسندیده است ولی در غالب امثلة آن خدشه کرده و فرموده سیر در آسمانها و دیدن انبیاء و نظیر آنها تمثیلات برزخی و یاروحی است... و در آنها بعدی نیست که احادیث معراج از این قسم تمثیلات مملو است.	ناگفته نماند مفصلترین روایات درباره معراج، روایت علی بن ابراهیم است از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام. رجال این روایت همه مؤثقانند جز ابراهیم بن هاشم که هر چند توثیق نشده ولی قدحی هم ندارد و از بزرگان میباشد. علماء شیعه روایات آنبزرگوار را تلقی بقبول کرده اند. این روایت در تفسیر برهان و تفسیر صافی، و تفسیر المیزان نقل شده و علامه مجلسی آنرا در بحار از تفسیر فرات نقل کرده است. *** لازم است در اینجا چند مطلب را بررسی کنیم : ۱- اسراء از مسجد الحرام بمسجد اقصی حتمی و صریح آیه است اگر در حقیقت معراج که آیا در خواب بوده یا در بیداری صحبت شود، اسراء جای صحبت نیست و اگر کسی بگوید که اسراء در خواب بود سخنش باطل و بی جاست زیرا رفتن به مسجد اقصی	

در عالم خواب چندان اهمیت ندارد که قرآن مجید با آن طمطراق بیان دارد. در روایات و تفاسیر هست که آنحضرت در همان شب برگشت و صبح جریان را بمشرکین مکه حکایت کرد و نشانه هائی از شتران آنها که در راه بودند بیان داشت و همانطور بود که بیان فرمود.

۲- بعضی گویند معراج در خواب بود و بعضی گفته اند روحانی بود نه جسمانی. ولی روحانی بودن آنرا معنای روشنی نیست و باید گفت که روح آنحضرت از بدنش خارج شد این جز مرگ معنی ندارد و شاید مراد این عده انکشاف و یا نظیر عالم خواب باشد.

۳- معراج آنحضرت یکی از دو جور است یا در عالم ظاهر و بیداری یا با قدرت خداوند با آسمانها رفته و آنچه را میبایست ببیند دیده است و آن از قدرت خداوند بعید نیست و لازم بود برای وسعت علم آنحضرت وسعه صدرش چنین جریانی پیش آید.

و موضوع خرق والتیام در افلاك که یگانه مستمسك مانعین است امروز از موهومات میباشد و اینکه با کدام سرعت رفته آیا با سرعتی شبیه سرعت نور و در آنصورت ماده قهراً متبدل به نیرو میشود چنانکه گفته اند و اگر با کمتر از آن رفته آنوقت این همه مسافت را در آن مدت کم چگونه طی نموده است؟ باید این را محلول بقدرت و علم خدا کرد ما از علوم عالم جز اندکی بلد نیستیم.

جور دیگر آنست که خداوند بچشم آنحضرت وسعت داده و در جای خود آسمانها و هر آنچه را که در روایات معراج آمده دیده است. فرض کنید کسی در ایران نشسته خداوند بدید او چنان وسعت بدهد که ممالك آمریکا و شهرها و حتی میان خانه های آنها را ببیند و این هیچ بعید نیست چنانکه در حدیث آمده که جبرئیل کربلا و محل شهادت ابا عبدالله علیه السلام را بآنحضرت نشان داد و از مدینه آنجا را دید چنانکه سبط ابن جوزی و

سری	سطح	۲۶۵
دیگران آنرا نقل کرده اند . و محدث قمی در نفس المهموم از سبط ابن جوزی نقل میکند .	خندق نقل کرده اند. از این قبیل چیزها در احوال آنحضرت بیشتر میتوان یافت .	
عباشی در تفسیر خود ذیل آیه اسراء از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان اسراء را بکفار مکه خبر داد گفتند از او از شهر ایله، که در وسط راه است بپرسید ... و جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله سرت را بلند کن و خلاصه حدیث آنکه خداوند پستی و بلندی های زمین را از بین برد آنحضرت ایله را آشکارا دید. کفار سوال میکردند و آنحضرت بشهر نگاه کرده و بآنها خبر میداد .	خلاصه آنکه هیچ بعید نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جای خود بنشیند و خداوند بچشم او چنان قدرت دهد که آسمانها و کرات را ببیند و چشمش اصلاً اشتباه نکند «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى». ولی روایات معراج وجه اول را می رسانند یعنی آنحضرت بآسمانها رفته است برای تحقیق بیشتر بر روایات رجوع کنید .	
و چنانکه در شکستن سنگ خندق و جهیدن برق از آن از فتح یمن و شام و غیره خبر داد . منافقان گفتند: تعجب نمیکنید نمیتوانید بقضای حاجت بروید این شخص میگوید : از مدینه کاخهای حیره و شهر های مدائن را می بینم و آنها فتح خواهد شد . این سخن را طبرسی و دیگران در جریان	سطح : گسترده . در اقرب هست «سطح الشيء سطحاً : بسطه و سواه» «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ... وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ» غاشیه : ۲۰. آیا نمی بینند شتر چگونه آفریده ... و زمین چگونه گسترده شده. این نظیر آیاتی است که آمده «وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا ...» ق : ۷. این کلمه در کلام الله مجید فقط یکبار آمده است. سطر: نوشتن . خط . صف . در صحاح و قاموس گوید: سطر بمعنی	

سطر	سیطر	۲۶۶
صف است که از چیزی تشکیل یابد و نیز بمعنی خط و نوشتن است و اصل آن مصدر می باشد. در اقرب هست « سطر الكتاب سترأ: کتب » سطر هم نوشتن و هم بمعنی خط و کتابت است. « نَ وَالْقَلَمُ مَا يَسْطُرُونَ. مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ » ن: ۲۰۱. قسم بقلم و آنچه مینویسند تو بسبب وحی دیوانه نیستی. « كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا » اسراء: ۵۸. « وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ » قمر: ۵۳. اساطیر ۹ بار در قرآن آمده و در همه به « الْأَوَّلِينَ » اضافه شده است « يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ » انعام: ۲۵. « وَ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا » فرقان: ۵. مراد قائلین از این کلمه نوشته های باطل و حکایت دروغ و افسانه های بی مغز است معنی آیه فوق چنین است گفتند اینها نوشته های باطل گذشتگان است که نوشته و صبح و عصر بروی املا میشود. صحاح آنرا اباطیل گفته است.	جمع سطر، اسطر و اسطار و سطور است. اقرب الموارد اساطیر را جمع الجمع دانسته و گوید: آن جمع اسطار است. و از مبرّد نقل میکند که گفته: جمع اسطوره است مثل احدوئه و احادیث. راغب نیز این کلام را از مبرّد نقل میکند. بنابر قول مبرّد اساطیر جمع عادی است. مجمع از اخفش نقل میکند که اساطیر جمعی است واحد ندارد مثل ابابیل و مذاکیر. سیطر: « أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ » طور: ۳۷. « فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ » غاشیه: ۲۱ و ۲۲. این کثیر آیه اول را با سین و دوّم را با صاد و ابن عامر هر دو را با سین ... و دیگران هر دو با صاد خوانده اند. ابو عبیده گوید: مصیطرون در اصل با سین است و هر سین که منا بعد آن طاء باشد جایز است به صاد تبدیل شود. سطر و صطر هر دو صحیح است (مجمع).	

سطو	سعر	۲۶۷
مسیطر اصل آن از سطر بمعنی مراقب و مسلط و احوال نویسنده است در اقرب گوید «سیطر علیهم و سوطر و تسیطر : راقبهم و تعهد احوالهم» و نیز گوید : مسیطر و متسیطر بمعنی رقیب، حافظ، و مسلط برشیء است که بآن توجه کند و احوالش را زیر نظر گیرد و عملش را بنویسد جمع آن مسیطرون است . معنی آیه اول : آیا خزائن پروردگارت پیش آنهاست یا آنها مسلط بر مردم و مالک آنها اند !!؟ معنی آیه دوم : یادآوری کن تو فقط یادآوری و بر مردم مراقب و حافظ نیستی. نظیر «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ» ق: ۴۵ . سطو: حمله و گرفتن بشدت . در قاموس گوید «سطا علیه و به سطواو سطوة: صال او قهر بالبطش» «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا...» حج : ۷۲ . در چهره كفار بهنگام	خوانده شدن آیات ما انکار می بینی نزدیک است بسوی کسانی که آیات ما را بر آنها میخوانند حمله کنند و دست بگشایند . این کلمه فقط یکبار در قرآن یافته است . سعد: سعد و سعادت بمعنی نیکبختی است چنانکه شقوة و شقاوت بمعنی بدبختی است راغب گفته : سعد و سعادت آنست که کارهای الهی انسان را در رسیدن بخیر یاری کند. ضد آن شقاوت است . «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ..... وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا...» هود: ۱۰۵-۱۰۸ . این کلمه فقط دوبار در کلام الله آمده است . سعو: فروزان شدن آتش و فروزانیدن آن راغب گفته : سعر، التهاب و شعله ور شدن آتش است و ثلاثی و تفعیل و افعال آن همه بمعنی افروختن است و مسعر چوبی است که افروخته شود . در اقرب آمده «سعر النار والحرب:	

سعر	سعر	۲۶۸

او قدما و اشعلهما و هيجهما .
« وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ . وَ إِذَا
الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ » تكوير: ۱۲ و ۱۳ .
سعر از نامهای جهنم است و
این بواسطه افروخته شدن آنست . و
فعل در اینجا بتصدیق راغب بمعنی
مفعول است و در بعضی آیات بجای
جهنم بکار رفته مثل « إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا »
نساء : ۱۰ . « وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَبَ
بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا » فرقان : ۱۱ . و در
بعضی آیات حال و وصف جهنم
آمده نظیر « وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا »
نساء : ۵۵ . بس است جهنم افروخته .
این کلمه شانزده بار در قرآن آمده
است . و در تمام موارد در جهنم
آخرت بکار رفته جز در آیه « وَ مَنْ
يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ
السَّعِيرِ » سباء : ۱۲ . این آیه درباره
مستخر بودن شیاطین بسلیمان است و
ظاهرآ مراد از آن عذاب دنیا که خدا
بآنها فهمانده بود در صورت سرپیچی
از طاعت سلیمان گرفتار عذاب

خواهند بود .
و نیز در آیه « وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا
لِّلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ »
ملك: ۵ . شاید مراد از عذاب سعیر تیر
های شهاب و همان رجوم باشد .
سُعِرَ (بضم س ، ع) جمع سعیر و
دوبار در قرآن آمده است . « فَقَالُوا
أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَى
ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ قمر: ۲۴ . « إِنَّ الْمُجْرِمِينَ
فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ قمر: ۴۷ .
در آیه اول احتمال داده اند که
سعر مفرد و بمعنی جنون یا رنج باشد
و آن بسیاق آیه مناسب است صحاح
در ذیل آیه فوق از قراء نقل کرده که
سعر بمعنی رنج و عذاب است و گوید:
السعر الجنون و بشر دیوانه گویند:
نافة مسعورة . طبرسی و اقرب نیز بدان
تصریح کرده اند معنی آیه اول : قوم
ثمود گفتند : آیا بشری را که یکی از
ماست پیروی کنیم در اینصورت در
گمراهی و دیوانگی هستیم . ولی آن
در آیه دوم جمع سعیر است یعنی :
گناهکاران در گمراهی از سعادت و

انداخت ناگهان آن ماری بود که تند حرکت میکرد و نور هم سعی بین ایدیهم و بایمانهم... « تحریم : ۸. نورش در پیش رو و طرف راستشان بتندی میرود. سعی در این آیات بمعنی بشتاب رفتن است.

• « وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا » اسراء: ۱۹. یعنی: هر که آخرت را بخواهد و کوشش مخصوص آنرا انجام دهد و ایمان داشته باشد کوشش و تلاش آنها پاداش داده خواهد شد. سعی در این آیه و نظیر آن بمعنی تلاش و عمل است.

• « فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَابُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ ... » صافات: ۱۰۲. یعنی چون بحد کوشش با پدر رسید و توانست در رفع حوائج تلاش بکند گفت: ای پسرک من در خواب می بینم که تو را سرمی برم.

• « وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَسْعًى. وَأَنْ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ. ثُمَّ يُجْزَاهُ

در آتشیهای افروخته اند.

• « وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ. وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ » تکویر: ۱۲ و ۱۳. اذا شرط مستقبل است از این آیه فهمیده میشود که جهنم هنوز افروخته نشده در آینده فروزان خواهد گردید.

سعی: تند رفتن. کوشش. راغب گوید: سعی مشی سریع است که بحد دویدن نیست و بطور استعاره بحدت در کار اطلاق میشود خیر باشد یا شر. طبرسی آنرا تند رفتن و دویدن و کسب و تلاش گفته است. صحاح آنرا دویدن و عمل و کسب ... و قابوس قصد، عمل، رفتن و دویدن معنی میکند. معنای اوّلی همان تند رفتن است.

در قرآن مجید بمعنی تند رفتن و دویدن و بمعنی تلاش و کوشش بکار رفته است « وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى ... » قصص: ۲۰. « وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى ... » یس: ۲۰. مردی از آخر شهر شتابان یا در حالیکه میدوید، آمد. « فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى » طه: ۲۰. عصا را

سعی	سعی
الْجَزَاءُ الْآوَفَى، نجم: ۳۹-۴۱. انسان مالک حقیقی سعی و تلاش خویش است اعم از آنکه خیر باشد یا شر. و سعی و تلاش او در روز قیامت مشهود خواهد بود «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» زلزله: ۷-۸. و انسان با عمل خود جزاء تمام داده خواهد شد. بنظر میاید مراد از آیه شریفه آخرت است ولی آنرا اعم نیز میشود دانست. در اینصورت مطالب زیر از آن بدست میاید: ۱- آنانکه از دیگران کار میکشند و مزد نمیدهند و یا مزد کم میدهند ظالم و ستمکاراند که ملک حقیقی دیگران را سلب کرده اند که هر کس بسعی خود مالک است. ۲- هر کس در مقابل تلاش و کوشش حق استفاده و ارتزاق دارد زیرا که انسان فقط بسعی خویش مالک است کسیکه بی تلاش میخورد حرامخوار است و هر کس در خور توانائی خود	ولو با اعمال فکر باشد باید کار کند رباخوار حرامخوار است که تلاش دیگران را میخورد. ولی آنکه مطلقاً از تلاش عاجز باشد این شخص بعنوان فقیر و محتاج از زکوة و غیره میتواند بخورد و او از رنج و تلاش دیگران میخورد و این محذوری ندارد که «مَا جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ». سعی انسان دیدنی است. اینهمه آثار و ابنیه و وسائل زندگی همه سعی و تلاش آدمیان است که بدین صورت دیده میشوند و بشر با سعی و تلاش خود پاداش یا کیفر داده میشود: اگر گوئی راجع بشفاعت و اعمال زندگان که درباره مردگان انجام میدهند و آنها بدون تلاش در عالم مرگ و آخرت بهره میبرند چه میگوئید؟! گوئیم: آنها هم نوعی تلاش اند که در نتیجه ایمان در دنیا مستحق شفاعت اخروی میگردند و در اثر سعی و تلاشی که درباره بازماندگان کرده اند از خیرات و احسان آنها بهره مند میگردند.

سفر	مسغب
گوشت پس از رفتن خون متعارف مباح است (مجمع) .	مسغب: گرسنگی. همچنین است مسغبه که مصدر میمی است. راغب گرسنگی
مسافحه و سفاح بمعنی زنا است طبرسی گوید: اصل آن از سفح بمعنی ریختن آب است علت این تسمیه آنست که زناکار آب خود (منی) را بطور باطل میریزد. پائین کوه را سفح جبل نامند که آب کوه در آن میریزد.	توأم با زحمت گفته است در اقرب گوید: گفته اند آن فقط گرسنگی است که با رنج همراه باشد. طبرسی مطلق گرسنگی گفته است «أَوْ اطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ» بلد: ۱۴ و ۱۵ . یا اطعامی در روز گرسنگی به یتیمی که دارای قرابت است .
«وَاحِلٌ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ ...» نساء: ۲۴. یعنی غیر از زنایکه گفته شد دیگران بر شما حلال اند که با اموال خود بخواید در حالیکه عفیفید و زناکار نیستید .	این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است در نهج البلاغه خطبه ۱۰۹ فرموده: «وَهَلْ زَوَّدْتُمْ إِلَّا السَّغْبَ» آیا دنیا جز گرسنگی بآنها زادی داد ؟!
سفاح جمع سفح نیز آمده است در نهج البلاغه نامه ۱۱ فرموده «فَلْيَكُنْ مُعْسَكَرُكُمْ فِي ... سَفَاحِ الْجِبَالِ» اردوگاه شما در دامنه های کوه ها باشد .	سفح: ریختن. جاری کردن. جاری شدن «سفح الدم» یعنی خون ریخت «سفح الدمع سفحا و سفوحا» اشك چشم را روان کرد و اشك روان شد. لازم و متعدی هردو آمده است (اقرب). «لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ أَوْ دَمًا مُسْفُوحًا ...» انعام: ۱۴۵. دم مسفوح
سَفُو: (بروزن فلس) پرده برداشتن و آشکار کردن (مجمع) راغب گوید: «السفر: كشف الغطاء ... سفر العمامة عن الرأس و الخمار عن الوجه»	خون ریخته شده است قید مسفوح برای آنست که خون باقی مانده در

سفر	سفر
مسافرت را از آن جهت سفر گویند که اخلاق مردم در آن آشکار میشود طوری که در غیر آن آشکار نمیشود (مجمع ذیل آیه ۱۸۴ بقره). «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ...» بقره ۱۸۴. جمع سفر اسفار است مثل «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا...» سباء: ۱۹. سفر (بکسر) کتاب و نامه است که حقائق و مطالب را روشن و آشکار میکند جمع آن اسفار است «كَمَثِلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...» جمعه: ۵. چنانکه راغب گفته است. طبرسی نیز علت تسمیه را چنین بیان فرموده. سفیر بمعنی فرستاده و نماینده است راغب علت تسمیه آنرا کشف و ازالة وحشت از بین قوم میدانند و آن فعل بمعنی فاعل است. ولی ظاهراً علت تسمیه همان اظهار و کشف مطالب باشد که سفیر مطالب را آشکار میکند جمع آن سفراء است مثل فقیه و فقهاء و آنرا مصلح میان قوم نیز گفته اند.	سافر بمعنی کاتب و نویسنده است جمع آن سفره مثل «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ. كِرَامٌ بَرْرَةٌ» عبس: ۱۵ و ۱۶. اسفار (بکسر الف) روشن شدن و آشکار گشتن است «وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَهُ» مدثر: ۳۴. قسم بصبح آنگاه که روشن و آشکار شود «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ. ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» عبس: ۳۸ و ۳۹. چهره هائی در آن روز روشن اند. خندان و شادمان اند. (اللهم اجعلنا منهم). «كَتَلْنَا إِنهَآ تَذَكُّرَةً. فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ. فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ. مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ. بِأَيْدِي سَفَرَةٍ. كِرَامٌ بَرْرَةٌ» عبس: ۱۱-۱۶. مراد از «سَفَرَةٍ كِرَامٌ بَرْرَةٍ» نویسندگان محترم مطیع. کدام اند؟ و «صُحُفٍ» چیست؟ گفته اند مراد ملائکه نویسنده اند که آمده «وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافُظِينَ. كِرَامًا كَاتِبِينَ» انفطار: ۱۰ و ۱۱. و نیز گفته اند: سفیران وحی و پیامبرانند. و ایضاً از قتاده نقل شده که: قارئان قرآن اند آنانکه قرآنرا میخوانند و مینویسند.

سفر	سفر	۲۷۳

هكذا درباره «صُحُف» گفته اند :

مراد لوح محفوظ است . میشود این قول را بآیه « إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ » واقعه : ۷۷-۷۸. تأیید کرد و نیز گفته اند مراد کتاب پیامبران سلف است. باین قول نیز میشود بعضی از آیات را شاهد آورد که بیان میدارند قرآن در نامه پیشینیان بوده است مثل « إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى . صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى » اعلی : ۱۸-۱۹. و نحو « وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ . نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ . عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ . بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ . وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ » شعراء : ۱۹۲-۱۹۶. بعید نیست صحف همان نامه ها باشد که قرآن را در آنها مینوشتند و آنها قهراً بِسَاك و محترم بودند .

احتمال دیگر آنست که مراد از «صُحُف» قلوب و دلها و از « سُفْرَةٍ » مفسران و نویسندگان قرآن باشد . توضیح آنکه درباره قرآن آمده « وَ مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ

لَا تَخْطُهُ يَمِينُكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ . بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا يُجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ » عنكبوت : ۴۸-۴۹.

این آیه صریح است در اینکه قرآن در سینه هاست و در سینه ها نوشته شده پس سینه ها صحیفه های مخصوصی است در جای دیگر آمده « كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ ... » مجادله : ۲۲.

قلبها صحیفه های کتابت ایمان اند.

سینه هائیکه در آنها قرآن نوشته شده ، محترمند ، بلند مرتبه اند ، پاکند « فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ . مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ » نکره آمدن « صُحُف » نیز این سخن را تأیید میکند .

با دست چه کسانی قرآن در این سینه نوشته شده و میشود؟ با دست نویسندگان که محترمند . مطیع اند . باید توجه کرد متعلق بآء در « بایدهی سُفْرَةٍ » چیست ؟ ممکن است متعلق آن « مَرْفُوعَةٍ » و یا مکتوب و حاصل باشد و « بآء » برای سبب است یعنی : آیات قرآن تذکره است . هر که خواهد آنرا

یادگیرد. آن تذکره در سینه های محترم، والامقام، و پاك است و با دست نویسندگان محترم و طاعت پیشه نوشته شده است. آنها اند که در طول قرون بنوشتن و خواندن و تفهیم قرآن پرداخته اند و چون نوشتن در قلوب بوسیله گفتن و غیره میشود لذا «بایدی سُفْرَة» بهمه راههای تفهیم شامل است^۱ خواه بوسیله نوشتن باشد یا خواندن و یا غیره.

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که «سُفْرَة کرام بُرَرَة» امامان اند علیهم السلام. البته آن بزرگواران در تفهیم قرآن و نوشتن آن در دلها سهم بسزائی دارند چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن را مجدداً یکجا نوشت و روایات اهل بیت علیهم السلام در ترغیب بفرا گرفتن قرآن خارج از حد است چنانکه در کافی و وسائل نقل شده است.

احتمال فوق از این جهت بیشتر تقویت میشود که آیات اوّل سوره با لحن ملامت آمیز بحضرت رسول صلی الله علیه و آله

میگوید: چرا بآنانکه بقرآن بی اعتنا اند و یا ثروتمندان اعتنا میکنی و بآنکه برای پاك شدن قرآن را میخواهد توجه نمیکنی و قیافه درهم میکشی؟ آنگاه میفرماید: چنین نکن قرآن تذکریست هر که بخواد یاد گیرد هر کس که باشد. ارباب تفسیر گفته اند چند نفر از ثروتمندان و متغذیان مکه نزد آنحضرت آمدند و او با ایشان بگرمی صحبت میکرد شاید ایمان بیاورند و سبب تقویت اسلام شوند. این امّ مکتوم که از مسلمانان و نایب بود آمد و از آنحضرت قرآن خواست حضرت قیافه درهم کشید که مبدا اینان از آمدن او ناراحت شده و بروند و اسلام نیاورند. لذا این آیات آمد و آنحضرت را از این کار منع کرد.

از این مطلب میتوان فهمید که آنحضرت دزبارة پیشرفت اسلام خائف بوده و با جلب آنان میخواسته دین پیشرفت کند لذا خدا برای تسلی قلب شریف او فرموده: همه در این

سفع	سفك	۲۷۵
قرآن یکسان اند و انگهی قرآن بوسیله نویسندگان محترم در قلبهای پاک جا خواهد گرفت نه تنها از بین نخواهد رفت بلکه روزافزون خواهد بود و تو در ترویج قرآن بهمه با یک نظر نگاه کن تا هر که بخواد از آن استفاده کند اعم از آنکه قوی باشد یا ضعیف. سفع: گرفتن . در صحاح گوید « سفعت بناصیه » یعنی پیشانی او را گرفت . « كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ » علق : ۱۵ . نه چنین است اگر بس نکند حتماً حتماً از موی پیشانی او میگیریم . در مجمع گوید: ناصیه موی جلوی سر است بعلت متصل شدن بسر ناصیه گفته شده که ناصی یناصی بمعنی چسبیدن است . « لَنَسْفَعًا » دو تأکید دارد یکی لام، دیگری نون تأکید خفیفه . در کشاف گوید: با نون تأکید ثقیله نیز خوانده شده و ابن مسعود « لَأَسْفَعًا » متکلم وحده خوانده است .	در قرآن با الف نوشته شده تا حکم وقف بر الف داشته باشد . و لام آن عهد و عوض از مضاف الیه است . این کلمه در قرآن فقط یکبار آمده است . سفك: ریختن . خواه ریختن خون باشد یا اشک یا شیء مذاب (راغب) در اقرب گوید: گویا در ریختن خون مخصوصتر است . ابن اثیر نیز چنین گفته است . طبرسی آنرا فقط ریختن خون گفته است « أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ ... » بقره : ۳۰ . « وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَآتُسْفِكُونَ دِمَائِكُمْ ... » بقره : ۸۴ . ناگفته نماند در قرآن و نهج - البلاغه همه جا در ریختن خون بکار رفته و در نهایه نیز موردی غیر از خون ریختن نقل نکرده است لذا بنظر میاید که سفك مخصوص خون ریختن است برخلاف « سفع » که گذشت و در ریختن خون و غیره استعمال شده است .	سفل: (بضم س) پائینی ، پستی

طبرسی و زمخشری گوید : سفع بمعنی گرفتن و محکم کشیدن است و

سفن	سفل
و نظیر آن باشد بلکه با احتمال قوی مراد انسانی است که قوای شهوانی براو مسلط شده و چنین شده «انَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» ابراهیم : ۳۴. «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» اسراء : ۱۱. «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» كهف : ۵۴. «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» احزاب : ۷۲. «وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» اسراء : ۶۷. اینها مقام اسفل سافل انسانیت است آنگاه بوسیله هدایت فطری و تربیت پیامبران پیش رفته «لَا تَلْهَيْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ يُبَيِّتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا» و غیره شده است باقی مطلب را در «تین» و «انسان» مطالعه کنید.	سافل: پائین «جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا...» هود : ۸۲. بسالای آنرا پائین آن گردانیدیم یعنی زیر و رو کردیم. اسفل : پائین تر «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...» نساء : ۱۴۵. جمع آن اسفلون است «فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَسْفَلِينَ» صافات : ۹۸. سفلی مؤنث اسفل است «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى...» توبه : ۴۰.
سَفْن: (بفتح س) تراشیدن. مثل تراشیدن چوب و پوست و تراشیدن باد خاك روی زمین را (راغب) در صحاح و اقرب آمده «سفت الشيء سفناً: قشرة» راغب گوید: کشتی را باعتبار آنکه سطح آب را می تراشد سفینه گفته اند. اقرب نیز آنرا نقل کرده است. «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فَسَفَا	* «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» تین : ۵. ناگفته نماند در قرآن کریم هر جا اسم تفضیل بجمع اضافه شده مضاف الیه با الف و لام آمده نظیر «الْإِنْسَانُ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» تین : ۸. «وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» یوسف : ۶۴ و ۹۲. و غیره ولی در این آیه سافلین بدون لام است. بعضی گفته اند آن نظیر اعلی علّیین است. ولی علّیین مفرد است نه جمع. در کشاف گوید: عبدالله آنرا اسفل السافلین خوانده است. بهر حال معنی آیه چنین است : سپس او را به پائین تر پائین ها برگردانیدیم بعید است مراد از اسفل سافلین پیری

السَّيِّئَةِ خَرَقَهَا... «کَهف: ۷۱. این کلمه چهاربار در قرآن آمده و در سوره عنکبوت آیه ۱۵ ظاهر امراد کشتی نوح است.

سفه: حماقت. قاموس آنرا جهالت گفته. راغب گوید: سبکی است در بدن و در سبکی نفس در اثر نقصان عقل بکاررفته. صحاح گفته: ضد حلم و اصل آن خفت و حرکت است «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...» انعام: ۱۴۰. «بِغَيْرِ عِلْمٍ» قرینه است که سفه بمعنی جهالت است. سفاهه مثل سفه است «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ...» اعراف: ۶۶. سفیه: احمق «كَأَن يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا» جَن ۴. جمع آن سفهاء است «قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ...» بقره: ۱۳. * «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...» بقره: ۱۳۰. از دین ابراهیم اعراض نمیکند مگر آنکسکه خودش را جاهل و سبک عقل کند. راغب گوید: آن بمعنی احمق شود است ولی فعل از نفس مصروف

شده. و «نفس» مفعول است. سقر: «سَاقِلِيهِ سَقَرٌ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ. لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ» مدثر: ۲۶-۲۸. گویند «سَقَرَتُهُ الشَّمْسُ» یعنی خورشید او را ذوب کرد و رنگش را تغییر داد چنانکه راغب گفته. طبرسی گوید: اصل آن تغییر رنگ است و عدم صرف آن برای تعریف و تأنیث است. ابن اثیر گوید: آن اسم عجمی است و علت عدم صرفش عجمه و تعریف میباشد سپس قول مجمع را نقل میکند. «يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ» قمر: ۴۸. گوئی از مسّ عذاب اراده شده که مسّ آن بسا عذاب یکی است یعنی روزی در آتش بررو کشیده شوند بچشید عذاب سقر را این کلمه چهاربار در قرآن آمده است و چهارمی در آیه ۴۲ مدثر است و آن از نامهای جهنم است و علت این تسمیه ظاهراً آنست که جهنم می سوزاند و رنگ پوست را تغییر میدهد. نعوذ بالله منها.

سقوط: سقوط: افتادن «الْأَفَى الْفِتْنَةُ

سَقَطُوا... «توبه: ۴۹. اسقاط ساقط کردن است» أَوْ تُسْقَطُ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا... «اسراء: ۹۲. یا آسمانرا چنانکه پنداشته‌ای پاره پاره روی ما بیافکنی. مساقطه نیز ساقط کردن است در اقرب از بعضی نقل شده که پی در پی بودن در آن مراد است «تُسَاقَطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا» مریم: ۲۵. بر تو خرمای تازه میافکند.

«وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَاوَ يُغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» اعراف: ۱۴۹. «سقط. فی یدیه» بصیغه مجهول از باب کنایه بمعنی لغزش، خطا، ندامت و حیرت است (اقرب) راغب گوید: از آن ندامت مراد است.

معنای تحت اللفظی آنست: آنگاه که عمل و شیء در دستش افتاده شده یعنی بخودش برگشت «رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا» قرینه آنست که برگزیده نادم و محزون شدند یعنی چون از پیرستیدن گوساله نادم و پریشان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند گفتند: اگر

پروردگارمان رحم نکند و نیامرزد بی‌شک از زیانکاران خواهیم بود. سقف: پوشش اطاق. «فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ...» نحل: ۲۶. سقف از بالا بررویشان افتاد. جمع آن سُقُف (بروزن عُنُق) است «لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ...» زخرف: ۳۳. «وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ» طور: ۵. آسمان است «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ» انبیاء: ۳۲.

ظاهراً مراد از «السَّمَاء» هوای محیط بر زمین است مثل «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ...» نحل: ۷۹. هوای محیط پوشش و سقف زمین است که از هر طرف آنرا پوشانده و بالای آن قرار دارد. محفوظ بودن این سقف آنست که در اطراف زمین مهار شده و از آن کنار نمیشود اگر خداوند هوا را بوسیله جاذبه زمین یا غیر آن در اطراف زمین حفظ نمیکرد هوا از آن فرار میکرد و بیرون میرفت و در فضای بیکران ناپدید میشد و

سقف	سقم	۲۷۹
زندگی ناممکن میگردید «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا» این سقف محفوظ آیات عجیب و غریب دارد متأسفانه بشر از درك و دقت در آن روگردان است . مثلا بیشتر ماکولات و روئیدنیهای روی زمین از کربن هوا گرفته میشود و مقدار کمی از املاح زمین است برگهای روئیدنیها کربن هوا را گرفته و آنرا بصورت میوه‌ها و حبوبات و غیره بما تحویل میدهند . اکسیژن هوا سبب زندگی ماست از بین رفتن آن مساوی با از بین رفتن حیات است مشاهده رنگهای الوان از اثر معجزه آسای هواست . زندگی حیوانات دریائی از هوای محلول در آب است . اشعه گوناگون مضره که بطور فزون از حد از آفتاب و سائر ستارگان بمحیط زمین وارد میشود ذرات هوا آنها را تجزیه و خورد خورد میکند تا وقت رسیدن بدن انسانها و حیوانات و گیاهان از اثر افتاده و در حکم از بین رفته میشوند	و یا بصورت نافع درمیایند . میلیونها سنگهای آسمانی که با سرعت ۴۸ هزار کیلومتر در ساعت وارد جو زمین میشوند بسا برخورد بگازهای هوا بصورت تیرهای شهاب در آمده و بصورت غبار در میایند و گرنه زندگی را در روی زمین ناممکن میساختند . صاعقه‌ها که با سرعت ۳۰ هزار برابر سرعت گلوله و با حرارت ۳۰ هزار درجه آرت هوا را با اکسیژن ترکیب کرده و مواد قابل جذب برای گیاهان بوجود میاورند از پدیده‌های هوا اند و زندگی نباتی و در نتیجه زندگی حیوانی بدون آن نامیسر است . بحساب هوا شناسان هر دقیقه صدها بار در روی زمین صاعقه تولید میشود . این بودمجملی از آیات و اسرار قدرت خداوند در هوای زمین . چه بسیار و عجیب است این آیات !! و چه کم است تدبّر و دقت ما بشر «وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ» . سقم : راغب گوید : سقم (بروزن	

سقی	سقی
۲۸۰ بدهی و اسقاء آنست که در اختیاروی بگذاری تا هر طور خواست میل کند. اسقاء از سقی ابلغ است زیرا مشروب را در اختیار طرف قرار میدهی خواه خودش بنوشد یا دیگری با و بنوشاند. در اقرب سقی و اسقاء را بیک معنی گرفته و هر دو شامل است باینکه با دست آبرای بدهان طرف برسانی و یا در اختیار او قرار بدهی. آنگاه از حماسی نقل میکند: بعضی میان سَقِیْتُ و اَسَقِیْتُ فرق گذاشته و گفته است: اَسَقِیْتُهُ یعنی در اختیار او آشامیدنی گذاشتم هر طور بخواهد بکند. و سَقِیْتُهُ یعنی آب را بدهان او رساندم.	فَرَسٌ وَفُقُلٌ) مریض بدن است اما مریض گاهی در بدن و گاهی در قلب میشود و بمکان مخوف مکان سقیم گفته میشود. در اقرب کلام سقیم و سقیم الصدر نیز آمده است. سقیم: مریض و پریشان حال «فَنَظَرُ نَظْرَةً فِی السَّجُومِ. فَقَالَ اِنِّیْ سَقِیْمٌ» صافات: ۸۸ و ۸۹. «فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِیْمٌ» صافات: ۱۴۵. این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده بنظر میاید مراد از هر دو پریشان حال است. مشروح آنرا در حالات ابراهیم علیه السلام در فصل شکستن بتها گفته ایم.
مجمع هردو را بیک معنی گرفته و فرق فوق را از دیگران نقل میکند. تدبر در آیات قرآن نشان میدهد که اسقاء بمعنی گذاشتن آب در اختیار شخص است مثل آیه گذشته و «فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ...» حجر: ۲۲. «نُسْقِیْكُمْ مِمَّا فِی بُطُونِهَا...» مؤنون: ۲۱. «وَنُسْقِیْهِ مِمَّا خَلَقْنَا اَنْعَامًا وَ اِنَاسًا کَثِیْرًا» فرقان: ۴۹.	سقی: آب دادن همچنین است سَقِیَا (راغب) «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» انسان: ۲۱. «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقِیَاهَا» شمس: ۱۳. در اقرب و صحاح سَقِیَا را اسم مصدر گفته است. طبری آنرا حصّة آب گفته است در قرآن سقی و اسقاء هر دو آمده است مثل «وَأَسْقِیْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا» راغب در فرق آند و گوید: سقی آنست که مشروب را بشخص

سقی	سکب	۲۸۱
ولی سقی در نوشاندن آمده نظیر «أَمَّا أَحَدُكُمْ فَیَسْقِیْ رَبَّهُ خُمْرًا...» یوسف: ۴۱. که درباره نوشاندن است و مثل «إِنَّهَا بَقْرَةٌ لِّأَذْلُولِ تُبِیْرُ الْأَرْضِ وَ لَا تُسْقِی الْحَرْثَ ...» بقره: ۷۱. بقره، آب را بکشت می نوشاند و در آیه «وَالَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِیْنِ» شعراء: ۷۹. نیز نوشاندن مراد است. خلاصه آنکه فرق راغب و حماسی بجای حق است.	الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...» توبه: ۱۹. آیا آب دادن حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را مانند آنکس میدانید که بخدا ایمان آورده راجع بشأن نزول آیه رجوع شود به تفاسیر. سکب: ریختن و ریخته شدن. «و ظِلِّ مَمْدُودٍ. وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ» واقعه: ۳۱ و ۳۰. یعنی اصحاب یمین در سایه و همیشه و در کنار آب روان اند در المیزان آمده: گفته اند ظلّ ممدود سایه ایست که آفتاب آنرا نبرد آن باقی و پیوسته است ماء مسکوب آبی است که پیوسته جاری باشد. این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است. سکت: سکوت بمعنی ترك سخن است و چون سکوت توأم با نوعی سکون و آرامش است بطور استعاره گفته شده «وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ...» اعراف: ۱۵۴. چون خشم موسی فرو نشست. (راغب) طبرسی نیز نظیر آنرا گفته است این کلمه فقط یکبار در قرآن یافته است. سکو: (بروزن قفل) مستی. (و	استسقا: طلب سقی و اسقاء. «وَ إِذِ اسْتَسْقَا مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ...» بقره: ۶۰. سقایه: ظرفی که با آن آب میدهند (مشربه) «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ...» یوسف: ۷۰. گویا آن ظرف هم مشربه بود که سقایه گفته و هم پیمانه بود که در آیات دیگر آنرا صواع گفته است راغب گوید آندو تعبیر برای فهماندن دو امر است. سقایه مصدر نیز آمده است مثل «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ

سکر	سکن	۲۸۲
بروزن فرس) شراب و چیز مست کننده (راغب) و چون غفلت و بی خبری نوعی از مستی است لذا بآن سکرَت گفته شده «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» حجر: ۷۲. بجان تو که آنها در غفلت خود سرگردان بودند و شاید مراد از آن گمراهی است که آنها شعبه‌ای از مستی است . سُكْرَةُ الْمَوْتِ: مستی مرگ همان شدت مرگ است که بر عقل غالب میشود و هوش از سر میرود «وَجَاءَتْ سُكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ» ق: ۱۹. شدت مرگ آمد و آن همان است که فرار میکردی بعضی «بالحق» را موت دانسته و گفته اند: شدت مرگ، مرگ را آورد . «لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ» حجر: ۱۵. ممکن است «سُكِّرَتْ» در آیه بسته شدن باشد میگویند چشمهای ما بسته شده. در اقرب گوید «سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا» یعنی چشمهای ما بسته و متحیر شده که نوعی مستی و بی شعوری است .	خلاصه آنکه چشم خود را نخطئه میکند و بلکه گویند که محمد ﷺ ما را سحر نموده است . «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا...» نحل: ۶۷. «سُكْر» چنانکه از راغب نقل شد و طبرسی و جوهری و اقرب و قاموس گفته بمعنی خمر است یعنی از میوه های درختان خرما و مو ، شراب و روزی خوب بدست میاورید «رزق حسن» قرینه مبغوض بودن خمر در آیه است . سکران: مست. جمع آن سکاری است «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى ...» نساء: ۴۳ . سکن: سکون آرام گرفتن بعد از حرکت است. «مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيَكُمْ بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ ...» قصص: ۷۲. در وطن گرفتن و سکونت نیز بکار میرود «وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ...» ابراهیم: ۴۵ . بمعنی آرامش باطن و انس نیز آمده است «وَجَعَلْ مِنْهَا زُجُجًا	

سکن	سکن	۲۸۳
لَيْسَكُنْ إِلَيْهَا...» اعراف: ۱۸۹. آنرا در آیه اطمینان، میل و انس گفته‌اند «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...» روم: ۲۱. زوج نسبت بزواج مایه آرامش و انس است. سَکَنَ (بروزن فرس) آرامش و محل آرامش. چنانکه گفته‌اند «وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنْ صَلَوَتُكَ سَكَنٌ لَهُمْ...» توبه: ۱۰۳. بر آنها دعاکن دعای تو برای آنها آرامش و اطمینان خاطر است «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا...» نحل: ۸۰. «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا...» انعام: ۹۶. خداوند از خانه‌های شما محل آرامش قرار داد. شکافنده صبح است و شب را محل آرامش کرد. اسکان: سکونت دادن «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ...» ابراهیم: ۳۷. خدایا من بعضی از خانواده خود را بدّره غیر قابل کشت سکونت دادم. «أَسْكِنُوهُمْ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ...» طلاق: ۶. زنان مطلقه را در قسمتی	از مسکن خود سکونت دهید. مسکن اسم مکان جمع آن مساکن میباشد «وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ...» ابراهیم: ۴۵. سکینه: آرامش قلب و اطمینان خاطر. طبرسی گوید: مصدر است بجای اسم مصدر آمده مثل قضیه و بقیه و عزیمت «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا...» فتح: ۴. این کلمه شش بار در قرآن آمده و همه درباره آرامش قلب‌اند که سبب ثبات و آرامش ظاهری است. راغب گوید: گفته‌اند سکینه و سکن بمعنی زوال ترس است «إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ...» بقره: ۲۴۸. شرح آن در «تابوت» گذشت. مسکنة: درماندگی. طبرسی گوید: آن مصدر مسکین است. در اقرب آنرا اسم گرفته بمعنی فقر، ذلت و ضعف. راغب گوید: اصح القولین آنست که میم آن زاید است. این کلمه دوبار در قرآن آمده و هر دو درباره یهود است «وَصُرِبْتُ عَلَيْهِمْ	

سکن	مسکن	۲۸۴
الدِّلَّةُ وَالْمُسْكَنَةُ وَبَاءُ وَبَغَضٍ مِنْ اللَّهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ...» بقره : ۶۱ . بار دوم در آیه ۱۱۲ آل عمران آمده «ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةَ إِنَّمَا تُقْفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنْ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُ وَبَغَضٍ مِنْ اللَّهِ وَضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمُسْكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ...» در هر دو آیه مقرر شدن ذلت و مسکنت و قرین شدن با غضب خدا ذکر شده و علت آن بدبختی ها، کفر بآیات حق و قتل پیامبران است. این دو آیه با هم تفاوتی ندارند مگر در استثناء «إِلَّا بِحَبْلِ مِنْ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ» که در «حبل» مشروحاً گفته شد . مسکنت را ابن اثیر و طبرسی فقر قلبی گفته اند. بهر حال آن از سکون است و آن درماندگی بخصوصی است که از ذلت و خواری ناشی میشود و شخص پیش خود شرمنده میشود و اینکه بیضاوی در تفسیر آیه دوم گفته :	یهود در بیشتر اوقات فقراء و مساکین اند درست نیست گرچه سخنش در آیه اوّل و سیعتر از دوّم است . زیرا مسکنت فقر نیست . المنار در فرق مابین ذلت و مسکنت گوید: مسکنت حالتی است در شخص که از خود حقیر شمردن ناشی است بطوریکه برای خود حقی قائل نیست . و ذلت حالتی است که منشاء آن ممنوعیت از حق خویش است و منشاء و سبب ذلت دیگران اند نه خود شخص . بهر حال در نتیجه کفر بآیات خدا و قتل پیامبران خواری و ذلت بر یهود مقرر و زده شد. مردم آنها را خوار و ذلیل دانستند. خود نیز در پیش خود مسکین و درمانده شدند و رفع آن بحبل من الله و حبل من الناس بسته است. بطوریکه هر شخص ستمکار در نظر دیگران خوار و در پیش خودش شرمنده است و اگر بسوی خدا باز گردد و مردم در وی توبه احساس کنند هر دو رفع میشود آیه نمیگوید چنین شدند بلکه میگوید: رفع ذلت	

سکن	سکن
و مسکنت با آندو است .	۲۸۵

مسکین: درمانده . باید دانست در قرآن کریم فقط در یک محل مساکین با فقراء در ردیف هم ذکر شده اند « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ... » توبه: ۶۰. این باعث گفتگو شده که آیا هر دو یک صنفند و یا صنف مستقلی اند .	مرض، فلج، نقص عضو و دوری از مال و اهل و غیره. علی هذا مسکین از فقیر اعم است برخلاف بعضی از بزرگان که فقیر را اعم دانسته. زیرا هر فقیر از لحاظ حاجت مسکین و درمانده است ولی بعضی مسکین فقیر نیست مثل مساکین سوره کهف که صاحب کشتی بودند .
بعضی ها گفته اند: مسکین آنست که هیچ چیز نداشته باشد و آن از فقیر شدیدتر است ولی دقت در قرآن آنرا تأیید نمیکند که در آیه « أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ ... » کهف: ۷۹. مساکین بصاحب کشتی اطلاق شده است .	در مجمع از شافعی و ابن ابیاری نقل شده که فقیر از مسکین اسوء حال است و با آیه « أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ » استدلال کرده اند .
با توجه باصل ماده خواهیم دانست هر یک صنف بخصوصی است گرچه در بعضی مصادیق قابل جمع اند فقر در لغت بمعنی حاجت است، فقیر یعنی حاجتمند و مستمند . مسکین از سکون است یعنی درمانده . درماندگی ممکن است در اثر فقر باشد و یا از	عیاشی در تفسیر خود ذیل آیه « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ ... » توبه: ۶۰. از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل کرده: فقیر آنستکه سؤال میکند . مسکین پرزحمت تر از او است و سؤال نمیکند . و از ابی بصیر از آنحضرت نقل میکند: فقیر آنستکه سؤال میکند . مسکین پرزحمت تر از او است و بائس از هر دو پرمشقتتر است . ولی در وسائل هردو حدیث بعکس نقل شده .

سلب	سلح	۲۸۶
خلاصه سخن آنکه: مسکین بمعنی درمانده. بنظر ما از فقیر اعم است. و اینکه امام علیه السلام مسکین را اسوء حالاً فرموده ظاهراً راجع بآیه صدقات است و گرنه از حیث لغت و آیه ۷۹ کهف شاید مسکین فقیر نباشد و مراد در آیه صدقات آنست که حالش از فقیر بدتر باشد یعنی صدقات مسال کسانی است که فقیراند و مالک قوت یکساله نیستند و نیز مال آنهائی است که مالک قوت یکروزه هم نیستند. * «وَأَنْتَ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمْ سَكِينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْهِنَّ...» یوسف: ۳۱. سکین بروزن سجتین بمعنی کسارد است در اقرب گوید: آن آلت ذبح است مذکر و مؤنث هر دو آید و در غالب مذکر است جمع آن سکا کین میباشد یعنی بهر يك از آنان کاردی داد و بیوسف گفت نزد ایشان برو. این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است. سلب: گرفتن با قهر (راغب) در اقرب آمده «سَلْبُهُ سُلْبًا: انْتَرَعَهُ مِنْ	غَيْرِهِ قَهْرًا» «وَأِنْ يَسْلُبْهُمْ الدَّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ...» حج: ۷۳. اگر مگس چیزی از آنها برباید باز گرفتن از آن نتوانند. معنی آیه در «ذب» گذشت، این کلمه یکبار در قرآن آمده است. سلح: سلاح هر چیزی است که با آن بجنگند چنانکه در مجمع و مفردات و اقرب گفته است. جمع آن اسلحه است که چهاربار در قرآن سورة نساء آیه ۱۰۲ آمده است «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ...» سلح بفضله پرندگان و سرگین چهارپایان گفته میشود. اطلاق آن بعذرة انسان از باب تساهل است (اقرب). سلخ: کندن پوست حیوان. گویند «سَلَخَتْهُ فَأَسْلَخَ» لازم و متعدی آمده است. تمام شدن و گذشتن ماه رابطور استعاره سلخ و انسلاخ گفته اند در مجمع گوید: انسلاخ خروج شیء است از آنچه پوشیده، اصل آن از سلخ بمعنی کندن پوست گوسفند است.	

سلخ	۲۸۷	سلخ
«فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحَرَمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ...» توبه: ۵. چون ماههای محترم منقضی شدند مشرکان را هر کجا که یافتید بکشید. در «حرم» گذشت که مراد از اشهر حرم چهار ماه مهلت است نه ماههای حرام مشهور. «وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ» یس: ۳۷. کندن روز از شب ظاهر آ بردن نور از مکان شب است و میشود گفت ذرات هوا در ذات خود ظلمانی است نور آفتاب در آنها نفوذ میکند و پیوسته تبدیل بامواج حرارت شده و در ذرات هوا و زمین جذب میشود و چون وقت غروب دیگر نور نرسید. روشنائی بطور کلی از ذرات کنده شده آنگاه مردم در ظلمت قرار میگیرند. «وَ اٰتٰی لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَاِذَا هُمْ مُظْلِمُوْنَ» یس: ۳۷. کندن روز از شب ظاهر آ بردن نور از مکان شب است و میشود گفت ذرات هوا در ذات خود ظلمانی است نور آفتاب در آنها نفوذ میکند و پیوسته تبدیل بامواج حرارت شده و در ذرات هوا و زمین جذب میشود و چون وقت غروب دیگر نور نرسید. روشنائی بطور کلی از ذرات کنده شده آنگاه مردم در ظلمت قرار میگیرند.	يَلْهَثْ أَوْ تَرَكَهٗ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مِثْلُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ» اعراف: ۱۷۵ و ۱۷۶. آیات ما قبل دربارۀ یهود است و «علیهم» در این آیه راجع بآنهاست. و حضرت رسول دستور است که بآنها بخواند و خبر دهد. و نیز ظاهر آنست که آیه اشاره بقصۀ مخصوصی است که یهود از آن خبر داشتند. در تفسیر برهان از حضرت رضا علیه السلام نقل شده: بلعم بن باعورا اسم اعظم میدانست و دعا میکرد مستجاب میشد. فرعون متمایل گردید و آنگاه که فرعون در طلب موسی و یارانش بود از وی خواست دعا کند تا خدا موسی و یارانش را از رفتن باز دارد. او بالاغ خویش سوار شد تا در پی موسی برود. الاغش از رفتن ایستاد. شروع کرد بزدن آن. الاغ باذن خدا بزبان آمد و گفت: چرا مرا می زنی؟ میخواهی با تو بیایم تا بر علیه پیامبر خدا و قوم نیکوکار دعا کنی. الاغ را مرتب میزد تا کشته شد در نتیجه اسم اعظم	

سلخ	سلخ
۲۸۸ حقیقت این واقعه است و او پیامبر نبوده بلکه مردی بوده که بعضی از آیات خدا را میدانسته است . مشروح سخن آنکه اگر این قضیه دربارهٔ بلعم صحت داشته باشد گمان من این است که او مقداری از همان علم را میدانسته که وزیر سلیمان بوسیله آن تخت ملکهٔ سباء را از مسافت زیادی پیش سلیمان حاضر کرد و در سورة نمل ذکر شده است. و در نتیجه سوء استفاده از علم خود و یا عمل نکردن بموجب آن ، علم از دستش رفته و مورد غضب خدا شده است . در مجمع از عده‌ای نقل شده که مراد از آیه امّیه بن ابی صلت ثقفی شاعر است کتابها را خواند و دانست که خداوند بزودی پیامبری خواهد فرستاد و امید داشت که او حضرت رسول ﷺ باشد و چون آنحضرت مبعوث گردید . حسد ورزید ... (و ایمان نیاورد) خداوند « وَآتَىٰ عَلَيْهِمُ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ » را دربارهٔ او نازل کرد .	از زبان او بیرون رفت و آنست قول خداوند «فَانسَلَخْ مِنْهَا ...» . این حدیث در المیزان از تفسیر قمی نقل شده و نیز از درّ مشور از ابن مسعود نقل کرده که : او مردی از بنی اسرائیل بود بنام بلعم بن ابر و از همان کتاب از ابن عباس آمده بلعم بن باعوراء و در لفظی بلعام بن عامر همان است که اسم اعظم باو داده شده بود. در المنار نیز روایات زیادی در این زمینه نقل کرده و در آخر تصریح میکند که اعتمادی بآنها ندارد . در تورات سفر اعداد باب ۲۲ بند پنجم تا آخر باب ۲۴ پیامبری بنام بلعام بن بعور ذکر شده که پادشاهی بنام بالاق از او خواسته بر بنی اسرائیل لعنت کند و او نکرده است و هنگام رفتن بتزد بالاق سوار الاغی بوده که در راه الاغش بزبان آمده و آنرا سه بار کتک زده است و هاکس در قاموس کتاب مقدس ذیل بلعام مختصر آنرا نقل میکند . میشود گفت که نقل قرآن مجید

سلسبیل	سلف
واگذاری بازپارس میکند (نصیحت کنی یا نه سودی ندارد چون میداند و نمیکند) این است حکایت آنانکه آیات ما را تکذیب کرده اند. داستانها را بخوان شاید اندیشه کنند . سلسبیل: «عَيْنًا فِيهَا تَسْمَى سُلْسِيلًا» انسان: ۱۸. این کلمه بظاهر آیه نام چشمه ایست در بهشت. در اقرب گوید: سلسبیل چیز نرم را گویند که کلفتی در آن نباشد و نیز بمعنی خمر است. در جوامع الجامع گوید: گویند شراب سلسل و سلسال و سلسبیل. زیادت بآء دلالت بر نهایت سلاست و نرمی دارد این کلمه در قرآن فقط یکبار آمده است. راغب گوید: گفته اند آن نام هر چشمه ایست که جریانش سریع باشد. سلسله: زنجیر . « ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ » حاقه: ۳۲. معنی آیه در « ذرع » گذشت . جمع آن سلاسل است « إِذَا الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ » غافر: ۷۱. آنگاه که غل ها و زنجیر ها در گردنشان باشد ، کشیده شوند . در	و نیز نقل شده که درباره ابو عامر راهب که رسول خدا ﷺ او را فاسق نامید و با حضرت مخالفت کرد نازل شده است . در مجمع و جوامع الجامع از حضرت باقر علیه السلام نقل شده: اصل آن درباره بلعم است سپس خداوند آنرا بر هر که در مقابل هدایت خدا هوای خویش را پیروی کند مثل زده است. خلاصه آنکه آیه شریفه حال کسی را که میداند و عمل نمیکند مجسم می نماید یعنی: بر آنها بخوان داستان کسی را که آیات خود بدو دادیم از آیات ما بیرون رفت (مثل بیرون رفتن مار از پوست خود و یا مثل انداختن شخص لباس خود را) شیطان بدنبال او شد و او را یافت تا از گمراهان گردید . اگر میخواستیم او را بوسیله آن آیه رفعت میدادیم ولی او بپستی گرائید و هوس خویش را پیروی کرد حکایت وی حکایت سنگ است اگر بر او هجوم ببری پارس میکند و زبان بیرون میکند و اگر او را

نساء: ۹۰. اگر خدا میخواست آنها را بر شما مسلط و غالب میکرد.

سلطان: دلیل و غلبه که عبارت اخرای تسلط است. «إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» یونس: ۶۸. شما را باینکه میگویند دلیلی نیست آیا بخدا نسبت میدهد آنچه را که نمیدانید. و مثل «إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» حجر: ۴۲. که در این آیه نیز بمعنی تسلط و غلبه است.

دلیل و حجت را از آن سلطان گویند که سبب غلبه و تسلط است. دقت در موارد استعمال سلطان نشان میدهد که در قرآن مجید فقط در معنای تسلط و دلیل بکار رفته است.

سلطان گاهی در معجزه بکار رفته بعنوان آنکه سبب تسلط است نحو «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ» مؤمنون: ۴۵. «سُلْطَانٍ مُبِينٍ» بیان آیات است که معجزه ها بوده باشد:

«ذرع» گذشت که میان اعمال دنیا و این زنجیرها تناسبی هست. غلّ طوقی است که در گردن می نهند و سلسله مطلق زنجیر است.

ناگفته نماند: تسلسل بمعنی اضطراب است گویا بزنجیر از آن سلسله گفته اند که حلقه های آن نوعاً متحرك است.

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا» انسان: ۴. طبرسی گوید: اهل مدینه و ابوبکر بنقل از عاصم و کسانی سَلَاسِلًا را با تنوین خوانده اند و در حال وقف با الف میخوانند و ابن کثیر و خلف سلاسل خوانده اند بدون تنوین.

از این آیه و آیه ما قبل بخوبی روشن است که اغلال غیر از سلاسل است:

سلط: سلطه بمعنی قدرت است (اقرب) راغب سلطه را تمکن و قدرت از روی قهر گفته است «سَلْطُهُ عَلَيْهِ» یعنی او را بر آند دیگری غالب کرد «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ...»

سلطان

سلطان

۲۹۱

پس مرا ملامت نکنید که چرا خواندم چون کار من آن بود و خودتان را ملامت کنید که چرا از من قبول کردید؟!

مراد از سلطان تسلطی است که شیطان بتواند مردم را بگناه مجبور کند. بصریح آیه شیطان چنین قدرتی ندارد و قدرت شیطان همان وسوسه و دعوت صرف است که در صورت اهمیت ندادن منکوب خواهد شد. از این کلام و آیات دیگر که در این زمینه است روشن خواهد شد. که قدرت او یکجانبه است و در صورت قبول مردم، مؤثر میشود.

«وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ...» سباء: ۲۰ و ۲۱. مراد از سلطان در این آیه بقرینه آیه سابق همان تسلط بردعوت و وسوسه است میفرماید: شیطان از جانب خود این قدرت را هم نداشت و ما باو تفویض کردیم تا

• «أَتَجَادِلُونََنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...» اعراف: ۷۱. این تعبیر در چند آیه دیگر از جمله آیه ۴۰ یوسف و ۲۳. نجم آمده است. مراد آنست که این نام گذاری و بت ها را معبود خواندن و آنها را دارای اثر و تصرف و تقرب دانستن از جانب شما و پدرانتان است و خداوند بوسیله پیامبران در این باره دلیلی نازل نکرده و نفرموده که بتها تقرب آورند. مراد از «أَسْمَاء» آنست که اینها نام خالی اند و حقیقت ندارند و اینکه میگوئید: بت معبود و مقرب است لفظ بوجی بیش نیست.

* تسلط شیطان *

• «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ...» ابراهیم: ۲۲. این سخن شیطان است که روز قیامت باغوا شدگان خواهد گفت یعنی: من بر شما تسلطی نداشتم مگر آنکه من خواندم و شما دعوت من را پذیرفتید،

سلطان	سلطان	۲۹۲
روشن کنیم کدام شخص بآخرت ایمان میآورد و کدام در شك است و اهمیت نداده و ازدعوت شیطان پیروی میکند و بتصریح این آیه تسلط شیطان يك آزمون است . و ایضاً روشن میکند که ظن شیطان درباره اطاعت ازوی درست درآمده است .	و آنها هم از وی پیروی نمیکنند و در صورت اشتباه فوراً جبران مینمایند و اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ « اعراف : ۲۰۱ . مورد تصدیق قرآن در تسلط شیطان فقط «الَّذِينَ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» است آیات ذیل این مطلب را تأیید میکند: «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» نحل: ۹۸-۱۰۰ . آنانکه ایمان آورده و کار خود را بخدا واگذار نموده اند شیطانرا بر آنها تسلطی و دعوتی که سبب اغوا شود نیست .	
• « قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ... إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ » حجر: ۳۹-۴۲ . از این آیات نیز روشن است که تسلط شیطان فقط برترین اعمال قبیح است که در اثر آن مردم اغوا میشوند و ظاهراً غرض نفی چنین تسلطی است و گرنه عباد مخلصین رانیز دعوت میکند ولی دعوت و تزئین او کارگر نمیشود . شیطان در این آیه فقط عباد خالص را استثنا کرده که عبارت از انبیا و ائمه و اوصیاند ولی ظاهر «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» آنست که تسلط بر بندگان مؤمن نیز ندارد	در سورة اسراء نیز مقداری از دعوت و اغواء او را بیان فرموده سپس میفرماید: « إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا » اسراء: ۶۵ . رجوع شود به «شیطان» . • « هَلْكَ عَتَىٰ سُلْطَانِيَّةٌ » حاقه : ۲۹ . در مجمع از زجاج نقل کرده که ها در این کلمه برای وقف است	

سلف	سلف
زخرف: ۵۶. آنها را گذشتگان و مایه عبرت برای دیگران کردیم . • «وَلَا تُنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنْ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ...» نساء: ۲۲. استثنا از لازم کلام سابق است یعنی اگر در گذشته زنان پدرانتان را نکاح کرده بودید برای شما گناهی نیست دیگر این کار را نکنید نه اینکه اگر پیش از نزول این آیه نکاح کرده اید حق دارید که نگاه دارید در مجمع گوید بعضی گفته اند : آنکه قبل از نزول آیه گرفته اید جایز است آنرا نگاه دارید. آنگاه از بلخی نقل میکند که این خلاف اجماع است و از دین محمد ﷺ چنین چیزی دانسته نشده است .	یعنی حجت و دلیل و یا تسلطی که در دنیا داشتم از من فوت شد و رفت . * * * ناگفته نماند سلطان در قرآن فقط بدو معنای دلیل و تسلط آمده و در معنای شاه ، خلیفه ، والی ، فرمانده بکار نرفته است . جوهری تصریح میکند که آن در این معنی جمع بسته نمیشود زیرا که جاری مجرای مصدر است . اطلاق آن بر حکومت و خلیفه و فرمانده باعتبار تسلطی است که آنها دارند چنانکه در نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه و غیره آمده است . جمع آن باین اعتبار سلاطین است در اقرب گفته : اطلاق سلطنت بر حکومت و پادشاهی از کلام مولدین است . سلف: (بفتح س - ل) گذشته . و گذشتن مصدر و اسم هر دو آمده است (اقرب) «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ ...» بقره: ۲۷۵ . «فَجَعَلْنَاهُمْ سُلَفًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ»
بیضاوی نیز استثنا را از لازم معنی دانسته ولی طبرسی آنرا منقطع گفته است یعنی : لکن آنکه گذشته گناهی ندارند ولی معنی آن بنظر ما و بیضاوی این است : نکاح زنان پدران گناه است مگر آنکه پیش از نزول این آیه باشد .	

سَلَقَ	سَلَكَ	۲۹۴
همچنین است آیه «وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ...» نساء: ۲۳. که از گرفتن دو خواهر نهی میکند. اسلاف: گذراندن و پیش فرستادن است «هُنَالِكَ تَبْلَوْا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ...» یونس: ۳۰. سَلَقَ: «فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُواكُمْ بِاللِّسَنَةِ جِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ...» احزاب: ۱۹. در اقرب گفته: «سَلَقَهُ بِالْكَلَامِ: آذاه» او را با سخن گفتن آزار کرد و آن تند سخن گفتن است. در مجمع گوید: اصل آن بمعنی ضرب است و بمعنی صیحه زدن آید. در مجمع و نه‌ایه نقل شده «لَيْسَ مِنَّا مَنْ سَلَقَ أَوْ حَلَقَ» یعنی از ما نیست آنکه در مصیبت با صدای بلند گریه کند و فریاد بکشد و موی خود را بتراشد. معنی آیه: چون ترس برود بازبانهای تیز شما را اذیت میکنند و بخشونت سخن گویند و بر غنیمت حریص باشند. این کلمه یکبار در قرآن مجید آمده است. سَلَكَ: (بفتح س) داخل شدن. و	داخل کردن چنانکه در اقرب و مفردات و قاموس آمده است. اسلاك نیز بمعنی داخل کردن است «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا...» طه: ۵۳. خدائیکه زمین را برای شما گسترده و در آن برای شما راه‌هایی داخل کرده و قرار داده است. «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ» مدثر: ۴۲. چه چیز شما را داخل جهنم کرد. «كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ» شعراء: ۲۰۰. این چنین قرآن را بقلوب گناهکاران وارد کردیم. در این آیات سلك بمعنی وارد کردن است. «ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا...» نحل: ۶۹. سلك در اینجا بمعنی دخول است یعنی ای زنبور غسل سپس از تمام میوه‌ها بخور و بآسانی براه پروردگارت داخل شو. و غسل بساز. • «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ...» زمر: ۲۱. ممکن است «ينابيع» مفعول دوم سلك باشد	

سلل	سلل	۲۹۵
راغب تعدیه بدو مفعول را از بعضی نقل میکند و شاید در آن «فی» مقدر باشد یعنی خدا از آسمان آبی نازل کرد و آنرا در چشمه های زمین وارد نمود. همچنین است «وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا» جن : ۱۷ سلل : کشیدن. در اقرب گوید : آن انتزاع و خارج کردن است با نرمی مثل کشیدن تیغ از غلاف و موی از خمیر. راغب ملایمت را قیدنکرده و گوید : مانند کشیدن شمشیر از غلاف و کشیدن چیزی از خانه بطریق سرق. و کشیدن پسر از پدر . «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذٍ...» نور : ۶۳. لواذ از «لَاذٍ - يَلُوذُ» بهم دیگر پناه بردن است تسلل خروج پنهانی است (مجمع) یعنی خدا داناست بآنانکه در پناه یکدیگر پنهانی از محضر رسول او خارج میشوند. آنگاه که حضرت رسول ﷺ مردم را بجهاد و نحو آن دعوت میکرد بعضی ها در پشت سر دیگران پنهانی از مسجد خارج میگشتند	آیه درباره آنهاست . در نهج البلاغه نامه ۷۰ بسهل بن حنیف نوشته «بَلَّغْنِي أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ» شنیدم بعضی از مردمان شهرتو پنهانی بطرف معاویه میروند از رفتن این عده متأسف نباش . «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» مؤمنون : ۱۲ . «ثُمَّ جَعَلْ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» سجده : ۸. سلاله فقط در این دوجا از قرآن آمده است. اهل لغت آنرا چکنده. و صاف شده گفته اند. فرزند را سلاله و سلیله و سلیل گفته اند که چکیده و کشیده مرد است . سلاله در هردو آیه نکره است مراد از آن در آیه دوم بنابر علم امروز سلول مرد (اسپر ماتوزئید) است که چکیده منی و بوجود آمده در آن و صاف شده از آن است. بنظر مراد از سلاله اول هم همان سلول است منتهی در خلقت اول همان سلول در	

میان گلی بخصوص بود ، پس جای سلّول در اول گل و لجن بود. و در خلقت دوم جای آن منی است مثل « خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ » علق: ۲. بنابر آنکه علق جمع علقه بمعنی کرم وزالو است رجوع شود به «آدم». در نهج- البلاغه خطبه ۱۶۱ راجع بدو نوع خلقت فرموده « بُدِئْتُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. وَ وُضِعْتُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ ».

سَلَمٌ: (مثل فلس) و سلامت و سلام یعنی کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی. (راغب) در اقرب آمده: « سَلَمٌ مِنَ الْعُيُوبِ وَ الْآفَاتِ سَلَامًا وَ سَلَامَةً » یعنی از بلایا و عیبه نجات یافت و کنار شد.

مثل « اذْجَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ » صافات: ۸۴. که در سلامت باطن است قلب سلیم آنست که از شک و حسد و کفر و غیره سالم و کنار باشد. و مثل « مُسَلِّمَةً لِأُشْيَءٍ فِيهَا... » بقره: ۷۱. از عیوب سلامت است و خالی در آن نیست که مراد از آن سلامت ظاهری است.

سلام: یکدفعه سلام خارجی است بمعنی سلامت مثل « اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ » ق: ۳۴. سلامت وارد بهشت شوید. آن روز خلود است. و مثل « يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ » انبیاء: ۶۹. سلام بودن آتش بی حرارت و بی سوزش بودن آنست نسبت بابراهم عليه السلام. و ایضاً « يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ ... » مائده: ۱۶. « لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... » انعام: ۱۲۷. که همه اینها بمعنی سلامت و سلام خارجی است.

یکدفعه سلام قولی است مثل «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ... » انعام: ۵۴. « وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ... » اعراف: ۴۶.

سلام قولی در اسلام همین است و آن دعا و خواستن سلامت از خداوند بشخص است سلام علیکم یعنی سلامت باد از خدا بر شما و چون از جانب خداست لذا تحیتی است از خدا و با برکت و پاک و دلچسب است «فَسَلِّمُوا

سالم	سالم	۲۹۷
عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ...» نور : ۶۱ . «سَلَامٌ قَوْلًا مِّنْ رَبِّ رَحِيمٍ» یس : ۵۸ . این سلام قولی از جانب خداوند است که باهل بهشت اعلام میشود و میدانند که پیوسته در سلامت وامن خواهند بود ممکن است مراد از آن قول ملائکه باشد که باهل بهشت گویند «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» رعد : ۲۴ . چون سلام ملائکه با اجازه خداست لذا در سورة یس سلام خدا خوانده شده است . و ممکن است بگوئیم : خداوند صدا خلق میکند و اهل بهشت میشوند مثل وحی بموسی در طور سیناء . «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا ...» نساء : ۹۴ . ظاهرآ مراد از آن سلام قولی است چنانکه در سبب نزول آیه نقل شده که اسامة بن زید و یارانش مردی را که اسلام آورده بود و بآنها سلام داد و شهادتین گفت کشتند و گوسفندانش را بغنیمت گرفتند . در نتیجه آیه فوق نازل شد .	* «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» فرقان : ۶۳ . ممکن است سلاماً مفعول فعل محذوف باشد یعنی «نُطَلَّبُ مِنْكُمْ السَّلَامَةُ» و شاید صفت محذوف باشد یعنی «قَالُوا قَوْلًا سَلَامًا» (راغب) . * «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ . سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ . سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ . سَلَامٌ عَلَى الْيَاسِينَ . وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» این آیات از آیه ۷۹ صفات تا آیه ۱۸۱ واقع اند . و در مقابل هردو آیه اول و آیه چهارم این آیه هست «وَوَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» اینها سلام و تحیت قولی است از جانب خدا و اثر واقعی و خارجی دارد آیه پنجم شامل تمام مرسلین است و آیه اول درباره نوح عليه السلام از همه وسیع است که در آن لفظ «فِي الْعَالَمِينَ» هست . مراد از آن عالم بشر و یا عالم جن و انس و ملائکه است . و ظاهرآ عالم بشر و اهلوار بشری مراد باشد . بنظر میاید «فِي الْعَالَمِينَ» حال	

باشد از سلام یعنی سلام برنوح در حالیکه آن سلام پیوسته در میان عالمیان هست و خواهد بود. ظاهراً برای همین است که المیزان گوید: این سلام تحیتی است برای نوح از خدا هدیه میشود براو از جانب امتهای انسانیت مادامیکه چیزی از خیرات قولا و عملاً در جوامع بشری واقع شود. چون او ﷺ اول کسی است که بدعوت توحید برخاسته و شرك و اثر آنرا کویده و در حدود هزار سال در این راه رنج برده ... پس برای اوست نصیبی از هر خیر تا روز قیامت و در تمام قرآن سلامی باین وسعت جز درباره نوح یافته نیست.

راغب گوید: این سلامها روشن میکنند که خدا خواسته پیامبران ثناو دعا شود.

• «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا. إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا» واقعه: ۲۵ و ۲۶. بهتر است بگوئیم مراد از سلام قولی و فعلی هر دو است یعنی بهم دیگر سلام گویند و از هم دیگر در

سلام باشند. و شاید قولی مراد باشد یعنی «نطلب لكم سلاماً».

• «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» قدر: ۵. «هی» راجع به لیلۃ قدر است یعنی آنشب تا طلوع فجر سلام و سلامت است. درست فهمیده نمیشود که چگونه سلام است آیا برای همه یا برای افراد بخصوصی؟!

از کلام امام سجاد ﷺ بدست میاید که برای عده بخصوصی است در دعای ۴۴ صحیفه چنین آمده «سَمَّاها لَيْلَةَ الْقَدْرِ ... سَلَامٌ دَائِمٌ الْبَرَكَهَةِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ» در اینصورت برای کسانی سلامت است که تقدیرشان در آنشب بنحو احسن معین میگردد. مثل قرآن که برای مؤمنان شفاست و کافران را جز خسارت نیافزاید «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا».

• «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ. فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»

سالم	سالم
واقعه: ۹۰ و ۹۱. ممکن است مراد از این سلام همان باشد که درباره اهل بهشت آمده «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا...» مریم: ۶۲. ولی «سَلَامًا سَلَامًا» در سوره واقعه راجع بمقربین است معنی آیه چنین میشود: اما اگر شخص متوفی از اصحاب یمین باشد سلام آنها مخصوص تو است و شاید «لَكَ» خطاب بحضرت رسول ﷺ بوده باشد. «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ...» حشر: ۲۳. سلام از اسماء حسنی است راغب گوید: گفته اند عِلَّتْ تَوْصِيفَ خَدَاوْنَد بِسَلَامِ آنست که عیوب و آفات بحضرتش راه ندارد چنانکه بخلایق میرسد. در اینصورت سلام بمعنی سالم است طبرسی گوید: سلام یعنی آنکه بندگان از ظلمش سالم اند و گفته اند: آن بمعنی سالم از هر نقص و عیب و آفت است. صدوق در توحید آنرا سلامت دهنده. و سالم از هر عیب گفته است. ابن اثیر نیز مثل راغب گفته و بیضاوی آنرا اختیار	کرده است. در اقرب نیز چنین است. در جوامع الجامع و کشاف نیز سلامت دهنده یا سالم از هر عیب ذکر شده. المیزان آنرا تقریباً بی آزار معنی کرده گوید: سلام کسی است که با تو بسلامت و عافیت ملاقات کند بدون شر و ضرر. خلاصه آنکه: معنی سلام یا سلامت دهنده و یا سالم از هر عیب است. و در صورت اول از صفات فعل و در صورت دوم از صفات جلال است و آن در اصل مصدر است و از باب مبالغه وصف حق تعالی آمده: اقرب الموارد عقیده دارد که در اسماء الله جز سلام مصدر نیامده است. * * * • سَلِمَ (بروزن علم) اخفش آنرا صلح گفته هکذا سلم (بروزن فلس و فرس) ابو عبیده گوید: سلم و اسلام هردو یکی است و سلم در جای دیگر بمعنی مسالمت و صلح است (مجمع) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً...» بقره: ۲۰۸. آنرا در آیه بفتح

سالم	سلم	۳۰۰
(س) و کسر آن خوانده اند ولی در قرآن‌ها بکسر است. آیه ما قبل و ذیل آیه شاهد است که آن بمعنی تسلیم شدن بفرمان حق و در اخبار شیعه بمعنی ورود بولایت اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است . • سلم (بفتح س، ل) بمعنی اطاعت و انقیاد است « وَالْقَوَا إِلَى اللَّهِ يُؤْمِنُ السَّلْمَ... » نحل: ۸۷. یعنی آنروز بخدا تسلیم و منقاد میشوند . آن چهاربار در قرآن آمده: نساء آیه ۹۰ و ۹۱. نحل آیه ۲۸ و ۸۷ . • سَلَمَ (بروزن عَقْل) مسالمت و صلح و سازش « وَإِنْ جُنَحُوا لِلْسَّلْمِ فَأَجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ... » انفال: ۶۱. اگر کفار مایل بسازش و صلح شدند تو هم مایل باش و توکل بخدا کن سخن ما را درباره این آیه در «قتل» مطالعه کنید . • سَلَمَ (بضم س و تشدید لام) نردبان. خواه از چوب باشد و یا از سنگ و غیره علت این تسمیه آنست که تُو را بآنچه میخواستی تسلیم میکند	و میرساند (اقرب) « وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ... » انعام: ۳۵. اعراض مشرکان بر آنحضرت گران میامد خدا در رفع آن فرماید: اگر اعراض آنها بر تو گران باشد اگر بتوانی منفذی در زمین بیابی یا نردبان و وسیله بالا رفتن با آسمان پیدا کنی و آیه ای برای آنها بیاوری که وادار بایمانشان کند نتوانی آورد چون خدا خواسته ایمان و کفر با اختیار باشد نه با اجبار . سَلَمَ دوبار در قرآن آمده: انعام: ۳۵، طور: ۳۸ . *** • تسلیم: یکدفعه بمعنی سلام کردن است مثل « فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ... » نور: ۶۱. یعنی باهل خانه سلام کنید که مسلمانان بحکم يَكْ جسداند . « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » احزاب: ۵۶ .	

اسلام	اسلام	۳۰۱
و نیز بمعنی سالم کردن و نگاه داشتن است مثل «وَلَوْ أَرَأَيْتُمْ كَيْفَ لَفُشِلْتُمْ وَكُنْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ...» انفال: ۴۳. اگر خدای دشمنان را بتو بسیارشان نشان داده بود دل بترس میدادید و در کار جنگ منازعه میکردند ولی خدا از ترس و منازعه نگاه داشت و سلامت کرد.	صافات: ۱۰۳. چون هر دو بدستور خدا تسلیم و منقاد شدند و او را پیشانی در تل خوابانید. «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» بقره: ۱۳۱.	
و ایضاً بمعنی دادن چیزی آمده نحو «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا أَسْلَمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ...» بقره: ۲۳۳.	گاهی از اسلام تسلیم ظاهری مراد است نه تسلیم و انقیادیکه از علم و یقین ناشی میشود بلکه یکی از طرفین خود را زبون و فاقد قدرت دیده بظاهر منقاد میشود و آن از نظر قرآن ارزشی ندارد نظیر «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» حجرات: ۱۴. اعراب بادیه نشین میگفتند: ایمان آوردیم آنچه میگوئیم در دل داریم و دلمان بآن مطمئن و آرام است. در جواب آمده: بگو ایمان نیاورده اید بلکه بگوئید تسلیم شده ایم یعنی اسلام را قوی دیده و با آن در حال جنگ نیستیم و تسلیم هستیم. همچنین است «بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ» صافات: ۲۶. و شاید استفهام برای زیادت تسلیم بوده باشد.	
اسلام: انقیاد و تسلیم شدن در اقرب گوید: «اسلم الرجل: انقاد» و لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... آل عمران: ۸۳. آنکه در آسمانها و زمین است باو منقاد و مطیع اند. «فَلَمَّا أَسْلَمُوا تَلَّ لِلْحَبِشِ»	«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا	

اسلام	اسلام	۳۰۲
اِخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا يَنْهَهُمْ... آل عمران: ۱۹. «اسلام» در آیات دیگر نیز آمده است نظیر «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...» آل عمران: ۸۵. «وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...» مائده: ۳. اسلام هر چند مخصوص شریعت حضرت رسول ﷺ شده ولی تمام ادیان اسلام‌اند و پیامبران از مردم جز تسلیم شدن بخدا و انقیاد، چیزی نخواسته‌اند. آیه اول این حقیقت را روشن میکند: دین در نزد خدا فقط اسلام و انقیاد بخداست. و اختلاف اهل کتاب از روی جهل و نادانی نیست بلکه دانسته و از روی حسد اختلاف کرده‌اند و گرنه میدانند که دین خضوع باراده حق و انقیاد بآن است و میدانند که این دین حق است و جز تسلیم شدن بخدا نیست آنها دانسته بآیات حق کافر میشوند.	در سورة آل عمران از آیه ۸۱ میثاق پیامبران در تصدیق یکدیگر و انقیاد اهل آسمانها و زمین، بیان شده و سپس فرموده: بگو بخدا و بآنچه برما و برابر اھیم، اسمعیل، اسحق، یعقوب، اسباط، موسی، عیسی، و سایر پیامبران نازل شده ایمان آوردیم و تسلیم شدیم و همه را پیامبر خدا میدانیم و آنگاه فرموده: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...». فرق اسلام و ایمان نظر باصل لغت: اسلام ناشی از ایمان و نتیجه آن است که ایمان از امن و آرامش قلب است، مؤمن کسی است که عقاید حق را تصدیق کند و قلبش درباره آنها آرام و مطمئن و بی‌تشویش باشد. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا...» حجرات: ۱۵. ریب چنانکه گفته‌ایم قلق و اضطراب و تشویش قلب است. چنین کسی قهراً بآنچه میدانند تسلیم و منقاد میشود. و انقیاد	

اسلام	اسلام	۳۰۳
در بیشتر موارد توأم با عمل و باعین عمل است. در آیه «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» احزاب: ۲۲. بهردو از ایمان و اسلام توجّه شده یعنی: آن پیش آمد هم تصدیق و اطمینان قلبی و هم انقیادشانرا در مقابل فرمان حق افزود. اگر گوئی: اکنون که اسلام ناشی از ایمان است پس چرا در آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» احزاب: ۳۵. و آیه «عَسَىٰ رَبُّهُ أَنْ يُلَاقَكَ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ، مُؤْمِنَاتٍ، قَانِتَاتٍ، تَائِبَاتٍ، عَابِدَاتٍ، سَائِحَاتٍ، ثِيْبَاتٍ وَ أَبْكَارًا» تحریم: ۵. مسلمات از مؤمنات پیش افتاده است و لازم بود که مؤمنات پیش آید که ایمان نسبت باسلام در حکم مقدمه است؟ گوئیم: بنظر میاید که این از اهمیت اسلام باشد چون ایمان بدون اسلام و انقیاد فائده ای ندارد مگر در بعضی موارد که بانقیاد و عمل اصلاً	مجاللی نباشد. بنظر من در تمام آیاتیکه «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» آمده، «آمَنُوا» مبّین ایمان و تصدیق قلبی و «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» مبّین اسلام و انقیاد است که انقیاد را اگر عین عمل هم ندانیم از عمل قابل انفکاک نیست. و آنها همه در جای «آمَنُوا وَ اسْلَمُوا» هستند و این هر دو مقام عبودیت و بندگی را مجسم میکنند. این فرق که درباره ایمان و اسلام گفته شد. راجع باصل لغت و بعضی از موارد قرآن بود ولی در بسیاری از آیات ایمان بمعنی اسلام و اسلام بمعنی هر دو بکار رفته است. مثل «فَقَالُوا أَنْتُمْ بُشْرَيْنِ مِثْلَنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ» مؤمنون: ۴۷. مراد از ایمان در آیه ظاهراً تسلیم است یعنی آیا بدونفر که مثل ما بشراند تسلیم و مطیع شویم حال آنکه قومشان نوکران مانند، و غرض آن نیست که حاضر نیستیم درباره معجزات آندو فکر کنیم تا ایمان بیاوریم. همچنین است در	

اسلام	اسلام	۳۰۴
آیات «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ...» بقره: ۱۳. «وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ...» شوری: ۱۵. «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ...» بقره: ۸۵. و بیشتر آیات دیگر. و آیاتی که در آنها مسلمون ، مسلمات، مسلم ، اسلم ، و اسلموا آمده ایمان در همه منظور است و همه با ایمان یکی اند جز در آیاتی که ایمان و اسلام هر دو ذکر شده است نحو «آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» آل عمران: ۵۲. «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا» احزاب: ۲۲. «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ...» احزاب: ۳۵. مواهب تسلیم تسلیم را به مرحله تقسیم کرده اند: تسلیم تن، تسلیم عقل، تسلیم قلب . تسلیم تن همان است که آنرا تسلیم ظاهری گفتیم . شخص خود را زبون و لاعلاج دیده در مقابل حریف مغلوب و تسلیم میشود و در اطاعت	او در میاید ولی فکر و عقلش تسلیم نشده بلکه پیوسته در انتظار فرصت است تا بار دیگر بستیز برخیزد. و این همان است که در آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا...» حجرات: ۱۴. گفته شد. تسلیم عقل و فکر آنست که شخص در مقابل دلیل و منطق تسلیم شود. در این تسلیم نمیشود شخص را با کتک زدن و شکنجه دادن تسلیم کرد ولی هرگاه دلیل کافی وجود داشت عقل تسلیم میگردد. بیشتر کفار یکبار اهل عذاب اند و قرآن میگوید: دانسته از خدا و دستور او اعراض میکنند از این قبیل اند، میدانند و یقین دارند ولی از روی حسد یا حرص و یا خود پسندی و خودبینی تن بحق در نمیدهند عقلشان تسلیم است ولی قلبشان تسلیم نیست چنانکه فرموده «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَقْبَلَتْهُمَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عَلُوًّا...» نمل: ۱۴. یعنی آیات ما را انکار کردند و تسلیم نشدند ولی ضمیرشان	

اسلام	اسلام	۳۰۵
و عقلشان یقین کرد علت انکارشان ستم و برتری جوئی بود .	جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ... آل عمران:	
موسی در مقابل انکسار فرعون میگوید «لَقَدْ عَلِمْتُ مَا أُنْزِلَ هُوَ إِلَّا مِنْ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَافِرٍ وَإِنِّي لَأُظَنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثُورًا» اسراء ۱۰۲	۱۹. و در جای دیگر فرموده : آنها پیامبر اسلام را همانطور میشناسند که پسران خود را و عدهای از آنها حق را میداند و نهان میدارند «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» بقره : ۱۴۶ . رجوع شود به «خلف» و بقیه مطلب در «کفر» خواهد آمد .	
آری فرعون میدانست که موسی حق است عقلش تسلیم شده بود از روی خود پسندی و جاه طلبی تسلیم قلبی نداشت ، میدانست ولی خاضع نبود مثل معاویه علیه لعائن الله که امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه را بیشتر از دیگران می شناخت . ولی خاضع نبود . هم خود را بدبخت کرد و هم دیگران را .	تسلیم سَوم ، تسلیم قلب است و آن همان انقیاد و مطیع بودن است که توأم با ایمان و عمل است .	
درباره اختلاف اهل کتاب و قبول نکردن اسلام ، مکرر در آیات میخوانیم که میدانستند قرآن حق و اسلام همان دین موعود است ولی در اثر حسد حاضر بتسلیم نشدند «وَمَا اخْتَلَفُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا	*** ناگفته نماند علت تسلیم نشدن قلب پس از تسلیم عقل ، سه چیز است : حرص ، تکبر ، حسد : لذا در روایات اسلامی نقل شده : گناهان اولی سه گناهند از آنها پرهیزید حرص همان است که آدم را بخوردن شجره منتهی واداشت . شیطان از روی تکبر بر آدم سجده نکرد . پسر آدم از روی حسد برادر خویش را بکشت .	

اگر درباره گناهان مردم که دانسته و از روی علم گناه میکنند دقت کنیم خواهیم دید علت ارتکاب گناه یکی از سه چیز فوق است .

سلیمان: از انبیاء معروف بنی اسرائیل ، نام مبارکش هفده بار در قرآن ذکر شده و پسر داود نبی است حالات و قصه هایش در کلام الله مجید بسیار و بتصریح آیه ذیل پیامبر صاحب وحی است « وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَىٰ وَ يُوسُفَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا نَسَاء: ۱۶۳ .

ما ابتدا ثناء خداوند را نسبت باو و ایضاً قصص او را در قرآن بررسی کرده سپس بافسانه هائیکه درباره آنحضرت آمده اشاره خواهیم کرد. ۱- او پیامبری است صاحب وحی و در ردیف سائر پیامبران چنانکه از آیه سابق روشن شد ، گرچه شریعت مستقل نداشته و مروج احکام تورات بود . وی هدایت یافته خدا بود و

نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ ... انعام : ۸۴ . خداوند بسوی علم و حکمت آموخته بود « فَهَمَّانَهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا ... انبیاء : ۷۹ . او زبان پرندگان را میدانست و از قضیه وادی نمل که از سخن گفتن مورچه خبرداد بدست میآید که زبان حشرات را نیز میدانسته « وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْ مَنَظِقِ الطَّيْرِ ... نمل: ۱۶ . درباره اوست « وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ » ص: ۴۰ . وی بخداوند بنده نیکوئی بود و پیوسته با ذکر و استغفار و دعا بخدا رجوع میکرد « وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ » ص: ۳۰ . خداوند او و پدرش را بر بسیاری از بندگان مؤمن برتری داده بود. « وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ » نمل: ۱۵ . در سورة انبیا پس از ذکر احوال عده ای از پیامبران از جمله سلیمان میفرماید : « إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونََنَا

سليمان	سليمان
النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ . فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ نمل: ۱۷-۱۹ .	رَغْبًا وَرَهْبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ انبیاء: ۹۰ .
آیات بعدی صریح است در اینکه رسیدن سلیمان بوادی نمل در لشکر کشی بسپاء بود که همدردی و وضع آنها را بوی گزارش کرد . درباره وادی نمل گفته اند : محلی است در شام و بقولی در طائف و بعضی گفته در اواخر یمن است . ولی طائف درست نیست که محل سلیمان فلسطین بود و قوم سبأ در یمن سکونت داشت علی هذا آن در شام یا در یمن است . آقای صدر بلاغی از یاقوت و ابن بطوطه نقل میکند که آن : سرزمین عسقلان است . در اقرب الموارد گوید : عسقلان محلی است در شام . واقعیه اینکه آنجا اتفاق افتاد سخن مورچه بود که بمورچگان گفت :	قصه سلیمان باید دانست سلیمان با آنکه پیامبر خدا بود سلطنت وسیعی داشت و خود بخدا عرض کرد: و خدا یا بمن سلطنتی ده که بکسی بعد از من میسر نباشد ، ص: ۳۵ . آیات بعدی میگوید که باد و شیاطین را باو مستخر کردیم ... و قطع نظر از اینها او را نزد ماتقربی است و باز گشت خوب . وسعت ملک او بواسطه تسخیر باد و شیاطین و دانستن زبان پرندگان و ... بوده است و این منافی مقام پیامبر نیست که از خدا چنان ملکی بخواهد که بتواند هر چه بیشتر در هدایت و سعادت بندگان بکوشد . و شاید خدا خواسته بفهماند که نبوت با جهانداری منافات ندارد . قصه وادی نمل « وَ حِشْرٌ لِّسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ . حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا

سليمان	سليمان	۳۰۸
بلانه‌های خود داخل شوید تا سليمان و سپاهيانش بدون توجه شما را پايمال نسازند. اين سخن ميرساند که مورچگان سخن گفتن دارند. و مخابرات دارند که در اندک زمانی فرمان حکمران بهمه ميرسد و شگفتتر از همه آنکه مورچگان مردم را با اسم و رسم می‌شناسند که گفت: تا سليمان و لشکريانش شما را پايمال نکنند.	آن از باب تغليب باشد و يا مورچه آنمقام را در سليمان نمیدانسته است. معنی آیات چنین است: برای سليمان لشکريانش از جن و انس و پرندگان جمع شدند و آنها از پراکندگی منع میگردیدند. تا بروادی نمل آمدند مورچه‌ای گفت: ای مورچگان بلانه‌های خود داخل شوید ...	
	قصه دهد و سباء	
سليمان از سخن مورچه تبسم و تعجب کرد و گفت: خدايا نصيب کن شکر اين نعمت را که بمن و پدر و مادرم داده‌ای بجا آورم و کاریکه مورد رضای تو است انجام دهم و مرا در زمره بندگان نیکوکار خود درآور. نمیدانيم سليمان سخن مورچه را چگونه فهمید ولی آیه صريح است در اینکه متوجه فرمان او شد. جمله «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» درباره لشکريان صحيح است ولی درباره سليمان صحيح نيست زیرا که سليمان مورچگان را دانسته پايمال نمیکرد ممکن است	این قصه دنباله جریان وادی نمل است که در سورة نمل از آیه ۲۰ تا ۴۳ بیان شده است «سليمان جویای مرغان شد و گفت: چرا شانه بسر را نمی‌بینم مگر او غائب است. وی را عذاب میکنم عذابی سخت، یا سرش را می‌برم مگر آنکه دلیل روشنی درباره غیبت خود بیاورد. کمی بعد دهدد بیامد و گفت: چیزی دیده‌ام که ندیده‌ای و از قوم سباء برایست خبر درست آورده‌ام. زنی بدیدم که بر آنها سلطنت میکند. و همه چیز دارد و از جمله او را تخت بزرگی هست. او و قومش را دیدم که سوای خدا بافتاب	

سليمان	سليمان	۳۰۹
سجده می‌کردند، و شیطان اعمالشان را بر آنها آراسته و از راه حق منحرفشان کرده و هدایت نیافته‌اند . به‌مین جهت بخدائیکه در آسمانها و زمین، نهان را آشکار میکند و آنچه پنهان میکنید و آشکار می‌نمائید میداند، سجده نمیکنند . خدائیکه جز او معبودی نیست و پروردگار عرش عظیم است (اندازه فهم و شعور پرورنده را به بینید) . سليمان فرمود: خواهیم دید که راست میگوئی یا از دروغگویانی . این نامه مرا ببر و نزد ایشان بيفکن سپس دور شو بین چه میگویند . زن چون نامه سليمان را خواند گفت : ای بزرگان نامه گرامی بنزد من افکنده شده، آن از سليمان است بدین مضمون : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که بر من تفوق مجوئید و تسلیمانه پیش من آئید . و اضافه کرد: ای بزرگان مرا در کارم نظر دهید که من در کاری بی حضور شما تصمیم نگرفته‌ام . در جواب گفتند: ما نیرومند و جنگاوران	سرسخت‌ایم و کار باراده توست بین چه فرمان میدهی . زن گفت : پادشاهان وقتی بشهری در آیند آنها را فاسد و تباه میکنند و عزیزانش را ذلیل گردانند و کارشان چنین است . من هدیه‌ای سوی سليمان و لشگریانش میفرستم تا به بینم فرستادگان چه خبر میاورند . چون فرستاده ملکه نزد سليمان آمد . سليمان بتندی گفت : مرا با مال مدد میدهد آنچه خدا بمن داده بهتر از آنست که بشما داده ؟ نه بلکه شما به‌دیه خویش خوشدل میشوید . نزد ایشان بازگرد حتماً سپاهیانی بسوی آنها آریم که طاقت مقابله با آنها را نداشته باشند و از شهر، ذلیل و حقیر بیرونشان میکنیم . (فرستاده بطرف سباء براه افتاد) . سليمان بحاضران گفت : کدامتان تخت ملکه را پیش از آنکه مطیعانه پیش من آیند، براریم میاورید ؟ عفریتی از جنیان گفت : من پیش از اینکه از مجلس خویش برخیزی تخت را سوی تو میاورم که در مورد	

سليمان	سليمان
آن توانا و امينم . مرديكه دانشي از كتاب نزد وي بود . گفت : من آنرا پيش از آنكه چشم بهم بزني نزد تو مياورم . بدنبال اين سخن سليمان ديد تخت ملكه در پيش او حاضر است . گفت : اين از احسان پروردگار من است . ميخواهد امتحانم كند آيا شكر گزارم يا كفران ميكنم... گفت تخت را بر ملكه پس از آمدن ناشناس كنيد و نگوئيد : اين تخت توست به پيغمبر خدا بشناختن آن راه مي برد يا از آنان ميشود كه راه نمي برند . چون ملكه پيامد گفتند : آيا تخت تو چنين است ؟ گفت : گوئي همين است . ما پيش از اين بقدرت سليمان واقف بوده و تسليم بوده ايم و همان تسليم بخدا او را از آنچه جز خدای مي پرستيد باز داشت كه وي از زمره قوم كافر بود و از آنها تبعيت ميكرد . بدو گفته شد : بقصر سليمان داخل شو چون آنرا ديد پنداشت آب عميقي است . ساقهاي خويش را عريان كرد . سليمان گفت : اين قصری است صاف	از شيشه . زن چون اين قدرت و عظمت و آن قصه دهد و آمدن تخت را بديد دانست كه او پيامبر و مؤيد من عندالله است لذا گفت : پروردگار من برخويش ستم كردم و اينك با سليمان تسليم و مطيع پروردگار جهانيان ميشوم . در اين قصه بايد بچند مطلب توجه كرد : ۱- مرغان نيز از جمله لشكريان سليمان بودند . سليمان زبان هدهدرا ميدانست و بوي مأموريت ميداد و با آن گفتگو ميكرد و او بود كه خبر قوم سبا را بسليمان گزارش كرد و نامه او را پيش آنان انداخت . از اين جريان روشن ميشود كه پرندگان و يا قسمتي از آنها اگر در فهم درك بالاتر از انسان نباشند کمتر نيستند كه هدهد حكومت آنها و اينكه آفتاب پرستند و ملكه آنها را دانست بالاتر از همه گفت : «الْأَيْسَجِدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» كه در «خبء» گذشت .

سلیمان	سلیمان	۳۱۱
۲- جریان آمدن تخت ملکه سبا از فاصله دور پیش سلیمان. در «روح» زیر عنوان « باد در طاعت سلیمان بود » توضیحی درباره آن داده شد. آن علم نکره و مرموز که آصف وزیر سلیمان دارا بود دانسته نیست. ولی میتوان گفت که خدا باو چنان اراده قوی داده بود که توانست با اراده خود کار خدائی کند البته با اواده و اذن خدا و در همان جا قضیه حضرت جواد علیه السلام را نقل کردیم که نظیر کار آصف بن برخیا بود. و شاید در آینده بشر بنیروی علم، پرده از اسرار آن بردارد. در اصول کافی کتاب الحجة باب آنچه بایمه از اسم اعظم داده شده سه روایت نقل شده از جمله جابر از امام باقر علیه السلام نقل میکند: اسم اعظم خداوند بر هفتاد سه حرف است. در نزد آصف فقط یک حرف بود آنرا بر زبان آورد، زمین مابین او و تخت بلقیس فرورفت تا تخت را با دستش گرفت سپس زمین در کمتر از يك چشم	بهم زدن بحالت اول برگشت. و ما امامان هفتاد دو حرف از آن نزد ماست و يك حرف دیگر (که کسی بآن راه ندارد) در نزد خداست و آن مخصوص خداوند است در علم غیب که پیش اوست ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم. از بعضی آیات و روایات روشن میشود که در روز قیامت قسمتی بسا همه افعال اهل بهشت با اراده خواهد بود نه بسا ابزار، شاید انشاء الله این مطلب را در «قیامة» توضیح بدهیم. ۳- سلیمان کساخ آئینه بند داشته است « قُلْ إِنَّهُ صَرَحَ مَرْدَمِنْ قَوَارِيرٍ » و اگر جمله « وَ أَوْثَقْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ » کلام ملکه باشد بنظر میدهد که او پیش از آن قضیه بقدرت و پیامبری سلیمان دانا بوده و اسلام آورده بود ولی در عبادت آفتاب از از قوم خود کنار نمیشد، لشکر کشی سلیمان برای وی توفیق جبری شد و شاید مرادش از « ظَلَمْتُ نَفْسِي » همان باشد که دانسته از قوم خویش تبعیت	

سليمان	سليمان
۳۱۲ آيَاهُ و نيز در آيه «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ» برای تعليل است . قاموس و اقرب تعليل را يكي از معانی «عن» شمرده و آيه «إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ» را شاهد آورده اند در اين صورت هيچ مانعی ندارد که «عن» در آيه «عَنْ ذِكْرِ رَبِّي» برای تعليل باشد يعنی: من محبت اسبان را برای ذکر پروردگارم که آنها را برای جهاد در راه او آماده کرده ام برگزيده ام و شايد سان ديدن از اسبان برای آمادگی بجنگ بود که آنرا ياد خدا خواند «تَوَارَتْ بِالْجُبَابِ» بقرينه «العشي» غروب شمس است که عشی طرف آخر عصر میباشد يعنی آفتاب پبرده نهان شد . ضمير «رُدُّوْهَا» راجع به «صافنات» است يعنی آنها را نزد من برگردانيد . علی هذا معنی آيات چنين است : بداود سليمانرا بخشيديم او بنده خوب و رجوع کننده بحق است . آنگاه که در آخر روز اسبان اصيل و تيزرو باو نشان داده شدند : کمت :	میکرد . قصه اسبان «وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ . إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ . فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ . رُدُّوْهَا عَلَيَّ فطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ» ص: ۳۰-۳۳ . صافنه اسبی است که برسه پای ایستد و گوشه پای چهارم را بزمین گذارد جمع آن صافنات است . جیاد جمع جید یا جواد است يعنی اسب اصیل و تندرو . در مجمع «احببت» را اختیار کردن گفته است علی هذا «حُبَّ الْخَيْرِ» مفعول آنست يعنی دوست داشتن اسبان را اختیار کردم . بقولی «عن» بمعنی «علی» است يعنی محبت اسبان را بر ذکر پروردگارم برگزیدم . ولی بنظر من «عن» برای تعلیل است . ابن هشام در معنی برای «عن» ده معنی ذکر کرده از جمله تعلیل است و گوید: آن در آيه «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا

سليمان	سليمان
بعضی از بزرگان فرموده تماشای اسبان و نماز هر دو عبادت بود و عبادتی او را از عبادت دیگر باز داشت ولی او نماز را ترجیح میداد. احتمالات غیر از اینها نیز گفته اند ولی تنها آنچه گفته شد قابل قبول است .	من اسبان را دوست میدارم و آن برای یاد پروردگار است . (پیوسته بآنها تماشا میکرد) تا آفتاب غروب کرد . گفت اسبان را پیش من برگردانید و چون برگردانند شروع کرد بساق و گردنهای آنها دست میکشید .
قصه جسد « وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ . قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَأَبْتَعِيَ لِأَخِي مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ » ص : ۳۴ و ۳۵ . در همین سوره آیه ۲۴ درباره امتحان داود است « ... وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعاً وَ أَنَابَ » .	اینکه گفته شد کاملاً طبیعی و قابل قبول است بقولی مراد از «عن» «علی» و ذکر بمعنی نماز است یعنی : من دوست داشتن اسبان را بر نماز ترجیح دادم . و بقولی مراد از «ردّها» برگرداندن آفتاب است یعنی بملائکه دستور داد که آفتاب را برگردانند تا نماز قضا شده را در وقت آن بخواند بروایتی در « طَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ » سليمان و اصحابش بساقها و گردنهای خود دست کشیدند و آن وضوی آنها بود تا نماز بخوانند و بقولی شروع کرد گردنها و ساقهای اسبان را با شمشیر میزد که مانع نماز او شده بودند معلوم نیست آن زبان بسته ها چه تقصیری داشته اند !!؟
معنی آیه فوق چنین است : سليمان را امتحان کردیم و پیکر بیجانی بتخت وی افکندیم سپس توبه آورد و گفت پروردگارا مرا بیمارز و مرا سلطنتی ده که بهیچ کس از پس من میسر نباشد که تو بسیار بخشنده ای . ظاهر آیه نشان میدهد که جسدی بتخت سليمان انداخته شده و سليمان	

سليمان	سليمان	۳۱۴
از آن احساس امتحان کرده و بخدا انابه نموده است . در المیزان فرموده: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي مراد از جسد خود سليمان بود خدا او را با مرضی امتحان کرد و تقدیر کلام آنست: او را بر تخت خودش که از شدت مرض مانند جسد بی روح بود افکندیم. ولی حذف ضمیر از «الْقَيْنَاهُ» و ایراد کلام بصورتیکه در آیه است مختل معنی مقصود میباشد و کلام افصح الهی بدان حمل نمیشود . مفسران دیگر را درباره مراد از آیه پیروی از روایات مختلف، اقوال مختلفی است آنچه میشود اجمالاً از میان آنها انتخاب کرد این است که : آن جسد طفلی بود که خدا او را کشت و بر تخت سليمان افکند و «ثُمَّ أَنَابَ وَقَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي» اشعار یا دلالت میکند که سليمان «الْبَيْتِ» را درباره آن طفل امید و آرزویی بود. خدا او را گرفت و جسدش را بر تخت سليمان افکند و همانند که کار خود را بر خدا تفویض کند .	بروایت ابوهریره: سليمان روزی در مجلس خود گفت: امشب باهفتاد نفر از من خود همبستر خواهم شد از هر يك پسریکه در راه خدا شمشیر زند متولد میشود ولی انشاءالله نگفت در نتیجه فقط یکی از زنانش حامله شد آنهم فرزندی آورد که فقط نصف بدن داشت و آن همان است که بر روی تخت سليمان افکنده شد (مجمع) این روایت فقط از ابوهریره برآورده است، احتمال دارد که از کعب الاحبار رفیق دروغ پردازش گرفته ، معرکه گیری ابوهریره روشن است . بروایتی : برای سليمان فرزندی متولد شد، جنّ و شیاطین گفتند: اگر این فرزند باقی ماند در دست او مانند پدرش گرفتار خواهیم بود . سليمان از آنها ترسید فرزند خود را میان ابر دستور شیر دادن داد . اتفاقاً روزی جسد فرزند روی تختش افکنده شد یعنی حذر از قدر فائده ندارد، چون از جنّ ترسید خدا عتابش کرد . در مجمع گوید: این قول شعبی است .	

سلیمان	سلیمان
چیزها اعتمادی نیست . تسخیر شیاطین قرآن مجید صریح است در اینکه شیاطین بحضرت سلیمان مسخر بودند و برای او کار میکردند و عده‌ای در حبس او بودند این مطلب مجملآ در «جن» گذشت. آیات آنرا در اینجا نقل میکنیم :	این سخن را در برهان نیز از مجمع نقل کرده و ظاهراً روایت را نیافته است و گرنه بنقل مجمع اکتفا نمیکرد در صافی نیز گفته : از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده . بنظر میاید که این نسبت بامام صادق علیه السلام صحّت نداشته باشد چون بجعل بیشتر شباهت دارد تا بروایت .
۱- « وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزْغِ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ . يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جُفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ... » سباء : ۱۲-۱۳ . معلوم میشود که جن در صورت عدم اطاعت مورد عذاب واقع میشدند « نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ » و شاید « مُقْتَرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ » که خواهد آمد همانها باشند . و نیز آیه صریح است در اینکه برای سلیمان کاخها ، مجسمه ها ، کاسه هائی بزرگی حوض و دیگهای ثابت می ساختند . از امام صادق علیه السلام نقل شده که : بخدا قسم مجسمه زنان و	و در روایات اهل سنت هست که حکومت سلیمان بسته بانگشترش بود یکی از شیاطین آنرا ربود و بر حکومت سلیمان مسلط شد سپس خداوند انگشترش را بسوی باز گردانید . حکومتش را بازیافت و مراد از جسد افکنده شده بتخت ، همان جن است . در المیزان فرموده : عده‌ای از این روایات باین عباس میرسد و او در بعضی صریحاً گفته که از کعب الاحبار اخذ کرده است . سپس فرموده اینها را اعتنا نیست و دست حدیث سازان در آن کار کرده . در مجمع پس از نقل صورتهائی از افسانه انگشتر ، فرموده : براین

سلیمان	سلیمان	۳۱۶
مردان نبود بلکه مجسمه درخت و نظیر آن بود .	و نیز آیات آنرا در «روح» آورده ایم . حاجتی بتکرار آن نیست و نیز قضاوت وی درباره گوسفندان در «داود» گذشت .	مرگ سلیمان
۲- «وَالشَّيَاطِينُ كُلٌّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ . وَآخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ » ص : ۳۷-۳۸ . برای سلیمان غواصی هم کرده و از دریا چیز هائی میاوردند و دیگران هم بزنجیر ها بسته بودند گفتیم : شاید نافرمانان چنان بوده اند . و از آیه « وَ خُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ » نمل : ۱۷ . روشن میشود که جن جزء لشکریان سلیمان هم بوده اند و جریان عفریت در لشکر کشی سبأ گذشت . در «جن» در قسمت ۷ و ۱۲ مجسم شدن شیاطین توضیح داده شد بنظر میاید که آنها در ملك سلیمان مجسم شده و بصورت کارگر کار میکردند آیه زیر نیز در مضمون آیات سابق است « وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ » انبیاء : ۸۲ .	« فَلَمَّا قُضِيَنا عَلَيْهِ الْمَوْتُ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ » سبأ : ۱۴ . مراد از دابة الارض موربانه و منسأة بمعنی عصاست . یعنی : چون حکم مرگ وی را کردیم ، مردم را بمرگ وی آگاه نکرد مگر موربانه که عضای او را میخورد . چون سلیمان بزمین افتاد . جنیان دانستند که اگر دانای غیب بودند در عذاب خوار کننده نمی ماندند . از این آیه روشن میشود که سلیمان در حال سرپا ایستاده فوت کرده و مدتی در همان حال مانده و کسی جرئت نکرده که نزد او برود بالاخره موربانه (حشره چوبخوار) عضای وی را خورده در اثر شکستن	تسخیر باد
کیفیت تسخیر باد را نسبت بسلیمان		

سليمان	سليمان	۳۱۷
عصا سليمان بزمين افتاده ومردم پي برده اند كه او از چندي پيش مرده است .	يك روز آنرا خورد آنرا بسا عصای سليمان مقياس کرده دانستند كه يكسال تمام از مرگ سليمان ميگذرد .	
در تفسير برهان از امام باقر عليه السلام نقل شده : سليمان بجن دستور داد براي او قبه اي از شيشه ساختند . او در قبه بعصا تكيه كرد بكار جن تماشا ميكرد و جنيان نيز باو مينگريستند . ناگاه ديد كسي با او در قبه است ! گفت : تو كيستي ؟ گفت : آنكسم كه رشوه قبول نكنم و از پادشاهان نترسم ، من ملك موتم : آنگاه جان سليمان را ايستاده گرفت مردم باو نگاه ميکردند . يكسال تمام بفرمان او كار ميکردند تا خداوند موريانه را مأمور خوردن عصای او كرد « فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ ... » .	چون در تمام اين مدت جنيان مشغول كار بودند بگمان آنكه سليمان زنده است و بآنها نگاه ميكند ، روشن گرديد ادعای جن درباره استراق سمع و دانستن غيب بي جاست و گر نه در طول آن مدت از مرگ سليمان بي خبر نمي ماندند ظاهراً اشخاصي كه بسا جن سر و كار داشتند و خود جن با راهباني بمردم وانموده ميکردند كه غيب را ميدانند .	
اين مطلب كه سليمان يكسال همانطور بماند و كسي وارد آنجا نشود و بدنش متغير نشود بعيد بنظر ميرسد والله العالم ولي قرآن صريح است كه عصای او را موريانه خورد و شايد خانواده او از مردنش با خبر شده ولي براي اينكه امر حكومت پاشيده نشود او را همچنان نگاه داشته بودند تا پوسيدن عصا مطلب را فاش ساخت و شايد مطالب ديگري در بين بوده	اين مطلب كه سليمان يكسال همانطور بماند و كسي وارد آنجا نشود و بدنش متغير نشود بعيد بنظر ميرسد والله العالم ولي قرآن صريح است كه عصای او را موريانه خورد و شايد خانواده او از مردنش با خبر شده ولي براي اينكه امر حكومت پاشيده نشود او را همچنان نگاه داشته بودند تا پوسيدن عصا مطلب را فاش ساخت و شايد مطالب ديگري در بين بوده	

سلوی	سلوی	۳۱۸
که برما پوشیده است تعیین یکسال فقط در روایات فریقین است، و قرآن مدت مکث را معین نکرده است. * * * مخفی نماند در نظر بود مقداری از افسانه‌ها که درباره این پیامبر عظیم‌الشان گفته‌اند نقل شود ولی مقام را نقل آنها مقتضی نشد و نباید آنها را باور کرد در عین حال بعضی اشاره گردید. ارباب تحقیق خود می‌توانند در کتب مفصل آنها را دیده و رد کنند والسلام علی من اتبع الهدی. سلوی: بلدرچین. در اقرب گوید: پرنده‌ایست سفید مثل پرنده سمانی مفرد آن سلواة است. در المنجد سفید بودن را نوشته و آنرا با مرغ سمانی یکی دانسته است. در برهان قاطع ذیل لغت «کرك» گوید: مرغی است از تیهو کوچکتر که بعضی سلوی و بترکی بلدرچین گویند. بعضی دیگر از لغت نویسان فارسی نیز آنرا ذیل لغت بلدرچین و کرك، آورده‌اند. علی‌هذا احتمال نزدیک یقین آنست که سلوی	همان بلدرچین باشد. «و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى...» بقره: ۵۷. این کلمه در آیه ۱۶۰ اعراف و ۸۰ طه نیز آمده است. «مَنَّ» ماده آبکی است که روی بعضی درختها می‌نشیند یعنی: ابر را برای شما سایبان قرار دادیم و بر شما مَنَّ و مرغ بلدرچین فرستادیم. سلوی را عسل نیز معنی کرده‌اند چنانکه در مجمع و صحاح و اقرب و غیره هم پرنده و هم عسل گفته‌اند. اصل آن از سلوبمعنی آرامش خاطر است. تسلیت نیز از همان می‌باشد ذیل هر سه آیه چنین است «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...» و این مؤید آنست که مراد از مَنَّ و سلوی طعام است نه مطلق احسان و تسلی خاطر که گفته‌اند. در تورات فعلی سفر خروج باب ۱۶ بند ۱۳ و در سفر اعداد باب ۱۱ بند ۳۱ و ۳۲ آمدن مرغ سلوی بصحرای سینا ذکر شده که دو ذراع بالای	

زمین بودند و آسوده گرفته میشدند .
در قاموس کتاب مقدس ذیل لغت
سلوی درباره آن گفته : که سلوی از
آفریقا حرکت کرده و از خلیج عقبه و
سوئز گذشته وارد شبه جزیره سینا
میشود . و از کثرت خستگی که در بین
راه دیده با آسانی با دست گرفته میشود
و در وقت پرواز غالباً نزدیک زمین
باشد چنانکه در تورات است که
قریب بدو ذراع از روی زمین بالا
بودند .

میگوید: در جزیره کابری در يك
فصل شانزده هزار از آنها صید شد و
در محلی دیگر در یکروز صد هزار
صید گردید . بعضی از سیاحان گویند
که آنها جماعت سلوی را دیده اند که
مثل ابر روی هوا را گرفته بود .

و نیز در تورات راجع به « مَن »
سخن رفته که میشود آنرا در سفر
خروج باب ۱۶ بند ۴ و ۱۵ و ۳۲ و ۳۳
مشاهده کرد ولی تورات آنرا نان
آسمانی گفته است .

ناگفته نماند: در سفر اعداد باب

۱۱ بند ۳۳ گفته : گوشت هنوز در میان
دندان ایشان بود که غضب خداوند
برایشان افروخته شده خداوند قوم را
بیلانی بسیار سخت گرفتار ساخت ...
قومی را که شهوت پرست شدند در
آنجا دفن کردند .

از این سخن میشود پی برد که چرا
ذیل آیات بقره و اعراف بعد از جریان
مَن و سلوی چنین آمده « وَ مَا ظَلَمُونَا
وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » و در
سوره طه آمده « وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ
عَلَيْكُمْ غَضَبِي ... » بنظر میاید که در
گرفتن و خوردن آن طغیان و تعدی
کرده اند .

سمد: سمود را لهو و سربرد داشتن
از روی تکبر گفته اند . در صحاح
آمده « سَمَدٌ سَمُودٌ : رَفَعَ رَأْسَهُ
تَكْبَرًا ... وَ السَّامِدُ : اللَّهُمَّ » راغب
مشغول شونده که سربالا دارد . گفته
است .

« وَ تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ . وَ أَنْتُمْ
سَامِدُونَ » نجم: ۶۰ و ۶۱ . می خندید و
گریه نمیکنید و شما متکبرید یا غافلید

سمر	سامری	۳۲۰
ابن اثیر آنرا بقولی غفلت گفته است. و از زمخشری حکایت شده که آن در لغت حمیر آواز خوانی است و از ابن عباس در آیه فوق تکبر نقل است. این کلمه در کلام الله مجید فقط یکبار یافته است. سمو: گفتگو در شب. در اقرب گوید: «سمر سمرآ و سمورآ: لم ینم و تحدّث لیلآ» یعنی شب را نخواهید و بگفتگو پرداخت. و نیز آنرا شب، و سایه ماهتاب و شب تاریک گفته اند و سمره رنگی است ما بین سیاه و سفید. «مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» مؤمنون: ۶۷. ضمیر به بقرآن یا حضرت رسول ﷺ راجع است و سامرآ حال است از فاعل تهجرون و هجر بمعنی کنار شدن و افسانه سرائی است. یعنی متکبر بحق از حق منحرف میشدید و از حق اعراض میکردید و شبانه درباره آن بعیبگوئی می پرداختید و سامر در آیه اسم جمع است در نهج البلاغه خطبه ۱۲۴ فرموده وَاَللّٰهُ مَا اَطُوْرُ بِهٖ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ بخدا بظلم	نزدیک نمیشوم مادامیکه دنیا باقی است. سمیر را دهر معنی کرده اند. سامری: «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» طه: ۸۵. سامری همان یهودی از قوم موسی است که گوساله را ساخت و بنی اسرائیل را به سرشتش آن دعوت کرد. این کلمه سه بار در قرآن مجید آمده است: طه آیات ۸۵، ۸۷، ۹۵. حضرت موسی چون بنی اسرائیل را بصحرای سینا آورد بدستور خداوند لازم بود که موسی در طور بوعدگاه خدا برود تا کتاب تورات بروی نازل گردد. خدا سی روز بر موسی وعده کرده بود و آنرا باده روز دیگر تکمیل نمود. موسی وقت رفتن برادرش هارون را در جای خود گذاشت و دستور خویش را بوی اعلام کرد چنانکه در سورة اعراف آیه ۱۴۲ آمده است. بنظر میاید چون سی روز گذشت و موسی نیامد سامری از این جریان استفاده کرده دست بساختن گوساله زده است. مختصر مطلب در قرآن مجید	

سامری	سامری
۳۲۱ که: مردم بفته افتادید پروردگار شما خدای رحمن است از من پیروی کنید که جانشین موسایم . گفتند : تا برگشتن موسی همچنان در عبادت گوساله خواهیم بود . آنگاه موسی بهارون گفت: وقتی دیدی آنها گمراه شدند مانع تو چه بود که متابعت من کنی؟! گفت: پسر مادرم ریش و سر مرا مگیر ترسیدم بگوئی : میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و گفتار مرا رعایت نکردی .	چنین است : خداوند موسی را از ماجرای سامری خبر داد ، موسی خشمگین و اندوهناک بسوی قوم خویش بازگشت : و مردم را ملامت کرد و گفت : آیا خدا بشما وعده نیکو نداد؟! مگر مدت غیبت من بنظرتان طولانی بود؟! یا خواستید غضب خدا بر شما درآید که از وعده من تخلف کردید؟! گفتند: ما باراده خود از وعده تو تخلف نکردیم بلکه محموله هائی از زیور فرعونیان با خود آورده بودیم که آنها را در آتش بیافکندیم و سامری نیز همچنین بیفکند و گوساله ای بیجان بساخت که صدای گوساله داشت . آنوقت او و اتباعش گفتند : این معبود شما و معبود موسی است . موسی آنها را از یاد برده است .
آنگاه موسی رو کرد بسامری: این چه کاریست کرده ای؟! گفت: آنچه من دانستم اینان ندانستند مقداری از دین تو را پذیرفتم و آنگاه ترك کردم ضمیرم این چنین وانمود. (به کلمه اثر درباره این ترجمه رجوع شود) . گفت: از میان مردم خارج شو نصیب تو در زندگی این است که بگوئی دستم مزید و برای تو وعده عذابی است که هرگز از آن تخلف نیست، معبودت را که بعبادت آن کمر بسته ای بنگر آنها را با سوهان ریز ریز	ولی آنها میدیدند که گوساله سخنی بآنها باز نمیگوید و برای آنها سود و زیانی ندارد و این چنین چیز نمیتواند معبود باشد . پیش از آمدن موسی، هارون بمردم تذکر داده و گفته بود

سامری	سامری
کرده بدریا خواهم باشید . آنگاه بمردم گفت : معبود شما فقط خدای یگانه است که علمش بهمه چیز احاطه دارد. سورة طه: ۸۵، ۹۸. در المیزان ذیل آیه « فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ » فرموده: این دستور طرد سامری از جامعه است که با احدی خلطه نکند و او با کسی و کسی با او تماس نداشته باشد نه با گرفتن و دادن و نه باسکان دادن و مصاحبت و گفتگو و غیر آن که لازمه زندگی اجتماعی است و آن از سختترین انواع عقوبت است و خلاصه آنکه: تو باید پیوسته تنها زندگی کنی ... بقولی این نفرینی است در حق او و در اثر آن بمرض عقام مبتلا شده که بوی نزدیک میشد بشدت تب میگرفت و هر که بوی نزدیک میشد میگفت لامساس. لامساس دستم مزن. دستم مزن و بقولی بوسواس مبتلا شد از هر کس وحشت میکرد و میگريخت و فریاد میزد: لامساس ... بنظر میاید : این عذاب ظاهری	مطابق با جنایت او بود یعنی همانطور که عده ای را از خدا جدا کردی باید از مردم جدا گردی . پناه بخدا از این دروغ !!! در تورات سفر خروج باب ۲۴ رفتن موسی بطور نقل شده و در باب ۳۲ ساختن گوساله را بهارون برادر موسی نسبت میدهد و گوید : چون قوم دیدند که موسی از آمدن تأخیر کرد نزد هارون آمده گفتند: برخیز و برای ما خدایان بساز هارون از طلا ها گوساله ای ساخت تا پرستش آن شروع کردند (باختصار) . هاکس در قاموس خود ذیل « گوساله » بآن تصریح کرده و در «هارون» گوید: او گوساله را برای اسکات قوم بساخت و از قراریکه معلوم میشود هارون به بت مذکور اعتقاد نداشت ، بلکه فقط از برای اسکات قوم ساخته خود بهیچ وجه نگفت : این خداست ... البته اینها دلیل بر ضعف عزم و سستی رأی و ربای شخص عامل میباشد ولی خداوند

سمع	سمع
خطا و تقصیر او را عفو فرموده (تمام شد) . بخوانید و قضاوت کنید و ببینید که قرآن مجید در طرفداری از انبیا و در تقدیس ساحت آنها چه قدمهائی برداشته و تورات محرف آنها را در چه وضعی قرار داده است راستی اگر قرآن نبود میبایست انبیا را در آلودگی مانند اشخاص معمولی بدانیم .	سمع: قوه شنوائی. شنیدن. گوش مثل «مَا كَانُوا يَسْمَعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ» هود: ۲۰. «إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ» شعراء: ۲۱۲. که هر دو بمعنی شنیدن است و مثل «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ...» بقره: ۷. «وَوَخَّتُمْ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ...» جائیه: ۲۳. که بمعنی گوش است .
معنی فهم و درك باشد. یعنی مثل آنان نباشید که گفتند: فهمیدیم حال آنکه نمی فهمند . اسماع: شنواندن «أَنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى...» نمل: ۸۰. تو مردگان را شنواندن یا فهماندن نتوانی «وَلَا تَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ...» نمل: ۸۰. در آیه «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا...» انفال: ۲۲. ظاهراً بمعنی فهماندن و دانا کردن است . «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا ...» مریم: ۳۸. هردو فعل امراند ولی در تعجب بکار میروند یعنی: روزیکه پیش ما آیند چه قدر شنوا و بینا اند ، چنانکه در «بصر» گذشت . * * *	معنی فهم و درك و طاعت نیز آید چنانکه زاغب و دیگران گفته اند مثل «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...» بقره: ۲۸۵. فهمیدیم و اطاعت کردیم . «قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا...» انفال: ۳۱. در آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ
استماع: گوش دادن. «قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ...» جن: ۱. «وَأَنَّا اخْتَرْنَا فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» طه: ۱۳ . سماع: مبالغه است «وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ	

سمع	سمع	۳۲۴
آخِرِينَ كَمْ يَأْتُولُكَ... ملائکه: ۴۱. یعنی بسیار گوشگیر و گوش فراده‌اند برای اینکه بشنوند و درباره تودروغ گویند و گوشگیر و جاسوسند برای قوم دیگر که پیش تو نیامده‌اند (میخواهند کلام تو را بآنها برسانند) این سه بار در قرآن است: مائده: ۴۱ و ۴۲. • «وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ...» نساء: ۴۶. جمله «اسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ» را بشنو شنوا نباشی. و بشنو گفته‌ات مقبول نیست معنی کرده‌اند چنانکه در مجمع و اقرب گفته است. یعنی فهمیدیم ولی فرمان نبردیم. بشنو خدا شنوایت نکند. (نعوذ بالله). • «لَهُ غِيبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرَ بِهِ وَاسْمِعَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ...» کهف: ۲۶. طبرسی و زمخشری گفته‌اند: این دو صیغه برای تعجب است و بجای «مَا أَبْصَرَهُ وَ مَا أَسْمَعَهُ» میباشد و ذکر تعجب برای تعظیم علم و بصیرت خداوند است. یعنی نه‌سلن آسمانها و زمین برای	اوست چه بینا و شنواست. همچنین است آیه ۳۸ مریم که گذشت. • «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» صافات: ۸. «يَسْمَعُونَ» با تشدید و تخفیف هر دو خوانده شده و اصل آن یستمعون از باب تفعّل است و تسمع بمعنی استماع است یعنی قادر باستماع ملاء اعلی نیستند و از هر سو زده و رانده میشوند. • «وَ أَنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ... وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ. وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ. إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعُزُولُونَ... هَلْ أَنْتُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ. يَلْقَوْنَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ» شعراء: ۱۹۲-۲۲۳ سمع اول بمعنی شنیدن است یعنی شیاطین از شنیدن کلمات ملائکه ممنوع‌اند. و سمع دوم بمعنی مسموع است یعنی شیاطین مسموع خود را بدروغ‌گویان القاء میکنند و این نشان میدهد که شیاطین با وجود رانده شدن	

سمع	سمع
با تیرهای شهاب باز مطالبی بطور ناقص از آسمان دریافت میدارند مگر آنکه بگوئیم «يَلْقَوْنَ السَّمْعَ» اشاره بزمانی است که ممنوع نبودند و قرآن از زبان آنها نقل میکند: «وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا» جن: ۹. معنی آیات: قرآن حتماً از جانب پروردگار جهانیان است. آنرا شیاطین نازل نکرده و لایق این کار نیستند (که آنها شریر و مفسداند، شریر کجا و آوردن هدایت کجا؟! و قدرت این کار را ندارند که آنها از شنیدن کلام عالم بالا معزول و ممنوع اند ... آیا بگوئیم شیاطین بر که نازل میشوند؟ بر هر دروغگو و پیوسته گناهکار. شنیده خود را بساوا القا میکنند و بیشترشان دروغ میگویند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» ۳۷. مراد از سمع گوش است «الْقَى السَّمْعَ» یعنی استماع کرد گوئی گوش	خود را بطرف گوینده میاندازد. *** سمع در تمام قرآن مجید مفرد بکار رفته برخلاف بصر و اذن که ابصار و آذان نیز آمده است. علت جمع نیامدن این است که آن در اصل مصدر است طبری در جوامع الجامع ذیل «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ...» گوید: علت عدم جمع آنست که سمع در اصل مصدر است و مصادر جمع بسته نمیشوند. بیضاوی در ذیل آیه فوق گوید: سمع مفرد آمد برای امن از التباس و برای اصل آن که در اصل مصدر است و مصادر را جمع نیست. در کشاف پس از ذکر امن از التباس گفته: میتوانی بگوئی که: سمع در اصل مصدر است و مصادر جمع بسته نمیشوند. خلاصه آنکه: هر جا سمع با ابصار با هم آید مراد از آن جمع است که گفته شد و آن در مفرد و جمع بکار میرود مثل «وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ...» بقره: ۷.

سمیع	سمیع
« أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ ... » یونس : ۳۱ . و هرجا با بصر بیاید ، میشود از آن مفرد و یا مطلق منظور باشد چنانکه در دو آیه ذیل «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ الْفَوَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» اسراء : ۳۶ . «وَوَحْتُمْ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً ...» جاثیه : ۲۳ . و این از خواص کلام فصیح خداست و گرنه جمع سمع اسماع و اسامیع آمده است . سمیع : شنوا . از اسماء حسنی است . و چهل و هفت بار در قرآن مجید آمده و همه درباره خداوند است جز در آیه «مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ ...» هود : ۲۴ . و در اغلب آنها با کلمه علیم و در بعضی با کلمه قریب همراه است . و آن از صیغ مبالغه است مثل رحیم و عظیم . سمیع از صفات ذات است و خداوند در ذات خود سمیع است خواه مسموعی باشد یا نه ، در اصول کافی بباب صفات الذات از امام	۳۲۶ صادق علیه السلام نقل شده «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَالْمَعْلُومُ . وَالسَّمْعُ ذَاتُهُ وَالْمَسْمُوعُ . وَالْبَصَرُ ذَاتُهُ وَالْمُبْصَرُ . وَالْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَالْمَقْدُورُ . فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَ كَانَ (وَجَدَ) الْمَعْلُومَ وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ وَ السَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ وَ الْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ وَ الْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ ...» در نهج البلاغه خطبه ۱۵۰ فرموده «السَّمِيعُ لِإِبَادَةِ وَالْبَصِيرُ لِإِتْفَاقِ آلِهِ» . روایات دیگری نیز در این زمینه هست . صدوق رحمه الله در توحید فرموده : سمیع یعنی اگر مسموعی پیدا شود خدا نسبت بآن سمیع است و ذات خدا سمیع است معنی دیگر آنکه خدا سمیع الدعاء یعنی اجابت کننده دعاست . ابن اثیر در نهجیه گوید : سمیع آنست که از درک او هیچ مسموعی ولو مخفی هم باشد ، فوت نشود خدا بدون گوش ، شنواست و آن از صیغ مبالغه است . راغب گوید : مراد از سمیع دانا بودن خداست بمسموعات .

سمک	سم	۳۲۷
بعقیده او « قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا ... » مجادله: ۱ . یعنی دانست خدا کلام زنی را که باتو درباره شوهرش مجادله میکرد . « رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » بقره: ۱۲۷ . « وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » انفال: ۶۱ . سمک: سقف . ارتفاع . فرزدق گوید: إِنْ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ بَنَى لَنَا - بَيْتًا دَعَائِمُهُ أَعَزُّ وَأَطْوَلُ . سمک. در این شعر بمعنی بالا بردن و مرتفع کردن است و سمک البيت یعنی سقف خانه . «أَتَنْتُمْ أَشَدَّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بُنَاهَا. رَفَعَ سَمَكُهَا فَسَوَّاهَا» نازعات: ۲۷ و ۲۸ . ممکن است سمک در آیه مصدر باشد یعنی ارتفاعش را بالا برد . یا بمعنی سقف باشد. معنی آیه در «سما» خواهد آمد. حضرت ولی ذوالجلال علیه سلام الله المتعال در نهج البلاغه خطبه ۷۰ فرموده: اللَّهُمَّ دَاخِيَ الْمَدْحَوَاتِ وَ دَاِعِمِ الْمُسْمُوكَاتِ ... ای خدا ای غلطاننده غلطانها و بالا برنده بالا	رفته ها ... این کلمه در قرآن مجید فقط یکبار آمده است . سمم: سُم (بضم اول و فتح آن) بمعنی سوراخ است . راغب تنگ بودن آنرا نیز قید کرده مثل سوراخ سوزن و بینی . زهر را از آن سُم گویند که در سوراخهای بدن نفوذ میکند و هر سوراخ کوچک در بدن را سُم (بفتح و ضم) گویند جمع آن سموم است (مجمع) سموم (بفتح س) باد گرمی است که مانند سُم نفوذ میکند (راغب) . «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ...» اعراف: ۴۰ . داخل بهشت نشوند تا ریسمان کشتی در سوراخ سوزن وارد شود معنی آیه در «جمل» گذشت . «فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ قَانَا عَذَابَ السُّمُومِ» طور: ۲۷ . «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ . فِي سُمُومٍ وَ حَمِيمٍ» واقعه: ۴۱ و ۴۲ . مراد از سموم در هر دو آیه عذاب نافذ است «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» حجر:	

سم	اسم	۳۳۸
۲۷. ناز سُموم آتش نافلظا هر آحرارت و یا نیروی مخصوصی است که جَن از آن آفریده شده و در «جَن» گذشت. سمن: (بفتح س) چاقی. در اقرب گوید: «سمن سمانه و سمنًا کثر لحمه و شحمه ضِد هزل». «لَا یَسْمَنُ وَلَا یَقْنَى مِنْ جَوْعٍ غاشیه: ۷. نه فربه میکند و نه سیر. سمین: چاق. «فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ» ذاریات: ۲۶. آهسته پیش اهلش رفت و گوسالده چاقی آورد. سمان جمع سمین است «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ...» یوسف: ۴۳. عجاف جمع اعجف و عجفاء است بمعنی نازک و لاغر یعنی: پادشاه گفت: من در خواب هفت گاو چاق را می بینم که هفت گاو لاغر آنها را میخورند. اسم: نام. گویند: اصل آن سمو است همزه اول عوض از واو است و گویند: اصل آن وسم بمعنی علامت است واو بهمزه قلب شده. و آن لفظی است که برجیزی گذاشته شود	تا از دیگر چیزها متمایز گردد. احتمال نزدیک یقین آنست که اصل آن وسم بمعنی علامت باشد که اسم هر چیز علامت و نشانه آن است. طبری اصل آن سمو بمعنی رفعت است همچنین است قول زاغب «وَأَذْكُرُ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» انسان: ۲۵. تسمیه: نام گذاشتن «وَأَنسَى سَمِيَّتَهَا مَرْيَمُ» آل عمران: ۳۶. «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ وَفَىٰ هَذَا» حج: ۷۸. مسمی: نام گذاری شده. معنای تعیین نیز میدهد که نام گذاری تعیین بخصوصی است. «ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» انعام: ۲. سپس مدتی مقرر داشت و مدت تعیین شده نزد اوست. سمی: هم نام و همتا «نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» مریم: ۷. که مراد همنام است «فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» مریم: ۶۵. بخدا عبادت کن و در بندگیش بردبار باش آیا برای او همتائی میدانی؟ ۱۹.	

اسم	اسم
۳۲۹ نوع میباشد. نه علم شخص. و مراد از اسماء ظاهراً استعداد و قابلیت هائی است که در بشر گذاشته است و منظور از تعلیم اسماء بودن آنها در نهاد آدم است. و شاید مراد از اسماء، اسماء حسنی باشد که مشروح آن در «خلف» ذیل عنوان بشر خلیفه خداست گذشت. معنی آیه چنین است: خداوند همه اسماء را بآدم (که خلیفه خداست) آموخت، سپس آدمها را بملائکه نشان داد و فرمود از نامهای اینان (از قابلیت و کار هایشان) بمن خبر دهید اگر (در خلیفه خدا بودن) راستگواید؟ • «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ...» حشر: ۲۴. اسماء حسنیای خداوند مشروحاً در «حسن» گذشت. • «وَلَا تَنْبَازُوا بِالْأَلْقَابِ بِشَرِّ الْأَسْمَاءِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ ...» حجرات: ۱۱. بقولی مراد از اسم ذکر است یعنی: القاب بد را بیکدیگر نبندید، بد یادکردنی است که مردم	• «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا سَمَوْهُمْ...» رعد: ۳۳. ظاهراً مراد از «سَمَوْهُمْ» چنانکه در المیزان فرموده توصیف است یعنی برای خدا شریکانی قائل شدند بگو آنها را توصیف کنید و ببینید آیا میشود بآنها رب، خالق، رازق، رحیم و رحمن و غیره گفت؟ چون توصیف واقعیت هر چیز را روشن میکند در این صورت خواهند دانست که آنها شریک خدا نیستند. • إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنثَى: ۲۷. بنظر میاید الانثی بیان تسمیه است: آنانکه بقیامت ایمان ندارند ملائکه را مؤنث توصیف میکنند و میگویند ملائکه دختران خداوند چنانکه فرموده «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثَاءً» زخرف: ۱۹. • «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» بقره: ۳۱. بقولی ضمیر جمع «عَرَضَهُمْ» و «هَؤُلَاءِ» راجع بآدم است و آن اسم

اسم	اسم	۳۳۰
را پس از ایمان با فسق یاد کنید بهتر است بگوئیم: فسوق مخصوص بدتم بش است و مراد از آن خطاب کننده یا خطاب شده است یعنی فسوق و نظیر آن بد نامی است که بکسی بعد از ایمانش نسبت داده شود و یا خود شخص در اثر تلقیب بد فاسق گردد.	و چهارده بار در قرآن مجید تکرار شده است.	
«تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» رحمن: ۷۸. «وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» انسان: ۲۵. «وَذَكِّرْ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» اعلی: ۱۵.	طبری در مجمع البیان فرموده: باتفاق امامیه، آن يك آیه است از سورة حمد و از هر سورة دیگر و هر که آنرا در نماز نخواند نمازش باطل است خواه واجبی باشد یا ندبی. و در نماز های جهریه بلند گفتن آن واجب و در نماز های اخفاتی بلند خواندن مستحب است. در این که گفته شد میان فقهاء امت (اهل سنت) اختلاف هست ولی در اینکه آن جزء آیه سورة نمل است اختلافی نیست.	
که خدا را فقط با قلب یاد نکنید بلکه با زبان و ذکر نامهای حسناى او هم یاد نمائید.	آیه الله یزدی در عروة الوثقی فرموده: بسمله جزء هر سوره است. واجب است قرائت آن مگر در سورة براءت. در مستمسك عروة ذیل این مسئله فرموده: این مطلب اجماعی است چنانکه در خلاف شیخ، مجمع البیان، نهایة الاحکام، ذکرى، جامع المقاصد و... نقل است.	
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	حر عاملی رحمه الله در وسائل کتاب الصلوة ابواب قرائت باب ۱۱	
مخفی نماند مجموع سوره های قرآن صد و چهارده است در اوائل همه آنها بجز سورة توبه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمده است. يك بار نیز در سورة نمل در نامه سلیمان بقوم سباء ذکر شده علی هذا مجموعاً صد		

اسم	اسم	۳۳۱
روایات آنرا نقل کرده و در باب ۱۲ نیز روایات محمول بر تقیه را آورده است .	نمیشود .	
زمخشری در کشاف گوید : همه قراء مکه و کوفه و فقهاء آندو شهر گفته اند : بسمله آیه ایست از فاتحه و از هر سوره . شافعی و اصحابش نیز در همین عقیده اند و لذا آنرا با جهر میخوانند و گویند : اهل سلف آنرا در قرآن ثابت کرده اند با آنکه توصیه مینمودند قرآن را از هر زاید بیا دارند . بدین جهت آمین را ننوشته اند اگر بسمله از قرآن نمیبود آنرا در قرآن محفوظ نمیداشتند . از ابن عباس منقول است : هر که آنرا ترك کند صد و چهارده آیه از کتاب خدا را ترك کرده است .	المنازل در ذیل سوره حمد گوید : مسلمین اتفاق دارند در اینکه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از قرآن است و جزء آیه از سوره نمل میباشد ولی درباره آن در سوره های دیگر اختلاف دارند سپس مثل کشاف اقوال را نقل نموده است .	
ولی ابوحنیفه و تابعانش و دیگران گفته اند : آن آیه نیست نه از حمد و نه از سوره های دیگر فقط برای تبرک و جدا کردن میان سوره ها نوشته شده و چنانکه در هر کار با آن شروع میشود و در رأی آنها در نماز با جهر خوانده	ولی در مکتب اهل بیت علیهم السلام (أَهْلُ الْبَيْتِ أَذْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ) چنانکه نقل شد بسمله جزء تمام سوره ها و آیه مستقلی است و غیر آن مردود و باطل است در المیزان از خصال صدوق : از امام صادق علیه السلام نقل شده فرمود : چه شده بر آنها خدا آنها را بکشد بزرگترین آیه را در کتاب خدا قصد کرده و پنداشته اند که چون اظهارش کنند بدعت است و از امام باقر علیه السلام منقول است : گرامیترین آیه را از کتاب خدا که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است دزدیدند . و مزاوار است در شروع هر کار بزرگ و کوچک آنرا بیلورند تا مبارک باشد و نیز	

سما	سما	۳۳۲
فرموده: در روایت فریقین از رسول خدا ﷺ نقل شده: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَنْدُ فِيهِ بِاسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ...» . ناگفته نماند: ابن اثیر در نهاییه بدین صورت نقل کرده «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَنْدُ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ» رسول خدا ﷺ جدا شدن و در روایتی تمام شدن سوره را نمیدانست مگر بانزول بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . و از صحیح مسلم از حدیث انس نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: اکنون بر من سوره ای نازل شد پس خواند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . این دو حدیث در المیزان نیز آمده است . سما: این کلمه صد و بیست بار و جمع آن سموات صد و نود بار در کلام الله مجید آمده است (المعجم المفهرس) و اصل آن از سمو بمعنی رفعت و بلندی است . راغب گوید: سما هر چیز، بالای آنست طبری فرموده: سما معروف است و هر آنچه بالای تو باشد و بر تو سایه افکند سما است و سما	بیت، سقف آنست . بیاران نیز سما گویند. جوهری نیز چنین گفته است. قول دیگران نیز نظیر و یا عین آن است. در اینجا لازم است چند مطلب بررسی شود: ۱- لفظ سما بقول صحاح مذکر و مؤنث هر دو میاید . بعقیده قاموس و اقرب و مفردات مؤنث است و گاهی مذکر هم میاید . طبری ذیل آیه ۲۹ بقره نسبت آنرا بقول داده و در ذیل آیه ۱۸ مزمل فرموده: لفظ سما مذکر است جایز است مذکر و مؤنث باشد هر که مذکر گفته سقف اراده کرده است . مخفی نماند در تمام آیات قرآن افعال و ضمائر سما مؤنث آمده مثل «وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» تکویر: ۱۱. «وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا» شمس: ۵. «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ» معارج: ۸. مگر در آیه «لِلسَّمَاءِ مَنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا» مزمل: ۱۸. که مذکر بکار رفته بقرینه آنکه صفتش «منفطر» مذکر آمده است . بنابراین، قرآن	

سما

سما

۳۳۳

مجید قول راغب و قاموس واقرب را تصدیق میکنند که گفته اند: مؤنث است گاهی مذکر هم آید.

۲- بعضی ها از جمله راغب باستناد آیه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» بقره: ۲۹ که ضمیر سما جمع آمده، گفته اند: سما مفرد و جمع هر دو بکار میرود. و بعضی گفته اند: اسم جنس است. ولی بقرینه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ... فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» فصلت: ۱۱ و ۱۲ و چنانکه در «ارض» گذشت سما در آن حال دخان و گاز غلیظ بود و بتدریج رقیق شده و مبدل بهفت آسمان گردیده است علی هذا سما مفرد است و جمع آمدن ضمیر باعتبار ما بعد است که سبع سموات بوده باشد.

۳- سما در آیه «يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا» نوح: ۱۱ و نیز در آیه ۶ سورة انعام و ۵۲ سورة هود بمعنی باران است چنانکه در «در» گلشت اهل لغت و تفسیر تصریح

کرده اند که باران سما گفته میشود. راغب میگوید باران سما نامیده شده چون از سما میاید. بعلف نیز سما گویند بجهت اینکه از باران است و یا بعلت ارتفاعش از زمین.

۴- در قرآن هر جا که سموات سبع آمده مراد ظاهراً طبقات هفتگانه هواست. ناگفته نماند: دانشمندان طبقات هوا را به پنج قسمت تقسیم کرده، حدود و مشخصات آنرا معین نموده اند بدین شرح:

تروپوسفر: ارتفاع این طبقه در استوا ۱۶ کیلومتر و در قطبین ۱۰ کیلومتر است. در همین قسمت است که ابرها تشکیل میشود و وضع هوای زمین تعیین میگردد. هفتاد و پنج درصد گازهای سازنده جو در همین منطقه میباشد و رعد و برق و برف و تگرگ و غیره در آن قرار دارند.

ستراتوسفر: این طبقه از بالای تروپوسفر شروع شده تا بلندی ۳۲ کیلومتری سطح زمین ادامه دارد در آن تندبادهای مداوم میوزد. دوشط

سماء	سماء	۳۳۴
عظیم هوائی در آن کران تا کران جهان را می‌نوردند نام آن دو «جریانهای جتی» است یکی از مغرب بسوی مشرق بین قطب شمال و خط استوا، دیگری از شرق بغرب بین قطب جنوب و استوا و وضع این دو جریان و نیز سرعتشان روزانه تغییر میکند. گاهی بصورت سهمگین درآمده با سرعتی برابر ۸۰۰ کیلومتر در ساعت حرکت میکنند. وجود این جریانها در جنگ دوم جهانی بواسطه خلبانان آمریکاکشف گردید. در ارتفاع ۲۰ کیلومتری آن درجه حرارت تا ۶۲ درجه زیر صفر پائین میاید. اوزونسفر: این طبقه مقداری از طبقه دوم را نیز گرفته و آنرا از ارتفاع ۲۰ کیلومتری تا ارتفاع ۵۰ کیلومتری تعیین کرده اند. در این طبقه نوعی اکسیژن وجود دارد که آنرا اوزون مینامند و این طبقه نسبتاً گرمتر و درجه حرارت آن تا حدود صفر میرسد و علت این امر آنستکه اوزون اشعه بالای بنفش خورشید را جذب میکند.	یونوسفر: ناحیه ایست عجیب و اسرار آمیز از نظر رقت هوا مانند خلاء است از ارتفاع ۵۰ کیلومتری شروع میشود و تا ۳۰۰ کیلومتری کم و بیش اطلاعی در دست هست و شاید تا ۸۰۰ کیلومتر بالا رود. در این منطقه هیچ ذیرواحی قادر نیست از اشعه ماورای بنفش خورشید. و اشعه کیهانی و رگبار شهابها مصون بماند مگر با وسائلیکه سفائن ماه پیمائی دارند. این طبقه است که امواج رادیوئی را بزمین باز میگرداند و مانع عبور آنها بیالا است. در ارتفاع ۸۰ کیلومتری درجه حرارت ۶۸ درجه زیر صفر و در ارتفاع ۱۷۷ کیلومتری به ۲۸۷ درجه بالای صفر میرسد !!!. اگروسفر: در این طبقه جو تدریجاً از بین رفته و در ژرفنای خلاء مستحیل میشود. بشر درباره آن. جز اطلاعات ناچیز ندارد (قمرهای مصنوعی ص ۱۰- ۱۴ ترجمه محمود مصاحب). درباره ضخامت هوا گفته اند که: تا حدود هزار کیلومتر ارتفاع، آثار	

سماء

سماء

۳۳۵

آن شناخته شده است .

قرآن مجید آنرا هفت طبقه کرده است میشود گفت: مراد قرآن همین پنج طبقه است که هفت شمرده و میشود گفت: هنوز طبقات دیگری کشف نشده است .

* * *

در قرآن کریم مجموعاً هشت بار «سَبْعَ سَمَوَاتٍ» آمده است دقت در آنها نشان میدهد که همه در وسط هم اند مثل لایه های پیاز و همه از يك طبقه گاز غلیظ آفریده شده و مراد از همه طبقات جَو زمین است. اینک آیات:

۱- «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا . وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا» نوح :

۱۵-۱۶ . «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا» ملك: ۳ .

از این دو آیه سه مطلب بدست میاید: آسمانها هفت اند . آنها طبقه طبقه توی هم اند. ماه درمیان آنها نور است. باید دانست آسمانها و اجرام و کهکشانهای سماوی بشمار است .

ناچار باید بگوئیم: مراد از این هفت آسمان، آسمانهای بخصوصی است. از طرف دیگر نور ماه چندان امتداد مهم ندارد و یقیناً باجرام دور و کهکشانهای بی شمار نمیرسد چنانکه ما با چشم عادی ماه مریخ و ماههای مشتری و غیره را نمی بینیم. نور ماه ما نیز بآنها نمیرسد و حداکثر میتوان گفت که نور ماه در منظومه شمسی قابل رؤیت است و خارج از منظومه قابل رؤیت نیست . مثلاً در شعرای یمانی که پانصد هزار برابر فاصله خورشید از زمین دور است و در ستارگانی که ۵۰۰۰ سال نوری مثلاً از زمین فاصله دارند چطور ممکن است نور ماه دیده شود .

پس اینکه فرموده: «جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا» کدام هفت آسمان است که ماه درمیان آنها نور است و نورش در آنها مرئی است . پس حتماً این هفتگانه غیر از آسمانهای دیگر است. نور ماه در طبقات هوا مرئی است و قهرآ مراد از آنها همین طبقات است.

سما	سما	۳۳۶
اگر غرض از «فیهن» آن باشد که ماه خارج از هفت آسمان است و نورش بآنها میرسد پس ماه در میان آنها نیست و اگر منظور آن باشد که ماه در میان آنها قرار گرفته در اینصورت مرز هفت آسمان از جایگاه ماه که در فاصله سیصد و هشتاد و چهار هزار کیلو-متری زمین قرار گرفته ، نیز گذشته است . از طرف دیگر نمیشود گفت مراد از هفت آسمان سیارات منظومه شمسی است که سیارات آن فعلاً تا به ۹ رسیده و شاید بعضی ها هم در آینده کشف شود از طرف دیگر در حدود هزار و ششصد سیاره و دنباله-دار و سنگهای آسمانهای در منظومه شمسی قرار گرفته و بدور خورشید میچرخند .	لَهَا وَلِلْأَرْضِ اثْنَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ . فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ فصلت : ۹-۱۲ .	این آیات صریح اند در اینکه زمین در دو دوران خلق شده چنانکه مشروحاً در « ارض » گذشت و سپس آسمان که گاز فشرده و دود غلیظی بود (و با احتمال نزدیک یقین و بساحتاً از زمین برخاسته بود) بدستور خداوند رقیق شده و بهفت آسمان محیط بر زمین مبدل شده است « فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ » و از جمله « وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا » فهمیده میشود که هر یک از این طبقات خاصیت بخصوص و اثر معین دارد .
و آنگهی این هفت آسمان طبقه طبقه اند . لازمه این آنست که توی هم بوده و بالای یکدیگر بوده باشند و گرنه « طباقاً » جور در نمیاید .	۳- همین طور است آیه « ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ ... » بقره : ۲۹ . و آیات ۴۴ اسراء و ۸۶ مؤمنون و ۱۲ طلاق ، که همه درباره هفت آسمان و همه درباره طبقات	
۲- « خُلِقَ الْأَرْضُ فِي يَوْمَيْنِ ... ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ		

سماء	سماء
۳۲۷	
جَوَ زمین اند . ۵- مراد از آسمان گاهی عالم بالا و فضا است مثل « وَ أُنزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ » بقره: ۲۲. یعنی از آسمان و طرف بالا آب نازل کرد . و نحو « قَدْ تَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ » بقره: ۱۴۴ . و ایضاً « أَصْلَهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ » ابراهیم: ۲۴ . همچنین است آیات « وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا... » حجر: ۱۶ . « تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا » فرقان: ۶۱ . « وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ » بروج: ۱ . غرض از همه اینها چنانکه گفته شد طرف بالا و فضا است . ۶- گاهی مراد از سماء اجرام و موجودات علوی و ستارگان و غیره است مثل « وَ السَّمَاءِ بَنِينَهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ » ذاریات: ۴۷ . « إِن فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ » بقره: ۱۶۴ . « تَزِيلًا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَ السَّمَوَاتِ الْعُلَى » طه: ۴ . « وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَ فِيهِمَا مِنْ ذَاةٍ » شوری: ۲۹ . السموات در همه	آنها جمع معرف بالف و لام و ظهورش در استغراق است و چون متعلق خلقت اند پس مراد موجودات علوی اند نه فضا های خالی اگر فضای خالی پیدا شود . ۷- در سه جا از قرآن کریم آمده: « السَّمَاءِ الدِّينَا » باید دید مراد از آسمان نزدیک چیست ؟ نخست هرسه را نقل سپس درباره آنها توضیح میدهیم . ۱- « رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ » إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ . وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ » صافات: ۵-۷ . ۲- « فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ » فصلت: ۱۲ . ۳- « الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا... » وَلَقَدْ زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ » ملک: ۵۳ . فرق آیه اول با دوم و سوم آنست که در اول کواکب ذکر شده و

سما

سما

۳۳۸

دُخَانٌ ... فَفَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ
فصلت: ۹-۱۲ «خُلِقَ لَكُمْ مِافِی الْأَرْضِ
جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ
سَبْعَ سَمَوَاتٍ» بقره: ۲۹. در اینجا
خلقت و تشکیل زمین پیش از
آسمانهاست ولی در آیات: «أَمْ نَتَمُ
أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا. رَفَعَ سَمَكُهَا
فَسَوَّاهَا. وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ
ضُحَاهَا. وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا.
أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا. وَالْجِبَالَ
أَرْسَاهَا» نازعات: ۲۷-۳۲. ملاحظه
میشود که دحو و گستردن یا چرخانیدن
زمین پس از بنای آسمان است.

از این رو میتوان گفت: مراد از
«السَّما بَنَاهَا» آسمان منظومه شمسی
است که شامل خورشید و تمام سیارات
آن است نه آسمانهای هفتگانه محیط
بر زمین و قطعی است که زمین پس از
تشکیل فضای منظومه شمسی باین
صورت درآمده است فضائی را در
نظر بیاورید که خورشید با بیشتر از
هزار و ششصد سیاره و دنباله دار و
سنگهای بزرگ در آن جای گرفته اند،

«السموات» مطلق آمده ولی در دوم و
سوم مصابیح و سموات سبع گفته شده
و نیز در آیه سوم مصابیح را رجوم
شیاطین نام کرده است.

توضیح این سه آیه در « رجوم »
گذشت و گفتیم که مراد از کواکب
ظاهراً سیارات منظومه شمسی و از
«السَّما الدُّنْیا» فضا و آسمان منظومه
شمسی است که نزدیکترین آسمانهای
جهان بزمین است. و منظور از
مصابیح تیرهای شهاب اند که زیور و
زینت پائین ترین طبقات هفتگانه جَو
زمین اند پس « السماء الدنيا » در آیه
اول غیر از « السماء الدنيا » در آیه
دوم و سوم است. شاهد قوی آنکه
در دو آیه اخیر ابتدا سبع سموات
آمده سپس « السماء الدنيا » پرواضح
است که نظر بر نزدیکترین آسمان از
آن هفتگانه است.

۸- در بعضی از آیات هست که
زمین پیش از آسمانها آفریده شد و در
بعضی بالعکس مثل « خُلِقَ الْأَرْضُ فِی
یَوْمَئِینِ ... ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ

سماء

سماء

۳۳۹

این آسمان که سیارات و خورشید آنرا مشخص میکنند پیش از زمین است و زمین نسبت به آن مثل نخود کوچکی است نسبت بگنبدی بزرگ. در کتاب آغاز و انجام جهان ص ۳۷ با استفاده از کلمات آیه روشن نموده که منظور از آسمان در اینجا آسمان منظومه شمسی است.

احتمال دیگر آنست مراد از آسمان کهکشان ما باشد که منظومه شمسی قسمت کوچکی از آنست. در «ارض» نیز مطلبی راجع بآن گذشت.

۹- در هفت محل از قرآن مجید آمده که آسمانها و زمین در شش روز آفریده شدند مثل «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» اعراف: ۵۴. ایضاً آیات سوره های یونس: ۳- هود: ۷- فرقان: ۵۹- سجده: ۴- ق: ۳۸- حدید: ۴. ظاهر السموات نشان میدهد که منظور همه آسمانهاست ولی در سوره فصلت آیه ۹ تا ۱۲ این شش روز تشریح شده است و روشن میشود که مراد

آسمانهای هفتگانه زمین است و از آن چنین برمیاید که زمین و آسمان که بصورت گاز غلیظ بود در دو روز (دوران) آفریده شد و در عرض چهار روز در زمین تقدیر اقوات گردید و گاز غلیظ بصورت آسمانهای هفتگانه درآمد مشروح این سخن رادر «ارض» مطالعه کنید.

پیداست که غرض از روز ۲۴ ساعت نیست بلکه منظور دوران است که شاید میلیونها سال طول کشیده باشد.

۱۰- در بسیاری از آیات مراد از «السماء» طبقات هفتگانه جو است که مفرد و مطلق آمده مثل «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ» معارج: ۸. «وَانشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ» حاقه: ۱۶. «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ» قمر: ۱۱. ولی در بعضی غرض مطلق عالم فوق است نظیر «وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» حدید: ۲۱- «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...» ذاریات: ۲۳. «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي

سما	سما	۳۴۰
و آنچه گفته اند : مراد هفت اقلیم یا هفت زمین جدا از هم است بسیار بعید میباشد . حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام روایتی در این باره نقل کرده که در مجمع البیان ذیل آیه ۷ ذاریات و آیه ۱۲ سورة طلاق و در تفسیر صافی در سورة ذاریات و در المیزان نیز ذیل آیه ۱۲ سورة طلاق از تفسیر قمی نقل شده است طالبین باین تفاسیر رجوع کنند . والله اعلم . موجودات زنده در آسمان آیات متعددی داریم که از وجود موجود زنده در آسمانها خبر میدهند . بعضی از آیات آنها را بلفظ دَابَّة (جنبنده) آورده و بعضی بلفظیکه دلالت بر اولوا العقل بودن آنها دارند مثل « وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ » نحل : ۴۹ . آیه صریح است در اینکه در آسمانها مثل زمین جنبندگان هست و خدا را سجده میکنند و مثل «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ	الْأَرْضِ إِلَهُ زخرف : ۸۴. در موقع خواندن و تفسیر باید توجه کرد که مراد کدام است . « وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ » انبیاء : ۳۲ . معنای آیه در «سقف» گذشت . « وَ السَّمَاءُ بَنِيَّاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ » ذاریات : ۴۷ . رجوع شود به «اید» . « اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ » طلاق : ۱۲ . اگر مراد از مثل عدد باشد غرض آنست که خدا هفت آسمان و هفت زمین آفریده در اینصورت چون مراد از هفت آسمان طبقات جو است زمین نیز مانند آنها هفت طبقه است و ما در روی طبقه هفتم آن قرار گرفته ایم . این مطلب نزدیک یقین است زیرا که در گذشته خوانده ایم هفت آسمان طبقه طبقه اند و زمین نیز مثل آنهاست و جمله «مِنَ الْأَرْضِ» نشان میدهد که این هفت طبقه در خود زمین است .	

سما	سنبل	۳۴۱
وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ شوری :	ملائکه را خداوند مستقلاً در آیات بیان فرموده است . روایات در این زمینه بسیار است و میشود برای دیدن آنها به هیئت و اسلام هبة الدین شهرستانی رجوع کرد . وانگهی بعید بنظر میرسد که خدا اینهمه آسمانها را بیافریند و موجود زنده فقط در زمین باشد کاوشهای علمی در این باره جریان دارد و بزودی باین حقیقت پی خواهند برد .	
۲۹. ضمیر « فیهما » با آسمانها و زمین راجع است و با قاطعیت تمام روشن میشود که در آسمانها جنندگان آفریده و پراکنده شده اند و از جمله « عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ » بدست میاید که روزی میان اهل زمین و آنها ارتباط برقرار خواهد شد . اگر منظور از جمع ، رسیدن آنها بیکدیگر باشد .	سنبل: خوشه . « كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ ... » بقره: ۲۶۱ . جمع آن سنابل و سنبلات است مثل « وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضِرَ » یوسف: ۴۳ . سنبله برای مفرد و سنبل برای مطلق است .	
آیات دیگر از قرار ذیل اند « یَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ » رحمن: ۲۹ . « وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا » رعد : ۱۵ . « وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » اسراء: ۵۵ . کلمه « مَنْ » در این آیات دلالت بر افراد عاقل و ذی شعور دارد و بخوبی روشن میکند که در آسمانها مانند انسان موجودات زنده و عاقل زندگی کرده و بخدای خود خضوع میکنند و حوائج خویش از او میخواهند بعید است که بگوئیم مراد از آنها ملائکه هستند که	سند: « وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسْنَدَةٌ » منافقون : ۴ . سَند (بفتح س - ن) بمعنی تکیه گاه است مثل دیوار و ستون . مُسْنَدَةٌ : تکیه داده شده یعنی : اگر چیزی گویند بسخن آنها گوش فرا دهی گویی آنها چوبهای تکیه داده بدیوار اند ، عِلَّتْ	

سن	سندس
عیناً است و آن بیان تسنیم میباشد برای توضیح بیشتر به «کافور» رجوع شود. تسنیم فقط یکبار در قرآن یافته است. سن: دندان. «وَالْأُذُنُ بِالْأُذُنِ وَ السِّنُّ بِالسِّنِّ» مائده: ۴۵. در اقرب گوید: سن استخوانی است که در دهان حیوان میروید ولی امروزها میگویند: سن چهار دندان مقدم است سپس ناب و آنگاه اضراس است این کلمه فقط دوبار در قرآن آمده است.	این تشبیه در «خشب» گذشت. در نهج البلاغه خطبه ۲۲۴ آمده «فَاسْتَبْدَلُوا بِالْقُصُورِ الْمُشِيدَةِ ... الصُّخُورِ وَ الْأَحْجَارِ الْمُسْنَدَةِ» این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است.
سنه: طریقه. رویه. «وَإِنْ يَؤُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» انفال: ۳۸. یعنی اگر بعداوت اسلام و رسول خدا ﷺ برگردند طریقه گذشتگان یعنی طریقه و رویه خداوند درباره کفار دیگر که هلاکشان کرد، گذشته و روشن شده است. طبرسی گوید: سنت و طریقه و سیره نظیر هم اند. دلیل اینکه مراد از سنت در آیه طریقه خداست آیات ذیل است که صریحاً بخدا نسبت داده شده است مثل «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ» احزاب: ۳۸ و	سندس: «وَيَلْسُنُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ...» کهف: ۳۱. سندس را دیباچ نازک و استبرق را دیباچ ضخیم براق گفته اند و این هردو نکره است نمیشود با دیبای دنیا مقایسه کرد و هردو سه بار در قرآن آمده اند: کهف: ۳۱- دخان: ۵۳- انسان: ۲۱. سنم: «وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» مطففین: ۲۷ و ۲۸. تسنیم در اصل بمعنی بالا بردن است «سنم الشيء: رفعه» و آن در آیه نام چشمه ایست در جوامع الجامع گفته: علت این تسمیه آنست که آن بالاترین شراب بهشت است و یا اینکه از فوق جاری میشود (مثل آبشار) عیناً منصوب است بجهت مدح یا حالیت چنانکه گفته اند ولی بنظر من مفعول فعل محذوف است و تقدیر آن: اعنی

سنة	مسنون	۳۴۳
۶۲. «سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» غافر: ۸۵. سنة رسول طریقه اوست جمع سنت سنن است «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» آل عمران: ۱۳۷. مراد از سنن در آیه «وَيَهْدِيكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» نساء: ۲۶. سنت ها و طریقه های انبیای سلف است و در آیه اول مراد از آن عذاب و هلاک می باشد. * * * «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» فاطر: ۴۳. این تعبیر با مختصر تفاوت در آیه ۷۷ اسراء و ۶۲ احزاب و ۲۳ فتح نیز آمده و همه درباره اهلاك و تعذیب كفار است و روشن میکند که رویه خدا تغییر ناپذیر است راغب بعضی از آنها را با اصول شرایع حمل کرده ولی آیات در آن زمینه نیستند گرچه اصول شرایع نیز یکسان است. در «حول» از میزان نقل شد که	تبدیل آنست عافیت و نعمت بجای عذاب گذاشته شود و تحویل آنست که عذاب مثلاً از قوم مستحق بقوم غیر مستحق انتقال یابد. مسنون: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» حجر: ۲۶. این تعبیر در آیات ۲۸ و ۳۳. این سوره نیز آمده است. مسنون را ریخته شده (مصبوب) و متغیر و مصبور معنی کرده اند. در مجمع فرموده: مسنون بمعنی مصبوب است از «سَنَنْتُ الْمَاءَ عَلَى وَجْهِهِ» آب را بصورت او پاشیدم و بقولی بمعنی متغیر است و سیبویه آنرا مصور گفته است. زمخشری آنرا مصور، راغب متغیر و جوهری هموار، متغیر بدبو و مصبور گفته است. ابن اثیر در نهایه گوید: درباره بول اعرابی در مسجد آمده: «قُدْعَا بَدَلُوا مِنْ مَاءٍ فَسَنَّهُ عَلَيْهِ» یعنی دلوی آب خواست و بر آن ریخت و در حدیث ابن عمر آمده: «كَانَ يُسَنُّ الْمَاءَ عَلَى وَجْهِهِ»: آبر را بصورت	

سنه	سنه	۳۴۴

«سنه یسنه سنه» یعنی سالها بر آن گذشت و فعل از باب علم یعلم است و هاء اصل کلمه میباشد در آیه شریفه بعضی هاء را حرف سکت دانسته و گفته‌اند اصل آن یتسن از حماء مسنون است. معنی آن بهر دو وجه تغیر است زیرا گذشت سالها شیء را متغیر میکند. یعنی طعام و شراب خودت را بین که متغیر نشده است. سنه: سال. «فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» عنکبوت: ۱۴. جمع آن در قرآن سنون است. «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» کهف: ۱۱. بعضی گویند: اصل آن سنه است بدلیل آنکه سنهات جمع بسته میشود و بعضی گویند: سنواست که جمع آن سنوات آید و این دومی مشهورتر است (اقرب). راغب ذیل لغت عوم میگوید: کلمه سنه اکثراً بسال قحطی و سختی اطلاق میشود بعکس «عام» که بسال فراوانی و راحتی گفته میشود در لفظ سنه نیز نظیر آنرا گفته است. این سخن	خویش می‌پاشید. زمخشری در فائق ذیل لغت «کرم» نقل کرده: مردی ظرفی پر از شراب بر رسول خدا ﷺ هدیه آورد حضرت فرمود: خدا آنرا حرام کرده است. گفت آیا به یهود تحفه نبرم که صله‌ای بمن بدهند؟ فرمود: خدائیکه آنرا حرام کرده هدیه دادنش را نیز حرام فرموده. گفت: پس چه کار کنم؟ فرمود: «سَنَهَا بِالْبَطْحَاءِ» آنرا بریگزار بریز. در نهج البلاغه خطبه ۱ درباره تربت آدم فرموده: «سَنَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ» یعنی با آب آنرا مسنون کرد. گل خالص گردید و احتمال داده‌اند که بمعنی هموار کردن باشد. ولی بهتر است بمعنی آمیختن باشد. زمخشری و طبرسی گفته‌اند: حق آنست که مسنون صفت صلصال باشد یعنی از صلصالی که از لجن سیاه و مصور بود. مسنون بمعنی صاف شده نیز آمده مثل مرمر مسنون. سنه: فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ ... «بقره: ۲۵۹. گویند:

سنا	سهر	۳۴۵
در اقرب و سایر کتابها نیز گفته شده است .	الساطع «يَكَادُسْنَا بِرَقِّهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ» نور: ۴۳. نزدیک است روشنائی برقش چشمها را از بین ببرد. این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است .	
علی هذا معنی آیه « وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنْ الثَّمَرَاتِ ... » اعراف : ۱۳۰. آنست که: آل فرعون را با سالهای سخت که پراز قحطی و فشار بود و با نقص ثمرات مواخذه کردیم .	سهر: (بفتح س - هـ) بیدار ماندن در شب. در اقرب هست « سهر الرجل سهرًا : لم ينم ليلًا » در نهج البلاغه خطبه ۱۱۹ در وصف متقین فرموده « صَفَرُ اللَّوَانِ مِنَ السَّهْرِ » . « فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ. فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ » نازعات : ۱۳ و ۱۴. ساهره را روی زمین معنی کرده اند در مجمع آمده : عرب زمین بیابان را ساهره گوید . یعنی محل بیداری که از خوف در آن بیدار می مانندند . بقولی ارض قیامت ساهره نامیده شده که آن موقف جزاست و مردم در آن پیوسته بیدار اند و خواب ندارند . این سخن بسیار بجاست . یعنی : وقوع قیامت فقط یک تکان و يك صیحه است آنگاه مردم در روی زمین قرار میگیرند. این کلمه فقط یکبار در قرآن یافته است .	
در مجمع ذیل آیه فوق از شاعری نقل شده :	سهر: همواری و آسانی مثل زمین	
كَانَ النَّاسُ إِذْ فَقَدُوا عَلِيًّا نَعَامَ جَالٌ فِي بِلَدٍ سِنِينَا		
گوئی مردم آنگاه که علی علیه السلام را از دست دادند: شتر مرغهایی اند که در سرزمین پراز قحطی ها جولان میکنند و سرگردانند. سنه را قحط نیز گفته اند و شعر از آنست .		
ناگفته نماند سنه در سالهای غیر سختی نیز بکار رفته مثل « لَوْ يَعْمُرُ أَلْفُ سَنَةٍ » بقره : ۹۶. « لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ » یونس : ۵. بقیه سخن را در «عام» مطالعه کنید .		
سنا: روشنی. راغب گوید: الضوء		

سهم

سوء

۳۴۶

هموار و کاز آسان . « تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ يُبُوتًا » اعراف : ۷۴ . سهول جمع سهل است یعنی در دشتها و هموار های زمین کاخها میسازید و از کوهها خانهها می تراشید . این لفظ بیشتر از يك مورد در قرآن نیست .

سهم : « فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحِفِينَ » صافات : ۱۴۱ . سهم تیر معروف و تیر قرعه است مساهمه قرعه انداختن با یکدیگر است یعنی یونس قرعه انداخت یا در قرعه شرکت کرد و از مغلوبان شد . از مدحضین روشن میشود غلبه شدگان بیشتر بوده و یونس یکی از آنها بوده است چنانکه در « دحض » گذشت .

سهو : غفلت (صحاح) « قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ » خراس کسی است که با ظن و تخمین سخن میگوید . غمره آب بزرگی است که محل خود را می پوشاند و آن مثل است بر کثرت و وسعت جهالت یعنی خراسون نابود شدند همانکسانکه

در ورطه جهالت غافل مانده اند و از خبر های قیامت بی خبراند . « قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ » ماعون : ۴-۶ . غفلت از نماز یکدفعه آنست که شخص بعظمت و حقیقت آن توجه نکند . و یکدفعه این است که برای ریا و تظاهر بخواند مراد از آیه وجه دوم است بقرینه « الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ » .

از اینکه هر دو آیه در مقام ذم است روشن میشود که این غفلت تقصیر است و باید موجبات آنرا از بین برد و در غفلت نماند . راغب گوید : سهو خطائی است که از غفلت ناشی باشد اگر موجبات آن از انسان نباشد معفو است مثل دیوانه که شخصی را دشنام میدهد و در غیر آن موأخذ است چون کسیکه مست میشود و دشنام میدهد .

سوء : (بضم س) بد و بفتح آن بدی . عبارت دیگر ، بضم سین اسم و بفتح آن مصدر است چنانکه در صحاح و قاموس و اقرب و المنجد گفته است ولی بیضاوی و زمخشری

سوء

سوء

۳۴۷

سوء (بضم سین) را ذیل آیه ۴۹ بقره مصدر دانسته‌اند. و مصدر آن متعدی می‌باشد. ولی «ساء یسوء سواء» لازم است.

راغب گوید: سوء بضم سین هر چیز اندوه آور است ... در اقرب گوید «سائه ... سُؤاً» باوکار ناپسند کرد یا او را محزون نمود. سوء (بفتح س) در قرآن کریم ۹ بار و بضم آن پنجاه بار آمده است.

بنظر نگارنده در ۹ آیه که سوء بفتح سین آمده همه مصدر بمعنی فاعل است مثل «عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ» توبه: ۹۸. یعنی بر آنهاست بلای حزن آور یا حادثه مکروه آور و مثل «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ» انبیاء: ۷۴. حقا که آنها مردمان بدکار، فاسق بودند. در آیه اول سوء را بضم نیز خوانده‌اند.

در جاهائیکه سوء بضم آمده اسم است و در معنی خود بکار رفته مثل «يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» بقره: ۴۹. وارد می‌کردند بر شما عذاب بد را.

گویا از اضافه سوء بعذاب با آنکه عذاب همه‌اش بد و ناگوار است، شدت آن مراد است مثل عذاب الیم، عذاب شدید. «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءُ آلِ عَمْرَان: ۱۷۴. با نعمت و فضل خدا برگشتند و حادثه بدی بآنها نرسید.

سوای مؤنث اسراء است مانند حسنی مؤنث احسن و یا مصدر است مثل بشری (اقرب) «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّرَّاءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» روم: ۱۰. عاقبه خبر کان و سوای اسم آن است مثل «وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» و جمله «أَنْ كَذَّبُوا» در مقام تعلیل است یعنی: سپس نتیجه بدتر و حالت رسوخ کفر، عاقبت بدکاران شد زیرا که آیات خدا را تکذیب کردند. این کلمه فقط یکبار در قرآن آمده است. بعضی «سُوَّاءِ» را مفعول «اساءوا» گرفته و «أَنْ كَذَّبُوا» را خبر کان دانسته‌اند یعنی: عاقبت بدکاران بتکذیب و کفر منجر شد در

سوء

سوء

۳۴۸

اعراف: ۱۶۸.

و آن در قرآن بمعنی آثار گناه و گناه و شفاعت بد و عذاب و غیره آمده است رجوع به «غفر».

سَوَاءٌ: چیزیکه ظهورش ناپسند است (المنار) لذا بطور کنایه بفرج و آلت رجولیت و جسد میت و غیره گفته شده در صحاح و قاموس آنرا عورت و فاحشه (کاربد) و در مفردات کنایه از فرج گفته. در نهاییه گوید: سَوَاءٌ در اصل بمعنی فرج و سپس بهر چه ظهورش شرم آور است گفته شده.

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوَاءَ أَخِيهِ ...» مائده ۳۱. مراد از سَوَاءٌ در اینجا جسد میت است یعنی خدا کلاغی فرستاد که زمین را میکاوید تا باو نشان دهد چگونه جسد برادرش را زیر زمین پنهان کند.

«قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوَاءَكُمْ» اعراف: ۲۶. لباس سَوَاءٌ های مردم را که دیده شدن آنها را خوش ندارند می پوشاند. «فَوْسُوسٌ

المیزان فرموده: گرچه این معنی فی نفسه درست است ولی معنی اول مناسب مقام است ...

سَيِّءٌ وصف است بمعنی بد و قبیح. «وَلَا يَجِيئُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» فاطر: ۴۳. حیلۀ بد نمیگیرد مگر حیلۀ گمرا «كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» اسراء: ۳۸. «كُلُّ ذَلِكَ» اشاره است بکارهای نیک و بد در آیات گذشته یعنی: کارهای قبیح از میان آنچه گفته شد نزد خدایت ناپسند است.

سَيِّئَةٌ مؤنث سَيِّءٌ است و آن پیوسته وصف آید مثل خصلت سَيِّئَةٌ عادت سَيِّئَةٌ و امثال آن اگر آنرا لازم گرفتیم بمعنی بد و قبیح است و اگر متعدی دانستیم معنای بدآور و محزون کننده میدهد. جمع آن در قرآن سَيِّئَاتٌ است. «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا» انعام: ۱۶۰. سَيِّئَةٌ در آیه کار بد و گناه است. «وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

سوء	سوح	۳۴۹

لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا ۖ اَعْرَافَ : ۲۰ .

مراد از سواة عورت زن و مرد است

ايضاً در آيه « فَكَلَّا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا » طه : ۱۲۱ . از جمع آمدن سَوَاة ميتوان فهميد كه مراد عورتين هردو از آدم و زنش است .

« وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ... » هود : ۷۷ . بنظرم سيء بمعني اندوه است يعني چون فرستادگان ما

پيش لوط آمدند از آمدنشان غمگين شد ، ايضاً در « سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا » ملك : ۲۷ . و در آيه « لِيَسُوُّوا وُجُوهُكُمْ » اسراء : ۷ . تا رويتان را غمگين كنند است كه اثر غم در وجه انسان نمايان ميشود :

« وَاضْمَمُ بِدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ يَبِضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ » طه : ۲۲ . سوء در آيه بمرض و آفت گفته اند . غرض آنست اين تغيير رنگ ضرري نخواهد داشت يعني دستت را بگريبان خود جمع كن تا سفيد و روشن بدون آفت خارج شود . بعضي ها سوختن احتمال داده اند

يعني دستت نميسوزد . اين لفظ در سورة نمل : ۱۲ . و قصص : ۳۱ نیز آمده در الميزان فرموده : ظاهراً اين تعريف بتورات فعلى است كه در سفر خروج باب چهارم آيه ۶ گويد : دست موسى مثل برف مبروص (پيس) شد .

« إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ » هود : ۱۱۴ . اين آيه در « حبط » گذشت و در « غفر » ديده شود .

* * *

در تمام آيات قرآن در علاج سيئات تكفير آمده است مثل « وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ » بقره : ۲۷۱ . و درباره هيج يك يغفر السيئات نيامده مگر در آيه « وَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ » احقاف : ۱۶ . كه بجاي تكفير تجاوز آمده است . اين ظاهراً از آنجهت است كه « كفر » در لغت بمعني پوشاندن است و در علاج بدى ها و ناپسندها تعبير پوشاندن آنها مناسب است .

سوح : « فَإِذَا انزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ » صافات : ۱۷۷ . ساحت بمعني ناحيه و فضاي خالى

سود

سور

۳۵۰

میان خانه های قبیله است (اقرب - قاموس) راغب آنرا مکان واسع گفته است .

یعنی : چون عذاب بکنارشان نازل شود بامداد انذار شدگان بداست . این کلمه در قرآن یکبار آمده و «ساء» در آیه بجای «بش» است .

سود: سواد بمعنی سیاهی است «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ» آل عمران : ۱۰۶ . ظاهرآ مراد از بیاض وجه شادی واز سواد آن اندوه است مثل « وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ . اِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ . وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ » قیامت : ۲۲-۲۴ ، آیه ۳۸ - ۴۰ عبس نیز نظیر آنست . و شاید هم سفیدی و سیاهی ظاهری مراد باشد بنظرم در بعضی روایات مانند سیاهی زغال گفته شده و نیز آمده « كَانَمَا اُغْشِيَتْ وَجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلَمًا » یونس : ۲۷ .

اسود هم اسم تفضیل آمده و هم صفت مشبهه (اقرب) المنجد تصریح کرده : چون صفت مشبهه دلالت بر رنگ و عیب و زینت داشته باشد

بروزن افعل آید مثل اسود، اعرج، ابلج . علی هذا در آیه «حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» بقره : ۱۸۷ . ابیض و اسود صفت اند نه اسم تفضیل معنی آیه در « خیط » گذشت .

سید بمعنی رئیس و آقا است . راغب گوید : بجماعت کثیره سواد گویند مثل علیکم بالسواد الاعظم . سید آن است که متولی سواد اعظم باشد مثل سید القوم . و چون شرط متولی پاک نفس بودن است لذا بهر فاضل سید گفته شده . نحو «وَسَيِّدًا وَحْصُورًا» آل عمران : ۳۹ . و چون سیاست و تدبیر زوجه در دست زوج است لذا سید خوانده شده نحو «وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ» یوسف : ۲۵ .

جمع سید در قرآن سادات آمده « وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَانَنَا فَاصْلُنَا السَّبِيلَا » احزاب : ۶۷ . احتمال هست مراد از سادات پدران باشد و از کبراء امیران .

سور : (بفتح سین) بالا رفتن با

سور	سمع	۳۵۱
جهش. راغب گوید: وثوب مع علو. در اقرب آمده «سار الحائط سوراً: علاه. صعد علیه» همچنین است تسور «وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ» ص: ۲۱. آیا داستان خصم را دانسته‌ای که از محراب بالا رفتند؟ سور (بضم س) دیوار شهر را گفته‌اند (حصار) «فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ بَسُورٍ لَهُ بَابٌ» حدید: ۱۳. میانشان دیواری و حائلی که درب دارد زده شد. آن بمعنی میهمانی نیز آمده و فارسی است در نهاییه آمده که رسول خدا ﷺ باصحابش فرمود «قوموا فقد صنع جابر سوراً ای طعاماً يدعو اليه الناس». سوار (بکسر س) دستبند بقول راغب آن معرب دستوار است جمع آن در قرآن اسوره و اساور است «يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ...» کهف: ۳۱. «فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ» زخرف: ۵۳. طبرسی، فرموده: فرعونیان چون مردی را بریاست انتخاب میکردند دستبند طلا بدستش و طوق طلا بگردنش میکردند	لذا فرعون گوید: اگر موسی پیامبر است چرا دستبند های طلا از طرف آسمان بوی انداخته نشده است. سوره بمعنی مرتبه بلند است چنانکه طبرسی و راغب گفته و قول نابغه را شاهد آورده‌اند: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَعْطَاكَ سُورَةً تَرَى كُلَّ مَلِكٍ دُونَهَا يَتَذَبُّبُ طبرسی افزوده: آن از سورالبناء اخذ شده... هر سوره از قرآن بمثابه درجه بلند و منزل عالی است که قاره قرآن از یکی بدیگری بالا میرود تا بآخر قرآن برسد. راغب گفته علت این تسمیه آنست که سوره مانند حصار بلد قرآنرا احاطه کرده و یا منزلی است مانند منازل قمر. بعضی آنرا سوره (با همزه) خوانده‌اند که بمعنی بقیه است گویا هر سوره قطعه‌ای است از قرآن که جدا شده و باقی مانده است. ولی قول طبرسی کاملاً عالی و بجاست در کافی کتاب فضل القرآن در ضمن حدیثی از موسی بن جعفر عليه السلام	

سور	سوط	۳۵۲
نقل شده «فَبِأَنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَارْقُ. فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى...» مراتب و درجات بهشت بعدد آیات قرآن است باو (شیعه اهل بیت علیهم السلام) گفته میشود: بخوان و بالارو. پس میخواند و بالا میرود. و نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که: هر که سوره ای از قرآن را فراموش کند در صورتی نیکو و درجه ای عالی در بهشت، برای او ممثل میشود، چون آنرا ببند گوید: توچستی و چه زیبایی؟! ایکاش برای من میبودی، میگوید مرا نمیشناسی؟ من فلان سوره هستم اگر فراموشم نمیکردی باینجایت بالا می بردم.	سور (مثل صرد) جمع سوره است «فَاتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ...» هود: ۱۳. سوط: شلاق که از پوست بافند. اصل آن بمعنی آمیختن است و علت این تسمیه آنست که تارهای شلاق بهم آمیخته و مخلوط است (راغب) سوط بمعنی نصیب و شدت نیز آمده است «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» فجر: ۱۳. گوئی بملاحظه پی در پی بودن عذاب «صَبَّ» آمده است و گرنه لازم بود بگوید «ضرب علیهم ربك سوط عذاب» این کلمه یکبار در قرآن آمده است.	
بنابر این علت تسمیه سوره های قرآن آنست که هر يك را مقام و درجه بخصوصی است از درجات بهشت و یا درجه و مرتبه ایست از واقعیات عالم.	ساعة: جزئی است از اجزاء زمان (راغب) جوهری آنرا وقت حاضر گفته است. آن در قرآن بمعنی مطلق وقت آمده خواه بسیار جزئی باشد مثل «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» اعراف: ۳۴. و یا متعارف مثل «... الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ» توبه: ۱۱۷. و نیز از قیامت با آن تعبیر آمده مثل «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» قمر: ۱. «وَأَنَّ	
* «فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» بقره: ۲۳. «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا» نور: ۱. این سوره ای است که نازل کرده و معین نموده ایم.		

سواع	سواع
ظاهر آیه آنست که این پنج نام، نام بتهای قوم نوح بود. ولی هشام بن محمد کلبی در کتاب الاصنام همه آنها را از بتهای جاهلیت گفته و محل و تاریخشان را بیان کرده است و در ص ۵۸ همان کتاب پس از تعداد اصنام که بتهای پنجگانه نیز در ردیف آنهاست گفته: این بتان مرتباً عبادت میشدند تا رسول خدا ﷺ مبعوث گردید و بکوبیدن آنها فرمان داد. طبرسی از ابن عباس و قتاده نقل کرده که بتهای پنجگانه را قوم نوح می پرستیدند سپس عرب پرستش آنها برخاست. و نیز گفته: بقولی این نامها نام پنج نفر مردنیکوکار بود در زمان میان آدم و نوح، بعدها مجسمه آنها را ساختند و بتدریج در نسل های بعدی مورد پرستش واقع شدند. و بقولی در طوفان زیر خاکها ماندند سپس بدست عربها افتادند. (العلم عندالله). نگارنده احتمال میدهم که آیات ۲۲ و ۲۳ از سورة نوح بطور معترضه نقل قول مشرکین عرب است و بتها	زَلْزَلَةُ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» حج: ۱: «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّارْيَبِ فِيهَا» حج: ۷. بنظر میاید: در بعضی از آیات مراد از آن وقت مرگ است مثل «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَآيُوعِدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ» مریم: ۷۵. در اینصورت عذاب آنست که مرگ در آن نباشد. و مثل «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً» حج: ۵۵. پیوسته در شك بودن روشن میکند که غرض از ساعت آمدن مرگ است و آن با قیامت بودن نمی سازد مگر آنکه بگوئیم کفاره در برزخ هم در حال مریه اند. ساعت آنگاه که در قیامت و مرگ بکار رفته پیوسته با الف و لام عهد آمده و در غیر آن نکره استعمال شده است. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» نازعات: ۴۲. معنی آیه در «رسو» گذشت. سواع: «وَلَا تَذَرْنَّ وُدَّ أَوْلَاسُوعَا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا» نوح: ۲۳.

سوق	سوغ
چهل و دو بار در قرآن مجید آمده است «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا» نساء: ۳۰. ابن هشام در معنی آنرا مرادف سین دانسته و میان آن دو فرقی قائل نیست ولی دیگران گفته اند: زمان استقبال در آن از سین اطول است. در اقرب گوید: اکثراً در تهدید آید و گاهی در وعده نیکو مثل «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» ضحی: ۵. ولی بسا مراجعه بقرآن خواهیم دید در وعده نیکو هم بسیار آمده گرچه اکثراً در تهدید بکار رفته است. زمخشری ذیل آیه «سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ» توبه: ۷۱. تصریح میکند که سوف در آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» - سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمُ مفید تأکید است طبرسی (ه) در جوامع الجامع آنرا قبول کرده است علی هذا سوف مثل سین هم برای استقبال و هم برای تأکید است. سوق: (بفتح سین) راندن. «أَوَّلُ يُرَوِّا أَنَا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ»	مال آنها بودند از قوم نوح والله العالم. بت سواع متعلق به نذیل بن مدرکه بوده محل این بت رهاط از سرزمین ینبع از قراء مدینه بود و خدام آن بنولحیان بودند، پس از غلبه اسلام پیغمبر ﷺ عمرو بن عاص را برای شکستن آن بت اعزام فرمود. بت سواع بصورت زنی پرداخته شده بود (فرهنگ قصص قرآن) در الاصلنام محل آنرا رهاط و خدام آنرا بنولحیان گفته و گوید متعلق به نذیل بود. سوغ: فرو رفتن از خلق باسانی راغب گوید «سَاغَ الشَّرَابُ فِي الْحَلْقِ» سهل انحداره، «هَذَا عَذْبٌ قُرَأْتُ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مَلَحٌ أَجَاجٌ» فاطر: ۱۲. این گوارا و شیرین و خوش نوش است و این شور، تلخ. اساغه فرو بردن از خلق «يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسَبِّحُهُ» ابراهیم: ۱۷. جرعه جرعه میخورد آنرا و نتواند فرو برد: سوف: حرف استقبال است که افعال مضارع را از حال بودن خارج کرده و باستقبال مخصوص میکند،

سوق	سوق	۳۵۵
سجده: ۲۷. «وَسَبِقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» زمر: ۷۳. سائق: راننده «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» ق: ۲۱. رجوع شود به «شاهد». مساق: مصدر میمی است «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسَاقُ» قیامة: ۳۰. آنروز سوق شدن بسوی پروردگارتو است. ساق: مابین پا و زانو است «وَكُشِفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا» نمل: ۴۴. هر دو ساق خویش را عریان کرد. جمع آن سوق بضم اول است «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» ص: ۳۳. شروع کرد دست کشیدن بساقها و گردنهای اسبان. ایضاً سوق بمعنی بازار است جمع آن اسواق میاید «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» فرقان: ۷. «وَالْتَفَتَ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسَاقُ» قیامة: ۲۹. ساق بساق پیچید آنروز رانده شدن بسوی خداست. ساق را شدت معنی کرده اند	در مجمع فرموده از «قامت الحرب علی ساق» شدت جنگ را اراده میکنند. در نهایت آمده کشف الساق مثل است. برای شدت امر. آیه فوق درباره وقت مرگ است مراد از آن ظاهرأ رسیدن دو شدت بهم دیگر است. شاید غرض شدت جدائی از دنیا و شدت مشاهده عالم برزخ باشد. «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ» قلم: ۴۲. روزی که کار شدت رسد و بسجده دعوت شده و قادر نمیشوند. ابن کثیر در تفسیر خود از صحیح بخاری از ابوسعید خدری نقل کرده که: از حضرت رسول ﷺ شنیدم میفرمود: پروردگار ما ساق خود را عریان میکند همه مؤمنین و مؤمنات بآن سجده میکنند جز آنانکه در دنیا از روی ریا و سمعه سجده میکردند میخواهند سجده کنند قامتشان خم نمیشود. و گوید: این حدیث در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن آمده	

سول	سوم	۳۵۶
است. و ظاهرش آنست که حدیث را قبول دارد. چه سفاقت عجیبی !!؟ قرآن فرماید «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ - لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» ولی در قبال آن این گونه افسانه ها مورد قبول واقع میشود. سول: راغب گوید: تسویل بمعنی تزئین نفس است. آنچه را که بآن حرص میورزی در اقرب تزئین و تسهیل و تهوین آمده است «وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» طه: ۹۶. و همانطور نفسم بمن نیک وانمود «وَقَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» یوسف: ۱۸. گفت بلکه ضمیرتان چیز را که کرده اید بر شما نیک وانمود. ایضاً «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ» محمد: ۲۵. سوم: تحمیل. چریدن. لازم و متعدی هر دو آمده است در اقرب هست: «سام فلاناً الامر: كلفه إيتاه» ایضاً «سام الماشية: رعت» معنی «يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» بقره: ۴۹. آنست که عذاب بد را بشما تحمیل و وارد میکردند «لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ	فِيهِ تُسِيمُونَ» نحل: ۱۰. برای شماست از آن نوشیدنی و از آنست درخت و در آن میچرانید. معانی دیگری که در لغت آمده در قرآن بکار نرفته مگر آنچه در ذیل خواهد آمد. سیما: علامت و هیئت «تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ» بقره: ۲۷۳. آنها را با علامتشان میشناسی. سائمه: شتریکه میچرد و در آغل علف نمیخورد. مستوم (بصیغه مفعول) ممکن است از سیما باشد یعنی نشاندار و شاید از تسویم باشد یعنی فرستاده شده مثل «مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» آل عمران: ۱۴. ولی ظاهر آنست که مراد است که آن موجب تخصص و مالکیت است یعنی اسبان داغ نهاده و نشاندار. و در آیه «لَنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةٍ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ» ذاریات ۳۴ و ۳۵ نیز بقرینه «عِنْدَ رَبِّكَ» نشاندار منظور است سنگهای نشاندار یک نشان گناهکاران دارند و مخصوص آنها اند.	

سوم	سوی	۳۵۷
• «يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» آل عمران: ۱۲۵. عاصم و ابن كثير و ابو عمرو و مستوین را بصیغه فاعل و دیگران بصیغه مفعول خوانده‌اند. اگر بصیغه مفعول باشد بمعنی نشاندار یا فرستاده است و چنانچه بصیغه فاعل باشد بمعنی علامت گذارنده است که ملائکه در جنگ بدر علامت داشتند. در مجمع از ابو عیسی نقل کرده مختار با کسر خواندن است که اخبار بسیار دلالت دارند بر اینکه ملائکه در بدر اسبان خویش را علامت گذاری کرده بودند حضرت فرمود: سَوِّمُوا فَاِنَّ الْمَلَائِكَةَ قَدْ سَوِّمَتْ. ناگفته نماند ما قبل آیه فوق چنین است: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ... إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ. بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُواكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ...» آمدن پنج هزار ملك مشروط است بصبر و تقوی و	آمدن مشرکین. ولی روشن نیست که هر سه شرط واقع شد و ملائکه آمدند ولی در روایات هست که آمدند و علامت هم داشتند در تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده: روز بدر ملائکه عمامه های سفید داشتند که يك سر آنها باز و رها بود. در تفسیر برهان نیز چند روایت در این زمینه آمده است. در مجمع از علی علیه السلام منقول است. ملائکه عمامه های سفید داشتند و گوشه آنها را میان دو کتف خویش انداخته بودند. رجوع شود به «ملك». سوی: مساوات بمعنی برابری است در کیل یا وزن و غیره گوئیم: این لباس با آن مساوی است «حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفِخُوا» کهف: ۹۶. تا چون میان دو حاشیه کوه را برابر کرد گفت: بدمید. (ذوالقرنین میان شکاف کوه پاره های آهن را گذشت تا شکاف را پر کرد و دو لبه کوه را باهم برابر نمود) مفاعله گاهی مثل تفعیل میاید. این آیه از آنست.	

سوی	سوی	۳۵۸
تسویه : برابر کردن . پرداختن مرتب گردانیدن . «ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى» قیامة: ۳۸. سپس علقه شد پس او را اندازه گرفت و متعادل کرد تسویه ظاهراً میان اجزاء بدن است. ایضاً در آیات «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» اعلی: ۲. «ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا» کهف: ۳۷. و در آیه «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاهُ فَعَدَلَكَ» انفطار: ۷. بنظرم مراد از سَوَّاهُ سلامت اعضاء و گذاشتن هر عضو در موضع خود و مستوی الخلقه بودن و از «عدلك» تناسب اعضاء است. در آیه «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» حجر: ۲۹. ظاهراً فراغ از خلقت مراد است یعنی چون او را پرداختم و از روحم در آن دمیدم ... «ثُمَّ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» اذْ نَسُوبُكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ شعراء: ۹۷ و ۹۸. این سخن مشرکین است که روز قیامت بخدایان دروغین خواهند گفت: بخدا قسم در گمراهی آشکار بودیم آنگاه که شما را با خدا برابر	میگردیم و بجای او معبود میگردانیم. «لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ» نساء: ۴۲. ایکاش زمین با آنها مساوی بود و برانگیخته نمیشدند. «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» بقره: ۲۹. آنها را هفت آسمان متعادل کرد. *** استواء : برابری «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» رعد: ۱۶. استواء چون با «علی» متعدی شود معنی استقرار یافتن و برقرار شدن میدهد مثل «وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ» هود: ۴۴. کار پایان رسید و کشتی بر کوه جودی نشست و در آن قرار گرفت و مثل «فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ» مؤمنون: ۲۸. چون تو و یارانت در کشتی قرار یافتید علی هذا معنی آیات «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» یونس: ۳. «وَالرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» طه: ۵. این است که خدا در تخت حکومت و تدبیر استقرار یافت و آن کنایه از	

موی	سوی	۳۵۹
تدبیر و اداره امور عالم است چنانکه «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» آنرا توضیح میدهد . و چون با «إِلَى» متعدی گردد معنی توجه و قصد و رو کردن میدهد در اقرب آمده : گویند هر که از کاری فارغ شد و کار دیگری قصد کرد گفته میشود «استوی له والیه» «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» بقره : ۲۹ . «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» فصلت : ۱۱ . استوی در هر دو بمعنی توجه و قصد است گاهی بمعنی اعتدال و استقرار است مثل «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» قصص : ۱۴ . چون موسی قوی شد و در زندگی استقرار یافت باو درك و علم دادیم «ذُومِرَةً فَاسْتَوَى» . وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى» نجم : ۷ و ۶ . ظاهراً مراد از استوی معتدل شدن جبرئیل و آمدن بصورت انسان متوسط است . یعنی او نیرومند است پس معتدل شد در حالیکه در ناحیه بالاتر بود . * * * سُوی : «لَا تُخْلَفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوی» طه : ۵۸ . سوی بکسر و ضم سین	خوانده شده و معنی آن عدل و وسط است «مَكَانًا» ظاهراً ظرف است و سوی صفت مکان یعنی میان ما و شما وقتی معین کن در مکانی را که مسافت آن بهر دو طرف مساوی است و شاید مکان هموار و مستوی الاطراف مراد باشد . راغب گوید سوی (بضم و کسر) و سواء بمعنی وسط است ... و آن وصف و ظرف بکار رود ، اصلش مصدر است . * * * سُوی : آنست که از افراط و تفریط در اندازه و کیفیت ، بدور باشد (راغب) و آن با تمام و راست و مستقیم یکی است «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ» طه : ۱۳۵ . یعنی راه راست . «وَقَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» مریم : ۱۰ . سَوِيًّا حال است از فاعل تَكَلَّمَ یعنی نشانه تو آنست که سه شب نتوانی با مردم سخن گوئی حال آنکه سالم و صحیح هستی . «يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» ملک : ۲۲ . سالم از لغزش راه	

سوی	سائبه	۳۶۰
میرود در راه راست .	است .	سائبه: شتریکه نذر میکردند در صورت آمدن مسافر یا شفای مریض، آنرا بر سر خود رها کنند رجوع شود به «بحر» «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ» مانده: ۱۰۳ .
سواء: در اصل مصدر است بمعنی برابری و بمعنی مساوی و وسط (وصف و ظرف) بکار میرود (راغب) مثل «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بقره: ۶. که بمعنی مساوی است و مثل «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» بقره: ۱۰۸. که بمعنی وسط است بهتر است بگوئیم سواء بمعنی مستوی و اضافه صفت بموصوف است یعنی از راه راست گم شده .	سیح: جریان و سیر در صحاح آمده «سَاحَ الْمَاءُ: جَرَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ - سَاحَ فِي الْأَرْضِ: ذَهَبَ» طبرسی سیر با مهلت فرموده . ساحة چنانکه گذشت مکان خالی است از راغب استفاده میشود که ساح الماء یعنی در ساحه جاری شد ولی این در صورتی است که هر دو از يك ماده باشند. اما ساحه از سوح است و سیح یائی است «فَسِطَحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» توبه: ۲. چهار ماه در این سرزمین بگردید و مهلت دارید .	«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ» توبه: ۱۱۲. «قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ» تحریم: ۵. بعقیده المیزان سائحون آنها اند که از مسجدی بمسجدی
«وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» انفال: ۵۸. سواء در آیه شاید مصدر باشد یعنی اگر از خیانت قومی که با آنها پیمان بسته ای ترسیدی پیمان آنها را با برابری بسویشان ببنداز و نقض کن (و اعلام کن تا تو و آنها در علم بنقض پیمان باهم باشید) و شاید بمعنی عدل باشد یعنی با عدالت پیمان را بشکن و بخودشان رد کن . ایضاً در آیه «فَقُلْ أَذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ» انبیاء: ۱۰۹. بمعنی برابری یا عدل		

و از محلی دینی بمحلی گردش و سیر میکنند و در آیه دوم آنرا صائحات فرموده است . طبرسی از ابن عباس و دیگران روزه داران نقل کرده و فرموده از رسول خدا ﷺ مرفوعاً نقل شده «سَيَاحَةُ أُمَّتِي الصَّيَّامُ» و بقولی آنانکه در روی زمین سیر میکنند و از آثار گذشتگان عبرت میگیرند . و بقولی طلاب علوم اند که برای اخذ علم سفر میکنند .

بنظم اعم بودن این کلمه بهتر است یعنی مردان و زنانیکه در راه خدا و دین گردش و سیر میکنند خواه بمساجد باشد یا جهاد یا روزه و غیره در میزان از حضرت رسول ﷺ نقل است «سَيَاحَةُ أُمَّتِي فِي الْمَسَاجِدِ» ایضاً «إِنَّ السَّائِحِينَ هُمُ الصَّائِمُونَ» ایضاً «إِنَّ سَيَاحَةَ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و بقرینه اینکه صفات دیگر خلاص است میشود آنرا در آیه اول، صیام و جهاد و در آیه دوم فقط صیام گفت .

سیو: راه رفتن . «و تَسِيرُ الْجِبَالُ

سیراً» طور: ۱۰. با تفعیل و باء متعدی میشود مثل «يَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» كهف: ۴۷. و نحو «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ...» قصص: ۲۹.

سیرت : حالت و وضع طبیعی است . «قَالَ خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» طه: ۲۱. عصا را بگیر و نترس حتماً آنرا بحالت اول برمیگردانیم .

سیاره: مؤنث سیار است بمعنی جماعت مسافر نیز آید (قافله) «وَأَلْقَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ» این کلمه سه بار در قرآن آمده: مائده: ۹۶- یوسف: ۱۰، ۱۹ .

در قرآن مجید بسیر و گردش در زمین بسیار سفارش شده است یکی برای عبرت و گردش در آثار گذشتگان مثل «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ» انعام: ۱۱. ایضاً ۳۶ نحل، ۶۹ نمل. و غیره دیگری برای تفکر در امر حق و شروع خلقت

سیل	سیناء	۳۶۲
چنانکه آمده « قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » عنکبوت: ۲۰. آیه صریح است در اینکه گردش و کاوش در زمین شروع خلقت را بانسان خواهد فهماند و آخرت را نیز میشود از آن قیاس گرفت . با گردش در زمین خواهیم دید چگونه باکتریهای هوا بیاتلاقهاریخته مبدل بکرما میشوند . ملخها چگونه نوك دم خود را بزمین فرو برده و در آن تخم می ریزند و آنگاه مبدل بکرم سپس پروانه و آنگاه بملخ میشوند . میتوان از اینها پی برد و احتمال داد که موجودات زنده در ابتدا بصورت تخم آفریده شده و آنگاه بزرگ گشته و شروع بتکثیر کرده اند و نیز با کاوش در طبقات زمین میتوان بقهقری برگشت و اسرار صنع خدا را بدست آورد چه صریح است دستور خدا و چه کم است عبرت و عمل ما !!! . سیل: جاری شدن « سَأَلَ الْمَاءُ	سَيْلًا و سَيْلَانًا: جری، ایضاً اسم آمده یعنی آبیکه میاید و باران آن درجای دیگر باریده (راغب) « فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ » سباء: ۱۶. رجوع شود به « عرم » « فَسَأَلْتُ أَوْدِيَةَ بِقَدْرِهَا فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا » رعد: ۱۷. اساله : ذوب کردن « وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ » سباء: ۱۲. قطر را مس گفته اند یعنی چشمه و معدن مس را برای او ذوب کردیم اساله حالتی است که در مذاب بعد از ذوب شدن پیدا میشود. گویا منظور آنست که او را وسیله دادیم تا مس را ذوب کند و مانند چشمه جاری شود در جوامع الجامع این تسمیه را باعتبار مایول دانسته است . سیناء: شبه جزیره ایست ما بین دریای مدیترانه و کانال سوئز و فلسطین و خلیج عقبه و ایضاً سیناء کوهی است در آن شبه جزیره بنام حوریب (اعلام المنجد) در دعای سمات هست: و سخن گفتی بوسیله آن با بندهات	

سیناء	سیناء	۳۶۳
موسی ... در طور سیناء و در کوه حوریب « از این بنظر میاید این دو کوه غیرهم اند و یکی محل بعث موسی و دیگری جای آمدن الواح تورات. « وَ شَجَرَةٌ تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ... » مؤمنون: ۲۰. « وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ». وَ طُورِ سَيْنَاءَ تین: ۲ و ۱. احتمال هست اضافه در این دو آیه بیانیه باشد در این صورت مراد سینا و سینین همان کوهی است که در شبه جزیره سینا	واقع است و شاید اضافه بمعنی لام باشد یعنی کوهیکه در صحرای سینا واقع است. و شاید احتمال اول قوی باشد زیرا نظر قرآن بکوه معهود است نه بیابان. سینا و سینین هر دو گفته شده مثل الیاس و الیاسین، سبیری و سبیریا. این آخر سخن ماست در حرف سین و الحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین ۹ جمادی الاولی ۱۳۹۲.	

